

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناشر برگزیده سال ۱۳۸۴

شأن نزول آیات قرآن برگرفته از تفسیر نمونه

تهیه و تنظیم: محمدجعفر امامی

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۵۲۶ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۵

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۶۴-۵۳۳-۰۲۶-۲



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفکس: ۷۷۳۲۴۷۸

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

شأن نزول

آیات قرآن

در

تفسیر نمونه

تهیه و تنظیم

محمّد جعفر امامی

فهرست مطالب

مقدمه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی / ۱۹

پیشگفتار / ۲۱

فصل اول: سورة بقره / ۲۳

- این چگونه وحی آسمانی است، که مثل به عنکبوت و مگس می زند؟ ۲۵
- تحریف تورات به خاطر یک مهمانی ۲۶
- صفات محمد ﷺ را بازگو نکنید ۲۷
- کتمان بشارت های تورات به ظهور پیامبر ﷺ ۲۷
- یهود قبل از بعثت پیامبر ﷺ و بعد از بعثت! ۲۹
- میکائیل آری، جبرئیل خیر ۳۱
- لجاجت و عناد ۳۲
- سوء استفاده از کلمات و هشدار ۳۲
- پرسش و درخواست های غیرمنطقی ۳۴
- کشمکش یهود و نصاری ۳۵
- جلوگیری از بهره‌وری از معابد الهی ۳۶
- به هر سو رو کنی خدا می بینی ۳۷
- ملت های لجوج ۳۸
- توصیه یعقوب به فرزندان ۴۰

- نه یهود و نه نصاری، آئین ابراهیم. ۴۱
- شهیدان زنده‌اند. ۴۱
- صفا و مروه از شعائر الهی. ۴۲
- کیفر کتمان‌کنندگان. ۴۴
- استفاده از نعمت‌های خدا در زمین. ۴۵
- کتمان آیات الهی. ۴۶
- معیار ارزش انسان‌ها. ۴۷
- قصاص، زندگی است. ۴۸
- بگو خدا به همه نزدیک است. ۴۹
- روزه تا شب. ۵۰
- هلال ماه چه فایده‌ای دارد؟. ۵۱
- جنگ مجاز و ممنوع. ۵۲
- یاد خدا به جای تفاخر بر گذشته. ۵۳
- انسان‌های دو چهره را بشناسید. ۵۵
- ماجرای لیلۃ المیت. ۵۶
- استهزاء نسبت به مؤمنان! ۵۷
- بهشت را به بها می‌دهند. ۵۸
- انفاق به خویشاوندان. ۵۹
- نبرد در ماه‌های حرام. ۶۰
- پرسش درباره شراب و قمار و ایتم! ۶۲
- زنان مشرک، شایسته همسری نیستند. ۶۴
- حکم آمیزش در ایام عادت. ۶۵
- سوگندهای درست و نادرست. ۶۶
- طلاق، سه بار بیش نیست. ۶۷
- حکم ازدواج با همسر اول پس از سه طلاق. ۶۸
- از ازدواج ممانعت نکنید. ۶۹

۷۰	شرکت در نماز جماعت
۷۱	احیای مردگان
۷۲	معاملهٔ پر سود
۷۳	اجبار در دین ممنوع است
۷۵	انفاق از اموال پاک، آری
۷۶	انفاق در راه خیر
۷۷	انفاق به فقرای آبرومند
۷۸	انفاق در هر زمان به جا است
۷۹	ربا ممنوع!

فصل دوم: سورة آل عمران / ۸۱

۸۳	ملاقات فرستادگان مسیحیان با پیامبر اسلام ﷺ
۸۶	دستاویز و بهانه جوئی اهل کتاب
۸۷	ملاک شکست و پیروزی، آخر کار است
۸۸	نبرد حق و باطل
۸۹	حکم تورات را اجرا کنید
۹۱	پیروزی بر ایران و روم
۹۳	تعیبت، دلیل محبت
۹۴	آفرینش مسیح چون آفرینش آدم
۹۵	مباهله، آخرین راه
۹۷	ابراهیم علیه السلام نه یهودی بود و نه نصرانی، مسلم بود
۹۸	از قریب یهود بر حذر باشید
۹۹	تلاش برای تزلزل مؤمنان
۱۰۰	امانتداران و خائنان
۱۰۱	سوگند برای منافع مادی
۱۰۲	تحریف در اداء کلمات

۱۰۳	توطئه‌ای برای بدنامی
۱۰۴	پذیرش توبه
۱۰۶	مرگ در حال کفر
۱۰۷	ایرادهای دیگر یهود!
۱۰۹	آتش افروزی یهود
۱۱۱	اتحاد! اتحاد!
۱۱۲	از تهدید نترسید
۱۱۳	تقابل صالحان و ناصالحان
۱۱۵	یهودیان را محرم اسرار ندانید
۱۱۶	زیان‌های بی‌انضباطی
۱۱۷	محمد پیامبر است، اساس، اسلام است
۱۱۹	شهیدان زنده‌اند، بشارت به بازماندگان
۱۲۱	تعقیب دشمن
۱۲۳	خدا فقیر است و ما اغنیاء
۱۲۴	نشانه صدق پیامبر از نگاه تورات
۱۲۵	رابطه آزمایش و سرزنش
۱۲۶	تمجید بر کارهای ناکرده
۱۲۷	سهم زنان در جهاد و هجرت
۱۲۸	محاصره اقتصادی و مشکلات آن
۱۲۹	نماز بر جنازه نجاشی از راه دور

فصل سوم: سورة نساء / ۱۳۱

۱۳۳	سرپرستی ایتم
۱۳۴	ازدواج با دختران یتیم
۱۳۴	حکم ارث در میان خویشاوندان
۱۳۷	سهم ارث

۱۳۸	ارث از همسر از طریق نادرست
۱۳۹	مهریه‌ها را بپردازید
۱۳۹	ازدواج با همسر پدر ممنوع
۱۴۰	مردان و زنان، هر کدام سهم خود را دارند
۱۴۱	خداوند مشرکان را نمی‌آمرزد
۱۴۳	ادعاهای واهی
۱۴۴	خبثت تا کجا؟!۱
۱۴۵	امانت‌ها را به اهلش بسپارید
۱۴۶	داوری خواستن از طاغوت ممنوع
۱۴۷	ملاک ایمان حقیقی!
۱۴۸	بشارت به مؤمنان حقیقی
۱۴۹	جهاد به هنگام دستور
۱۵۰	جهاد و تشویق مؤمنان
۱۵۱	ساده‌نگری و مسامحه‌کاری!
۱۵۳	پیشنهاد اصلاح را بپذیرید
۱۵۴	شدت عمل
۱۵۶	حکم قتل خطائی
۱۵۶	کیفر قتل عمد
۱۵۸	پذیرش اقرار به اسلام
۱۵۹	هجرت از سرزمین کفر
۱۶۰	نماز خوف
۱۶۱	در برابر هر سلاحی، سلاح مشابهی
۱۶۴	اتهام سرقت به یک مسلمان
۱۶۶	عدم انعطاف
۱۶۷	کیفر انتخاب راهی جز راه مؤمنان
۱۶۸	ارزش هر کس به عمل است

- رفع اختلافات خانوادگی ۱۶۹
- لزوم ایمان به همه انبیاء ۱۷۰
- شرکت در جلسات منافقان ممنوع ۱۷۰
- از بهانه‌های یهود ۱۷۱
- مسیح علیه السلام بنده خدا است ۱۷۲
- ارث خواهران و برادران ۱۷۳

فصل چهارم: سورة مائده / ۱۷۵

- حکم شکار با سگ و باز شکاری ۱۷۷
- مجازات مفسد فی الارض ۱۷۸
- حکم تورات درباره زناى محصنه ۱۸۰
- داوری غیر عادلانه ممنوع ۱۸۲
- هم‌پیمانی با یهود ممنوع ۱۸۳
- آیه ولایت ۱۸۴
- هشدار در مورد انتخاب دوست ۱۸۷
- ایمان به همه پیامبران ۱۸۸
- آیه تبلیغ ۱۸۹
- عمل به تورات، انجیل و قرآن ۱۹۹
- نخستین مهاجرت در اسلام و ثمرات آن ۲۰۰
- سنت پیامبر و تبعیت از آن ۲۰۶
- تحریم قطعی خمر و قمار ۲۰۸
- گذشته‌ها گذشته ۲۱۰
- حکم شکار در سفر حج ۲۱۱
- از پرسش‌های بی جا پرهیزید ۲۱۲
- شاهد گرفتن هنگام مرگ ۲۱۵

فصل پنجم: سوره‌های انعام - اعراف - انفال / ۲۱۷

۲۱۹	من مأمورم نخستین مسلمان باشم
۲۲۰	مستمندان، یاران راستین اسلام
۲۲۳	ارشاد و گرنه کناره‌گیری
۲۲۴	انکار نزول قرآن
۲۲۵	مدعیان کاذب
۲۲۶	بت‌ها شفیع کسی نیستند
۲۲۷	پیشنهاد معجزه
۲۲۸	ایمان حمزه، افسر رشید اسلام
۲۲۹	انتخاب پیامبر ﷺ از بین مردم
۲۳۱	رفیق شما دیوانه نیست
۲۳۲	هنگام برپائی رستاخیز
۲۳۳	من بشارت‌دهنده‌ام
۲۳۴	حکم انفال و غنائم
۲۳۵	توبه ابولبابه
۲۳۷	توطئه قتل پیامبر ﷺ و زمینه هجرت
۲۴۰	کمک‌های مالی مردم مکه برای نبرد بدر

فصل ششم: سوره توبه / ۲۴۱

۲۴۳	ایمان، برترین افتخار
۲۴۵	حرکت به سوی جهاد
۲۴۷	بهانه‌جوئی برای عدم شرکت در جهاد
۲۴۸	دشمنان سرسخت
۲۴۹	این حُسن است، نه عیب
۲۵۰	آتش کيفر دشمنی با خدا
۲۵۱	توطئه قتل پیامبر ﷺ

۲۵۳	تکذیب و انکار
۲۵۵	ثعلبه و ثروتمندی او
۲۵۷	کمک مالی به جهاد، محبوب خدا
۲۵۹	کسانی که از شرکت در جهاد معذورند
۲۶۰	هیچ عذری پذیرفته نیست
۲۶۱	باز هم توبه ابولبابه
۲۶۲	پشیمانی از شرکت نکردن در جهاد
۲۶۴	ماجرای مسجد ضرار
۲۶۷	استغفار برای مشرکان ممنوع
۲۶۸	پیش از ابلاغ تکلیف، مجازاتی نیست
۲۶۹	یک درس بزرگ!
۲۷۲	وجوب تحصیل علوم دینی

فصل هفتم: سوره‌های یونس - هود - رعد - نحل - اسراء - کهف / ۲۷۵

۲۷۷	تقاضای قرآنی دیگر
۲۷۸	ظاهری زیبا و باطنی خبیث
۲۷۹	درخواست برادری با علی علیه السلام
۲۸۱	درخواست معجزات از سر لجاجت
۲۸۴	تبلیغات گمراه‌کننده
۲۸۴	رستاخیز حتمی است
۲۸۵	معامله پر سود
۲۸۶	هشدار از بیعت شکنی
۲۸۷	ثروت دنیا فانی است
۲۸۹	تغییر وظائف
۲۸۹	تقیّه
۲۹۱	مزاحمت و آزار به هنگام قرائت قرآن

۲۹۳	 شأن نزول‌های ساختگی
۲۹۵	 تصمیم‌گیری مشرکان دربارهٔ پیامبر
۲۹۷	 درخواست معجزات از سر لجاجت
۲۹۹	 اسماء حسنی الهی
۳۰۰	 تحقیق دربارهٔ پیامبر
۳۰۲	 با پاکدلان باش نه متکبران
۳۰۴	 موسی و خضر
۳۰۵	 علم بی‌پایان خداوند

فصل هشتم: سوره‌های مریم - طه - حج - نور / ۳۰۷

۳۰۹	 من مأمورم
۳۱۰	 زندگی پس از مرگ
۳۱۰	 محبت علی علیه السلام در دل‌های مؤمنان
۳۱۳	 این همه رنج بر خود تحمیل نکن
۳۱۴	 گرایش سودگرایانه
۳۱۵	 نصرت خدا حتمی است
۳۱۶	 مجاهدان میدان بدر
۳۱۶	 دفاع در هر حال و در هر زمان
۳۱۷	 انتخاب رسول با خدا است
۳۱۸	 ازدواج با زنان زناکار بر مؤمنان حرام است
۳۱۹	 لعان چیست و در چه موردی؟
۳۲۲	 اتهام ناموسی و وظائف مؤمنان
۳۲۹	 از کمک‌های مالی دریغ نکنید
۳۳۰	 نگاه به نامحرم ممنوع
۳۳۲	 عفت در دوران عزوبت
۳۳۳	 داوری با رسول خدا است!

- مشکلات مسلمانان صدر اسلام..... ۳۳۴
- حفظه غسیل الملائکه..... ۳۳۶

فصل نهم: سوره‌های فرقان - قصص - عنکبوت - روم - لقمان - احزاب / ۳۳۹

- پیامبر از جنس مردم است..... ۳۴۱
- راه و روش تو، راه و روش پیامبران پیشین..... ۳۴۲
- در انتخاب دوست به هوش باشید!..... ۳۴۳
- علی علیه السلام، داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله..... ۳۴۵
- دانشمندان اهل کتاب اسلام می‌پذیرند..... ۳۴۶
- عشق و علاقه به وطن..... ۳۴۸
- آزمایش حتمی و همگانی است..... ۳۵۰
- احسان به والدین..... ۳۵۱
- هجرت، یک وظیفه مسلم..... ۳۵۲
- در طریق هدایت نباید وحشت کرد..... ۳۵۳
- پیشگوئی، معجزه دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۳۵۴
- غنا و موسیقی ممنوع..... ۳۵۶
- از کفار و منافقان اطاعت مکن..... ۳۵۸
- انسان یک قلب دارد..... ۳۵۹
- خواسته‌های همسران پیامبر و پاسخ آنها..... ۳۶۰
- آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟..... ۳۶۲
- قرب و منزلت زن و مرد در پیشگاه خدا..... ۳۶۷
- مؤمنان در برابر فرمان خدا و رسول حق انتخاب ندارند..... ۳۶۸
- بهانه‌های همسران پیامبر و فرمان الهی..... ۳۷۰
- مؤمنان و آداب زندگی..... ۳۷۲
- رعایت حجاب در مورد محارم..... ۳۷۳
- حجاب احترام زنان مؤمن..... ۳۷۴

فصل دهم: سوره‌های فاطر - یس - ص

زمر - شوری - زخرف - جاثیه - احقاف - فتح / ۳۷۷

۳۷۹	ادعاهای بدون عمل
۳۸۰	آن که نخستین بار آفرید، بار دیگر زنده می‌کند
۳۸۱	پاسخ دندان‌شکن به کفار قریش
۳۸۲	اگر خورشید را در دست راستم قرار دهند... ..
۳۸۵	موحدان عصر جاهلی
۳۸۶	قرآن احسن الحدیث است
۳۸۷	تهدید بر خشم بت‌ها
۳۸۸	یأس از رحمت خدا ممنوع
۳۹۱	مودّت و محبت بستگان پیامبر ﷺ
۳۹۲	رابطه ثروت و طغیان
۳۹۳	چگونگی ارتباط پیامبران با خداوند متعال
۳۹۴	پاسخ قاطع به ایراد «ابن زبیری»
۳۹۶	هوای او خدای او
۳۹۷	تهیدستان یاران اصلی اسلام
۴۰۰	اسلام اجنه
۴۰۳	داستان صلح «حدیبیه»

فصل یازدهم: سوره‌های حجرات - طور - نجم - حدید - مجادله / ۴۰۷

۴۰۹	بر فرمان‌های خدا و پیامبر پیشی نگیرید
۴۱۲	از اقدام بدون تحقیق بر حذر باشید
۴۱۴	اصلاح بین دو گروه مؤمن
۴۱۶	مسخره، سوء ظنّ، تجسّس و غیبت ممنوع
۴۱۷	نگوئید ایمان آورده‌ایم
۴۱۸	خداوند از تمام اسرار آگاه است

۴۱۹	تو نه کاهنی، نه شاعر و نه مجنون
۴۲۱	هر کس بار خود را بر دوش می کشد
۴۲۳	در برابر نام خدا خاشع باشید
۴۲۵	پاداش اهل ایمان و تقوا
۴۲۷	ظهار، مجازات، و راه حل
۴۳۰	کیفر نجواکنندگان بدجنس
۴۳۱	احترام کسانی که وارد مجلس می شوند
۴۳۳	صدقه، قبل از نجوا

فصل دوازدهم: سوره های حشر - ممتحنه

صف - جمعه - منافقون - تغابن - تحریم - حاقه - معارج / ۴۳۵

۴۳۸	عبرت ها
۴۴۱	انفال، ملک حکومت اسلامی
۴۴۲	محبت خالص
۴۴۴	به عهد و پیمان منافقان اعتماد نکنید
۴۴۶	ماجرای نامه حاطب بن ابی بلتعه
۴۴۹	از مواد صلح نامه حدیبیه
۴۵۱	گفتار بدون عمل
۴۵۲	داد و ستد هنگام اقامه نماز جمعه
۴۵۴	ماجرای عبدالله بن ابی و تهدید مسلمانان
۴۵۸	نحوه رفتار همسر، با خانواده و فرزندان
۴۶۰	توطئه همسران پیامبر ﷺ
۴۶۲	نه سخن شاعر است و نه کاهن!
۴۶۳	درخواست عذاب الهی

فصل سیزدهم: سوره‌های جنّ - مدثر

انسان - عبس - مطففین - فجر - لیل / ۴۶۷

ایمان آوردن جنّیان	۴۶۹
خدا ولید را بکشد!	۴۷۲
سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر ﷺ	۴۷۶
چرا با دیدن یک مرد نابینا چهره در هم می‌کشی؟!	۴۸۲
وای بر کم‌فروشان!	۴۸۷
فردا نوبت ما است	۴۸۹
ای روح آرام و مطمئن!	۴۹۱
بنخیل را بنگرید!	۴۹۳

فصل چهاردهم: سوره‌های ضحی - علق - قدر - عادیات

تکاثّر - همزه - فیل - ماعون - کوثر - کافرون - مسد - اخلاص - فلق / ۴۹۹

فصل چهاردهم	۴۹۷
خدا تو را به خود وانگذاشته	۴۹۹
نزول نخستین آیات قرآن	۵۰۱
یک شب برابر هزار ماه	۵۰۴
سوگند به اسب‌های میدان نبرد	۵۰۵
تفاخر و زیادت‌طلبی نا به جا، از بی‌خردی است	۵۰۷
وای بر عیب‌جویان و طعنه‌زنان	۵۰۹
مگر داستان اصحاب فیل را نشنیده‌ای؟!	۵۱۱
داستان اصحاب الفیل	۵۱۲
آثار تکذیب دین در امور زندگی	۵۱۷
به تو کوثر دادیم!	۵۱۸
هرگز معبودان شما را نمی‌پرستم	۵۲۰
مرگ بر ابولهب!	۵۲۲

۵۲۴ توصیف کامل از خدا.

۵۲۵ پناه به شکافندهٔ افق تاریک!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه العالی)

می‌دانیم قرآن مجید به صورت تدریجی در ۲۳ سال به مناسبت‌های مختلف نازل شده است که مفسران آنها را «شان نزول» می‌نامند.

به دست آوردن این مناسبت‌ها تأثیر مهمی در فهم معانی و محتوای این آیات و رفع هر گونه ابهام دارد، حتی در بعضی از موارد اگر شان نزول‌ها از ما گرفته شود اجمال و ابهام بر معنی آیه حاکم می‌گردد.

به همین دلیل از قدیم الایام علمای تفسیر تلاش فراوان در به دست آوردن این شان نزول‌ها کرده‌اند و آنها را در کتب تفسیر و گاه در کتاب مستقل جمع‌آوری نموده‌اند.

افسوس که علمای اسلام در قرن اوّل ظهور این آئین که این شان نزول‌ها روشن بود تلاش کافی برای حفظ و نقل آن نکردند و مقداری از آنها از دسترس ما خارج شده است.

ولی آنچه امروز در اختیار ماست باز مقدار قابل ملاحظه و پرارزشی است که باید آنها را در تفسیر آیات قرآن مغتنم شمرد.

ما در «تفسیر نمونه» تا آنجا که میسر بود به نقل این شان نزول‌ها و استفاده از آنها در تفسیر آیات کوشیده‌ایم، بدیهی است گردآوری همه آنها و چینش آن در کنار هم به علمای تفسیر بینش بیشتر و به توده‌های مردم آگاهی خوبی برای بررسی و فهم آیات قرآن خواهد داد.

اکنون خوشوقتیم که فاضل ارجمند و دانشمند گرامی و پرتلاش جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای امامی (دامت تأییداته) دامن همت به کمر زده و این شأن نزول ها را با سلیقه خاص و به صورت جالبی گردآوری و تبیین کرده و در دسترس عموم قرار داده است.

خداوند این خدمت ارزشمند قرآنی را از ایشان بپذیرد و توفیق بهره گیری از آن را به همگان عنایت کند.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

آبان ماه ۱۳۸۵

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

کتابی که در اختیار جنابعالی است، شأن نزول آیاتی است که در «تفسیر نمونه» آمده و با محتوای آیات مربوطه سازگار است.

جمعی از کسانی که این تفسیر را مطالعه کرده، درخواست داشته‌اند که این شأن نزول‌ها جدا گردآوری و چاپ گردد. پیشنهاد این کار مورد موافقت استاد عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه العالی) قرار گرفت و فرمودند: این کار انجام شود.

پس از انجام کارهای مقدماتی آن به خدمت ایشان ارائه گردید و مورد لطف واقع شد.

کتاب در چهارده فصل تنظیم شده است:

فصل اوّل شأن نزول آیات سورة بقره.

فصل دوم شأن نزول آیات سورة آل عمران.

فصل سوم شأن نزول آیات سورة نساء.

فصل چهارم شأن نزول آیات سورة مائده.

فصل پنجم شأن نزول آیات سوره‌های انعام، اعراف و انفال.

فصل ششم شأن نزول آیات سورة توبه.

فصل هفتم شأن نزول آیات سوره‌های یونس، هود، رعد، نحل، اسراء و کهف.

فصل هشتم شأن نزول آیات سوره‌های مریم، طه، حجّ و نور.

فصل نهم شأن نزول آیات سوره‌های فرقان، قصص، عنکبوت، روم، لقمان و احزاب.

فصل دهم شأن نزول آیات سوره‌های فاطر، یس، ص، زمر، شوری، زخرف، جاثیه، احقاف و فتح.

فصل یازدهم شأن نزول آیات سوره‌های حجرات، طور، نجم، حدید و مجادله. فصل دوازدهم شأن نزول آیات سوره‌های حشر، ممتحنه، صف، جمعه، منافقون، تغابن، تحریم، حاقه و معارج.

فصل سیزدهم شأن نزول آیات سوره‌های جن، مدثر، انسان، عبس، مطففین، فجر و لیل.

فصل چهاردهم شأن نزول آیات سوره‌های ضحی، علق، قدر، عادیات، تکاثر، همزه، فیل، ماعون، کوثر، کافرون، مَسَد، اخلاص و فلق.

برای آن که فائده آن بیشتر گردد، نخست آیه و ترجمه آن، پس از آن شأن نزول آمده و سعی شده مدارک لازم در پاورقی ذکر شود تا نفع آن بیشتر شود. امید است برای تمام خوانندگان مفید واقع گردد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

محمّد جعفر امامی

۱۳۸۵ / ۸ / ۱۰



فصل اوّل

شأن نزول آیات سورہ
بقرہ

يَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ

خداوند از این که به (موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه، و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی‌کند. (در این میان) آنها که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن، حقیقتی است از طرف پروردگارشان؛ و اما آنها که راه کفر را پیموده‌اند، (این موضوع را بهانه کرده) می‌گویند: «منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟!» (آری)، خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می‌کند؛ ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می‌سازد!

شان نزول:

این چگونه وحی آسمانی است، که مثل به عنکبوت و مگس می‌زند؟
جمعی از مفسران از «ابن عباس» در شأن نزول آیه فوق چنین نقل کرده‌اند: هنگامی که خداوند در آیات گذشته پیرامون منافقین، دو مثال بیان کرد (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا... - و - أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ) منافقین گفتند: خداوند برتر و بالاتر از این است که چنین مثال‌هایی بزند، و از این راه در وحی بودن قرآن اظهار تردید کردند، در این موقع آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱
بعضی دیگر گفته‌اند: هنگامی که در آیات قرآن، مثل‌هایی به «ذباب» (مگس) و «عنکبوت» زده می‌شد، جمعی از مشرکان این موضوع را بهانه قرار داده، زبان به انتقاد گشودند و مسخره کردند که این چگونه وحی آسمانی است که سخن از «عنکبوت» و «مگس» می‌گوید؟ آیه فوق نازل شد و با تعبیراتی زنده به آنها جواب داد.^۲

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «جوامع الجامع»، ج ۱، ص ۸۷، ذیل آیه: «دُرُ الْمُنْثُور»، ج ۱، ص ۴۱.

۲. «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۷۷، ح ۵، و ج ۲۴، ص ۳۸۸، ح ۱۱۲: «تفسیر امام عسکری»، ص ۲۰۵.

بِآيَاتِي تَمَنَّا قَلِيلًا وَإِيَّاي فَاتَّقُوا
وَأَمِنُوا بِمَا أُنزِلَتْ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا

و به آنچه نازل کرده‌ام ایمان بیاورید؛ که نشانه‌های آن، با آنچه در کتاب‌های شماست، مطابقت دارد؛ و نخستین کافر به آن نباشید! و آیات مرا (به خاطر درآمد مختصری)، به بهای ناچیزی نفروشید! و تنها از من بترسید (نه از مردم)!

شأن نزول:

تحریف تورات به خاطر یک مهمانی

بعضی از مفسران بزرگ، از امام باقر علیه السلام در شأن نزول این آیه چنین نقل کرده‌اند: «برای حیی بن اخطب، و کعب بن اشرف، و جمعی دیگر از یهود، هر سال مجلس میهمانی (پر زرق و برقی) از طرف یهودیان ترتیب داده می‌شد، آنها حتی راضی نبودند این منفعت کوچک به خاطر قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از میان برود، به این دلیل (و دلائل دیگر) آیات تورات را که در زمینه اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله بود تحریف کردند، این همان «ثمن قلیل» و بهای کم است که قرآن در این آیه به آن اشاره می‌کند»^۱.

* * *

أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ
و إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا
أَتَحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُخَاجُوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

و هنگامی که مؤمنان را ملاقات کنند، می‌گویند: «ایمان آورده‌ایم.» ولی هنگامی که با یکدیگر خلوت می‌کنند، (بعضی به بعضی دیگر اعتراض کرده،) می‌گویند: «چرا مطالبی را که خداوند برای شما بیان کرد، به مسلمانان بازگو می‌کنید تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خدا، بر ضد شما به آن استدلال کنند؟! آیا نمی‌فهمید؟!»
آیا اینها نمی‌دانند خداوند آنچه را پنهان می‌دارند یا آشکار می‌کند می‌داند؟!

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۶۴؛ «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۷۳، ح ۱۶۴.

شأن نزول:

صفات محمد ﷺ را بازگو نکنید

بعضی از مفسران در شأن نزول این دو آیه از امام باقر (ع) چنین نقل کرده‌اند: «گروهی از یهود که دشمنی با حق نداشتند هنگامی که مسلمانان را ملاقات می‌کردند از آنچه در تورات پیرامون صفات پیامبر اسلام ﷺ آمده بود به آنها خبر می‌دادند، بزرگان یهود از این امر آگاه شدند، آنها را از این کار نهی کرده، گفتند: شما صفات محمد ﷺ را که در تورات آمده برای آنها بازگو نکنید تا در پیشگاه خدا دلیلی بر ضد شما نداشته باشند، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.»^۱

* * *

و مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ
فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا
بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ

و پاره‌ای از آنان عوامانی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی‌دانند؛ و تنها به پندارهایشان دل بسته‌اند.

پس وای بر آنها که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این، از طرف خداست». تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند؛ و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می‌آورند!

شأن نزول:

کتمان بشارت‌های تورات به ظهور پیامبر ﷺ

جمعی از دانشمندان یهود، اوصافی را که برای پیامبر اسلام ﷺ در «تورات» آمده بود تغییر دادند و این تغییر به خاطر حفظ موقعیت خود و منافی بود که همه سال از ناحیه عوام به آنها می‌رسید.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۶۵ و ۱۸۰، ح ۷.

هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ مبعوث شد، و اوصاف او را با آنچه در «تورات» آمده بود مطابق دیدند، ترسیدند در صورت روشن شدن این واقعیت منافع آنها در خطر قرار گیرد، لذا به جای اوصاف واقعی مذکور در تورات، صفاتی بر ضد آن نوشتند.

عوام یهود که تا آن زمان کم و بیش صفات واقعی او را شنیده بودند، از علمای خود می پرسیدند: «آیا این همان پیامبر موعود نیست که بشارت ظهور او را می دادید؟»

آنها آیات تحریف شده «تورات» را بر آنها می خواندند تا به این وسیله قانع شوند.^۱

* * *

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ.

بِسْمَا اسْتَرْوَا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ.

و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه‌هائی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می دادند با این همه، هنگامی که این (کتاب، و پیامبری) را که (از قبل) شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند؛ لعنت خدا بر کافران باد.

ولی آنها در مقابل بهای بدی، خود را فروختند؛ که به ناروا، به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند. و معترض بودند، چرا خداوند به فضل خویش، بر هر کس از بندگان

۱. این شأن نزول را به طور اجمال در «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث، و به طور تفصیل در آیات مناسب دیگر آمده است؛ «بحار الانوار»، ج ۲، ص ۸۶، ح ۱۲.

خواهد، آیات خود را نازل می‌کند؟! از این رو به خشمی بعد از خشمی (از سوی خدا) گرفتار شدند. و برای کافران مجازاتی خوارکننده است.

شان نزول:

یهود قبل از بعثت پیامبر ﷺ و بعد از بعثت!

از امام صادق علیه السلام در ذیل این آیات چنین نقل شده: «یهود در کتاب‌های خویش دیده بودند هجرت‌گاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بین کوه «عیر» و کوه «أحد» (دو کوه در دو طرف «مدینه») خواهد بود، یهود از سرزمین خویش بیرون آمدند و در جستجوی سرزمین مهاجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرداختند، در این میان به کوهی به نام «حداد» رسیدند. گفتند: «حداد» همان «أحد» است در همانجا متفرق شدند و هر گروهی در جایی مسکن گزیدند.

بعضی در سرزمین «تیما».

و بعضی دیگر در «فدک» و عده‌ای در «خیبر».

آنان که در «تیما» بودند میل دیدار برادران خویش را نمودند، در این اثنا عربی عبور می‌کرد، مرکبی را از او کرایه کردند، وی گفت: من شما را از میان کوه «عیر» و «أحد» خواهم برد، به او گفتند: هنگامی که بین این دو کوه رسیدی ما را آگاه نما. مرد عرب هنگامی که به سرزمین «مدینه» رسید اعلام کرد: «اینجا همان سرزمین است که بین دو کوه «عیر» و «أحد» قرار گرفته است. سپس اشاره کرده گفت: این عیر است و آن هم أحد.

یهود از مرکب پیاده شدند و گفتند: ما به مقصود رسیدیم دیگر احتیاج به مرکب تو نیست، و هر جا می‌خواهی برو.

نامه‌ای به برادران خویش نوشتند که ما آن سرزمین را یافتیم، شما هم به سوی ما کوچ کنید.

آنها در پاسخ نوشتند ما در اینجا مسکن گزیده‌ایم، خانه و اموالی تهیه کرده‌ایم و

از آن سرزمین فاصله‌ای نداریم، هنگامی که پیامبر موعود به آنجا مهاجرت نمود به سرعت به سوی شما خواهیم آمد!

آنها در سرزمین «مدینه» ماندند و اموال فراوانی کسب نمودند این خبر به سلطانی به نام «تُبَّع» رسید، با آنها جنگید، یهود در قلعه‌های خویش متحصن شدند، وی آنها را محاصره کرد، سپس به آنها امان داد، آنها به نزد سلطان آمدند «تُبَّع» گفت: من این سرزمین را پسندیده‌ام و در این سرزمین خواهم ماند، در پاسخ وی گفتند: این چنین نخواهد شد؛ زیرا این سرزمین هجرتگاه پیامبری است که جز او کسی نمی‌تواند به عنوان ریاست در این سرزمین بماند.

تُبَّع گفت: بنابراین من از خاندان خویش کسانی را در اینجا قرار خواهم داد تا آن زمانی که پیامبر موعود بیاید وی را یاری نمایند، لذا او دو قبیله معروف «اوس» و «خزرج» را در آن مکان ساکن نمود.

این دو قبیله هنگامی که جمعیت فراوانی پیدا کردند به اموال یهود تجاوز می‌نمودند، یهودیان به آنها می‌گفتند: هنگامی که محمد ﷺ مبعوث گردد شما را از سرزمین ما بیرون خواهد کرد!

هنگامی که محمد ﷺ مبعوث شد، اوس و خزرج که به نام انصار معروف شدند به او ایمان آوردند و یهود وی را انکار نمودند این است معنی آیه «وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا»^۱.

آری، همان جمعیتی که با عشق و علاقه مخصوص برای ایمان به رسول خدا ﷺ آمده بودند و در برابر اوس و خزرج افتخارشان این بود که پیامبری مبعوث خواهد شد و آنها یاران خاص وی خواهند بود، بر اثر تعصب، لجاج و دنیاپرستی در صف دشمنان او قرار گرفتند در حالی که دور افتادگان گرد او را گرفته و به یارانش پیوستند.



۱. «کافی»، ج ۸، ص ۳۰۸ و ۳۰۹، ح ۴۸۱؛ «بحار الانوار»، ج ۱۵، ص ۲۲۵ و ۲۲۶، ح ۴۹؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

يَذِيهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٢﴾ قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ

يَذِيهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٢﴾ قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ

آنها می‌گویند: «ما با جبرئیل دشمن هستیم!» بگو: «کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست؛ چرا که) او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است؛ در حالی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند؛ و هدایت و بشارت است برای مؤمنان». کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است؛ و) خداوند دشمن کافران است.

شان نزول:

میکائیل آری، جبرئیل خیر

هنگامی که پیامبر ﷺ به «مدینه» آمد روزی «ابن صوری» (یکی از علمای یهود) با جمعی از یهود «فدک» نزد آن حضرت آمدند، سؤالات گوناگونی کردند، و نشانه‌هایی را که گواه نبوت و رسالت او بود، جستجو نمودند، از جمله گفتند: ای محمد خواب تو چگونه است؟

زیرا به ما اطلاعاتی درباره خواب پیامبر موعود داده شده است.

فرمود: تَنَامُ عَيْنَايَ وَ قَلْبِي يَقْظَانُ! «چشم من به خواب می‌رود اما قلبم بیدار است». گفتند: راست گفتی ای محمد! و پس از سؤالات متعدد دیگر، «ابن صوری» گفت: یک سؤال باقی مانده که اگر آن را صحیح جواب دهی به تو ایمان می‌آوریم و از تو پیروی خواهیم کرد، نام آن فرشته‌ای که بر تو نازل می‌شود چیست؟ فرمود: جبرئیل است.

«ابن صوری» گفت: او دشمن ما است، دستورهای مشکل درباره جهاد و جنگ می‌آورد، اما «میکائیل» همیشه دستورهای ساده و راحت آورده، اگر فرشته وحی تو «میکائیل» بود به تو ایمان می‌آوردیم!^۱

۱. «طبرسی» در «مجمع البیان» این حدیث را از «ابن عباس» نقل کرده و در کتب دیگر مانند: «تفسیر کبیر»

ما نشانه‌های روشنی برای تو فرستادیم؛ و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی‌ورزد.

لجاجة و عناد

در مورد این آیه، شأن نزولی از «ابن عباس» نقل شده است و آن این که: «ابن صوری» دانشمند یهودی از روی لجاج و عناد به پیامبر اسلام ﷺ گفت: تو چیزی که برای ما مفهوم باشد نیاورده‌ای! و خداوند نشانهٔ روشنی بر تو نازل نکرده تا ما از تو تبعیت کنیم، آیهٔ فوق نازل شد و به او صریحاً پاسخ گفت.^۱

عَذَابُ الْيَمِّ

ای افراد با ایمان! (هنگامی که از پیغمبر تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می‌کنید) نگوئید: «راعا»؛ بلکه گوئید: «انظرنا». (زیرا کلمه اول، هم به معنی «ما را مهلت بده!»، و هم به معنی «ما را تحقیق کن!» می‌باشد؛ و بشنوید! و برای کافران عذاب دردناکی است.

سوء استفاده از کلمات و هشدار

ابن عباس، مفسر معروف نقل می‌کند: مسلمانان صدر اسلام هنگامی که پیامبر ﷺ مشغول سخن گفتن بود و بیان آیات و احکام الهی می‌کرد، گاهی از او می‌خواستند کمی با تأنی سخن بگویند تا بتوانند مطالب را خوب درک کنند، و سؤالات و خواسته‌های خود را نیز مطرح نمایند، برای این درخواست جمله

ط «الميزان»، «المنار» و غیر آن نیز (با تفاوت‌هایی) آمده است: «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۶۶ و ۲۸۳، با اندکی تفاوت: «تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام»، ص ۴۰۶ و ۴۵۳.

۱. «مجمع البیان» و «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث: «جامع البیان»، ج ۱، ص ۶۱۹، ذیل آیه مورد بحث.

«راعنا» که از ماده «الرعى» به معنی مهلت دادن است، به کار می‌برند.
ولی یهود همین کلمه «راعنا» را از ماده «الرَّعونة» که به معنی کودنی و حماقت است استعمال می‌کردند (در صورت اول مفهومش این است «به ما مهلت بده» ولی در صورت دوم این است: «ما را تحمیق کن»!)

یعنی برای یهود دستاویزی پیدا شده بود که با استفاده از همان جمله‌ای که مسلمانان می‌گفتند، پیامبر یا مسلمانان را استهزاء کنند.

آیه فوق نازل شد و برای جلوگیری از این سوء استفاده، به مؤمنان دستور داد به جای جمله «راعنا»، جمله «انظرنا» را به کار برند که همان مفهوم را می‌رساند، و دستاویزی برای دشمن لجوج نیست.^۱

بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند: جمله «راعنا» در لغت یهود یک نوع دشنام بود و مفهومش این بود «بشنو که هرگز نشنوی» این جمله را تکرار می‌کردند و می‌خندیدند!^۲

بعضی از مفسران نیز نقل کرده‌اند: یهود به جای «راعنا»، «راعینا» می‌گفتند که معنی «چوپان ما» است، و پیامبر اسلام ﷺ را مخاطب قرار می‌دادند و از این راه استهزاء می‌کردند.^۳

این شأن نزول‌ها با هم تضادی ندارد و ممکن است همه صحیح باشد.

* * *

۱. «تفسیر قرطبی» و «تفسیر المنار» و «تفسیر کبیر فخر رازی» و «تفسیر ابوالفتح رازی» و «مجمع البیان» ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۶۶، ۶۷ و ۳۳۲، ح ۱۸؛ «تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام)»، ص ۴۷۷، ۴۷۸ و ۴۷۹.

۲ و ۳. «تفسیر قرطبی» و «المنار» و «تفسیر کبیر فخر رازی» و «تفسیر ابوالفتح رازی» و «مجمع البیان» ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۶۶، ۶۷ و ۳۳۲، ح ۱۸؛ «تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام)»، ص ۴۷۷، ۴۷۸ و ۴۷۹.

چ
 أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ
 بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ

آیا می‌خواهید از پیامبر خود، همان تقاضا (ی نامعقولی) را بکنید که پیش از این، از موسی کردند؟! (و با این بهانه‌جوئی‌ها، از ایمان آوردن سر باز زدند.) کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم (عقل و فطرت) گمراه شده است.

شأن نزول:

پرسش و درخواست‌های غیرمنطقی

در کتب تفسیر، شأن نزول‌هایی برای این آیه ذکر کرده‌اند که از نظر نتیجه تقریباً همه یکسانند:

نخست این که از «ابن عباس» نقل شده: «وهب بن زید» و «رافع بن حرمله» نزد رسول خدا ﷺ آمده گفتند: از سوی خدا نامه‌ای به عنوان ما بیاور تا آن را قرائت کنیم، سپس ایمان بیاوریم! یا نهرهایی برای ما جاری فرما تا از تو پیروی کنیم!^۱ بعضی دیگر گفته‌اند: گروهی از عرب از پیامبر اسلام ﷺ همان تقاضائی را کردند که یهود از موسی علیه السلام داشتند، گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده تا با چشم خود ببینیم و ایمان بیاوریم!^۲

بعضی دیگر نوشته‌اند: آنها از پیامبر ﷺ تقاضا کردند برای آنان بتی از درخت مخصوص «ذات انواط» قرار دهد تا آن را پرستش کنند، همان گونه که جاهلان بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ: «برای ما بتی قرار ده همان گونه که بت پرستان دارند»!^{۳-۴} آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

۱. «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۶۷؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲. همان مدرک.

۳. اعراف، آیه ۱۳۸.

۴. «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۶۷؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتْ
الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ
قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

یهودیان گفتند: «مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند»، و مسیحیان نیز گفتند: «یهودیان هیچ موقعیتی ندارند (و بر باطلند)»؛ در حالی که هر دو دسته، کتاب آسمانی را می‌خوانند (و باید از این گونه تعصب‌ها بر کنار باشند). افراد نادان (دیگر، همچون مشرکان) نیز، سخنی همانند سخن آنها داشتند! خداوند، روز قیامت، درباره آنچه در آن اختلاف داشتند، داوری می‌کند.

شان نزول:

کشمکش یهود و نصاری

جمعی از مفسران از «ابن عباس» چنین نقل کرده‌اند: هنگامی که گروهی از مسیحیان «نجران» خدمت رسول خدا ﷺ آمدند، عده‌ای از علمای یهود نیز در آنجا حضور یافتند، بین آنها و مسیحیان در محضر پیامبر ﷺ نزاع و مشاجره در گرفت، «رافع بن حرمه» یکی از یهودیان، رو به جمعیت مسیحیان کرده گفت: آئین شما پایه و اساسی ندارد و نبوت عیسی علیه السلام و کتاب او انجیل را انکار کرد. مردی از مسیحیان نجران نیز عین این جمله را در پاسخ آن یهودی تکرار نموده گفت: آئین یهود پایه و اساسی ندارد، در این هنگام آیه فوق نازل شد و هر دو دسته را به خاطر گفتار نادرستشان ملامت نمود.^۱

* * *

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا
أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمُ

۱. «تفسیر مجمع البیان» و «تفسیر قرطبی» و «تفسیر المنار»، ذیل آیه فوق: «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۶۷. حدیثی دیگر نیز به همین مضمون در «بحار الانوار» و «تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام» آمده است («بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۸۴: «تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام»، ص ۵۴۴، ح ۳۲۵).

فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

کیست ستمکارتر از آن کس که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری کرد و سعی در ویرانی آنها نمود؟! شایسته نیست آنان، جز با ترس و وحشت، وارد این کانون‌های عبادت شوند. بهره آنها در دنیا (فقط) رسوائی است و در آخرت، عذاب عظیم (الهی)!

شأن نزول:

جلوگیری از بهره‌وری از معابد الهی

در کتاب «اسباب النزول» از «ابن عباس» چنین آمده که این آیه در مورد «فطلوس» رومی و یاران مسیحی او نازل شده است، آنها با بنی اسرائیل جنگیدند، «تورات» را آتش زدند و فرزندان آنها را به اسارت گرفتند، بیت المقدس را ویران ساختند و مردارها در آن ریختند.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از «ابن عباس» نقل می‌کند که این کوشش در تخریب و نابودی بیت المقدس همچنان ادامه داشت تا زمانی که به دست مسلمانان، فتح شد.^۱

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نیز می‌خوانیم: این آیه در مورد «قریش» نازل گردید، در آن هنگام که از ورود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به شهر «مکه و مسجد الحرام» جلوگیری کردند.^۲ بعضی شأن نزول سومی نیز برای آیه گفته‌اند و آن این که: منظور مکان‌هایی است که مسلمانان در «مکه» برای نماز داشتند و مشرکان پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را ویران کردند.^۳

هیچ مانعی ندارد که نزول آیه ناظر به تمام این حوادث بوده باشد، بنابراین هر یک از شأن نزول‌های فوق یکی از ابعاد مسأله را منعکس می‌کند.



۱. «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۳۱۹؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث (با اندکی تفاوت).

۲. «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۳۱۹، و ج ۸۰، ص ۳۴۰؛ «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۱، ص ۵۸؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۳. «بحار الانوار»، ج ۲۵، ص ۲۹۷، و ج ۸۰، ص ۳۴۰؛ «تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام)»، ص ۵۶۰.

چ
 وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
 از آن خداست! مشرق و مغرب، و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست! خداوند بی نیاز و
 داناست!

شان نزول:

به هر سو رو کنی خدا می بینی

در شان نزول این آیه روایات مختلفی نقل شده است:
 «ابن عباس» می گوید: این آیه مربوط به تغییر قبله است، هنگامی که قبله
 مسلمانان از «بیت المقدس» به «کعبه» تغییر یافت، یهود در مقام انکار بر آمدند و به
 مسلمانان ایراد کردند که مگر می شود قبله را تغییر داد؟^۱
 آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد که شرق و غرب جهان از آن خدا است.
 در روایت دیگری می خوانیم: این آیه در مورد نماز مستحبی نازل شده است که
 هر گاه انسان سوار بر مرکب باشد به هر سو که برود (هر چند پشت به قبله باشد)
 می تواند نماز مستحبی بخواند.^۲
 بعضی دیگر از «جابر» نقل کرده اند پیامبر ﷺ گروهی از مسلمانان را به یکی از
 میدان های جنگ فرستاد، شب هنگام که تاریکی همه جا را فرا گرفت نتوانستند قبله
 را بشناسند و هر گروهی به سوئی نماز خواندند، هنگام طلوع آفتاب دیدند همگی
 به غیر جانب قبله نماز گزارده اند، از پیامبر ﷺ سؤال کردند، آیه فوق نازل شد و به
 آنها اعلام کرد نمازهایشان در چنین حالتی صحیح بوده^۳ (البته این حکم شرایطی
 دارد که در کتب فقهی آمده است).

۱. «مستدرک»، ج ۳، ص ۱۷۵، ح ۳۲۹۷ - ۹؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۴، ص ۱۰۵ و ۱۰۶؛ «تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام»، ص ۴۹۲، ح ۳۱۲.
 ۲. «وسائل الشیعه»، ج ۴، ص ۳۳۲ و ۳۳۳؛ «تفسیر عیاشی»، ج ۱، ص ۵۶، ح ۸۰؛ «بحار الانوار»، ج ۸۱، ص ۷۰؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.
 ۳. «بحار الانوار»، ج ۸۱، ص ۳۱؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

هیچ مانعی ندارد که همه شأن نزول‌های فوق برای آیه ثابت باشد، و آیه، هم ناظر به مسأله تغییر قبله باشد، هم خواندن نماز نافله بر مرکب، و هم نماز واجب به هنگام نشناختن قبله.

از این گذشته اصولاً هیچ آیه‌ای اختصاص به شأن نزول خود ندارد، و مفهوم آن باید به صورت یک حکم کلی در نظر گرفته شود و ای بسا از آن احکام گوناگونی استفاده شود.

* * *

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، تا (تسلیم خواسته‌های آنها شوی، و) از آئین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی. بگو: «هدایت، تنها هدایت الهی است!» و اگر از هوای و هوس‌های آنان پیروی کنی، بعد از آن که آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یاورى از سوى خدا برای تو نخواهد بود.

کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده‌ایم (یهود و نصاری) آن را چنان که شایسته است می‌خوانند؛ آنها به پیامبر اسلام ایمان می‌آورند؛ و کسانی که به او کافر شوند، زیانکارند.

شأن نزول:

ملت‌های لجوج

در شأن نزول آیه اول از «ابن عباس» چنین نقل شده: یهود «مدینه» و نصاری «نجران» انتظار داشتند: پیامبر اسلام ﷺ همواره در قبله با آنها موافقت کند، هنگامی

وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟! در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: «پس از من، چه چیز را می‌پرستید؟» گفتند: «خدای تو، و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را، و ما در برابر او تسلیم هستیم».

شأن نزول:

توصیه یعقوب به فرزندان

اعتقاد جمعی از یهود این بود که «یعقوب» به هنگام مرگ، فرزندان خویش را به دینی که هم اکنون یهود به آن معتقدند (با تمام تحریفاتش) توصیه کرد، خداوند در ردّ اعتقاد آنان این آیه را نازل فرمود.^۱

* * *

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كُوْنُوْا هٰؤُلَاءِ اَوْ نَصَارٰى تَهْتَدُوْا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيفًا وَّ مَا كَاٰنَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ
قُوْلُوْا اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَّ مَا اُنْزِلَ اِلَيْنَا وَّ مَا اُنْزِلَ اِلَى اِبْرٰهِيْمَ وَّ اِسْمٰعِيْلَ وَّ اِسْحٰقَ وَّ يَعْقُوْبَ وَّ الْاَسْبَاطِ وَّ مَا اُوْتِيَ مُوسٰى وَّ عِيسٰى وَّ مَا اُوْتِيَ النَّبِيُّوْنَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نَفْرَقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَّ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُوْنَ
فَاِنْ اٰمَنُوْا بِمِثْلِ مَا اٰمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اِهْتَدَوْا وَّ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا هُمْ فِيْ شِقَاقٍ
فَسَيَكْفِيْكَهُمْ اللّٰهُ وَ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ

گفتند: «یهودی یا مسیحی شوید، تا هدایت یابید!» بگو: «(این آئین‌های تحریف شده، نمی‌تواند موجب هدایت گردد)، بلکه از آئین خالص ابراهیم پیروی کنید؛ و او هرگز از مشرکان نبود!»

بگوئید: «ما به خدا ایمان آورده‌ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید، (و همچنین) آنچه به

۱. «تفسیر ابو الفتوح رازی»، ذیل آیه مورد بحث؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر صافی».

موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگارشان داده شده است، و در میان هیچ یک از آنها جدائی قائل نمی‌شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم». اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند؛ و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده‌اند و خداوند، شر آنها را از تو دفع می‌کند؛ و او شنونده و داناست.

شأن نزول:

نه یهود و نه نصاری، آئین ابراهیم

در شأن نزول این آیات از «ابن عباس» چنین نقل شده: چند نفر از علمای یهود و مسیحیان «نجران» با مسلمانان بحث و گفتگو داشتند: هر یک از این دو گروه خود را اولی و سزاوارتر به آئین حق می‌دانست و دیگری را نفی می‌کرد، یهودیان می‌گفتند: موسی پیامبر ما از همه پیامبران برتر است و کتاب ما «تورات» بهترین کتاب‌ها است. عین همین ادعا را مسیحیان داشتند که مسیح بهترین راهنما و «انجیل» برترین کتب آسمانی است، و هر یک از پیروان این دو مذهب مسلمانان را به مذهب خویش دعوت می‌کردند، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

* * *

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

و به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده مگوئید! بلکه آنان زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید!

شأن نزول:

شهیدان زنده‌اند

بعضی از مفسران از «ابن عباس» در شأن نزول این آیه چنین نقل کرده‌اند که: این آیه درباره کشته‌شدگان میدان جنگ «بدر» نازل گردید، آنها چهارده تن بودند، شش

۱. «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۶۸؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

نفر از مهاجران، و هشت نفر از انصار، بعد از پایان جنگ عده‌ای تعبیر می‌کردند: فلان کس مرد، آیه فوق نازل شد و با صراحت آنها را از اطلاق کلمه «میت» بر شهیدان نهی کرد.^۱

* * *

﴿إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾

«صفا» و «مروه» از شعائر (و نشانه‌های) خداست! بنابراین، کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می‌دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند؛ و کسی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کند، خداوند (در برابر عمل او) شکرگزار، و (از افعال وی) آگاه است.

شأن نزول:

صفا و مروه از شعائر الهی

پیش از ظهور اسلام، و همچنین مقارن آن، مشرکان و بت‌پرستان برای انجام مناسک حج به «مکه» می‌آمدند، و مراسم حج را که اصل آن از ابراهیم علیه السلام بود ولی با مقدار زیادی از خرافات و شرک آمیخته بودند، انجام می‌دادند که از جمله وقوف به عرفات، قربانی، طواف، سعی صفا و مروه بود، البته این اعمال با وضع خاصی صورت می‌گرفت.

اسلام با اصلاح و تصفیه‌ای که در این برنامه به عمل آورد، اصل این عبادت بزرگ و مراسم صحیح و خالص از شرک آن را امضاء نمود، و بر روی خرافات خط بطلان کشید.

از جمله اعمال و مناسکی که انجام می‌شد، «سعی» یعنی حرکت میان دو کوه

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر رازی»، ج ۴، ص ۱۲۵، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر آلوسی»، ج ۲، ص ۱۹، ذیل آیه مورد بحث.

معروف «صفا» و «مروه» بود.

در بسیاری از روایات، که از طرق شیعه و اهل تسنن آمده، چنین بازگو شده است که: در عصر جاهلیت، مشرکان در بالای کوه «صفا» بتی نصب کرده بودند به نام «اساف» و بر کوه «مروه» بت دیگری به نام «نائله»، به هنگام سعی از این دو کوه بالا می‌رفتند و آن دو بت را به عنوان تبرک با دست خود مسح می‌کردند.^۱

مسلمانان به خاطر این موضوع از سعی میان صفا و مروه کراهت داشتند و فکر می‌کردند در این شرائط سعی صفا و مروه کار صحیحی نیست.

آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام داشت «صفا» و «مروه» از شعائر خداوند است اگر مردم نادان آنها را آلوده کرده‌اند دلیل بر این نیست که مسلمانان فریضه سعی را ترک کنند.

ضمناً در این که آیه شریفه در چه موقع نازل شد، گفتگو است، طبق پاره‌ای از روایات، به هنگام «عمرة القضاء» (سال هفتم هجری) بوده است و یکی از شرائط پیامبر ﷺ با مشرکان در این سفر این بود که آن دو بت را از صفا و مروه بردارند، آنها نیز به این شرط عمل کردند ولی بعد آنها را به جای خود باز گرداندند! همین عمل، سبب شد که بعضی از مسلمانان از سعی صفا و مروه خودداری کنند که آیه شریفه آنها را نهی کرد.^۲

و بعضی احتمال داده‌اند: آیه، در «حجة الوداع» (آخرین حج پیامبر در سال دهم هجری) نازل شده است، اگر این احتمال را قبول کنیم مسلماً در آن زمان نه تنها در صفا و مروه بتی وجود نداشت، بلکه در محیط «مکه» نیز از بت اثری نبود، بنابراین باید قبول کنیم این ناراحتی مسلمانان از سعی میان صفا و مروه به خاطر همان سابقه تاریخی و وضع گذشته آنها بوده که بت «اساف» و «نائله» بر آنها قرار داشت.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «جوامع الجامع»، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲. «کافی»، ج ۴، ص ۴۳۵، ح ۸: «وسائل الشیعه»، ج ۱۳، ص ۴۶۸: «بحار الانوار»، ج ۹۶، ص ۲۳۵ و ۲۳۷.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾

کسانی که دلائل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند؛ و همه لعن‌کنندگان نیز، آنها را لعن می‌کنند.

شأن نزول:

کیفر کتمان‌کنندگان

«جلال الدین سیوطی» در «اسباب النزول» از «ابن عباس» چنین نقل می‌کند: چند نفر از مسلمانان همچون «معاذ بن جبل»، «سعد بن معاذ» و «خارجة بن زید» سؤالاتی از دانشمندان یهود پیرامون مطالبی از «تورات» (که ارتباط با ظهور پیامبر ﷺ داشت) کردند، آنها واقع مطلب را کتمان، و از توضیح خودداری کردند، آیه فوق درباره آنها نازل شد، (و مسئولیت کتمان حق را به آنها گوشزد کرد).^۱

* * *

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾

﴿إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾

ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید! و از گام‌های شیطان، پیروی نکنید؛ چه این که او، دشمن آشکار شماست! او شما را فقط به بدی‌ها و کار زشت فرمان می‌دهد؛ (و نیز دستور می‌دهد) آنچه را که نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید.

۱. «لباب النقول فی اسباب النزول»، ص ۲۲: «جامع البیان» (تفسیر طبری)، ج ۲، ص ۳۲، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر شوکانی» (فتح القدیر)، ج ۱، ص ۱۶۲: «در المنثور»، ج ۱، ص ۳۸۱، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر آلوسی»، ج ۲، ص ۲۶، ذیل آیه.

شان نزول:

استفاده از نعمت‌های خدا در زمین

از «ابن عباس» نقل شده بعضی از طوائف عرب، همانند «ثقیف»، «خزاعه» و غیر آنها قسمتی از انواع زراعت و حیوانات را بدون دلیل بر خود حرام کرده بودند (حتی تحریم آن را به خدا نسبت می دادند) آیات فوق نازل شد و آنها را از این عمل ناروا باز داشت.^۱

* * *

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ
 مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ
 وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ
 عَلَى النَّارِ
 ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ
 بَعِيدٍ

کسانی که کتمان می کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده، و آن را به بهای کمی می فروشند، آنها جز آتش چیزی نمی خورند؛ (و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می آورند، در حقیقت آتش سوزانی است.) و خداوند، روز قیامت، با آنها سخن نمی گوید؛ و آنان را پاکیزه نمی کند؛ و برای آنها عذاب دردناکی است.

اینان، همان هائی هستند که گمراهی را با هدایت، و عذاب را با آمرزش، مبادله کرده اند؛ راستی چقدر در برابر عذاب خداوند، شکیا هستند؟!

اینها، به خاطر آن است که خداوند، کتاب (آسمانی) را به حق، (و توأم با دلائل روشن)، نازل کرده؛ و آنها که در آن اختلاف می کنند، (و با کتمان و تحریف، اختلاف به وجود آورند)، در شکاف عمیقی قرار دارند.

۱. «بحار الانوار»، ج ۶۲، ص ۹۷؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۲، ص ۲۰۷، ذیل آیه مورد بحث؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحر المحيط»، ج ۲، ص ۹۷، ذیل آیه مورد بحث.

شأن نزول:

کتمان آیات الهی

به اتفاق همه مفسران، آیات فوق در مورد اهل کتاب نازل شده است، و به گفته بسیاری مخصوصاً به علمای یهود نظر دارد که پیش از ظهور پیامبر اسلام ﷺ صفات و نشانه‌های او را مطابق آنچه در کتب خود یافته بودند برای مردم بازگو می‌کردند، ولی پس از ظهور پیامبر ﷺ و مشاهده گرایش مردم به او ترسیدند که اگر همان روش سابق را ادامه دهند منافع آنها به خاطر بیفتد و هدایا و مهمانی‌هایی که برای آنها ترتیب می‌دادند از دست برود! لذا اوصاف پیامبر ﷺ را که در «تورات» نازل شده بود کتمان کردند، آیات فوق نازل شد و سخت آنها را نکوهش کرد.^۱

* * *

لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

نیکی، این نیست که (به هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب کنید؛ (و) تمام گفتگوی شما، دربارهٔ قبله و تغییر آن باشد؛ بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال (خود) را، با همهٔ علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می‌کند؛ نماز را بر پا می‌دارد و زکات را می‌پردازد؛ و (همچنین) کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می‌کنند؛ و در برابر

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۲، ص ۲۳۴، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱، ص ۳۵۲، ذیل آیه مورد بحث، و تفاسیر دیگر، ذیل آیه مورد بحث.

محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند؛ اینها کسانی هستند که راست می‌گویند؛ (و گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است)؛ و اینها هستند پرهیزگاران!

شان نزول:

معیار ارزش انسان‌ها

چون تغییر قبله سرو صدای زیادی در میان مردم به خصوص یهود و نصاری به راه انداخت، یهود که بزرگ‌ترین سند افتخار خود (پیروی مسلمین از قبله آنان) را از دست داده بودند، زبان به اعتراض گشودند، که قرآن در آیه ۱۴۲ با جمله (سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ) به آن اشاره کرده است، آیه فوق نازل گردید و تأیید کرد که این همه گفتگو در مسأله قبله صحیح نیست بلکه مهم‌تر از قبله مسائل دیگری است که معیار ارزش انسان‌هاست و باید به آنها توجه شود و آن مسائل را در این آیه شرح داده است.^۱

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبِ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ حَيَاةً يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن. پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، باید از راه پسندیده پیروی کند؛ و قاتل نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد؛ این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما!

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱، ص ۳۵۲، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر رازی»، ج ۵، ص ۲۱۱، ذیل آیه مورد بحث و تفاسیر دیگر.

و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت.
و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید.

شأن نزول:

قصاص، زندگی است

عادت عرب جاهلی بر این بود که: اگر کسی از قبیله آنها کشته می شد، تصمیم می گرفتند تا آنجا که قدرت دارند از قبیله قاتل بکشند، و این فکر تا آنجا پیش رفته بود که حاضر بودند به خاطر کشته شدن یک فرد، تمام طائفه قاتل را نابود کنند، آیه فوق نازل شد، و حکم عادلانه قصاص را بیان کرد.^۱
این حکم اسلامی، در واقع حد وسطی بود میان دو حکم مختلف که در آن زمان وجود داشت.

بعضی قصاص را لازم می دانستند و چیزی جز آن را مجاز نمی شمردند.
و بعضی تنها دیه را لازم می شمردند، اسلام قصاص را در صورت عدم رضایت اولیای مقتول، و دیه را به هنگام رضایت طرفین قرار داد.

* * *

و إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ

فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ

و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم! دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند)!

۱. مضمون اجمالی این شأن نزول در مدارک ذیل آمده است: «تفسیر قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱، ص ۳۵۷، ذیل آیه مورد بحث؛ «در المنثور»، ذیل آیه مورد بحث.

شان نزول:

بگو خدا به همه نزدیک است

کسی از پیامبر پرسید: آیا خدای ما نزدیک است تا آهسته با او مناجات کنیم؟ یا دور است تا با صدای بلند او را بخوانیم؟ آیه فوق نازل شد (و به آنها پاسخ داد که خدا به بندگان نزدیک است).^۱

* * *

اَجَلْ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَىٰ اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا ذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لِنَاسٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

آمیزش جنسی با همسرانتان، در شب روزهائی که روزه می‌گیرید، حلال است. آنها لباس شما هستند، و شما لباس آنها؛ (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید). خداوند می‌دانست که شما به خود خیانت می‌کردید؛ (و این کار ممنوع را انجام می‌دادید؛ پس توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید. اکنون با آنها آمیزش کنید، و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته، طلب نمائید! و بخورید و بیاشامید، تا رشته سپید صبح، از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد! سپس روزه را تا شب، تکمیل کنید! و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته‌اید، با زنان آمیزش نکنید! این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید! خداوند، این چنین آیات خود را برای مردم، روشن می‌سازد، باشد که پرهیزگار گردند!

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «عوالی اللالی»، ج ۲، ص ۸۲؛ «بحار الانوار»، ج ۸۷، ص ۵۳؛ «تفسیر آلوسی» و دیگر تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث.

شأن نزول:

روزه تا شب

از روایات اسلامی چنین استفاده می‌شود که در آغاز نزول حکم روزه، مسلمانان تنها حق داشتند قبل از خواب شبانه، غذا بخورند، چنانچه کسی در شب به خواب می‌رفت سپس بیدار می‌شد، خوردن و آشامیدن بر او حرام بود. و نیز در آن زمان آمیزش با همسران در روز و شب ماه رمضان مطلقاً تحریم شده بود.

یکی از یاران پیامبر ﷺ به نام «مطعم بن جبیر» که مرد ضعیفی بود با این حال روزه می‌داشت، هنگام افطار وارد خانه شد، همسرش رفت برای افطار او غذا حاضر کند به خاطر خستگی خواب او را ربود، وقتی بیدار شد گفت: من دیگر حق افطار ندارم، با همان حال شب را خوابید و صبح در حالی که روزه‌دار بود برای حفر «خندق» (در آستانه جنگ احزاب) در اطراف «مدینه»، حاضر شد، در اثناء تلاش و کوشش به واسطه ضعف و گرسنگی مفرط بی‌هوش شد، پیامبر بالای سرش آمد و از مشاهده حال او متأثر گشت.

و نیز جمعی از جوانان مسلمان که قدرت کنترل خویشتن را نداشتند شب‌های ماه رمضان با همسران خود آمیزش می‌نمودند.

در این هنگام آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد در تمام طول شب می‌توانند غذا بخورند و با همسران خود آمیزش جنسی داشته باشند.^۱



۱. «وسائل الشیعه»، ج ۱۰، ص ۱۱۴، ح ۱۲۹۹۳؛ «بحار الانوار»، ج ۹۰، ص ۱۰، ج ۹۳، ص ۲۷۱ - در روایات زیادی به جای «مطعم بن جبیر»، «خوات بن جبیر انصاری»، برادر «عبدالله بن جبیر» آمده است («کافی»، ج ۴، ص ۹۸، ح ۴؛ «وسائل الشیعه»، ج ۱۰، ص ۱۱۲، ح ۱۲۹۹۰؛ «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۲۴۱ و ۲۶۷، ج ۹۳، ص ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۶ و...؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا
الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا
اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

درباره «هلال‌های ماه» از تو سؤال می‌کنند؛ بگو: «آنها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای
(نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است»، و کار نیک، آن نیست که از پشت‌خانه‌ها
وارد شوید (آن چنان که در جاهلیت، به هنگام حج مرسوم بود)؛ بلکه نیکی این است که
پرهیزگار باشید و از در خانه‌ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید!

شان نزول:

هلال ماه چه فایده‌ای دارد؟

در حدیثی می‌خوانیم: «مُعَاذُ بْنُ جَبَل»، خدمت پیغمبر اکرم ﷺ رسیده، گفت:
بسیار از ما سؤال می‌کنند: این هلال ماه چیست؟ و چه فایده دارد؟ (چرا ماه تدریجاً
به صورت بدر کامل در می‌آید و باز به حالت اول بر می‌گردد)؟
خداوند آیه فوق را نازل فرمود و به آنان پاسخ گفت.^۱
در روایت دیگری آمده است: جمعی از یهود از رسول خدا ﷺ پرسیدند: هلال
ماه برای چیست؟ و چه فایده دارد؟ آیه فوق نازل شد^۲ و فواید مادی و معنوی آن را
در نظام زندگی انسان‌ها بیان کرد.

* * *

و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْمُعْتَدِينَ

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۵۵، ص ۱۱۸؛ «بحر المحیط»، ج ۲، ص ۲۲۹، ذیل
آیه مورد بحث: «تفسیر رازی»، ج ۵، ص ۲۸۰، ذیل آیه مورد بحث: «تفسیر آلوسی»، ج ۲، ص ۷۱، ذیل آیه
مورد بحث.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «تفسیر قرطبی»، ج ۲، ص ۳۴۱، ذیل آیه مورد بحث: «تفسیر رازی»،
ج ۵، ص ۲۸۰، ذیل آیه مورد بحث: «تفسیر آلوسی»، ج ۲، ص ۷۱، ذیل آیه مورد بحث.

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجَكُمُ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ
مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَكُمُ فِيهِ
فَإِنْ قَاتَلَكُمُ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید! و از حدّ تجاوز نکنید، که خدا
تعدّی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد!

و آنها (بت‌پرستانی که از هیچ گونه جنایتی ابا ندارند) را هر کجا یافتید، به قتل برسانید!
و از آنجا که شما را بیرون ساختند آنها را بیرون کنید! و فتنه از کشتار هم بدتر است! و
با آنها، در نزد مسجد الحرام جنگ نکنید! مگر این که در آن جا با شما بجنگند. پس اگر (در
آن جا) با شما پیکار کردند، آنها را به قتل برسانید! چنین است جزای کافران!

شان نزول:

جنگ مجاز و ممنوع

بعضی از مفسران، دو شان نزول برای نخستین آیه از این آیات نقل کرده‌اند.
نخست این که: این آیه، اولین آیه‌ای بود که درباره جنگ با دشمنان اسلام نازل
شد، و پس از نزول این آیه، پیغمبر اکرم ﷺ با آنها که از در پیکار در آمدند، پیکار کرد
و نسبت به آنان که پیکار نداشتند، خودداری می‌کرد، و این ادامه داشت تا دستور:
أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ که اجازه پیکار با همه مشرکان را می‌داد، نازل گشت.^۱

دوم شان نزولی است به نقل از «ابن عباس» که این آیه، در مورد صلح حدیبیه
نازل گردید، و جریان چنین است: رسول خدا ﷺ با ۱۴۰۰ نفر از یاران خود، آماده
عمره شدند، چون به سرزمین حدیبیه (محلّی است در نزدیکی مکه) رسیدند،
مشرکان از ورود آنها به «مکه» و انجام مناسک عمره، ممانعت کردند، و پس از گفتگوی
زیاد با پیامبر ﷺ مصالحه کردند، که سال بعد برای انجام عمره به «مکه» بیایند و
آنان «مکه» را سه روز برای او و مسلمانان خالی نمایند تا طواف خانه خدا کنند.

۱. «تفسیر کبیر فخر رازی»، ج ۵، ص ۱۲۷؛ «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۳۲۰؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد
بحث؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱، ص ۳۸۶، ذیل آیه مورد بحث.

سال بعد هنگامی که آماده رفتن به «مکه» شدند، از این خائف بودند که مشرکان به وعده خود وفا نکنند، و مانع شوند، و جنگی به وقوع بپیوندد، و در صورت وقوع حادثه یا جنگ، پیامبر از مقاتله در ماه حرام ناراحت بود، که آیه فوق در این مورد نازل شد، و دستور داد: اگر دشمن نبرد را شروع کند شما هم در برابر او به مبارزه برخیزید.^۱

به نظر می‌رسد شأن نزول اول، مناسب آیه اول، و شأن نزول دوم مناسب آیات بعد است، ولی به هر حال مفهوم آیات دلالت دارد که همه با هم، یا با فاصله کمی نازل شده.

* * *

﴿فَإِذَا قُضِيَتْ مِنْكُمْ مَنَاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾

و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید، همانند یادآوری از پدرانتان (آن گونه که رسم آن زمان بود) بلکه از آن هم بیشتر! (در این مراسم، مردم دو گروه‌اند: بعضی از مردم می‌گویند: «خداوند! به ما در دنیا، (نیکی) عطا کن!» ولی در آخرت، بهره‌ای ندارند.

شأن نزول:

یاد خدا به جای تفاخر بر گذشته

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: در ایام جاهلیت هنگامی که از مراسم حج فارغ می‌شدند، در آنجا اجتماع می‌کردند و افتخارات (موهومی را برای) نیاکان خود را بر می‌شمردند، و از ایام گذشته آنها و جود و بخشش فراوانشان یاد می‌کردند.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث. در تفاسیر دیگر نیز اشاراتی به این شأن نزول‌ها دیده می‌شود («بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۳۱۹؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۲، ص ۳۴۷، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر رازی»، ج ۵، ص ۲۸۷، ذیل آیه مورد بحث).

آیات فوق نازل شد، و به آنها دستور داد: به جای این کار (نادرست) ذکر خدا گویند و از نعمت‌های بی دریغ خداوند و مواهب او یاد کنند، و با همان شور و سوز مخصوصی که در افتخار و مباهات به پدران خود در جاهلیت داشتند، نعم الهی را یاد کنند بلکه بیشتر و برتر.^۱

همین معنی یا شبیه آن را سایر مفسران از «ابن عباس» یا غیر او نقل کرده‌اند که اهل جاهلیت بعد از حج، مجالسی تشکیل می‌دادند برای تفاخر به پدران و شرح امتیازات آنها، و یا در بازارهایی همچون بازار عکاظ، ذی المجاز و مَجَنَّة که تنها جای داد و ستد نبود، بلکه مرکز ذکر افتخارات (موهوم) نیاکان بود جمع می‌شدند و به این کار می‌پرداختند.^۲

* * *

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ
وَاِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ

وَاِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ
و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایهٔ اعجاب تو می‌شود: (در ظاهر، اظهار محبت شدید می‌کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می‌گیرند. (این در حالی است که) آنان، سرسخت‌ترین دشمنانند.

۱. «مجمع البیان»، ج ۱، ص ۲۹۷، ذیل آیهٔ مورد بحث؛ «مستدرک الوسائل»، ج ۵، ص ۲۸۴، ح ۵۸۶۴، با اندکی تفاوت؛ «بحار الانوار»، ج ۹۰، ص ۱۵۹، ح ۳۵، با اندکی تفاوت؛ «تفسیر عیاشی»، ج ۱، ص ۹۸، احادیث ۲۷۰ و ۲۷۳، با تفاوت.

این معنی در احادیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز رسیده است («کافی»، ج ۴، ص ۵۱۶، ح ۳؛ «وسائل الشیعه»، ج ۷، ص ۴۵۹، ح ۹۸۵۴، و ج ۱۴، ص ۲۷۲، ح ۱۹۱۷۳؛ «بحار الانوار»، ج ۹۶، ص ۳۱۱، ح ۳۲، و ص ۳۱۳، ح ۴۷).
۲. «روح المعانی»، ج ۲، ص ۸۹ و «قرطبی»، ج ۲، ص ۸۰۳ و «تفسیر کبیر»، ج ۵، ص ۱۸۳ و «فی ظلال القرآن»، ج ۱، ص ۲۸۹ و «برهان»، ج ۱، ص ۲۰۳.

(نشانه آن، این است که) هنگامی که روی بر می گردانند (و از نزد تو خارج می شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می کنند، و زراعت ها و چهارپایان را نابود می سازند؛ (با این که می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد.

و هنگامی که به آنها گفته شود: «از خدا بترسید!» لجاجت و تعصب، آنها را به گناه می کشاند. آتش دوزخ برای آنان کافی است؛ و چه بد جایگاهی است!

شان نزول:

انسان های دو چهره را بشناسید

برای این آیات، دو شان نزول ذکر شده است:

۱- این آیات درباره «اخنس بن شریق» نازل شده که مردی زیبا و خوش زبان بود و تظاهر به دوستی پیامبر ﷺ می کرد، خود را مسلمان جلوه می داد، و سوگند می خورد آن حضرت را دوست می دارد و به خدا ایمان آورده، پیامبر ﷺ هم که مأمور به ظاهر بود با او گرم می گرفت و او را مورد محبت قرار می داد، ولی او در باطن مرد منافقی بود، در یک ماجرا زراعت بعضی مسلمانان را آتش زد و چهارپایان آنان را کشت (و به این ترتیب پرده از روی کار او برداشته شد) در اینجا آیات فوق نازل شد.^۱

۲- بعضی دیگر از «ابن عباس»، نقل کرده اند: آیات مزبور در یکی از جنگ های اسلامی (سریه رجیع) نازل شده که طی آن جمعی از مبلغان اسلام که از طرف پیامبر ﷺ برای تبلیغ قبایل اطراف «مدینه» اعزام شده بودند، طبق یک توطئه ناجوانمردانه شهید شدند.^۲

ولی شان نزول اول، با مضمون آیات، تناسب بیشتری دارد، و در هر حال درسی که از این آیات فرا گرفته می شود، عمومی، همگانی و برای همیشه است.

۱. تفاسیر «ابوالفتوح رازی»، «طبری»، «ابن کثیر»، «شوکانی»، «بحر المحیط» و بسیاری از تفاسیر دیگر،

ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۱۶.

۲. «تفسیر ابوالفتوح رازی»، ج ۲، ص ۱۴۰، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحر المحیط»، ذیل آیات مورد بحث (این

شان نزول را کمتر نقل کرده اند).

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٤﴾
 بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی علیه السلام) در «لیلة المبيت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشد، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

شأن نزول:

ماجرای لیلة المبيت

مفسر معروف اهل تسنن «ثعلبی» می گوید: هنگامی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت به «مدینه» مهاجرت کند، برای ادای دین های خود و تحویل دادن امانت هایی که نزد او بود علی علیه السلام را به جای خویش قرار داد و شب هنگام که می خواست به سوی غار «ثور» برود و مشرکان، اطراف خانه او را برای حمله به او، محاصره کرده بودند، دستور داد علی علیه السلام در بستر او بخوابد و پارچه سبز رنگی (بُرْد حَضْرَمِی) که مخصوص خود پیغمبر بود روی خود بکشد، در این هنگام خداوند به «جبرئیل» و «میکائیل» وحی فرستاد:

من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی تر قرار دادم کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد؟ هیچ کدام حاضر نشدند.

به آنها وحی شد، اکنون علی علیه السلام در بستر پیغمبر خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد، به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید.
 هنگامی که جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی علیه السلام نشسته بودند، جبرئیل می گفت: «بِه، بِه، آفرین بر تو ای علی! خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباحثات می کند».

در این هنگام آیه فوق نازل گردید^۱ و به همین دلیل آن شب تاریخی

۱. «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۳۸، ۳۹، ۶۴ و ۸۶، ج ۳۶، ص ۴۰ و ۴۳.

«لیلة المبيت» نامیده شده است.

«ابن عباس» می‌گوید: این آیه هنگامی که پیغمبر از مشرکان کناره گرفته بود و به سوی غار می‌رفت درباره علی علیه السلام که در بستر پیغمبر خوابیده بود نازل شد.^۱
 «ابو جعفر اسکافی» می‌گوید: جریان خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله به تواتر ثابت شده و غیر از کسانی که مسلمان نیستند و افراد سبک مغز آن را انکار نمی‌کنند.^{۲-۳}

* * *

چچچچچچچچچچ **زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ**

زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است؛ از این رو افراد با ایمان را (که گاهی دستشان تهی است)، مسخره می‌کنند؛ در حالی که پرهیزکاران در قیامت بالاتر از آنان هستند؛ (چرا که ارزش‌های حقیقی در آن جا آشکار می‌گردد)، و خداوند، هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد.

شان نزول:

استهزاء نسبت به مؤمنان!

«ابن عباس» مفسر معروف می‌گوید: این آیه درباره اقلیت اشرافی و رؤسای

۱. «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۵۶، ح ۱۶، و ج ۳۶، ص ۴۱، ح ۳، و ص ۴۲، ح ۵.

۲. همان طور که «ابن ابی الحدید» در «شرح نهج البلاغه»، ج ۱۳، ص ۲۶۱ و ۲۶۲ ذکر کرده است: «الغدير»، ج ۲، ص ۴۷.

۳. ج دوم «الغدير» ص ۴۸ به بعد می‌نویسد: «غزالی» در کتاب «احیاء العلوم»، ج ۳، ص ۲۳۸ و «گنجی» در کتاب «کفایة الطالب»، ص ۱۱۴ و «صفوری» در «نزهة المجالس»، ج ۲، ص ۲۰۹ و «ابن صباغ مالکی» در کتاب «الفصول المهمة»، ص ۳۳، «سبط ابن جوزی حنفی» در «تذکرة الخواص»، ص ۲۱، «شبلنجی» در «نور الابصار»، ص ۸۶ و «احمد» در «مسند»، ج ۱، ص ۳۴۸ و «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۹۹ تا ۱۰۱، و «ابن سعد» در کتاب «الطبقات»، ج ۱، ص ۲۱۲، و «ابن هشام» در «سيرة»، ج ۲، ص ۲۹۱ و «حلبی» در «سيرة» خود و «تاریخ یعقوبی»، ج ۲، ص ۲۹ جریان «لیلة المبيت» را نقل کرده‌اند.

شأن نزول:

١. «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «جامع البیان» ابن جریر طبری، ج ٢، ص ٤٥٤، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر آلوسی»، ج ٢، ص ١٠٠، ذیل آیه مورد بحث.

٢. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ٢٠، ص ١٨٨؛ «تفسیر قرطبی»، ج ٣، ص ٣٣، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحر المحيط»، ج ٢، ص ٣٦٠، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر رازی»، ج ٦، ص ٣٧٧، ذیل آیه مورد بحث و دیگر تفاسیر.

و نیز گفته شده: هنگامی که مسلمانان در جنگ اُحُد شکست خوردند «عبداللّٰه بن ابی» به آنها گفت: تا کی خود را به کشتن می‌دهید، اگر محمّد پیغمبر بود خداوند یاران او را گرفتار اسارت و قتل نمی‌کرد، در این موقع آیه فوق نازل شد.^۱

* * *

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَ
الْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ
از تو سؤال می‌کنند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: «هر خیر و نیکی (و سرمایه سودمندمائی و معنوی) که انفاق می‌کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد». و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است. (لازم نیست تظاهر کنید، او می‌داند).

شان نزول:

انفاق به خویشاوندان

«عمرو بن جموح» پیر مردی بزرگ و ثروتمند بود، به پیامبر عرض کرد: از چه چیز صدقه بدهم و به چه کسانی؟
آیه فوق نازل شد و به او پاسخ گفت.^۲

* * *

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ
اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ
أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ

۱. «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۱۸۸؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۳، ص ۳۳، ذیل آیه مورد بحث: «بحر المحيط»، ج ۲، ص ۳۶۰، ذیل آیه مورد بحث: «تفسیر رازی»، ج ۶، ص ۳۷۷، ذیل آیه مورد بحث و دیگر تفاسیر.

۲. «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث: «روح المعانی»، ج ۲، ص ۹۱ و «تفسیر کبیر»، ج ۶، ص ۲۳ (ص ۳۸۱): «فقه القرآن» قطب راوندی، ج ۱، ص ۲۴۰ و دیگر تفاسیر.

اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ
رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

از تو، درباره جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می‌کنند، بگو: «جنگ در آن، (گاهی) بزرگ است؛ ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آئین حق) و کفر و ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهم‌تر از آن است؛ و ایجاد فتنه، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان باز می‌دارد) حتی از قتل بالاتر است. و مشرکان، پیوسته با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند؛ ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، بر باد می‌رود؛ و آنان اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود. کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، آنها امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

شأن نزول:

نبرد در ماه‌های حرام

گفته‌اند: این آیه در مورد «سَرِیَّةٔ عبدالله بن جحش» نازل شده است.^۱
جریان چنین بود: پیش از جنگ «بدر» پیامبر اسلام ﷺ «عبدالله بن جحش» را طلبید، نامه‌ای به او داد و هشت نفر از مهاجرین را همراه وی نمود، به او فرمان داد:

۱. «سَرِیَّة» به آن دسته از جنگ‌های اسلامی گفته می‌شود که پیامبر در آن شرکت نداشت. بعضی گفته‌اند: «سَرِیَّة» عبارت است از گروهی از لشکر که از ۵ تا ۳۰ نفر تشکیل شده باشد. باید توجه داشت: «سَرِیَّة» از «سری» گرفته شده است که به معنی چیز نفیس و گران‌بهاست و چون لشکریانی که چنین مأموریت‌هایی را پیدا می‌کنند، از نخبه‌ها هستند، به این نام نامیده شده‌اند. «مطرزی» می‌گوید: «سَرِیَّة» از «سری» که به معنی حرکت در شب است، گرفته شده به خاطر این که آنها غالباً مخفیانه حرکت می‌کنند. «ابن حجر» در کتاب «ملقطات» خود همین مطلب را پذیرفته می‌گوید: «سَرِیَّة» گروهی از لشکرند که شبانه حرکت می‌کنند.

پس از آن که دوروز راه پیمود، نامه را بگشاید، و طبق آن عمل کند، او پس از دوروز طی طریق، نامه را گشود و چنین یافت:

«پس از آن که نامه را باز کردی تا «نخله» (زمینی که بین «مکه» و «طایف» است) پیش برو، و در آنجا وضع قریش را زیر نظر بگیر و جریان را به ما گزارش بده».

«عبدالله» جریان را برای همراهانش نقل نمود و اضافه کرد: پیامبر مرا از مجبور ساختن شما در این راه، منع کرده است، بنابراین، هرکس آماده شهادت است با من بیاید، و دیگران باز گردند، همه با او حرکت کردند، هنگامی که به «نخله» رسیدند به قافله‌ای از قریش برخورد کردند که «عمرو بن حضرمی» در آن بود، چون روز آخر ماه رجب (یکی از ماه‌های حرام) بود در مورد حمله به آنها به مشورت پرداختند. بعضی گفتند: اگر امروز هم از آنها دست برداریم وارد محیط حرم خواهند شد و دیگر نمی‌توان متعرض آنها شد، سرانجام شجاعانه به آنها حمله کردند «عمرو بن حضرمی» را کشتند و قافله را با دو نفر نزد پیامبر ﷺ آوردند، پیغمبر به آنان فرمود: من به شما دستور نداده بودم که در ماه‌های حرام نبرد کنید، و دخالتی در غنائم و اسیران نکرد، مجاهدان ناراحت شدند و مسلمانان به سرزنش آنها پرداختند، مشرکان نیز زبان به طعن گشودند که محمد ﷺ جنگ و خونریزی و اسارت در ماه‌های حرام را، حلال شمرده در این هنگام آیه اول نازل شد.

پس از آن که این آیه نازل شد «عبدالله بن جحش» و همراهانش اظهار کردند در این راه برای درک ثواب جهاد کوشش کرده‌اند و از پیامبر پرسیدند: آیا اجر مجاهدان را دارند یا نه؟ آیه دوم (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا...) نازل گردید.^۱

* * *

۱. «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۱۸۸، ۱۸۹ و ۱۹۰؛ «اعلام الوری»، ص ۷۳ و ۷۴؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱، ص ۴۲۸، ذیل آیه مورد بحث؛ «سنن کبری بیهقی»، ج ۱۳، ص ۳۱۶، ح ۱۸۳۶۲.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَآخِضُوا بَيْنَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

درباره شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو: «در آنها گناه و زیان بزرگی است؛ و منافع (از نظر مادی) برای مردم در بردارد؛ (ولی) گناه آنها از نفعشان بیشتر است». و از تو می‌پرسند: چه چیز انفاق کنند؟ بگو: «از مازاد نیازمندی خود». این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می‌سازد؛ شاید اندیشه کنید!

(تا اندیشه کنید) درباره دنیا و آخرت! و از تو درباره یتیمان سؤال می‌کنند، بگو: «اصلاح کار آنان بهتر است. و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید، (مانعی ندارد؛ آنها برادر (دینی) شما هستند». (و همچون یک برادر با آنها رفتار کنید!) خداوند، مفسدان را از مصلحان، باز می‌شناسد. و اگر خدا بخواهد، شما را به رحمت می‌اندازد؛ زیرا او توانا و حکیم است.

شأن نزول:

پرسش درباره شراب و قمار و ایتام!

درباره شأن نزول آیه اول، گفته‌اند: گروهی از یاران پیامبر ﷺ خدمتش آمده، عرض کردند: حکم شراب و قمار که عقل را زائل و مال را تباه می‌کند، بیان فرما! آیه نخست نازل شد و به آنها پاسخ داد.^۱

و در شأن نزول آیه دوم، در «تفسیر قمی» از امام صادق علیه السلام و در «مجمع البیان» از «ابن عباس» چنین نقل شده است:

۱. «مستدرک الوسائل»، ج ۱۷، ص ۸۳، ح ۲۰۸۱۳ - ۳: «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «زبدة البیان» محقق اردبیلی، ص ۶۲۹؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۴۴؛ تفاسیر «بحر المحیط»، «رازی»، «آلوسی» و...

هنگامی که آیه: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ:» (و به مال یتیم جز به بهترین طریق نزدیک نشوید).^۱

و آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا:» (کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خورند، تنها آتش می خورند و به زودی به آتش سوزانی می سوزند)^۲ نازل شد، که در آن از نزدیک شدن به اموال و دارایی یتیمان مگر در صورتی که برای آنان نفعی داشته باشد، و نیز از خوردن اموال آنان نهی شد، مردمی که یتیمی در خانه داشتند، از کفالت وی فاصله گرفتند و او را به حال خود گذاشتند، و حتی گروهی آنان را از خانه خود بیرون کردند، و آنها که بیرون نکردند، در خانه برای آنان وضعی به وجود آورده بودند، که کمتر از بیرون کردن نبود؛ زیرا غذای او را که از مال خودش تهیه می شد، با غذای خود مخلوط نمی کردند، و حتی جداگانه برای آنان غذا می پختند و پس از آن که آن یتیم در گوشه ای از اطاق، غذای مخصوص خویش را می خورد، زیادی آن را اگر اضافه می آمد، برای او ذخیره می کردند تا دفعه بعد بخورد، و اگر فاسد می شد به دور می ریختند.

همه این کارها برای آن بود که گرفتار مسئولیت خوردن مال یتیم نشده باشند، این عمل هم برای سرپرستان و هم برای یتیمان، مشکلات فراوانی به بار می آورد، به دنبال این جریان آنها خدمت پیامبر رسیده و از این طرز عمل سؤال کردند، در پاسخ آنها این آیه نازل شد.^۳

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا سُلُوكَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْكِتَابِ وَلَٰكِن تَتَّبِعُوا سُلُوكَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْكِتَابِ وَلَٰكِن تَتَّبِعُوا سُلُوكَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْكِتَابِ وَلَٰكِن تَتَّبِعُوا سُلُوكَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْكِتَابِ

۱. اسراء، آیه ۳۴.

۲. نساء، آیه ۱۰.

۳. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر طبری»، ج ۲، ص ۲۰۸، ذیل آیه مورد بحث.

مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ
وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیاورده‌اند، ازدواج نکنید! (اگر چه جز به ازدواج با کنیزان، دسترسی نداشته باشید؛ زیرا) کنیز با ایمان، از زن آزاد بت پرست، بهتر است؛ هر چند (زیبایی، یا ثروت، یا موقعیت او) شما را به شگفتی آورد. و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده‌اند، در نیاورید! یک غلام با ایمان، از یک مرد آزاد بت پرست، بهتر است؛ هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او)، شما را به شگفتی آورد. آنها دعوت به سوی آتش می‌کنند؛ و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می‌نماید، و آیات خویش را برای مردم روشن می‌سازد؛ شاید متذکر شوند!

شأن نزول:

زنان مشرک، شایسته همسری نیستند

شخصی به نام «مرثد» که مرد شجاعی بود از طرف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور شد که از «مدینه» به «مکه» برود و جمعی از مسلمانان را که آنجا بودند با خود بیاورد، وی به قصد انجام فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد «مکه» شد، در آنجا با زن زیبایی به نام «عناق» که در زمان جاهلیت او را می‌شناخت برخورد نمود، آن زن او را مانند گذشته به گناه دعوت کرد، اما «مرثد» که مسلمان شده بود تسلیم خواسته او نشد، آن زن تقاضای ازدواج نمود «مرثد» گفت: این امر موکول به اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله است، او پس از انجام مأموریت خود به «مدینه» بازگشت و جریان را به اطلاع پیغمبر صلی الله علیه و آله رساند این آیه نازل شد و بیان داشت زنان مشرک و بت پرست، شایسته همسری و ازدواج با مردان مسلمان نیستند.^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۳، ص ۶۷، ذیل آیه مورد بحث؛ «در المنثور»، ج ۱، ص ۲۵۶.

این نکته نیز قابل ذکر است که این شأن نزول در مورد آیه ۳ سوره «نور» نیز وارد شده است «تفسیر قرطبی»، ج ۱۲، ص ۱۶۸؛ «در المنثور»، ج ۵، ص ۲۰.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَ
لَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَ
لَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ

و از تو، دربارهٔ حیض سؤال می‌کنند، بگو: چیز زیانبار و آلوده‌ای است؛ از این رو در
حالت قاعدگی، از زنان کناره‌گیری کنید! و با آنها نزدیکی ننمایید، تا پاک شوند. و هنگامی
که پاک شدند! از طریقی که خدا به شما فرمان داده، با آنها آمیزش کنید! خداوند، توبه
کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد.

زنان شما، محل بذرافشانی شما هستند، پس هر زمان که بخواهید، می‌توانید با آنها
آمیزش کنید. و (سعی نمائید با پرورش فرزندان صالح) اثر نیکی برای خود، از پیش
بفرستید! و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد و به
مؤمنان، بشارت ده!

شان نزول:

حکم آمیزش در ایام عادت

زنان در هر ماه، به مدت حداقل سه روز، و حداکثر ده روز، قاعده می‌شوند و آن
عبارت از خونی است که با اوصاف خاصی که در کتب فقه آمده از رحم آنها خارج
می‌گردد، زن را در چنین حال «حائض» و آن خون را خون «حیض» می‌گویند: آئین
کنونی یهود و نصارا احکام ضد یکدیگر در مورد آمیزش مردان با چنین زنانی دارند
که برای هر کس حالت استفهام ایجاد می‌نماید.

جمعی از یهود می‌گویند: معاشرت مردان با این گونه زنان مطلقاً حرام است هر
چند به صورت غذا خوردن سر یک سفره و یا زندگی در یک اتاق باشد، مثلاً
می‌گویند: جایی که زن حائض بنشیند مرد نباید بنشیند، اگر نشست باید لباس خود
را بشوید و الا نجس است، و نیز اگر در رختخواب او بخوابد لباس و بدن را باید

شستشو دهد.

به طور خلاصه زن را در این مدت، یک موجود ناپاک و لازم الاجتناب می‌دانند. در مقابل این گروه، نصارا هستند که می‌گویند: هیچ‌گونه فرقی میان حالت حیض زنان و غیر حیض نیست، همه‌گونه معاشرت حتی آمیزش جنسی، با آنان بی‌مانع است! مشرکان عرب به خصوص آنها که در «مدینه» زندگی می‌کردند، کم و بیش به خلق و خوی یهود، انس گرفته بودند و با زنان حائض مانند یهود رفتار می‌کردند و در زمان عادت ماهیانه از آنها جدا می‌شدند، همین اختلاف در آئین و افراط و تفریط‌های غیر قابل‌گذشت، سبب شد که بعضی از مسلمانان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره سؤال کنند، در پاسخ آنان این آیه نازل شد.^۱

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ لَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تَصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يُؤْخَذُكُمُ اللَّهُ بِالْعَافِيَةِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤْخَذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ

خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید! و برای این که نیکی کنید، و تقوا پیشه سازید، و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمایید)! و خداوند شنوا و داناست. خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می‌کنید، مؤاخذه نخواهد کرد، اما به آنچه دل‌های شما (به اختیار) کسب کرده، مؤاخذه می‌کند. و خداوند، آمرزنده و بردبار است.

شأن نزول:

سوگندهای درست و نادرست

میان داماد و دختر یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «عبدالله بن رواحه» اختلافی

۱. «فقه القرآن» قطب راوندی، ج ۱، ص ۵۱؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱، ص ۴۳۸، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر آلوسی»، ج ۲، ص ۱۲۰، ذیل آیه مورد بحث؛ «سنن بیهقی»، ج ۲، ص ۱۲، ح ۱۵۳۱.

روی داد، او سوگند یاد کرد که برای اصلاح کار آنها هیچ گونه دخالتی نکند و در این راه گامی بر ندارد. آیه فوق نازل شد، و این گونه سوگندها را ممنوع و بی اساس قلمداد کرد.^۱

* * *

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

طلاق، (طلاق که رجوع و بازگشت دارد)، دو مرتبه است؛ (و در هر مرتبه)، باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد. و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده‌اید، پس بگیرید؛ مگر این که دو همسر، بترسند که حدود الهی را بر پا ندارند. اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن، فدیة و عوضی بپردازد (و طلاق بگیرد). اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن، تجاوز نکنید! و هر کس از آن تجاوز کند، ستمگر است.

شان نزول:

طلاق، سه بار بیش نیست

زنی خدمت یکی از همسران پیامبر ﷺ رسید و از شوهرش شکایت کرد که او پیوسته وی را طلاق می‌دهد و سپس رجوع می‌کند تا به این وسیله به زیان و ضرر افتد - و در جاهلیت چنین بود که مرد حق داشت همسرش را هزار بار طلاق بدهد و رجوع کند و حدی برای آن نبود - هنگامی که این شکایت به محضر پیغمبر اکرم ﷺ رسید آیه فوق نازل گشت و حد طلاق را سه بار قرار داد.^۲

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «قرطبی»، ج ۳، ص ۹۷، ذیل آیه مورد بحث.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - (این شأن نزول در «تفسیر کبیر»، «قرطبی» و «روح المعانی» نیز، ذیل آیه مورد بحث آمده است).

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر این که همسر دیگری انتخاب کند اگر (همسر دوم) او را طلاق داد، گناهی ندارد که بازگشت کنند؛ در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمردند. اینها حدود الهی است که (خدا) آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌نماید.

شأن نزول:

حکم ازدواج با همسر اول پس از سه طلاق

در حدیثی آمده است: زنی خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسیده، عرض کرد: من همسر پسر عمویم «رفاعه» بودم، او سه بار مرا طلاق داد، پس از او با مردی به نام «عبدالرحمن بن زبیر» ازدواج کردم، اتفاقاً او هم مرا طلاق داد، بی آن که در این مدت آمیزش جنسی بین من و او انجام گیرد، آیا می‌توانم به شوهر اولم بازگردم؟ حضرت فرمود: نه، تنها در صورتی می‌توانی که با همسر دوم آمیزش جنسی کرده باشی، در این هنگام آیه فوق نازل شد.^۱

* * *

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

و هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رسانیدند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش، ازدواج کنند! اگر در میان آنان، به طرز پسندیده‌ای تراضی

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث (با تلخیص) - این شأن نزول در «تفسیر روح المعانی»، «قرطبی» و «مراغی» نیز آمده است.

برقرار گردد. این دستوری است که تنها افرادی از شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن، پند می‌گیرند این (دستور)، برای رشد (خانواده‌های) شما مؤثرتر، و برای شستن آلودگی‌ها مفیدتر است؛ و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

شأن نزول:

از ازدواج ممانعت نکنید

یکی از یاران پیامبر ﷺ به نام «مَعْقِل بن یسار» خواهری به نام «جَمَلَاء» داشت که از همسرش «عاصم بن عُدّی» طلاق گرفته بود، بعد از پایان عده، مایل بود بار دیگر به عقد همسرش درآید، ولی برادرش از این کار مانع شد، آیه فوق نازل شد و او را از مخالفت با چنین ازدواجی نهی کرد.

و نیز گفته‌اند: آیه هنگامی نازل شد که «جابر بن عبدالله» با ازدواج مجدد دختر عمویش با شوهر سابق خویش، مخالفت می‌ورزید.^۱



شاید در جاهلیت چنین حقی به غالب بستگان نزدیک می‌دادند که در امر ازدواج زنان و دختران خویشاوند دخالت کنند.

شک نیست که برادر و پسر عمو از نظر فقه شیعه، هیچ گونه ولایتی بر خواهر و دختر عمو خود ندارند و آیه فوق می‌خواهد این گونه دخالت‌های غیر مجاز را نفی کند، بلکه چنان که در تفسیر آمده از آیه فوق، حکم وسیع‌تری حتی درباره اولیاء استفاده می‌شود که حتی پدر و جدّ - چه رسد به بستگان دیگر و یا بیگانگان - حق ندارند با چنین ازدواج‌هایی مخالفت کنند.



۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - بسیاری از مفسران دیگر مانند: «قرطبی»، «تفسیر کبیر»، «تفسیر روح المعانی» و «فی ظلال القرآن»، هر دو شأن نزول یا یکی از آن دو را ذیل آیه مورد بحث نقل کرده‌اند؛ «فقه القرآن» قطب راوندی، ج ۲، ص ۱۸۱.

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ
فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا
تَعْلَمُونَ

در انجام همه نمازها و (به خصوص) نماز وسطی (نماز ظهر) کوشا باشید! و از روی
خضوع و اطاعت، برای خدا به پاخیزید!
و اگر (به خاطر جنگ، یا خطر دیگری) بترسید، (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام
دهید! اما هنگامی که امنیت خود را باز یافتید، خدا را یاد کنید! (نماز را به صورت معمولی
بخوانید!) همان گونه که خداوند، چیزهایی را که نمی‌دانستید، به شما تعلیم داد.

شأن نزول:

شرکت در نماز جماعت

جمعی از منافقان، گرمی هوا را بهانه برای ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین قرار
داده بودند و در نماز جماعت شرکت نمی‌کردند و به دنبال آنها بعضی از مؤمنین نیز
از شرکت در جماعت خودداری کرده بودند، و جماعت مسلمین کاهش یافت،
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از این جهت ناراحت بود، حتی آنها را تهدید به مجازات شدید کرد.
لذا در حدیثی از «زید بن ثابت» نقل شده: پیامبر صلی الله علیه و آله در گرمای فوق العاده نیمروز
تابستان نماز (ظهر) را با جماعت می‌گزارد و این نماز برای اصحاب و یاران
سخت‌ترین نماز بود، به طوری که گاه پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله یک صف یا دو صف
بیشتر نبود، در اینجا فرمود: من تصمیم گرفته‌ام خانه کسانی را که در نماز ما شرکت
نمی‌کنند بسوزانم، آیه فوق نازل شد و اهمیت نماز ظهر را (با جماعت) تأکید کرد.^۱

* * *

این تشدید نشان می‌دهد: مسأله عدم شرکت، تنها به خاطر گرمی هوا نبود، بلکه

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر در المنثور»، ج ۱، ص ۳۰۱، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار
الانوار»، ج ۷۹، ص ۲۷۹؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۳، ص ۲۰۸، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحر المحیط»، ج ۲، ص ۵۱۲،
ذیل آیه مورد بحث.

* * *

در یکی از شهرهای «شام» بیماری طاعون راه یافت و با سرعتی عجیب و سرسام‌آور، مردم یکی پس از دیگری از دنیا می‌رفتند در این میان عدۀ بسیاری به این امید که شاید از چنگال مرگ رهائی یابند آن محیط و دیار را ترک گفتند.

از آنجا که آنها پس از فرار از محیط خود و رهائی از مرگ در خود احساس قدرت و استقلالی نموده و با نادیده گرفتن اراده الهی و چشم دوختن به عوامل طبیعی دچار غرور شدند. پروردگار، آنها را نیز در همان بیابان با همان بیماری نابود ساخت.

از بعضی روایات استفاده می‌شود: اصل آمدن بیماری مزبور در این سرزمین به عنوان مجازات بود؛ زیرا پیشوا و رهبر آنان از آنان خواست که خود را برای مبارزه آماده کنند و از شهر خارج گردند آنها به بهانه این که در محیط جنگ مرض طاعون است از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند، پروردگار آنها را به همان چیزی که از

فرمود: آری.

سپس او باغی را که بهتر بود، به عنوان صدقه به پیامبر ﷺ داد، آیه فوق نازل شد، و صدقه او را دو هزار هزار برابر برای او کرد و این است معنی: «أَضْعَافًا كَثِيرَةً». «ابو الدّ حداح» بازگشت و همسرش «أُمّ الدّ حداح» و فرزندان را در آن باغی دید که صدقه قرار داده بود، به در باغ ایستاد و نخواست وارد آن شود، همسرش را صدا زده، گفت:

من این باغ را صدقه قرار داده‌ام و دو برابرش را در بهشت خریداری کرده‌ام و تو و فرزندان نیز با من خواهید بود.

همسرش گفت: مبارک است آنچه را فروخته و آنچه را خریده‌ای!

پس از آن همگی از باغ خارج شدند و آن را به پیامبر ﷺ تسلیم کرد، پیامبر ﷺ فرمود: «چه بسیار نخله‌هایی در بهشت که شاخه‌هایش برای ابو الدّ حداح آویزان شده است».^۱

* * *

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین، کسی که به طاغوت (بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

شان نزول:

اجبار در دین ممنوع است

مفسر معروف اسلامی «طبرسی» در «مجمع البیان» در شان نزول آیه نقل می‌کند:

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «مستدرک الوسائل»، ج ۷، ص ۲۶۲، ۲۶۴ و ۲۶۵: «تفسیر ابن‌کثیر»، ذیل آیه مورد بحث: «تفسیر کبیر فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

مردی از اهل «مدینه» به نام «ابو حصین» دو پسر داشت، برخی از بازرگانانی که به «مدینه» کالا وارد می‌کردند، هنگام برخورد با این دو پسر آنان را به عقیده و آئین مسیح دعوت کردند، آن دو هم سخت تحت تأثیر قرار گرفته، به این کیش وارد شدند و هنگام مراجعت نیز به اتفاق بازرگانان به «شام» رهسپار گردیدند.

«ابو حصین» از این جریان سخت ناراحت شد، به پیامبر ﷺ اطلاع داد و از حضرت خواست آنان را به مذهب خود برگرداند و سؤال کرد: آیا می‌تواند آنان را با اجبار به مذهب خویش باز گرداند؟ آیه فوق، نازل گردید و این حقیقت را بیان داشت که: «درگرایش به مذهب اجبار و اکراهی نیست».^۱

در «تفسیر المنار» نقل شده: «ابو حصین» خواست دو فرزند خود را با اجبار به اسلام باز گرداند، آنان به عنوان شکایت نزد پیغمبر آمدند. «ابو حصین» به پیامبر عرض کرد: من چگونه به خود اجازه دهم فرزندانم وارد آتش گردند و من ناظر آن باشم، آیه مورد بحث به همین منظور نازل شد.^۲

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از قسمت‌های پاکیزه اموالی که به دست آورده‌اید، و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته‌ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید؛ و برای انفاق، به سراغ قسمت‌های ناپاک نروید در حالی که خود شما، (به هنگام پذیرش اموال)، حاضر نیستید آنها را بپذیرید؛ مگر از روی اغماض و کراهت! و بدانید خداوند، بی‌نیاز و شایسته ستایش است.

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۱۶؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۵۲.

۲. «تفسیر المنار»، ذیل آیه مورد بحث.

شأن نزول:

انفاق از اموال پاک، آری

از امام صادق علیه السلام نقل شده این آیه درباره جمعی نازل شد که ثروت‌هایی از طریق رباخواری در زمان جاهلیت جمع‌آوری کرده بودند و از آن در راه خدا انفاق می‌کردند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد. و دستور داد از اموال پاک و حلال، در راه خدا انفاق کنند.^۱

در «تفسیر مجمع البیان» پس از نقل این حدیث، از علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: این آیه درباره کسانی نازل گردید که به هنگام انفاق خرماهای خشک، کم گوشت و نامرغوب را با خرمای خوب مخلوط می‌کردند و بعد انفاق می‌نمودند به آنها دستور داده شد از این کار بپرهیزند.^۲



این دو شأن نزول هیچ‌گونه منافاتی با هم ندارند و ممکن است آیه در مورد هر دو دسته نازل شده باشد، که یکی ناظر به پاکی معنوی و دیگری ناظر به مرغوبیت مادی و ظاهری است.

ولی باید توجه داشت: طبق آیه ۲۷۵ سورة «بقره» کسانی که در زمان جاهلیت اموالی از طریق رباخواری جمع‌آوری کرده بودند و پس از نزول آیه از ادامه رباخواری خودداری نمودند، اموال گذشته بر آنها حرام نبوده است یعنی این قانون شامل گذشته نمی‌شود، ولی مسلم است این مال در عین حلال بودن با اموال دیگر فرق داشت و در حقیقت، شبیه اموالی بود که از طرق مکروه به دست بیاید!

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «کافی»، ج ۴، ص ۴۸؛ «وسائل الشیعه»، ج ۹، ص ۴۶۵، ۴۶۶ و ۴۶۸، و ج ۱۷، ص ۲۱۲؛ «بحار الانوار»، ج ۹۳، ص ۲۷، ۱۶۷ و ۱۶۸، با اندکی تفاوت.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «کافی»، ج ۴، ص ۴۸، با اندکی تفاوت؛ «وسائل الشیعه»، ج ۹، ص ۲۰۵، ۲۰۶ و ۲۰۷؛ «بحار الانوار»، ج ۹۳، ص ۴۶، ۴۷، ۱۴۳ و ۱۴۵، همه با تفاوت؛ «تفسیر عیاشی»، ج ۸، ص ۱۴۸ (با اندکی تفاوت).

لَيْسَ عَلَيْكُمْ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ
فَلَا تُنْفِسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ
وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ

هدایت آنها بر تو نیست؛ (بنابراین، ترک انفاق به غیر مسلمانان، برای اجبار به اسلام، صحیح نیست) ولی خداوند، هر که را بخواهد (و شایسته بداند)، هدایت می‌کند. و آنچه را از خوبی‌ها و اموال انفاق می‌کنید، برای خودتان است؛ (ولی) جز برای رضای خدا، انفاق نکنید! و آنچه از خوبی‌ها انفاق می‌کنید، (پاداش آن) به طور کامل به شما داده می‌شود؛ و به شما ستم نخواهد شد.

شأن نزول:

انفاق در راه خیر

در «تفسیر مجمع البیان» از «ابن عباس» نقل شده: مسلمانان حاضر نبودند به غیر مسلمین انفاق کنند، آیه فوق نازل شد و به آنها اجازه داد که در مواقع لزوم این کار را انجام دهند.^۱

شأن نزول دیگری برای آیه فوق نقل شده که بی شباهت به شأن نزول اول نیست و آن این که: زن مسلمانی به نام «اسماء» در سفر «عمرة القضاء» در خدمت پیغمبر اکرم ﷺ بود، مادر و جدۀ آن زن، به سراغ او آمدند و از او کمکی خواستند، و از آنجا که آن دو نفر مشرک و بت پرست بودند «اسماء» از کمک به آنها امتناع ورزید، گفت: باید از پیامبر ﷺ اجازه بگیرم؛ زیرا شما پیرو آئین من نیستید، سپس نزد پیامبر ﷺ آمد اجازه خواست، آیه مورد بحث نازل گردید.^۲

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث، و دیگر تفاسیر.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث (با تفاوت)؛ «تفسیر کبیر فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ
يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ
النَّاسَ الْخَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

(انفاق شما، باید) برای نیازمندیانی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند؛
(و نمی‌توانند برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارتي بزنند؛) نمی‌توانند
مسافرتی کنند (و سرمایه‌ای به دست آورند؛) و از شدت خویشتن‌داری، افراد ناآگاه آنها
را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آنها را از چهره‌هایشان می‌شناسی؛ و هرگز با اصرار چیزی از
مردم نمی‌خواهند. (این است مشخصات آنها!) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید،
خداوند از آن آگاه است.

شان نزول:

انفاق به فقرای آبرومند

از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است: این آیه دربارهٔ اصحاب «صُفَّه» نازل شده
(اصحاب صُفَّه حدود چهارصد نفر از مسلمانان «مکه» و اطراف «مدینه» بودند که
نه خانه‌ای در «مدینه» داشتند و نه خویشاوندانی که به منزل آنها بروند، از این جهت
در مسجد پیامبر مسکن گزیده بودند و آمادگی خود را برای شرکت در میدان‌های
جهاد اعلام داشته بودند).

ولی چون اقامت آنها در مسجد با شئون مسجد سازگار نبود، دستور داده شد به
صُفَّه (سکوی بزرگ و وسیع) که در بیرون مسجد قرار داشت منتقل شوند، آیه فوق
نازل شد، و به مردم دستور داد به این دسته از برادران خود از کمک‌های ممکن
مضایقه نکنند، آنها هم چنین کردند.^۱

بعضی از مفسر ان تصریح کرده‌اند: آنها پاسداران پیامبر صلی الله علیه و آله و محافظان او بوده‌اند.^۲



۱. «مجمع البیان»، «ابوالفتوح رازی»، «البحر المحیط»، «قرطبی»، «روح المعانی» و تفسیرهای دیگر، ذیل
آیه مورد بحث (با تفاوت‌هایی در عبارت).

۲. «تفسیر فی ظلال القرآن»، ج ۱، ص ۴۶۲، ذیل آیه مورد بحث.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می‌شوند.

شأن نزول:

انفاق در هر زمان به جا است

در احادیث بسیاری آمده است که: این آیه درباره علی (ع) نازل شده است؛ زیرا آن حضرت چهار درهم داشت، درهمی را در شب، درهمی را در روز، درهمی را آشکارا و درهمی را در نهان انفاق کرد و این آیه نازل شد.^۱ ولی می‌دانیم نزول آیه در یک مورد خاص، مفهوم آن را محدود نمی‌کند، و شمول حکم نسبت به دیگران را، نفی نمی‌نماید.

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْنُوا فَلَكُمْ رُءُوسُ
أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ
وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

۱. «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۲۹۰ و ۲۹۱؛ نویسنده «در المنثور» آن را از «ابن عساکر»، «طبرانی»، «ابو حاتم»، «ابن جریر» و جمعی دیگر نقل کرده است («در المنثور»، ج ۱، ص ۳۶۳).
و به گفته بعضی، این آیه به اتفاق علمای شیعه و اکثر علمای اهل سنت در شأن علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است...

از علمای اهل سنت: «واحدی»، «ثعلبی»، «خوارزمی»، «سدی»، «کلبی»، «زمخشری»، «طافی»، «قشیری»، «ماوردی»، «ابن مغازلی»، «ابن ابی الحدید» و غیر آنها نیز این حدیث نقل شده است - به «تفسیر برهان» و «تفسیر اثنی عشری»، ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

«وسائل الشیعه»، ج ۹، ص ۳۹۴ و ۴۰۳؛ «بحار الانوار»، ج ۳۶، ص ۶۱، ج ۴۰، ص ۱۰۵، ج ۴۱، ص ۳۳، ۳۴، ۳۵.

تَعْلَمُونَ

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا

يُظْلَمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده، رها کنید؛ اگر ایمان دارید!

اگر (چنین) نمی‌کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد! و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما، از آن شماست (اصل سرمایه، بدون سود) نه ستم می‌کنید، و نه بر شما ستم وارد می‌شود.

و اگر (بدهکار)، قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی، مهلت دهید! و (در صورتی که به راستی قدرت پرداخت را ندارد)، برای خدا به او ببخشید بهتر است؛ اگر بدانید!

و از روزی بپرهیزید که در آن روز، شما را به سوی خدا باز می‌گردانند؛ سپس به هر کس (پاداش) آنچه را انجام داده، بازپس داده می‌شود؛ و به آنها ستم نخواهد شد.

شأن نزول:

ربا ممنوع!

در «تفسیر علی بن ابراهیم» آمده است: پس از نزول آیات ربا، شخصی به نام «خالد بن ولید» خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حاضر شده عرضه داشت: پدرم چون با «طائفة ثقیف» معاملات ربوی داشت و مطالباتش را وصول نکرده بود وصیت کرده است مبلغی از سودهای اموال او که هنوز پرداخت نشده است، تحویل بگیرم آیا این عمل برای من جایز است؟

آیات فوق نازل شد و مردم را به شدت از این کار نهی کرد.^۱

در روایت دیگری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه فرمود: **أَلَا إِنَّ كُلَّ رَبٍّ مِنْ رَبِّ الْأَجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ وَ أَوَّلُ رَبٍّ أَضَعُهُ رَبُّ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ:** «آگاه

۱. «تفسیر علی بن ابراهیم»، ج ۱، ص ۹۳؛ «مستدرک»، ج ۱۳، ص ۳۳۴؛ «وسائل الشیعه»، ج ۱۸، ص ۱۳۱؛

«بحار الانوار»، ج ۱۰۰، ص ۱۱۸.

باشید! تمام مطالبات ربوی که در زمان جاهلیت مردم از یکدیگر داشته‌اند، همگی باید فراموش شود و نخستین مطالبات ربوی که من آن را به دست فراموشی می‌سپارم مطالبات عباس بن عبدالمطلب است»^۱.

از این جمله، به خوبی استفاده می‌شود که: پیامبر ﷺ به هنگامی که قلم سرخ بر مطالبات ربوی زمان جاهلیت می‌کشید از بستگان خود شروع کرد، و اگر در میان آنها افراد ثروتمندی مانند عباس بودند که در زمان جاهلیت همچون دیگر ثروتمندان آلوده بودند، پیامبر ﷺ نخست، مطالبات آنها را الغاء کرد.

و نیز در روایات آمده است که: پیامبر اسلام ﷺ بعد از نزول این آیات، به فرماندار «مکه» دستور داد: اگر «آل مغیره» که از رباخواران معروف بودند دست از کار خود بر ندارند با آنها بجنگد.^۲



۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۱۰۹، با اندکی تفاوت؛ «مستدرک»، ج ۱۳، ص ۳۴۵؛ «بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۴۰۵، ج ۳۷، ص ۱۱۳، و ج ۷۳، ص ۳۴۹.

۲. «در المنثور»، ج ۲، ص ۱۰۷ و ۱۰۸؛ «مکاتیب الرسول» احمدی میانجی، ج ۲، ص ۶۶۷، ۶۶۸؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۵۸.



فصل دوم

شان نزول آیات سورہ

آل عمران

بِحَسْبِ الْآيَاتِ
 اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ
 نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ
 مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ
 شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ
 الم.

معبودی جز خداوند یگانه زنده و پایدار و نگه دارنده، نیست.
 (همان کسی که) کتاب را به حق بر تو نازل کرد، که با نشانه‌های کتب پیشین، منطبق
 است؛ و «تورات» و «انجیل» را.
 پیش از آن، برای هدایت مردم فرستاد؛ و (نیز) کتابی که حق را از باطل مشخص می‌سازد،
 نازل کرد؛ کسانی که به آیات خدا کافر شدند، کیفر شدیدی دارند؛ و خداوند (برای کیفر
 بدکاران و کافران لجوج)، توانا و صاحب انتقام است.

شأن نزول:

ملاقات فرستادگان مسیحیان با پیامبر اسلام ﷺ

بعضی از مفسران می‌گویند: هشتاد و چند آیه از این سوره، درباره فرستادگان و
 مسیحیان نجران^۱ که به نمایندگی از طرف آنان برای تحقیق درباره اسلام به «مدینه»
 آمده بودند، نازل شده است.
 فرستادگان، شصت نفر بودند که چهارده نفر آنان از اشراف و برجستگان «نجران»
 محسوب می‌شدند، سه نفر از این چهارده نفر، سمت ریاست داشتند و مسیحیان
 آن سامان در کارها و مشکلات خود، به آن سه نفر مراجعه می‌کردند، یکی از آنان
 «عاقب» بود که او را «عبد المسيح» نیز می‌گفتند.

۱. «نَجْرَان» محلی است در کوهستان‌های شمالی یمن به فاصله ده منزلی «صنعاء» و اراضی آن متعلق به
 قبیله «هَمْدَان» بوده و این قبیله در دوره جاهلیت بتی داشتند که آن را «يَعُوق» می‌نامیده‌اند، و به گفته
 «یاقوت حموی» در «معجم البلدان»: نجران نام چند محل بوده است.

وی امیر و رئیس قوم خود محسوب می‌شد، و قوم او هیچ‌گاه با نظریه و رأی او مخالفت نمی‌کردند.

دیگری «سید» نام داشت که او را «أَيُّهُمْ» نیز می‌گفتند، وی سرپرست تشریفات و تنظیم برنامه سفر و مورد اعتماد مسیحیان بود.

نفر سوم، «ابو حارثه» نام داشت که مردی دانشمند و صاحب نفوذ بود، و کلیساهای متعددی به نام او ساخته بودند، او تمام کتب دینی مسیحیان را حفظ داشت.

این گروه شصت نفری در لباس مردان قبیله «بنی‌کعب» به «مدینه» آمدند و به مسجد پیامبر ﷺ وارد شدند، در این موقع پیامبر ﷺ نماز عصر را با مسلمانان خوانده بود، این شصت نفر لباس‌های زیبا و پرزرق و برق و جالب پوشیده بودند که به گفته یکی از صحابه پیامبر ﷺ «هرگز ندیده‌ایم فرستادگانی به این زیبایی باشند!» موقعی که آنها وارد مسجد شدند، هنگام نمازشان بود، طبق مراسم خود، ناقوس را نواختند و به طرف مشرق ایستاده، مشغول نماز شدند، گروهی از اصحاب پیامبر ﷺ خواستند مانع شوند. پیامبر ﷺ فرمود: به آنها کاری نداشته باشید!

پس از نماز، «عاقب» و «سید» خدمت پیامبر رسیدند و با او آغاز سخن کردند پیامبر ﷺ به آنها پیشنهاد کرد: «به آئین اسلام درآیید و در پیشگاه خداوند تسلیم گردید».

عاقب و سید گفتند: ما پیش از تو اسلام آورده و تسلیم خداوند شده‌ایم! پیامبر ﷺ فرمود: «شما چگونه بر آئین حق هستید، با این که اعمالتان حاکی است که تسلیم خداوند نیستید، چه این که برای خدا فرزند قائلید و عیسی (ع) را پسر خدا می‌دانید، و صلیب را عبادت و پرستش می‌کنید و گوشت خوک می‌خورید، با این که تمام این امور مخالف آئین حق است!»

عاقب و سید گفتند: اگر عیسی پسر خدا نیست، پس پدرش که بوده است؟

پیامبر ﷺ فرمود: «آیا شما قبول دارید که هر پسری شباهتی به پدر خود دارد؟»

گفتند: آری.

فرمود: «آیا اینطور نیست که خدای ما به هر چیزی، احاطه دارد و قیوم است و روزی موجودات با اوست»؟

گفتند: آری همین طور است.

فرمود: «آیا عیسی این اوصاف را داشت»؟
گفتند: نه.

فرمود: «آیا می دانید که هیچ چیزی در آسمان و زمین بر خدا مخفی نیست و خداوند به همه آنها داناست»؟

گفتند: آری می دانیم.

فرمود: «عیسی غیر از آنچه که خدا به او یاد داده، از پیش خود چیزی می دانست»؟
گفتند: نه.

فرمود: «آیا می دانید که خدای ما همان است که مسیح را در رحم مادرش همان طور که می خواست، صورتگری کرد»؟
گفتند: همین طور می باشد.

فرمود: «آیا چنین نیست که عیسی را مادرش مانند سایر کودکان در رحم حمل کرد، و بعد همچون مادرهای دیگر، او را به دنیا آورد؟ و عیسی پس از ولادت، چون اطفال دیگر غذا می خورد»؟
گفتند: آری چنین بود.

فرمود: «پس چگونه عیسی پسر خدا است با این که هیچ گونه شباهتی به پدرش ندارد»؟!

سخن که به اینجا رسید، همگی خاموش شدند، در این هنگام، هشتاد و چند آیه از اوایل این سوره برای توضیح معارف و برنامه های اسلام نازل گردید.^۱

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «المیزان»، ج ۳، ص ۱۵؛ «جامع البیان»، ج ۳، ص ۲۲۰؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱، ص ۳۷۶؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۶۱؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۳.

چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ
 هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ
 مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ
 الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
 يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد؛ که قسمتی از آن، آیات «محکم»
 (صریح و روشن) است؛ که اساس این کتاب می‌باشد؛ و قسمتی از آن، «متشابه» است. اما
 آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را
 گمراه سازند)؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا
 و راسخان در علم، نمی‌دانند. (آنها که به دنبال درک اسرار آیات قرآن‌اند) می‌گویند: «ما به
 همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست». و جز صاحبان عقل، متذکر
 نمی‌شوند.

شأن نزول:

دستاویز و بهانه‌جویی اهل کتاب

در «تفسیر نور الثقلین»، از کتاب «معانی الاخبار» از امام باقر علیه السلام حدیثی به این
 مضمون نقل شده: چند نفر از یهود به اتفاق «حُیَّ بن اخطب» و برادرش، خدمت
 پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمدند و حروف مقطعه «الم» را دست‌آویز خود قرار داده، گفتند:
 طبق حساب ابجد، «الف» مساوی یک و «لام» مساوی ۳۰ و «میم» مساوی ۴۰
 می‌باشد و به این ترتیب خبر داده‌ای که دوران بقای امت تو بیش از هفتاد و یک
 سال نیست!

پیامبر صلی الله علیه و آله برای جلوگیری از سوء استفاده آنها فرمود: شما چرا تنها «الم» را
 محاسبه کرده‌اید، مگر در قرآن «المص و الر» و سایر حروف مقطعه نیست، اگر این
 حروف اشاره به مدت بقاء امت من باشد، چرا همه را محاسبه نمی‌کنید؟! (در
 صورتی که منظور از این حروف چیز دیگری است) آیه فوق در این مورد نازل شد.^۱

۱. «المیزان»، ج ۱۸، ص ۱۲ و ۱۳؛ «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۱، ص ۲۲۳؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۲۰۹

در «تفسیر فی ظلال القرآن» شأن نزول دیگری نیز برای آیه نقل شده که از نظر نتیجه با شأن نزول فوق هم آهنگ است و آن این که جمعی از نصاری «نجران» خدمت پیامبر اسلام ﷺ آمدند و تعبیر قرآن درباره مسیح «و کَلِمَتُهُ... وَ رُوحٌ مِنْهُ»^۱ را دستاویز خود قرار داده، می‌خواستند برای مسأله «ثلیث» و «خدائی» مسیح علی‌السلام از آن سوء استفاده کنند و آن همه آیاتی که با صراحت تمام هرگونه شریک و شبیه را از خداوند نفی می‌کند نادیده انگارند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ قاطع داد.^۲

* * *

چچچچچچچچ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ لَّيْسَ لَهُمْ شُرَكَاءُ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ

به آنها که کافر شدند بگو: (از پیروزی خود در جنگ اُحد، شاد نباشید!) به زودی مغلوب خواهید شد؛ و (سپس در رستاخیز) به سوی جهنم، محشور خواهید شد. و چه بد جایگاهی است!

شأن نزول:

ملاک شکست و پیروزی، آخر کار است

پس از «جنگ بدر» و پیروزی مسلمانان، جمعی از یهود گفتند: آن پیامبر امی که ما وصف او را در کتاب دینی خود (تورات) خوانده‌ایم که در جنگ مغلوب نمی‌شود، همین پیغمبر است.

بعضی دیگر گفتند: عجله و شتاب نکنید تا نبرد و واقعه دیگری واقع شود آن گاه قضاوت کنید.

هنگامی که «جنگ احد» پیش آمد، و ظاهراً به شکست مسلمانان پایان یافت

ط و ج ۸۹، ص ۳۷۴: «در المنثور»، ج ۱، ص ۲۳ و ج ۲، ص ۵: «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۲۷، ۳۱۳ و ۳۱۴ و ج ۲، ص ۳ و ۴: «معانی الاخبار»، ص ۲۳).

۱. نساء، آیه ۱۷۱.

۲. «تفسیر فی ظلال القرآن»، ج ۱، ص ۵۴۲، ذیل آیه مورد بحث: «جامع البیان» ابن جریر طبری، ج ۳، ص ۲۴۱: «در المنثور»، ج ۲، ص ۶.

گفتند: نه، به خدا سوگند آن پیامبری که در کتاب ما بشارت به آن داده شده این نیست و به دنبال این واقعه، نه تنها مسلمان نشدند، که بر خشونت و فاصله گرفتن از پیامبر و مسلمانان افزودند، حتی پیمانی را که با رسول خدا ﷺ در مورد عدم تعرض داشتند، پیش از پایان مدت نقض کردند.

شصت نفر سوار، به اتفاق «کعب اشرف» به سوی «مکه» رهسپار شدند و با مشرکان برای مبارزه با اسلام هم پیمان گردیده، به «مدینه» مراجعت کردند. در این هنگام آیه فوق نازل شد و پاسخ دندان شکنی به آنها داد که نتیجه را در پایان کار حساب کنید و بدانید به زودی همگی مغلوب خواهید شد.^۱

* * *

چچچچچچچچ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأْيِ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ

در دو گروهی که (در میدان جنگ بدر) با هم رو به رو شدند، نشانه (و درس عبرتی) برای شما بود: یک گروه، در راه خدا نبرد می کردند؛ و جمع دیگری که کافر بودند، (در راه شیطان و بت)، در حالی که آنها (گروه مؤمنان) را با چشم خود، دوبرابر آنچه بودند، می دیدند. (و این خود عاملی برای وحشت و شکست آنها شد). و خداوند، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، با یاری خود، تأیید می کند. در این، عبرتی است برای بینایان.

شأن نزول:

نبرد حق و باطل

این آیه، در مورد چگونگی جنگ «بدر» نازل شده است، چنان که مفسران گفته اند: در جنگ بدر تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر بود، ۷۷ نفر آنها از مهاجران و ۲۳۶ نفر آنها از انصار بودند.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۲۰۵ و ج ۲۰، ص ۱۵۸؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۶۲؛ «زاد المسیر»، ج ۱، ص ۳۰۴.

پرچم مهاجران در دست علی عليه السلام و سعد بن عبادہ پرچمدار انصار بود، آنان تنها با داشتن هفتاد شتر و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر، در این نبرد بزرگ شرکت کرده بودند.

با این که سپاه دشمن بیش از هزار نفر با اسلحه کافی بودند و یک صد اسب داشتند، مسلمانان با دادن بیست و دو نفر شهید (۱۴ نفر از مهاجران و ۸ نفر از انصار) به دشمن، که هفتاد کشته و هفتاد اسیر داد غالب شدند، و با پیروزی کامل به «مدینه» مراجعت کردند، این آیه گوشه‌ای از ماجرای بدر را بازگو می‌کند.^۱

* * *

﴿لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾

آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها داوری کند، سپس گروهی از آنان، (با آگاهی)، روی می‌گردانند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند؟!

شان نزول:

حکم تورات را اجرا کنید

در «تفسیر مجمع البیان» از «ابن عباس» نقل شده که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله زن و مردی از یهود خیر مرتکب زناي محصنه شدند با این که در «تورات» دستور مجازات سنگباران درباره این چنین اشخاص داده شده بود، چون آنها از طبقه

۱. آنچه در بالا آمد از «مجمع البیان» (ذیل آیه) نقل شده است ولی در «کامل ابن اثیر»، ج ۳، ص ۱۳۶ و در برخی از منابع ذیل آمده است: وَ كَانَ جَمِيعٌ مِّنْ قَتْلٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ بِدَرِّ أَرْبَعَةِ عَشَرَ رَجُلًا سَنَّهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ ثَمَانِيَةً مِنَ الْأَنْصَارِ: «جميع کسانی که از مسلمانان در بدر کشته شدند، چهارده نفر بوده‌اند، شش نفر از مهاجرین و هشت نفر از انصار».

«بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۲۰۵، ۲۰۶ و ۳۶۰؛ «مستدرک سفینه البحار»، ج ۱، ص ۳۰۰؛ «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۱۷۱؛ «البداية و النهاية»، ج ۳، ص ۳۶۶؛ «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۳۲۰ و ۴۰۹؛ «تفسیر ابن کثیر»، ذیل آیه مورد بحث؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۱۰.

اشراف بودند، یهود از اجرای این دستور در مورد آنها سرباز زدند، و پیشنهاد شد که به پیامبر اسلام ﷺ مراجعه کرده داوری بطلبند، به این امید که مجازات خفیف‌تری از طرف او درباره آنها تعیین شود. هنگامی که به پیامبر اسلام ﷺ مراجعه کردند. پیغمبر ﷺ فرمود: همین «تورات» فعلی میان من و شما داوری می‌کند، آنها پذیرفتند و «ابن صوری» را که از دانشمندان آنان بود از «فدک» به «مدینه» دعوت کردند، پیامبر ﷺ او را شناخت فرمود: تو «ابن صوری» هستی؟! عرض کرد: بلی.

فرمود: تو اعلم علمای یهود می‌باشی؟

گفت: این چنین فکر می‌کنند!

پیغمبر ﷺ دستور داد قسمتی از «تورات» را که آیه «رَجُم» (سنگباران) در آن بود، پیش روی او بگذارند، او که قبلاً از جریان آگاه شده بود، هنگامی که به این قسمت رسید، دست روی آن گذاشت و جمله‌های بعد را خواند «عبدالله بن سلام» که قبلاً از دانشمندان یهود بود و سپس اسلام اختیار کرده بود، حضور داشت فوراً متوجه پرده‌پوشی «ابن صوری» شد، برخاست و دست او را از روی این جمله برداشت و آن را از متن «تورات» قرائت کرده، گفت: «تورات» می‌گوید: بر یهود لازم است هرگاه زن و مردی مرتکب زنای محصنه شوند، هنگامی که مدرک کافی بر جرم آنها وجود داشته باشد، سنگباران شوند.

سپس پیامبر دستور داد: مجازات مزبور طبق آئین آنها در مورد این دو مجرم اجرا شود، جمعی از یهود خشمناک شدند، این آیه درباره وضع آنها نازل گردید.^۱

۱. در تورات فعلی در «سفر لویان»، فصل بیستم، جمله ۱۰ چنین می‌خوانیم: «و کسی که با زن غیر زنا کند یعنی با زن همسایه خود (مثلاً) زنا نماید، البته زانی و زانیه کشته شوند». در عبارت فوق گرچه حکم سنگباران صریحاً نیامده، ولی اصل مجازات اعدام آمده است، ممکن است نسخه‌های «تورات» که در عصر پیامبر ﷺ وجود داشته، دارای این عبارت نیز بوده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

بگو: «بار الها! ای مالک حکومت‌ها! به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری. شب را در روز داخل می‌کنی، و روز را در شب؛ و زنده را از مرده بیرون می‌آوری، و مرده را از زنده؛ و به هر کس بخواهی، بدون حساب، روزی می‌بخشی.

شان نزول:

پیروزی بر ایران و روم

مفسر معروف «طبرسی» در «مجمع البیان» دو شأن نزول برای آیه اول ذکر کرده است که هر دو یک حقیقت را تعقیب می‌کنند:

۱ - هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «مکه» را فتح نمود، به مسلمانان نوید داد که: به زودی کشورهای ایران و روم نیز زیر پرچم اسلام قرار خواهند گرفت، منافقان که دل‌هایشان به نور ایمان روشن نشده بود، و روح اسلام را درک نکرده بودند، این مطلب را اغراق‌آمیز تلقی کرده و با تعجب گفتند: محمد صلی الله علیه و آله به «مدینه» و «مکه» قانع نیست و طمع در فتح ایران و روم دارد در این هنگام، آیه اول نازل شد.^۱

۲ - هنگامی که پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله به اتفاق مسلمانان مشغول حفر خندق در اطراف «مدینه» بود و با نظم خاصی مسلمانان، گروه، گروه با سرعت و جدیت، مشغول حفر خندق بودند تا پیش از رسیدن سپاه دشمن، این وسیله دفاعی، تکمیل

ط «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۶۹؛ «الصحيح من السيرة»، ج ۷، ص ۹۱، با تلخیص؛ «مجمع الزوائد هیثمی»، ج ۶، ص ۲۷۱؛ «زاد المسیر»، ج ۱، ص ۳۱۳.
۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۱۶۹ و ۱۷۰ و ج ۲۰، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

گردد، ناگهان در میان خندق سنگ سفید بزرگ و سختی پیدا شد که مسلمانان از شکستن و حرکت دادن آن عاجز ماندند.

«سلمان» به حضور پیامبر ﷺ رسید و جریان را عرض کرد، پیامبر ﷺ وارد خندق شد، کلنگ را از «سلمان» گرفت و محکم بر سنگ فرود آورد، از برخورد کلنگ با سنگ، جرقه‌ای جستن کرد، پیامبر ﷺ تکبیر فتح و پیروزی گفت.

مسلمانان نیز با او هم صدا شده و آهنگ تکبیر در همه جا پیچید. بار دیگر پیامبر ﷺ کلنگ را بر سر سنگ فرود آورد و مجدداً جرقه‌ای جستن کرد و قسمتی از سنگ شکست و صدای تکبیر پیروزی پیامبر و مسلمانان، فضای اطراف را پر کرد.

برای سومین بار، کلنگ را بلند کرد و بر بقیه سنگ محکم کوبید، مجدداً از برخورد کلنگ با سنگ، جرقه‌ای جستن نمود و اطراف خود را روشن ساخت، و بقیه سنگ درهم شکسته شد، و برای سومین بار صدای تکبیر در خندق پیچید.

«سلمان» عرض کرد: امروز وضع عجیبی از شما مشاهده کردم! پیامبر ﷺ فرمود: در میان جرقه‌ای که بار اول جستن کرد، کاخ‌های حیره و مدائن را دیدم و برادرم جبرئیل به من بشارت داد آنها در زیر پرچم اسلام قرار خواهند گرفت!

در درون جرقه دوم کاخ‌های روم را دیدم، و هم او به من خبر داد که در اختیار پیروانم قرار خواهد گرفت.

در سومین جرقه، کاخ‌های صنعاء و سرزمین یمن را دیدم و او به من بشارت داد که مسلمانان بر آن پیروز می‌شوند و من در آن حال، تکبیر پیروزی گفتم، ای مسلمانان به شما مژده باد!...

مسلمانان راستین از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدند و خدا را شکر می‌کردند. اما منافقان، چهره در هم کشیده و با ناراحتی و به صورت اعتراض، گفتند: چه آرزوی باطل و چه وعده محالی؟! اینها از ترس جان خود، حالت دفاعی به

خویش گرفته‌اند و مشغول حفر خندق هستند و با آن دشمن محدود، یارای جنگ ندارند، خیال فتح کشورهای بزرگ جهان را در سر می‌پروراند، در این موقع آیات مورد بحث نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

* * *

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾

بگو: «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است».

بگو: «از خدا و فرستاده (او)، اطاعت کنید! و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی‌دارد».

شان نزول:

تعبیت، دلیل محبت

درباره آیات فوق، دو شأن نزول در «تفسیر مجمع البیان» و «المنار»، آمده است: نخست این که جمعی در حضور پیغمبر ﷺ ادعای محبت پروردگار کردند، در حالی که «عمل» به برنامه‌های الهی در آنها کمتر دیده می‌شد، آیات فوق نازل گردید و به آنها پاسخ گفت.^۲

دیگر این که: جمعی از مسیحیان «نجران» در «مدینه» به حضور پیامبر ﷺ آمدند و ضمن سخنان خود، اظهار داشتند ما اگر مسیح عليه السلام را فوق العاده احترام می‌گذاریم، به خاطر محبتی است که به خدا داریم، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۳

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۱۷۰ و ۱۷۱، ج ۲۰، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

۲. «تفسیر قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۱۷.

۳. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «تفسیر قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۱۷.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

مثَل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است، که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود:
«موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر
الوهیت او نیست).

اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو؛ بنابراین، از تردید کنندگان مباش.

شأن نزول:

آفرینش مسیح چون آفرینش آدم

همان طور که در آغاز سوره، مشروحاً بیان شد، مقدار زیادی از آیات این سوره
در پاسخ گفتگوهای مسیحیان نجران، نازل شده است، چون آنها در یک هیأت
شصت نفری به اتفاق چند نفر از رؤسا و بزرگان خود به عنوان نمایندگی برای گفتگو
با پیامبر اسلام ﷺ به «مدینه» وارد شده بودند.

از جمله مسائلی که در این گفتگو مطرح شد این بود که: آنها از پیامبر ﷺ
پرسیدند: ما را به چه چیز دعوت می‌کنی؟

پیامبر ﷺ فرمود: به سوی خداوند یگانه، و این که از طرف او رسالت خلق را
دارم و مسیح عَلَيْهِ السَّلَام بنده‌ای از بندگان او است، و حالات بشری داشت و مانند دیگران
غذا می‌خورد.

آنها این سخن را نپذیرفتند و به ولادت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام بدون پدر اشاره کرده و آن را
دلیل بر الوهیت او خواندند، آیات فوق، نازل شد و به آنها پاسخ داد و چون حاضر
به قبول پاسخ نشدند، آنها را دعوت به «مباهله» کرد که شرح آن به زودی خواهد
آمد.^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۲۷۷، ۳۴۵ و ۳۴۸.

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
 أَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ
 اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾

هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به ستیز برخیزند، بگو:
 «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت
 نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن گاه
 مباحله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

شان نزول:

مباحله، آخرین راه

گفته‌اند: این آیه و آیات قبل از آن درباره هیأت نجرانی مرکب از «عاقب» و «سید»
 و گروهی که با آنها بودند نازل شده است، آنها خدمت پیامبر ﷺ رسیده، عرض
 کردند: آیا هرگز دیده‌ای فرزندی بدون پدر متولد شود؟ در این هنگام آیه «إِنَّ مَثَلَ
 عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ...» نازل شد و هنگامی که پیامبر ﷺ آنها را به مباحله^۱ دعوت کرد.
 آنها تا فردای آن روز از حضرتش مهلت خواستند و پس از مراجعه، به
 شخصیت‌های نجران، اسقف (روحانی بزرگشان) به آنها گفت:
 «شما فردا به محمد ﷺ نگاه کنید، اگر با فرزندان و خانواده‌اش برای مباحله آمد،

۱. «مباحله» در اصل از ماده «بَهَلَ» (بر وزن اهل) به معنی رها کردن و قید و بند را از چیزی برداشتن است،
 و به همین جهت هنگامی که حیوانی را به حال خود واگذارند، و پستان آن را در کیسه قرار ندهند، تا
 نوزادش بتواند به آزادی شیر بنوشد، به آن «باهل» می‌گویند، و «إِبْتِهَال» در دعا به معنی تضرع و واگذاری
 کار به خدا است.

و اگر آن را گاهی به معنی هلاکت و لعن و دوری از خدا گرفته‌اند نیز به خاطر این است که رها کردن و
 واگذار کردن بنده به حال خود این نتایج را به دنبال می‌آورد، این بود معنی «مباحله» از نظر ریشه لغت.
 و از نظر مفهوم متداول که از آیه فوق گرفته شده، به معنی نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است، بدین
 ترتیب، افرادی که با هم گفتگو درباره یک مسئله مهم مذهبی دارند در یک جا جمع شوند و به درگاه خدا
 تضرع کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند.

از مباحله با او بترسید، و اگر با یارانش آمد با او مباحله کنید؛ زیرا چیزی در بساط ندارد».

فردا که شد پیامبر ﷺ آمد در حالی که دست علی بن ابیطالب را گرفته بود و حسن و حسین علیهما السلام در پیش روی او راه می‌رفتند، و فاطمه علیها السلام پشت سرش بود، نصاری نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود، هنگامی که نگاه کرد، دید پیامبر ﷺ با آن چند نفر آمدند، درباره آنها سؤال کرد، به او گفتند: «این پسر عمو و داماد او و محبوب‌ترین خلق خدا نزد او است و این دو پسر، فرزندان دختر او از علی علیهما السلام هستند و آن بانوی جوان دخترش فاطمه علیها السلام است که عزیزترین مردم نزد او، و نزدیک‌ترین افراد به قلب او است...».

«سید» به اسقف گفت: «برای مباحله قدم پیش گذار».

گفت: نه، من مردی را می‌بینم که نسبت به مباحله با کمال جرأت اقدام می‌کند و من می‌ترسم راستگو باشد، و اگر راستگو باشد، به خدا یک سال بر ما نمی‌گذرد که در تمام دنیا یک نصرانی که آب بنوشد وجود نخواهد داشت.

اسقف به پیامبر اسلام ﷺ عرض کرد: «ای ابوالقاسم! ما با تو مباحله نمی‌کنیم، بلکه مصالحه می‌کنیم، با ما مصالحه کن، پیامبر ﷺ با آنها مصالحه کرد که دو هزار حُلّه (یک قواره پارچه خوب لباس) که حداقل قیمت هر حُلّه‌ای چهل درهم باشد، و عاریت دادن سی دست زره، و سی عدد نیزه، و سی رأس اسب، در صورتی که در سرزمین یمن، توطئه‌ای برای مسلمانان رخ دهد، و پیامبر ﷺ ضامن این عاریت‌ها خواهد بود، تا آن را بازگرداند، و عهد نامه‌ای در این زمینه نوشته شد.

و در روایتی آمده است: اسقف مسیحیان به آنها گفت: «من صورت‌هائی را می‌بینم که اگر از خداوند تقاضا کنند: کوه‌ها را از جا برکنند، چنین خواهد کرد هرگز با آنها مباحله نکنید که هلاک خواهید شد، و یک نصرانی تا روز قیامت بر صفحه زمین نخواهد ماند».^۱

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث، با کمی تلخیص. این شأن نزول با تفاوت‌های مختصری در

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَحْجُونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

هَٰ أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تَحْجُونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ

ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم، گفتگو و نزاع می کنید (و هر کدام، او را پیرو آئین خودتان معرفی می نمائید)؟! در حالی که تورات و انجیل، بعد از او نازل شده است! آیا اندیشه نمی کنید؟!

شما کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن آگاه بودید، گفتگو و ستیز کردید؛ چرا درباره آنچه آگاه نیستید، گفتگو می کنید؟! و خدا می داند، و شما نمی دانید.

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحدی خالص و مسلمان بود؛ و هرگز از مشرکان نبود.

سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند، و (همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده اند (از همه سزاوارترند)؛ و خداوند، ولیّ و سرپرست مؤمنان است.

شأن نزول:

ابراهیم علیه السلام نه یهودی بود و نه نصرانی، مسلم بود

در اخبار اسلامی آمده است: دانشمندان یهود و نصاری نجران نزد پیامبر صلی الله علیه و آله به

ط تفاسیر دیگر مانند «ابوالفتح رازی» و «تفسیر کبیر» و غیر آن نیز آمده است، و «فخر رازی» ادعا می کند: این روایت در میان علمای تفسیر و حدیث، مورد اتفاق است. «بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵ و...؛ «ارشاد شیخ مفید»، ج ۱، ص ۱۶۶، ۱۶۷ و ۱۶۸ (کنز العمال، شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ-ق).

گفتگو و نزاع درباره حضرت ابراهیم علیه السلام بر خاستند.

یهود می گفتند: او تنها یهودی بوده و نصاری می گفتند: او فقط نصرانی بود (به این ترتیب هر کدام مدعی بودند که او از ما است تا امتیاز بزرگی برای خود ثابت کنند؛ زیرا ابراهیم علیه السلام پیامبر بزرگ خدا در میان تمام پیروان مذاهب به عظمت شناخته می شد) آیات فوق نازل شد و آنها را در این ادعاهای بی اساس تکذیب کرد.^۱

* * *

﴿وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾

جمعی از اهل کتاب (از یهود)، دوست داشتند (و آرزو می کردند) شما را گمراه کنند؛ آنها گمراه نمی کنند مگر خودشان را، و نمی فهمند!

شأن نزول:

از قریب یهود بر حذر باشید

بعضی از مفسران نقل کرده اند: جمعی از یهود کوشش داشتند افراد سرشناس و مبارزی از مسلمانان پاکدل چون «معاذ» و «عمار» و بعضی دیگر را به سوی آئین خود دعوت کنند و با وسوسه های شیطانی از اسلام بازگردانند، آیه فوق نازل شد و به همه مسلمانان در این زمینه اخطار کرد!^۲

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۰، و ج ۱۲، ص ۱ و ۲؛ «احکام القرآن» جصاص، ج ۲، ص ۲۰؛ «جامع البیان» طبری، ج ۳، ص ۲۱۵، ذیل آیات مورد بحث؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۲، ص ۴۹، ذیل آیات مورد بحث؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۴۰.

۲. این شأن نزول با اختلاف مختصری در «تفسیر ابوالفتح»، «روح المعانی»، «تفسیر کبیر»، «تفسیر قرطبی»، «بحر المحیط»، «تفسیر کبیر فخر رازی» و غیر اینها (ذیل آیه مورد بحث) آمده است.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ
النَّهَارِ وَآكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

و جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: «(بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در
آغاز روز ایمان بیاورید؛ و در پایان روز، کافر شوید (و باز گردید)؛ شاید آنها (از آئین
خود) باز گردند! (و این توطئه کافی است که آنها را متزلزل سازد).

شان نزول:

تلاش برای تزلزل مؤمنان

بعضی از مفسران پیشین نقل کرده‌اند: دوازده نفر از دانشمندان یهود خیبر و نقاط
دیگر، نقشه‌ای ماهرانه برای متزلزل ساختن بعضی از مؤمنان طرح نموده و با
یکدیگر تباری کردند که: صبحگاهان خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برسند و ظاهراً ایمان
بیاورند و مسلمان شوند، ولی در آخر روز از این آئین برگردند و هنگامی که از آنها
سؤال شود، چرا چنین کرده‌اند بگویند:

ما صفات محمد صلی الله علیه و آله را از نزدیک مشاهده کردیم و هنگامی که به کتب دینی خود
مراجعه نموده و یا با دانشمندان دینی خود مشورت کردیم، دیدیم صفات و روش
او با آنچه در کتب ما است تطبیق نمی‌کند و لذا برگشتیم.

تا این موضوع سبب شود که: عده‌ای بگویند اینها به کتب آسمانی از ما آگاه‌ترند،
لابد آنچه را می‌گویند: راست گفته‌اند: و به این وسیله متزلزل می‌گردند.^۱

شان نزول دیگری نیز درباره‌ی آیه نقل شده اما آنچه در بالا گفته شد به معنی آیه
نزدیک‌تر است.^۲

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۰، ج ۱۷، ص ۱۷۱؛ «اسباب نزول الآیات»
واحدی نیشابوری، ص ۷۱؛ «تفسیر طبری»، ج ۳، ص ۲۲۱، ذیل آیه مورد بحث و دیگر تفاسیر.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۷۱ و ۷۲؛ «بحر
المحیط»، ذیل آیه؛ «تفسیر آلوسی»، ذیل آیه و دیگر تفاسیر.

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ
بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ فَائِماً ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي
الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

و در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری،
به تو باز می‌گردانند؛ و کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری، به تو باز
نمی‌گردانند؛ مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی. این به
خاطر آن است که می‌گویند: «ما در برابر امّیین (غیر یهود) مسئول نیستیم». و بر خدا
دروغ می‌بندند؛ در حالی که می‌دانند (این سخن دروغ است).

شأن نزول:

امانتداران و خائنان

این آیه، درباره دو نفر از یهود نازل گردیده که یکی امین و درستکار، و دیگری
خائن و پست بود نفر اول «عبدالله بن سلام» بود که مرد ثروتمندی ۱۲۰۰ اوقیه^۱
طلا نزد او به امانت گذارد، عبدالله همه آن را به موقع به صاحبش رد کرد و به
واسطه امانت‌داری خداوند او را در آیه فوق می‌ستاید.

نفر دوم «فتحاص بن عازورا» است که مردی از قریش یک دینار به او امانت
سپرد، «فتحاص» در آن خیانت کرد، خداوند او را به واسطه خیانت در امانت
نکوهش می‌کند.^۲

بعضی گفته‌اند: منظور در جمله اول، جمعی از نصاری بودند و اما کسانی که
خیانت در امانت نمودند یهود می‌باشند.^۳

۱. «أَوْقِيَّة» یک دوازدهم «رطل»، معادل هفت مثقال است و جمع آن «أَوَاقٍ و أَوَاقِي» است.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۱؛ «تفسیر قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث؛
«بحر المحیط»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر کبیر فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر کشاف»، ذیل آیه
مورد بحث.

۳. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۱؛ «بحر المحیط»، ذیل آیه مورد بحث؛
«تفسیر کبیر فخر رازی»، ذیل آیه؛ «تفسیر کشاف»، ذیل آیه.

اگر هر دو هم مراد باشد مانعی ندارد؛ زیرا می‌دانیم، گرچه غالب آیات قرآن در مورد خاص نازل شده اما جنبه عمومی دارد و به اصطلاح مورد مخصص نخواهد بود.

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْتَظِرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود (به نام مقدس او) را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنها بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت؛ و خداوند با آنها سخن نمی‌گوید و به آنان در قیامت نمی‌نگرد و آنها را (از گناه) پاک نمی‌سازد؛ و عذاب دردناکی برای آنهاست.

شان نزول:

سوگند برای منافع مادی

جمعی از دانشمندان یهود مانند «ابی رافع»، «حیی بن اخطب» و «کعب بن اشرف» به هنگامی که موقعیت اجتماعی خود را در میان یهود در خطر دیدند کوشش کردند نشانه‌هایی که در «تورات» درباره آخرین پیامبر وجود داشت و شخصاً در نسخی از «تورات» با دست خود نگاشته بودند، تحریف نمایند و حتی سوگند یاد کنند: آن جمله‌های تحریف شده از ناحیه خدا است! به همین جهت آیه فوق، نازل گردید و شدیداً به آنها اخطار کرد.^۱

جمعی از مفسران نیز گفته‌اند: این آیه درباره «اشعث بن قیس» نازل گردید که به دروغ می‌خواست، زمین دیگری را تملک کند، هنگامی که آماده ادای سوگند برای ادعای خود شد، آیه فوق نازل گردید و در این هنگام «اشعث بن قیس» ترسید و اعتراف به حق کرد و زمین را به صاحبش بازگرداند.^۲

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۱ و ج ۶، ص ۱۱۸؛ «تفسیر طبری»، ذیل آیه؛ «بحر المحيط»، ذیل آیه؛ «تفسیر آلوسی»، ذیل آیه.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۱ و ج ۶، ص ۱۱۸؛ «تفسیر طبری»، ر

و إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ

در میان آنها (یهود) کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب (خدا)، زبان خود را چنان می‌گردانند که گمان کنید (آنچه را می‌خوانند) از کتاب (خدا) است؛ در حالی که از کتاب (خدا) نیست! (و با صراحت) می‌گویند: «آن از طرف خداست!» با این که از طرف خدا نیست، و به خدا دروغ می‌بندند در حالی که می‌دانند!

شأن نزول:

تحریف در اداء کلمات

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از بعضی، نقل می‌کند: این آیه نیز درباره گروهی از علماء یهود نازل شده که با دست خود چیزهایی بر خلاف آنچه در «تورات» آمده بود، درباره صفات پیامبر اسلام ﷺ می‌نوشتند و آن را به خدا نسبت می‌دادند (و با زبان خود حقائق تورات را تحریف می‌کردند) «ابوالفتح رازی» نام «کعب بن اشرف» و «حیی بن اخطب» و بعضی دیگر از علمای آنها را در اینجا به خصوص ذکر می‌کند.^۱

* * *

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ

وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ

ط ذیل آیه: «تفسیر قرطبی»، ذیل آیه: «تفسیر آلوسی»، ذیل آیه.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۸: «تفسیر ابن کثیر»، ذیل آیه: «تفسیر

کبیر فخر رازی»، ذیل آیه: «بحر المحیط»، ذیل آیه: «تفسیر آلوسی»، ذیل آیه.

أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد
سپس او به مردم بگوید: «غیر از خدا، مرا پرستش کنید!» بلکه (سزاوار مقام او، این است
که بگوید: مردمی الهی باشید، آن گونه که کتاب خدا را می‌آموختید و درس می‌خواندید!
(و غیر از خدا را پرستش نکنید!)

و نه این که به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را، پروردگار خود انتخاب کنید.
آیا شما را، پس از آن که مسلمان شدید، به کفر دعوت می‌کند؟!

شان نزول:

توطئه‌ای برای بدنامی

درباره این دو آیه دو شأن نزول ذکر کرده‌اند:

در شأن نزول نخست آمده: کسی نزد پیامبر اسلام ﷺ آمده اظهار داشت ما به تو
همانند دیگران «سلام» می‌کنیم در حالی که به نظر ما چنین احترامی کافی نیست
تقاضا داریم به ما اجازه دهی امتیازی برایت قائل شویم و تو را سجده کنیم!

پیامبر ﷺ فرمود: «سجده برای غیر خدا جایز نیست، پیامبر خود را تنها به عنوان
یک بشر احترام کنید ولی حق او را بشناسید و از او پیروی نمائید»!^۱

دوم این که: یکی از یهودیان به نام «ابو رافع» به اتفاق سرپرست هیئت اعزامی
«نجران» در «مدینه» روزی خدمت پیامبر ﷺ آمده، اظهار داشتند: آیا مایل هستی تو
را پرستش کنیم و مقام الوهیت برای تو قائل شویم؟!

(شاید آنها می‌پنداشتند: مخالفت پیغمبر ﷺ با الوهیت مسیح به خاطر این
است که خود او سهمی از این موضوع ندارد، بنابراین اگر او را به مقام الوهیت
همچون مسیح بپذیرند، از مخالفت خود دست بر می‌دارد و شاید هم این پیشنهاد
توطئه‌ای برای بد نام کردن پیامبر ﷺ و منحرف ساختن افکار عمومی از او بود).

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۱ و ج ۲۵، ص ۲۶۲؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۴۷؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۷۴.

پیغمبر ﷺ فرمود: مَعَاذَ اللَّهِ: «پناه بر خدا» که من اجازه دهم کسی جز پروردگار یگانه مورد پرستش قرار گیرد، خداوند هرگز مرا برای چنین امری مبعوث نکرده است!^۱

* * *

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ
جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ
خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آنها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد!

کیفر آنها، این است که لعن (و طرد) خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آنهاست. همواره در این لعن (و طرد و نفرین) می‌مانند؛ مجازاتشان تخفیف نمی‌یابد؛ و به آنها مهلت داده نمی‌شود. مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح نمایند؛ (و در مقام جبران گناهان گذشته برآیند؛ زیرا خداوند، آمرزنده و بخشنده است.

شأن نزول:

پذیرش توبه

یکی از انصار (مسلمانان مدینه) به نام «حارث بن سويد» دستش به خون بی گناهی به نام «محذر بن زیاد» آلوده گشت، از ترس مجازات، از اسلام برگشت و به

۱. «مجمع البيان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۱ و ج ۲۵، ص ۲۶۲؛ «تفسیر طبری»، ذیل آیه؛ «تفسیر ابن کثیر»، ذیل آیه؛ «بحر المحيط»، ذیل آیه؛ «اسباب نزول الآيات» واحدی نیشابوری، ص ۷۴؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۴۰، ۴۱ و ۴۶.

«مکه» فرار کرد (و یازده نفر از پیروان او که مسلمان شده بودند نیز مرتد شدند) پس از ورود به «مکه» از کار خود سخت پشیمان گشت، و در اندیشه فرو رفت که در برابر این جریان چه کند؟

بالاخره فکرش به اینجا رسید که یک نفر را به سوی خویشان خود به «مدینه» بفرستد تا از پیغمبر ﷺ سؤال کنند:

آیا برای او راه بازگشتی وجود دارد یا نه؟

آیات فوق نازل شد، و قبولی توبه او را با شرایط خاصی اعلام داشت، «حارث بن سوید» خدمت پیامبر ﷺ رسید و مجدداً اسلام آورد و تا آخرین نفس به اسلام وفادار ماند (ولی یازده نفر دیگر از پیروان او که از اسلام برگشته بودند به حال خود باقی ماندند).^۱

در «تفسیر در المنثور» و بعضی تفاسیر دیگر، شأن نزول‌های دیگری برای آیات فوق نقل شده که تفاوت‌های زیادی با آنچه نقل کردیم ندارد.^۲

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ ثُمَّ اُزْدٰدُوْا كُفْرًا لَّنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الضَّالُّوْنَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَاٰتَوْا وَّهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ مِّلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا وَّلَوْ اَفْتَدٰى بِهٖ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ وَّمَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِيْنَ

کسانی که پس از ایمان کافر شدند و سپس برکفر (خود) افزودند، و هیچ گاه توبه آنان، (که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ صورت می‌گیرد)، قبول نمی‌شود؛ و آنها گمراهان (واقعی) اند. کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، اگر چه روی زمین پراز طلا باشد، و آن را به عنوان فدیة (و کفارة اعمال بد خویش) بپردازند، هرگز از هیچ یک آنها قبول نخواهد شد؛ و برای آنان، مجازات دردناک است؛ و یاورانی ندارند.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۲، و ج ۲۲، ص ۱۷؛ «کنز الدقائق»، ج ۲، ص ۱۵۲؛ «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۳۶۳؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۴۹.
 ۲. «در المنثور»، ج ۲، ص ۴۹.

شأن نزول:

مرگ در حال کفر

بعضی گفته‌اند: آیهٔ اوّل، در مورد اهل کتاب که قبل از بعثت پیامبر اسلام ﷺ به او ایمان آورده بودند، اما پس از مبعث به او کفر ورزیدند، نازل شده.^۱ و بعضی دیگر گفته‌اند: در مورد «حارث بن سوید» و یازده نفر از یاران او که از اسلام برگشته بودند نازل شده، ولی «حارث» پشیمان شد، توبه کرد و چنان که در شأن نزول آیهٔ قبل نیز اشاره شد یازده نفر از همراهان او به حال خود باقی ماندند و باز نگشتند و در پاسخ دعوت «حارث» به او گفتند:

ما در «مکه» می‌مانیم و به کار خود بر ضد محمد ﷺ ادامه می‌دهیم و انتظار شکست او را داریم، اگر مقصود ما حاصل شد، چه بهتر، و در غیر این صورت راه توبه باز است و هرگاه برگردیم (او ما را می‌پذیرد و) دربارهٔ ما همان چیزی که دربارهٔ تو نازل شد، نازل می‌گردد.

هنگامی که رسول الله ﷺ «مکه» را فتح کرد، بعضی از آنها وارد اسلام شدند و توبهٔ آنها پذیرفته شد و اما در مورد کسانی که در حال کفر از دنیا رفته بودند آیهٔ دوم نازل گردید. ۲-۳

* * *

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَءِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیهٔ مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۱۷؛ «تفسیر طبری»، ذیل آیه؛ «تفسیر کبیر فخر رازی»، ذیل آیه؛ «تفسیر آلوسی»، ذیل آیه.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۱۷؛ «تفسیر آلوسی»، ج ۳، ص ۲۱۸، ذیل آیات مورد بحث.

۳. توجه داشته باشیم توبهٔ «حارث» و یاران او، توبهٔ «مرتد ملی» بوده است.

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
 إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ
 فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ
 الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

همه غذاها (ی پاک) بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل (یعقوب)، پیش از نزول تورات، بر خود تحریم کرده بود؛ (مانند گوشت شتر که برای او ضرر داشت). بگو: «اگر راست می‌گوئید تورات را بیاورید و بخوانید!» (این نسبت‌هایی که به پیامبران پیشین می‌دهید، حتی در تورات تحریف شده شما نیست!).

بنابراین آنها که بعد از این به خدا دروغ می‌بندند، ستمگرند! (زیرا از روی علم و عمد چنین می‌کنند).

بگو: «خدا راست گفته (و اینها در آئین پاک ابراهیم نبوده) است. بنابراین، از آئین ابراهیم پیروی کنید، که به حق گرایش داشت، و از مشرکان نبود»!

نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است؛ که پر برکت، و مایه هدایت جهانیان است.

در آن، نشانه‌های روشن، (از جمله) مقام ابراهیم است؛ و هر کس داخل آن (خانه خدا) شود، در امان خواهد بود؛ و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانائی رفتن به سوی آن دارند. و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان، بی نیاز است.

شان نزول:

ایرادهای دیگر یهود!

از روایات و نقل مفسران استفاده می‌شود که یهود، دو ایراد دیگر در گفتگوهای خود با پیامبر ﷺ داشتند.

نخست این که: چگونه پیامبر اسلام ﷺ گوشت و شیر شتر را حلال می‌داند با این که در آئین ابراهیم علیه السلام حرام بوده، و به همین دلیل یهود هم به پیروی از ابراهیم علیه السلام آنها را بر خود حرام می‌دانند.

نه تنها ابراهیم علیه السلام بلکه نوح علیه السلام هم اینها را تحریم کرده بود با این حال، چگونه کسی که آنها را حرام نمی‌داند دم از آئین ابراهیم می‌زند؟!^۱

دیگر این که: چگونه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خود را وفادار به آئین پیامبران بزرگ خدا مخصوصاً ابراهیم علیه السلام می‌داند در حالی که تمام پیامبرانی که از دودمان اسحاق فرزند ابراهیم بودند «بیت المقدس» را محترم می‌شمردند، و به سوی آن نماز می‌خواندند، ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از آن قبله روی گردانده و کعبه را قبله‌گاه خود انتخاب کرده است؟!^۲

آیات فوق به ایراد اول پاسخ گفته و دروغ آنها را روشن می‌سازد، و آیات ۹۶ و ۹۷ ایراد دوم را پاسخ می‌گوید.

* * *

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾
 قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَاءُ ۚ وَاللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ﴿٩٨﴾
 وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ ۚ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٩٩﴾

بگو: «ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید؟! و خدا گواه است بر اعمالی که انجام می‌دهید»!

بگو: «ای اهل کتاب! چرا افرادی را که ایمان آورده‌اند از راه خدا باز می‌دارید، و می‌خواهید این راه را کج سازید؟! در حالی که شما (به درستی این راه) گواه هستید؛ و خداوند از

۱. «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۲؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست»!

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از گروهی از اهل کتاب، (که کارشان نفاق‌افکنی و شعله‌ور ساختن آتش کینه و عداوت است) اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر باز می‌گردانند.

و چگونه ممکن است شما کافر شوید با این که (در دامن وحی قرار گرفته‌اید. و) آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و پیامبر او در میان شماست؟! (بنابراین به خدا تمسک جوئید!) و هر کس به خدا تمسک جوید؛ به راهی راست هدایت شده است.

شان نزول:

آتش افروزی یهود

از مجموع آنچه در کتب شیعه و اهل تسنن درباره شأن نزول این آیات نقل شده چنین استفاده می‌شود:

یکی از یهودیان به نام «شاس بن قیس» که پیرمردی تاریک دل و در کفر و عناد کم نظیر بود روزی از کنار جمعی از مسلمانان می‌گذشت، دید جمعی از طایفه «اوس» و «خزرج» که سال‌ها با هم جنگ‌های خونینی داشتند، در نهایت صفا و صمیمیت گرد هم نشسته، مجلس انسی به وجود آورده‌اند، و آتش اختلافات شدیدی که در جاهلیت در میان آنها شعله‌ور بود، به کلی خاموش شده است.

از دیدن این صحنه، بسیار ناراحت شد و با خود گفت: اگر اینها تحت رهبری محمد ﷺ از همین راه پیش روند، موجودیت یهود به کلی در خطر است.

نقشه‌ای به نظرش رسید: به یکی از جوانان یهودی دستور داد به جمع آنها بپیوندد، و حوادث خونین «بعث» (محلّی که جنگ شدید اوس و خزرج در آن نقطه واقع شده بود) را به یاد آنها بیاورد، و آن حوادث را پیش چشم آنها مجسم سازد.^۱ این نقشه که با مهارت به وسیله آن جوان یهودی پیاده شد، مؤثر واقع گردید، جمعی از مسلمانان از شنیدن این جریان به گفتگو پرداختند، و حتی بعضی از افراد

۱. درباره ماجرای «یوم بعث» به «کامل ابن اثیر»، ج ۱، ص ۴۴۳ مراجعه فرمائید.

طایفه «اوس» و «خزرج» یکدیگر را به تجدید آن صحنه‌ها تهدید کردند، چیزی مانده بود که آتش خاموش شده دیرین، بار دیگر شعله‌ور گردد. خبر به پیامبر ﷺ رسید، فوراً با جمعی از مهاجرین به سراغ آنها آمد، و با اندرزهای مؤثر و سخنان تکان دهنده خود آنها را بیدار ساخت. جمعیت، چون سخنان آرام بخش پیامبر را شنیدند از تصمیم خود برگشتند، سلاح‌ها را بر زمین گذاشته، دست در گردن هم افکنده، بشدت گریه کردند، و دانستند این از نقشه‌های دشمنان اسلام بوده است، و صلح و صفا و آشتی بار دیگر کینه‌هایی را که می‌خواست زنده شود، شستشو داد. در این هنگام چهار آیه فوق نازل شد که دو آیه نخست، یهودیان اغوا کننده را نکوهش می‌کند، و دو آیه بعد به مسلمانان هشدار می‌دهد.^۱

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ
وَاغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ
كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا
حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است، از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید؛ و از دنیا نروید، مگر این که مسلمان باشید. و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هر گونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید، و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او، برادر شدید! و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ شاید پذیرای هدایت شوید.

۱. «بحار الانوار»، ج ۷۱، ص ۲۴۶ و ج ۷۲، ص ۱۶۳ (تنها اشاره‌ای به این موضوع شده): «تفسیر طبری»، ج ۴، ص ۱۵، ذیل آیه ۹۹ همین سوره؛ «تفسیر شوکانی»، ج ۱، ص ۳۶۶، ذیل آیه ۹۹ همین سوره - «تفسیر آلوسی»، ج ۴، ص ۱۴، ذیل آیه ۹۸ همین سوره.

شان نزول:

اتحاد! اتحاد!

می دانیم: در دوران جاهلیت دو قبیله بزرگ در «مدینه» به نام «اوس» و «خزرج» وجود داشتند که بیش از یکصد سال! جنگ و خونریزی و اختلاف در میان آن دو جریان داشت، و هر چند وقت ناگهان به جان یکدیگر می افتادند و خسارات جانی و مالی فراوانی به یکدیگر وارد می کردند.

یکی از موفقیت های بزرگ پیغمبر ﷺ پس از هجرت به «مدینه»، این بود که به وسیله اسلام صلح و صفا در میان آن دو ایجاد کرد، و با اتحاد آنها جبهه نیرومندی در «مدینه» به وجود آمد.

اما از آنجا که ریشه های اختلاف، فوق العاده زیاد و نیرومند، و اتحاد، تازه و جوان بود، گاه بی گاه، بر اثر عواملی، اختلافات فراموش شده شعله ور می شد، که به زودی در پرتو تعلیمات اسلام و تدبیر پیامبر ﷺ خاموش می گشت.

در آیات پیش، نمونه ای از بروز اختلافات را بر اثر تحریکات دشمنان دانا مشاهده کردیم، ولی این آیات اشاره به نوع دیگری از این اختلافات است که بر اثر دوستان نادان و تعصب های جاهلانه به وجود آمد.

می گویند: روزی دو نفر از قبیله «اوس» و «خزرج» به نام «ثعلبه بن غنم» و «اسعد بن زراره» در برابر یکدیگر قرار گرفتند، و هر کدام افتخاراتی را که بعد از اسلام نصیب قبیله او شده بود، بر می شمرد.

«ثعلبه» گفت: «خزیمه بن ثابت» (ذو الشهادتین) و «حنظله» (غسیل الملائکه) که هر کدام از افتخارات مسلمانانند، از ما هستند، و همچنین «عاصم بن ثابت»، و «سعد بن معاذ» از ما می باشند.

در برابر او «اسعد بن زراره» که از طایفه «خزرج» بود گفت: چهار نفر از قبیله ما در راه نشر و تعلیم قرآن خدمت بزرگی انجام دادند: ابی بن کعب، و معاذ بن جبل، و زید بن ثابت، و ابو زید، به علاوه «سعد بن عباد» رئیس و خطیب مردم «مدینه» از ما است.

کم کم کار به جای باریک کشید، و قبیله دو طرف از جریان آگاه شدند، و دست به اسلحه برده، در برابر یکدیگر قرار گرفتند، بیم آن می‌رفت که بار دیگر آتش جنگ بین آنها شعله‌ور گردد و زمین از خون آنها رنگین شود!

خبر به پیامبر ﷺ رسید، حضرت فوراً به محل حادثه آمد، و با بیان و تدبیر خاص خود به آن وضع خطرناک پایان داد، و صلح و صفا را در میان آنها برقرار نمود. آیات فوق در اینجا نازل گردید و بصورت یک حکم عمومی همه مسلمانان را با بیان مؤثر و مؤکدی دعوت به اتحاد نمود.^۱

* * *

لَنْ يَضُرُّوَكُمْ إِلَّا أَدَىٰ وَإِنْ يَفَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوْكُمْ الْأَدْبَارُ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ
ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةَ أَيْنَ مَا تَفَقَّوْا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ بَأُوْ
بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ
اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ

اهل کتاب هرگز نمی‌توانند به شما زیان برسانند، جز آزارهای مختصر؛ و اگر با شما پیکار کنند، به شما پشت خواهند کرد (و شکست خواهند خورد)؛ سپس کسی آنها را یاری نمی‌کند.

هر کجا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به خدا، (و تجدید نظر در روش ناپسند خود) و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن)؛ و به خشم خدا، گرفتار شده‌اند، و مهر بیچارگی بر آنها زده شده؛ چرا که آنها به آیات خدا، کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. اینها به خاطر آن است که گناه کردند؛ و (به حقوق دگران) تجاوز می‌نمودند.

شأن نزول:

از تهدید نترسید

هنگامی که بعضی از بزرگان روشن ضمیر یهود، همچون «عبدالله بن سلام» و

۱. «بحار الانوار»، ج ۱۸، ص ۱۵۵ و ۱۵۶؛ «مجمع البیان»، ذیل آیات.

یاران خود آئین پیشین را ترک گفته و به آئین اسلام گرویدند، جمعی از رؤسای یهود به نزد آنها آمده، زبان به سرزنش و ملامت آنان گشودند و حتی آنها را تهدید کردند که: چرا آئین پدران و نیاکان خود را ترک گفته و اسلام آورده‌اند؟ آیات فوق به عنوان دلداری و بشارت به آنها و سایر مسلمانان نازل گردید.^۱

* * *

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ

آنها یکسان نیستند؛ از اهل کتاب، جمعیتی هستند که (به حق) قیام می‌کنند؛ و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می‌خوانند؛ در حالی که سجده می‌نمایند.

به خدا و روز واپسین ایمان می‌آورند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ و در انجام کارهای نیک، پیشی می‌گیرند؛ و آنها از صالحانند.

و آنچه از اعمال نیک انجام دهند، هرگز کفران نخواهد شد؛ (و پاداش شایسته آن را می‌بینند) و خدا از پرهیزکاران، آگاه است.

شان نزول:

تقابل صالحان و ناصالحان

می‌گویند: هنگامی که «عبدالله بن سلام» - از دانشمندان یهود - با جمع دیگری از آنها اسلام آوردند، یهودیان و مخصوصاً بزرگان آنها از این حادثه، بسیار ناراحت شدند، و در صدد بر آمدن آنها را متهم به شرارت سازند تا در انظار یهودیان، پست

۱. «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۲ و ج ۱۷، ص ۱۷۳؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر قرطبی» و دیگر تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث.

جلوه کنند، و عمل آنها سرمشقی برای دیگران نشود، لذا علمای یهود این شعار را در میان آنها پخش کردند که تنها جمعی از اشرار ما به اسلام گرویده‌اند! اگر آنها افراد درستی بودند آئین نیاکان خود را ترک نمی‌گفتند و به ملت یهود خیانت نمی‌کردند، آیات فوق نازل شد و از این دسته دفاع کرد.^۱

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةٍ مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ

هَآ أَنتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَ لَا يُحِبُّونَكُمْ وَ تَوَمِّنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَ إِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَ إِنْ تُصِبرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضْرُكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید! آنها از هر گونه شرّ و فسادى درباره شما، کوتاهی نمی‌کنند. آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. (نشانه‌های) دشمنی از دهان (و کلام) شان آشکار شده؛ و آنچه دردلهایشان پنهان می‌دارند، از آن مهم‌تر است. ما آیات (و راه‌های پیشگیری از شرّ آنها) را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید.

شما کسانی هستید که آنها را دوست می‌دارید؛ اما آنها شما را دوست نمی‌دارند. در حالی که شما به همه کتاب‌های آسمانی ایمان دارید، هنگامی که شما را ملاقات می‌کنند (به دروغ) می‌گویند: «ایمان آورده‌ایم». اما هنگامی که تنها می‌شوند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را به دندان می‌گزند! بگو: «با همین خشمی که دارید بمیرید! خدا از (اسرار) درون سینه‌ها آگاه است».

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۴، ص ۱۷۵؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۶۴.

اگر نیکی به شما برسد آنها را ناراحت می‌کند؛ و اگر حادثه ناگواری برای شما رخ دهد، خوشحال می‌شوند، (اما) اگر (در برابرشان) استقامت و پرهیزگاری پیشه کنید، نقشه‌های (خائنانه) آنان، به شما زیانی نمی‌رساند؛ خداوند به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد.

شأن نزول:

یهودیان را محرم اسرار ندانید

از «ابن عباس» نقل شده این آیات، هنگامی نازل شده، که عده‌ای از مسلمانان با یهودیان، - به سبب قرابت، یا همسایگی، یا حق رضاع، و یا پیمانی که پیش از اسلام بسته بودند - دوستی داشتند و به قدری با آنها صمیمی بودند که اسرار مسلمانان را به آنان می‌گفتند، بدینوسیله قوم یهود که دشمن سرسخت اسلام و مسلمین بودند و به ظاهر خود را دوست مسلمانان قلمداد می‌کردند، از اسرار مسلمانان مطلع می‌شدند.

این آیات نازل شد و به آن عده از مسلمانان هشدار داد که چون آنان در دین شما نیستند، نباید آنها را محرم اسرار خود قرار دهید؛ زیرا آنان درباره شما از هیچ شرّ و فساد کوتاهی نمی‌کنند، آنان می‌خواهند شما همیشه در رنج و عذاب باشید.^۱

* * *

و لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٠١﴾
 إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ ﴿١٠٢﴾
 وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٣﴾
 وَ لِيُمَخِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ﴿١٠٤﴾
 أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ﴿١٠٥﴾

۱. «مجمع البيان»، ذیل آیه ۱۱۸ همین سوره؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۱۸؛ «جامع البيان»، ج ۴، ص ۸۲.

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

و سست نشوید! و غمگین نگردید! و شما برترید اگر ایمان داشته باشید!

اگر (در میدان احد) به شما جراحی رسید (و ضربه‌ای وارد شد)، به آن جمعیت نیز (در میدان بدر)، جراحی همانند آن وارد گردید. و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم؛ (- و این خاصیت زندگی دنیاست -) تا خدا، افرادی را که ایمان آورده‌اند، بداند (و شناخته شوند)؛ و خداوند از میان شما، شاهدانی بگیرد. و خدا ظالمان را دوست نمی‌دارد.

و تا خداوند، افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند)؛ و کافران را به تدریج نابود سازد.

آیا چنین پنداشتید که (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد، در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟! و شما مرگ (و شهادت در راه خدا) را، پیش از آن که با آن رو به رو شوید، آرزو می‌کردید؛ سپس آن را با چشم خود دیدید، در حالی که به آن نگاه می‌کردید (و حاضر نبودید به آن تن در دهید)!.

شأن نزول:

زیان‌های بی‌انضباطی

درباره شأن نزول این آیات، روایات متعددی وارد شده است، از مجموع آنها استفاده می‌شود که این آیات دنباله آیاتی است که قبلاً درباره جنگ احد داشتیم. در حقیقت این آیات، تجزیه و تحلیلی است روی نتایج جنگ احد و عوامل پیدایش آن به عنوان یک سرمشق بزرگ برای مسلمانان.

و در ضمن وسیله‌ای است برای تسلی، دل‌داری و تقویت روحی آنها؛ زیرا همان طور که گفتیم: جنگ احد بر اثر نافرمانی و عدم انضباط نظامی جمعی از سربازان اسلام، در پایان به شکست انجامید و جمعی از شخصیت‌ها و چهره‌های برجسته اسلام از جمله «حمزه» عموی پیامبر، در این میدان شربت شهادت نوشیدند.

پیامبر ﷺ همان شب با یاران خود به میان کشتگان رفت و برای بزرگداشت

ارواح شهدا بر سر جنازه یکایک آنها می نشست، اشک می ریخت و طلب آمرزش می نمود، و سپس اجساد همه آنها در دامنه کوه احد در میان اندوه فراوان بخاک سپرده شد.

در این لحظات حساس که مسلمانان نیاز شدید به تقویت روحی و هم استفاده معنوی از نتایج شکست داشتند آیات فوق نازل گردید.^۱

* * *

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ

محمد ﷺ فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟! (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود)؟! و هر کس به عقب بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند؛ و خداوند به زودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.

هیچ کس، جز به فرمان خدا، نمی میرد؛ سرنوشتی است تعیین شده؛ هر کس پاداش دنیا را بخواهد (و در زندگی خود، در این راه گام بردارد)، چیزی از آن به او خواهیم داد؛ و هر کس پاداش آخرت را بخواهد، از آن به او می دهیم؛ و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.

شان نزول:

محمد پیامبر است، اساس، اسلام است

این آیه نیز ناظر به یکی دیگر از حوادث جنگ احد است و آن این که: در همان

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۲۲، ۴۴ و ۶۵؛ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

حال که آتش جنگ میان مسلمانان و بت پرستان به شدت شعله‌ور بود، ناگهان صدائی بلند شد و کسی گفت: محمد را کشتم... محمد را کشتم...

این، درست همان دم بود که مردی به نام «عمرو بن قمیئه حارثی» سنگ به سوی پیامبر ﷺ پرتاب کرد، پیشانی و دندان آن حضرت شکست و لب پائین وی شکافت و خون صورت وی را پوشانید.^۱

در این موقع بود که دشمن تلاش کرد پیامبر ﷺ را به قتل برساند، اما «مصعب بن عمیر» یکی از پرچمداران ارتش اسلام، با پایمردی تمام جلو حملات آنها را گرفت و لی خودش در این میان شهید شد، و چون او شباهت زیادی به پیامبر داشت، دشمن چنین پنداشت که: پیغمبر در خاک و خون غلطیده است، لذا این خبر را با صدای بلند به همه لشکرگاه رسانید.

انتشار این خبر، به همان اندازه که در روحیه بت پرستان اثر مثبت داشت در میان مسلمانان تزلزل عجیبی ایجاد کرد.

جمعی که اکثریت را تشکیل می‌دادند به دست و پا افتاده، از میدان جنگ به سرعت خارج می‌شدند.

حتی بعضی در این فکر بودند با کشته شدن پیامبر ﷺ از آئین اسلام برگردند و از سران بت پرستان امان بخواهند.

اما در مقابل آنها اقلیتی فداکار و پایدار همچون علی علیه السلام، ابو دجانة و طلحة و بعضی دیگر بودند که بقیه را به استقامت دعوت می‌کردند از جمله «انس بن نصر» به میان آنها آمده، گفت:

ای مردم! اگر محمد ﷺ کشته شد، خدای محمد کشته نشده، بروید و پیکار کنید و در راه همان هدفی که پیامبر کشته شد، شربت شهادت بنوشید، پس از ایراد این

۱. و در پاره‌ای تواریخ آمده است: این ضربات بر اثر حمله چند نفر صورت گرفت. (جهت توضیح بیشتر به این مدارک رجوع فرمائید: «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۲۷؛ «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۲۰۱؛ «البدایة و النهایة»، ج ۴، ص ۲۶.

سخنان به دشمن حمله نمود تا کشته شد، ولی به زودی روشن گردید که پیامبر زنده است و این خبر اشتباه بوده است یا دروغ، آیه فوق در این مورد نازل گردید و دسته اول را سخت نکوهش کرد.^۱

* * *

و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ
فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ
خَلْفِهِمْ أَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ أَهُمْ يَحْزَنُونَ

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ
(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. آنها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و به خاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند (مجاهدان و شهیدان آینده) خوش‌وقتند؛ که نه ترسی بر آنهاست، و نه غمی خواهند داشت.

و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند؛ و (می‌بینند که) خداوند، پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند؛ (نه پاداش شهیدان، و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند).

شان نزول:

شهیدان زنده‌اند، بشارت به بازماندگان

بعضی از مفسران معتقدند: آیات فوق درباره شهدای احد نازل شده و بعضی دیگر درباره شهدای بدر می‌دانند، ولی حق این است که پیوند این آیات با آیات گذشته نشان می‌دهد، بعد از حادثه احد نازل شده است. اما مضمون و محتوای آیات تعمیم دارد، و همه شهدا، حتی شهدای بدر را که چهارده نفر بودند شامل می‌شود، لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: آیات درباره شهدای احد

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۵۹ و ۱۰۶: «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

و بدر هر دو نازل شده است.^۱

ابن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: خداوند به ارواح شهیدان احد خطاب کرد و از آنها پرسید: چه آرزویی دارید؟ آنها گفتند:

پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزویی می‌توانیم داشته باشیم، که غرق نعمت‌های جاویدان توایم و در سایه عرش تو مسکن داریم، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر بجهان برگردیم و مجدداً در راه تو شهید شویم، خداوند فرمود:

فرمان تخلف‌ناپذیر من این است: «کسی دوباره به دنیا باز نگردد، عرض کردند». حالا که چنین است تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر صلی الله علیه و آله برسانی و به بازماندگانمان، حال ما را بگوئی و از وضع ما به آنها بشارت دهی که هیچ‌گونه نگران نباشند، در این هنگام آیات فوق نازل شد.^۲

* * *

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانِ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ

آنها که دعوت خدا و پیامبر را، پس از آن همه جراحاتی که به ایشان رسید، اجابت کردند؛ برای کسانی از آنها، که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند، پاداش بزرگی است.

اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: «مردم (لشکر دشمن) برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند؛ از آنها بترسید!» اما این سخن، بر ایمانشان افزود؛ و گفتند: «خدا

۱. «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۴۰۹؛ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۳۹.

۲. «تفسیر طبری»، ج ۴، ص ۱۱۲، ذیل آیات؛ «تفسیر رازی»، ذیل آیات مورد بحث؛ «در المنثور»، ج ۲،

ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست».

به همین جهت، آنها (از این میدان) با نعمت و فضل پروردگار، بازگشتند؛ در حالی که هیچ ناراحتی به آنان نرسید؛ و از رضای خدا، پیروی کردند؛ و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است.

شان نزول:

تعقیب دشمن

در پایان جنگ احد، لشکر فاتح «ابو سفیان»، پس از پیروزی به سرعت راه «مکه» را پیش گرفتند، هنگامی که به سرزمین «روحاء» رسیدند از کار خود سخت پشیمان شدند، تصمیم به مراجعت به «مدینه» و نابود کردن باقیمانده مسلمانان گرفتند. این خبر به پیامبر ﷺ رسید، فوراً دستور داد: لشکر احد، خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کند، مخصوصاً فرمان داد: مجروحان جنگ احد به صفوف لشکر بپیوندند.

یکی از یاران پیامبر ﷺ می‌گوید: من از جمله مجروحان بودم، ولی زخم‌های برادرم از من سخت‌تر و شدیدتر بود، تصمیم گرفتیم هر طور که هست خود را به پیامبر ﷺ برسانیم، چون حال من از برادرم کمی بهتر بود هر کجا برادرم باز می‌ماند او را به دوش می‌کشیدم، با زحمت، خود را به لشکر رسانیدیم.

و به این ترتیب، پیامبر ﷺ و ارتش اسلام در محلی به نام «حمراء الاسد» که از آنجا تا «مدینه» هشت میل فاصله بود، رسیدند و اردو زدند.

این خبر به لشکر قریش رسید و مخصوصاً از این مقاومت عجیب و شرکت مجروحان در میدان نبرد وحشت کردند، و شاید فکر می‌کردند ارتش تازه نفسی نیز از «مدینه» به آنها پیوسته است.

در این موقع، جریانی پیش آمد که روحیه آنها را ضعیف‌تر ساخت و مقاومت آنها را درهم کوبید، و آن این که:

یکی از مشرکان به نام «معبد الخزاعی» از «مدینه» به سوی «مکه» می‌رفت، مشاهده وضع پیامبر ﷺ و یارانش او را به سختی تکان داد، عواطف انسانی او تحریک شد و به پیامبر ﷺ گفت:

مشاهده وضع شما برای ما بسیار ناگوار است، اگر استراحت می‌کردید برای ما بهتر بود، این سخن را گفت و از آنجا گذشت و در سرزمین «روحاء» به لشکر «ابو سفیان» رسید.

«ابو سفیان» از او درباره پیامبر اسلام ﷺ سؤال کرد، او در جواب گفت: محمد ﷺ را دیدم با لشکری انبوه که تا کنون همانند آن را ندیده بودم، در تعقیب شما هستند و به سرعت پیش می‌آیند!

«ابو سفیان» با نگرانی و اضطراب گفت: چه می‌گوئی؟ ما آنها را کشتیم و مجروح ساختیم و پراکنده نمودیم.

«معبد الخزاعی» گفت: من نمی‌دانم شما چه کردید؟ همین می‌دانم که لشکری عظیم و انبوه، هم اکنون در تعقیب شما است!

«ابو سفیان» و یاران او تصمیم قطعی گرفتند به سرعت، عقب‌نشینی کرده، به «مکه» باز گردند و برای این که مسلمانان آنها را تعقیب نکنند، و آنها فرصت کافی برای عقب‌نشینی داشته باشند از جمعی از قبیله «عبد القیس» که از آنجا می‌گذشتند و قصد رفتن به «مدینه» برای خرید گندم داشتند خواهش کردند: به پیامبر اسلام ﷺ و مسلمانان این خبر را برسانند:

«ابو سفیان» و بت پرستان قریش با لشکر انبوهی به سرعت به سوی «مدینه» می‌آیند تا بقیه یاران پیامبر ﷺ را از پای در آورند.

هنگامی که این خبر، به پیامبر و مسلمانان رسید، گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ: «خدا ما را کافی است و او بهترین مدافع ما است».

اما هر چه انتظار کشیدند خبری از لشکر دشمن نشد، لذا پس از سه روز توقف، به «مدینه» بازگشتند، آیات فوق، اشاره به این ماجرا می‌کند.^۱

۱. «نور الثقلین»، «مجمع البیان»، «تفسیر المنار» و «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۳۹ و کتب دیگر.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا
وَقَتْلُهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ

خداوند، سخن آنها را که گفتند: «خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم»، شنید! به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت؛ و (همچنین) به ناحق کشتن پیامبران را (می‌نویسیم)؛ و به آنها می‌گوئیم: «بچشید عذاب سوزان را (در برابر کارهایتان)!».

شان نزول:

خدا فقیر است و ما اغنیاء

در شأن نزول این آیه، که درباره توبیخ و سرزنش یهود نازل شده است، «ابن عباس» می‌گوید: پیامبر ﷺ نامه‌ای به یهود «بنی قینقاع» نوشت و در طی آن، آنها را به انجام نماز، پرداخت زکات، و دادن قرض به خدا دعوت نمود. منظور از قرض، انفاق در راه خدا است که برای تحریک حداکثر عواطف مردم از آن چنین تعبیر شده است.

فرستاده پیامبر ﷺ به خانه‌ای که مرکز تدریس مذهبی یهودیان بود و «بیت المدارس» نام داشت وارد شد، و نامه را به دست «فناص» دانشمند بزرگ یهود داد. او پس از مطالعه نامه، بالحن استهزا آمیزی گفت: اگر سخنان شما راست باشد، باید گفت: خدا فقیر است و ما غنی و بی‌نیاز! اگر او فقیر نبود، از ما قرض نمی‌خواست! (اشاره به آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»)^۱. به علاوه محمد ﷺ معتقد است، خدا شما را از رباخواری نهی کرده، در حالی که خود او در برابر انفاق‌ها به شما وعده ربا و فزونی می‌دهد! (اشاره به آیه «يُرَبِّي الصَّدَقَاتِ»)^۲.

ولی بعداً «فناص» انکار کرد که چنین سخنانی را گفته باشد. در این موقع آیات فوق نازل گشت.^۳

۱. حدید، آیه ۱۱ - بقره، آیه ۲۴۵.

۲. بقره، آیه ۲۷۶.

۳. «اسباب نزول الآيات» واحدی نیشابوری، ص ۸۸ و ۸۹: «تفسیر روح البیان»، ذیل همین آیه؛

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَا نُوْمِنُ لِرَسُوْلٍ حَتّٰى يٰتِيَنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ
النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنٰتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ
كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ

فَاِنْ كَذَّبُوْكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَاؤْ بِالْبَيِّنٰتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْكِتٰبِ
الْمُنِيرِ

(اینها) همان کسانی (هستند) که گفتند: «خداوند از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا (این معجزه را انجام دهد) یک قربانی بیاورد، که آتش (صاعقه آسمانی) آن را بخورد!» بگو: «پیامبرانی پیش از من، برای شما آمدند؛ ودلائل روشن، و آنچه را گفتید آوردند؛ پس چرا آنها را به قتل رساندید اگر راست می‌گوئید؟! پس اگر تو را تکذیب کنند، (چیز تازه‌ای نیست؛) رسولان پیش از تو (نیز) تکذیب شدند؛ (پیامبرانی) که دلائل آشکار، و نوشته‌های متین و محکم، و کتاب روشنی‌بخش آورده بودند.

شأن نزول:

نشانه صدق پیامبر از نگاه تورات

جمعی از بزرگان یهود به حضور پیامبر ﷺ رسیده، گفتند: تو ادعا می‌کنی خداوند تو را به سوی ما فرستاده و کتابی هم بر تو نازل کرده است، در حالی که خداوند در تورات از ما پیمان گرفته است به کسی که ادعای نبوت کند، ایمان نیاوریم، مگر این که برای ما حیوانی را قربانی کند و آتش (صاعقه‌ای) از آسمان بیاید و آن را بسوزاند، اگر تو نیز چنین کنی ما به تو ایمان خواهیم آورد. آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

* * *

ط «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر طبری»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۳.
۱. «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۳ و ۱۹۲؛ «تفسیر قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ
وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ
الْأُمُورِ

به یقین (همه شما) در اموال و جان های خود، آزمایش می شوید! و از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب (آسمانی) داده شده (یهود)، و (همچنین) از مشرکان، سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید! و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه سازید، (شایسته تر است؛ زیرا) این از کارهای محکم و قابل اطمینان است.

شان نزول:

رابطه آزمایش و سرزنش

هنگامی که مسلمانان، از «مکه» به «مدینه» مهاجرت نمودند و از خانه و زندگی خود دور شدند، مشرکان دست تجاوز به اموال آنها دراز کرده، آنها را به تصرف خود در آوردند و به هر کس دست می یافتند، از اذیت و آزار زبانی و بدنی فروگذار نمی کردند.

و به هنگامی که به «مدینه» آمدند، در آنجا گرفتار بدگوئی و آزار یهودیان «مدینه» شدند، مخصوصاً یکی از آنان به نام «کعب بن اشرف» شاعری بد زبان و کینه توز بود، که پیوسته پیامبر و مسلمانان را به وسیله اشعار خود، هجو می کرد و مشرکان را بر ضد آنها تشویق می نمود، حتی زنان و دختران مسلمان را موضوع غزلسرائی و عشق بازی خود قرار می داد.

خلاصه کار وقاحت را به جایی رسانید که پیامبر ﷺ ناچار دستور قتل او را صادر کرد و به دست مسلمانان کشته شد.

آیه فوق طبق روایاتی که از مفسران نقل شده، اشاره به این موضوعات می کند و مسلمانان را به ادامه مقاومت تشویق می نماید.^۱

۱. «تفسیر طبری»، ج ۴، ص ۱۳۳، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر آلوسی»، ج ۴، ص ۱۴۹، ذیل آیه مورد بحث؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

گمان مبر آنها که از اعمال (زشت) خود خوشحال می‌شوند، و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده‌اند مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب (الهی) برکنارند! (بلکه) برای آنها، عذاب دردناکی است!

و حکومت آسمان‌ها و زمین، از آن خداست؛ و خدا بر همه چیز تواناست.

شان نزول:

تمجید بر کارهای ناکرده

محدثان و مفسران شان نزول‌های متعددی برای آیه فوق نقل کرده‌اند، از جمله این‌که:

جمعی از یهود به هنگامی که آیات کتب آسمانی خویش را تحریف و کتمان می‌کردند و به گمان خود، از این رهگذر نتیجه می‌گرفتند، از این عمل خود بسیار شاد و مسرور بودند، و در عین حال دوست می‌داشتند: مردم آنها را عالم و دانشمند و حامی دین و وظیفه‌شناس بدانند، آیه فوق نازل شد، و به‌پندار غلط آنها پاسخ گفت.^۱ بعضی دیگر گفته‌اند: آیه، درباره منافقان است، هنگامی که یکی از جنگ‌های اسلامی پیش می‌آمد، آنها با انواع بهانه‌ها، از شرکت در میدان جنگ خودداری می‌کردند، به هنگامی که جنگجویان، از جهاد برمی‌گشتند، قسم یاد می‌کردند، که اگر عذر نمی‌داشتند، هرگز جهاد را ترک نمی‌گفتند، و با این حال، انتظار داشتند که در برابر «کار ناکرده» مانند مجاهدان فداکار، مورد تحسین قرار گیرند! آیه نازل شد و به این توقع نابه جا پاسخ گفت.^۲

۱. «بحار الانوار»، ج ۱۵، ص ۱۷۷؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر طبری»، ج ۴، ص ۱۳۶، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر رازی»، ج ۹، ص ۴۵۶، ذیل آیه مورد بحث؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۹۱.

۲. تفاسیر «المنار»، «مجمع البیان»، «رازی» و «طبری»، ذیل آیه؛ «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۱، ص ۱۲۸.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ

خداوند درخواست آنها را پذیرفت: (و فرمود:) من عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما هم‌نوعید، و از جنس یکدیگر! آنها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند، و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می‌بخشم؛ و آنها را در باغ‌های بهشتی، که از زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداش‌ها نزد پروردگار است.

شان نزول:

سهم زنان در جهاد و هجرت

آیات پیشین سخن درباره صاحبان عقل و خرد بود، و در این آیه، نتیجه اعمال آنها را مورد توجه قر ارمی دهد، شروع آیه با «فاء تفریع» روشن‌ترین دلیل این پیوند است. با این حال، شان نزول‌هائی برای آیه در روایات و کلمات مفسران آمده است که البته منافاتی با پیوستگی آیه با آیات قبل ندارد.

از جمله نقل شده است: «امّ سلمه» (یکی از همسران رسول خدا) خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد: در قرآن از جهاد، هجرت و فداکاری مردان، فراوان بحث شده، آیا زنان هم در این قسمت سهمی دارند؟

آیه فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ گفت.^۱

و نیز نقل شده: علی‌الیه هنگامی که با «فواطم» (فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر پیامبر و فاطمه دختر زبیر) از «مکه» به «مدینه» هجرت کرد، و «امّ ایمن» یکی دیگر از

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه؛ «مستدرک حاکم نیشابوری»، ج ۲، ص ۳۰۰؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۱۱۲.

زنان با ایمان در بین راه نیز به آنها پیوست، آیه فوق نازل گردید.^۱
همان طور که اشاره کردیم وجود این شأن نزولها برای آیه فوق، منافاتی با پیوستگی آن با آیات قبل ندارد همان طور که بین این دو شأن نزول نیز منافاتی نیست.

* * *

لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ
مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ
لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ

رفت و آمد (پیروزمندانه) کافران در شهرها، تو را نفریبا!

این متاع ناچیزی است؛ و سپس جایگاهشان دوزخ است، و چه بد جایگاهی است!
ولی کسانی که (ایمان دارند، و) از پروردگارشان می‌پرهیزند، برای آنها باغ‌هایی از بهشت است، که از زیر درختانش نهرها جاری است؛ همیشه در آن خواهند بود. این، (نخستین) پذیرائی است که از سوی خداوند به آنها می‌رسد؛ و آنچه در نزد خداست، برای نیکان بهتر است!

شأن نزول:

محاصره اقتصادی و مشکلات آن

بسیاری از مشرکان «مکه» تجارت‌پیشه بودند، و از این راه ثروت قابل ملاحظه‌ای به دست آورده، در ناز و نعمت به سر می‌بردند.

و نیز یهودیان «مدینه» در تجارت مهارت داشتند، و از سفرهای تجاری خود غالباً با دست پر باز می‌گشتند، در حالی که مسلمانان در آن زمان به خاطر شرائط خاص زندگی و از جمله مسئله مهاجرت از «مکه» به «مدینه» و محاصره اقتصادی از ناحیه دشمنان نیرومند، از نظر وضع مادی بسیار در زحمت بودند، و به عسرت

۱. «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۶۶ و ۶۷؛ «امالی طوسی»، ص ۴۷۱ و ۴۷۲؛ «تفسیر المیزان»، ج ۴، ص ۹۱.

زندگی می کردند.

مقایسه این دو حالت این سؤال را برای بعضی طرح کرده بود که: چرا افراد بی ایمان این چنین در ناز و نعمتند، اما افراد با ایمان در رنج و عذاب، و فقر و پریشانی زندگی می کنند؟ آیات فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ گفت.^۱

* * *

و إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

و از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا، و آنچه بر شما نازل شده، و آنچه بر خودشان نازل گردیده، ایمان دارند؛ در برابر (فرمان) خدا خاضعند؛ و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند. پاداش آنها، نزد پروردگارشان است. خداوند، سریع الحساب است. (تمام اعمال نیک آنها را به سرعت حساب می کند، و پاداش می دهد).

شان نزول:

نماز بر جنازه نجاشی از راه دور

این آیه به گفته بیشتر مفسران درباره مؤمنان اهل کتاب است، آنهایی که دست از تعصب های ناروا برداشتند و به صفوف مسلمانان پیوستند، که تعداد قابل ملاحظه ای از مسیحیان و یهود را تشکیل می دادند.

ولی به عقیده جمعی از مفسران، آیه در مورد نجاشی زمامدار رعیت پرور حبشه نازل گردید، اگر چه مفهوم آن یک مفهوم وسیع است.

در سال نهم هجری در ماه رجب «نجاشی» وفات یافت، خبر درگذشت او با یک الهام الهی در همان روز به پیامبر ﷺ رسید، پیامبر ﷺ به مسلمانان فرمود:

۱. «مجمع البیان»، «المنار»، و «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «تفسیر رازی»، ج ۹، ص ۴۷۱، ذیل آیات مورد بحث.

یکی از برادران شما در خارج از سرزمین حجاز از دنیا رفته است، حاضر شوید تا به پاس خدماتی که در حق مسلمانان کرده است بر او نماز گذاریم.

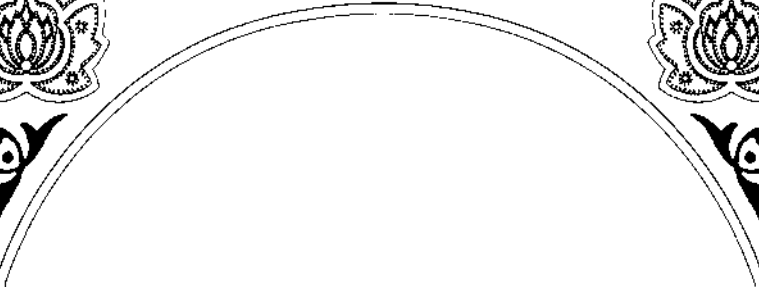
بعضی سؤال کردند او کیست؟

فرمود: نجاشی؛ آن گاه به اتفاق مسلمانان به قبرستان بقیع آمد و از دور بر او نماز گذاشت و برای او طلب آمرزش کرد و به یاران خود دستور داد آنها نیز چنین کنند. بعضی از منافقان گفتند: محمد ﷺ بر مرد کافری که هرگز او را ندیده است نماز می گذارد، و حال آن که آئین او را انپذیرفته است، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱ از این روایات استفاده می شود: نجاشی اسلام را به طور کامل پذیرفته بود، اگر چه به آن تظاهر نمی کرد.

* * *

۱. «اسباب نزول الآيات» واحدی نیشابوری، ص ۹۳؛ «مستدرک الوسائل»، ج ۲، ص ۲۷۵؛ «بحار الانوار»،

ج ۱۸، ص ۱۳۰، و ج ۲۲، ص ۶۴؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۱۱۳.



فصل سوّم

شأن نزول آیات سورہ

نساء



۱. «اسباب نزول الآيات» واحدی نیشابوری، ص ۹۴؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۵، ص ۸، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر رازی»، ج ۹، ص ۴۸۲، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۷۲، ص ۱۲.

شأن نزول:

ازدواج با دختران یتیم

برای این آیه، شأن نزول خاصی نقل شده و آن این که: قبل از اسلام، معمول بود بسیاری از مردم حجاز، دختران یتیم را به عنوان تکفل و سرپرستی به خانه خود می بردند، و بعد با آنها ازدواج کرده، اموال آنها را هم تملک می کردند، و چون همه کار، دست آنها بود، حتی مهریه آنها را کمتر از معمول قرار می دادند، و هنگامی که کمترین ناراحتی از آنها پیدا می کردند، به آسانی آنها را رها می ساختند و حاضر نبودند حتی به شکل یک همسر معمولی با آنها رفتار نمایند.^۱

آیه فوق در این زمینه نازل شد و به سرپرستان ایتم دستور داد در صورتی با دختران یتیم ازدواج کنند، که عدالت را به طور کامل درباره آنها رعایت نمایند، و در غیر این صورت از آنها چشم پوشی کرده و همسران خود را از زنان دیگر انتخاب نمایند.



لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ
الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا

برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود بر جای می گذارند، سهمی است؛ و برای زنان نیز، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می گذارند، سهمی؛ خواه آن مال، کم باشد یا زیاد؛ این سهمی است تعیین شده و پرداختنی.

شأن نزول:

حکم ارث در میان خویشاوندان

در عصر جاهلیت عرب، رسم چنین بود که تنها مردان را وارث می شناختند و

۱. «فقه القرآن» قطب راوندی، ج ۲، ص ۹۵، ۹۶ و ۹۷؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۵، ص ۱۱؛ «تفسیر آلوسی»، ج ۴، ص ۱۸۹ و «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

معتقد بودند: آن کس که قدرت حمل سلاح و جنگ و دفاع از حریم زندگی و احیاناً غارتگری ندارد، ارث به او نمی‌رسد.

به همین دلیل، زنان و کودکان را از ارث محروم می‌ساختند، و ثروت میت را در میان مردان دورتر قسمت می‌کردند.

تا این که یکی از انصار به نام «اوس بن ثابت» از دنیا رفت، دختران و پسران خردسالی را بر جای گذارد، عموزاده‌های او به نام «خالد» و «عرفطه» اموال او را میان خود تقسیم کردند، و به همسر و فرزندان خردسال او چیزی ندادند.

همسر او به پیامبر ﷺ شکایت کرد، و تا آن زمان حکمی در زمینه ارث بستگان در اسلام نازل نشده بود، آیه فوق نازل شد، پیامبر ﷺ آن دو نفر را خواست و به آنها دستور داد: در اموال مزبور، هیچ‌گونه دخالت نکنند و آن را برای بازماندگان درجه اول، یعنی فرزندان و همچنین همسر او بگذارند، تا طرز تقسیم آن در میان آنها در پرتو آیات بعد روشن گردد.^۱

* * *

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ
 اِثْنَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ
 وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ
 أَبَوَاهُ فَلِلْمِثْلِثِ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي
 بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ
 اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ

۱. «اسباب نزول الآيات» واحدي نيشابوري، ص ۹۵ و ۹۶؛ «تفسير قرطبي»، ج ۵، ص ۴۵؛ «تفسير آلوسی»، ج ۴، ص ۲۱۰؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۱۲۲ (قابل ذکر است در مورد اسامی افراد در شأن نزول، اسماي مختلفي آمده است، براي توضيح بيشتر به مدارك مذکور رجوع شود).

الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ
 إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ
 تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورِثُ كِلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ
 فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ
 بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
 خَلِيمٌ

خداوند دربارهٔ فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به اندازهٔ سهم
 دو دختر باشد؛ و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دو سوم میراث
 از آن آنهاست؛ و اگر یکی باشد، نیمی (از میراث) از آن اوست. و برای هر یک از پدر و مادر
 او، یک ششم میراث است، اگر (میت) فرزندی داشته باشد؛ و اگر فرزندی نداشته باشد، و
 (تنها) پدر و مادر از او ارث برند، برای مادر او یک سوم است (و بقیه از آن پدر است)؛ و
 اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد (و پنج ششم باقیمانده، برای پدر
 است)، (همهٔ اینها)، بعد از انجام وصیتی است که او کرده، و بعد از ادای دین است شما
 نمی‌دانید پدران و مادران و فرزندانان، کدام یک برای شما سودمندترند! - این فریضهٔ
 الهی است؛ و خداوند، دانا و حکیم است.

و برای شما، نصف میراث زنانان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند؛ و اگر فرزندی
 داشته باشند، یک چهارم از آن شماست؛ پس از انجام وصیتی که کرده‌اند، و ادای دین
 (آنها)، و برای زنان شما، یک چهارم میراث شماست، اگر فرزندی نداشته باشید؛ و اگر
 برای شما فرزندی باشد، یک هشتم از آن آنهاست؛ بعد از انجام وصیتی که کرده‌اید،
 و ادای دین. و اگر مردی بوده باشد که کلاله (خواهر یا برادر) از او ارث می‌برد، یا زنی که
 برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری
 باشند)؛ و اگر بیش از یک نفر باشند، آنها در یک سوم شریکند؛ پس از انجام وصیتی که
 شده، و ادای دین. به شرط آن که (از طریق وصیت و اقرار به دین،) به آنها ضرر نزنند. این
 سفارش خداست؛ و خدا دانا و بردبار است.

شان نزول:

سهام ارث

«عبد الرحمن بن ثابت انصاری» برادر «حسان بن ثابت» شاعر معروف صدر اسلام، از دنیا رفت، در حالی که یک همسر و پنج برادر از او به یادگار مانده بود. برادران میراث «عبد الرحمن» را در میان خود قسمت کردند و به همسر او چیزی ندادند، او جریان را به خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد، و از آنها شکایت نمود، در این هنگام آیات فوق نازل شد و در آن، میراث همسران دقیقاً تعیین گردید.^۱

و نیز از «جابر بن عبد الله» نقل شده که: بیمار شده بودم، پیامبر ﷺ از من عیادت کرد، من بی هوش بودم، پیامبر ﷺ آبی خواست، با مقداری از آن وضو گرفت، و بقیه را بر من پاشید، من به هوش آمدم، عرض کردم: ای رسول خدا! تکلیف اموال من بعد از من چه خواهد شد؟

پیامبر ﷺ خاموش گشت، چیزی نگذشت که آیات فوق نازل گردید و سهم وراثت در آن تعیین شد.^۲

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَ غَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما حلال نیست که از زنان، از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آنها)، ارث ببرید! و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه را به آنها داده‌اید (از مهر)، تملک کنید! مگر این که آنها عمل زشت آشکاری انجام دهند. و

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر طبری»، ج ۴، ص ۱۸۵؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۴۴۳.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «صحیح بخاری»، ج ۷، ص ۴، و ج ۸، ص ۳؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۹۶.

با آنان، به طور شایسته رفتار کنید! و اگر از آنها (به جهتی) کراهت داشتید، (فوراً) تصمیم (به جدائی نگیرید) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می‌دهد!

شأن نزول:

ارث از همسر از طریق نادرست

در «تفسیر مجمع البیان» از امام باقر (ع) نقل شده که این آیه درباره کسانی نازل گردیده که همسران خود را بدون این که همچون یک همسر با آنها رفتار کنند، نگه می‌داشتند، به انتظار این که آنها بمیرند و اموالشان را تملک کنند.^۱

و از «ابن عباس» نقل شده که: آیه فوق درباره افرادی نازل شده که همسرانشان مهر سنگین داشتند و در عین این که تمایل به ادامه زناشوئی با آنها نداشتند، به خاطر سنگین بودن مهر، حاضر به طلاق آنها نمی‌شدند، و آنها را تحت فشار قرار می‌دادند تا مهرشان را ببخشند و طلاق گیرند.^۲

جمعی از مفسران برای آیه فوق شأن نزول دیگری نقل کرده، که متناسب با این آیه نیست، بلکه متناسب با آیه ۲۲ است که ما آن را به خواست خدا در ذیل همان آیه خواهیم آورد.

* * *

وَّ إِن أُرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَ أَتَيْتُمْ إِخْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا تَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا
وَّ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ أَخَذَنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه؛ «تفسیر آلوسی»، ج ۴، ص ۲۴۱، ذیل آیه؛ «فقه القرآن» قطب راوندی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۱۰۰، ص ۳۷۳؛ «تفسیر طبری»، ج ۴، ص ۲۰۷، ذیل

آیه مورد بحث؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۵، ص ۹۴.

و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید، و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته‌اید، چیزی از آن را پس نگیرید! آیا برای باز پس گرفتن مهر زنان، به تهمت و گناه آشکار متوسل می‌شوید؟! و چگونه آن را باز پس می‌گیرید، در حالی که شما با یکدیگر تماس و آمیزش کامل داشته‌اید؟! و (از این گذشته) آنها (هنگام ازدواج) از شما پیمان محکمی گرفته‌اند!

شان نزول:

مهریه‌ها را بپردازید

پیش از اسلام، رسم بر این بود: اگر می‌خواستند همسر سابق را طلاق گویند و ازدواج جدیدی کنند، برای فرار از پرداخت مهر، همسر خود را به اعمال منافی عفت متهم می‌کردند، و بر او سخت می‌گرفتند، تا حاضر شود مهر خویش را که معمولاً قبلاً دریافت می‌شد بپردازد، و طلاق گیرد، و همان مهر را برای همسر دوم قرار می‌دادند.

آیه فوق به شدت از این کار زشت جلوگیری کرده و آن را مورد نکوهش قرار می‌دهد.^۱

* * *

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا

با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده‌اند، هرگز ازدواج نکنید! مگر آنچه در گذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است؛ زیرا این کار، عملی زشت و تنفرآور و راه نادرستی است.

شان نزول:

ازدواج با همسر پدر ممنوع

در زمان جاهلیت معمول بود هرگاه کسی از دنیا می‌رفت و همسر و فرزندان از

۱. «تفسیر صافی»، ج ۱، ص ۴۳۴: «تفسیر آلوسی»، ج ۴، ص ۲۴۳، ذیل آیه مورد بحث.

✻ ✻ ✻

برتری‌هائی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید! (این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی، برای حفظ نظام زندگی شما است. ولی با این حال) مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند، و زنان نیز نصیبی؛ (و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد) و از فضل (و رحمت و برکت) خدا، (برای رفع تنگناها) طلب کنید! و خداوند به هر چیز داناست.

مردان و زنان، هر کدام سهم خود را دارند

١. «مجمع البيان»، ذيل آية مورد بحث؛ «تفسير على بن ابراهيم قمى»، ج ١، ص ١٣٥؛ «وسائل الشيعه»، ج ٢٠، ص ٥١٤ و ٥١٥.

چرا برای ما نصف میراث آنها مقرر شده؟
ای کاش ما هم مرد بودیم و همانند آنها به جهاد می‌رفتیم، و موقعیت اجتماعی آنها را داشتیم.

آیه فوق نازل گردید و به این سؤالات و مانند آن پاسخ گفت.^۱
و در «تفسیر المنار» می‌خوانیم: جمعی از مردان مسلمان، هنگامی که آیه ارث نازل شد و سهم مردان را دو برابر زنان ذکر کرد، گفتند:
ای کاش! اجر و پاداش معنوی ما نسبت به آنها نیز چنین بود!
و جمعی از زنان نیز گفتند: ای کاش! مجازات و کیفرهای ما نصف مجازات مردان بود، همان طور که سهم ارث ما نیمی از ارث آنها است!
آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۲
همین شأن نزول در «تفسیر فی ظلال» و «روح المعانی» با تفاوت مختصری ذکر شده است.

* * *

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾

خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد؛ و پائین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد. و آن کس که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

شأن نزول:

خداوند مشرکان را نمی‌آمرزد

در مورد این آیه، شأن نزول‌های متعددی نقل شده است، از جمله:
از «کلبی» نقل شده که این درباره مشرکین نازل گردیده، به این بیان:

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر رازی»، ج ۱۰، ص ۶۴، ذیل آیه؛ «تفسیر آلوسی»، ج ۵، ص ۱۹، ذیل آیه؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۱۴۹.
۲. «مجمع البیان» و «تفسیر المنار»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر رازی»، ج ۱۰، ص ۶۴، ذیل آیه مورد بحث.

پس از شهادت «حمزه» - در نبرد أُحُد - مشرکان به وعده‌ای که به «وحشی» در مورد قتل «حمزه» داده بودند، وفا نکردند.

«وحشی» خود و طرفدارانش پشیمان شدند، نامه‌ای به رسول خدا ﷺ نوشتند که ما پشیمان شده‌ایم، ولی بر اساس آنچه شما در «مکه» فرموده‌اید - که افراد مشرک گناهکار و... در اسلام پذیرفته نمی‌شوند - خود را واجد ایمان آوردن نمی‌دانیم؛ چرا که ما مرتکب همه این گناهان شده‌ایم، در اینجا بود که آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» نازل شد،^۱ و رسول خدا ﷺ به آنها اعلام نمود.

آنها در پاسخ نوشتند: ما خوف آن را داریم که نتوانیم عمل صالح انجام دهیم و مشمول این آیه نشویم، آیه مورد بحث نازل شد و رسول خدا ﷺ به آنها اعلام فرمود.

باز نوشتند: ما خوف آن را داریم که تحت عنوان «مشیت» (لِمَنْ يَشَاءُ) قرار نگیریم، در اینجا آیه «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» نازل شد و رسول خدا ﷺ پیام فرستاد.

«وحشی» و تمام اصحابش مسلمان شدند و به خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند، پیامبر آنها را پذیرفت، سپس از «وحشی» چگونگی شهادت «حمزه» را پرسید، و پس از توضیح، خطاب به «وحشی» فرمود: به جایی برو که از دید من پنهان باشی (غَيْبٌ شَخْصَكَ عَنِّي).

«وحشی» به «شام» رفت و در همان جا از دنیا رفت.^۲

* * *

۱. فرقان، آیه ۷۰.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «سعد السعود»، ص ۲۱۱؛ «تفسیر کبیر فخر رازی»، ج ۱۰، ص ۹۷، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحر المحیط»، ج ۳، ص ۶۶۵، ذیل آیه مورد بحث (در برخی احادیث به جای عبارت فوق این عبارت آمده است: غَيْبٌ عَنِّي وَجْهَكَ)؛ «نور البراهین جزائری»، ج ۲، ص ۴۲۹؛ «سنن کبرای بیهقی»، ج ۹، ص ۹۸.

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ يَزْكُوْنَ اَنْفُسَهُمْ بِاللّٰهِ يَزْكِيْ مَنْ يَّشَاءُ وَ لَا يَظْلَمُوْنَ فَتِيْلًا

اُنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ الْكُذِبَ وَ كَفٰى بِهِ اِثْمًا مُّبِيْنًا

آیا ندیدی کسانی را که خودستائی می‌کنند؟! (این خودستائی‌ها، بی ارزش است؛ بلکه خدا هر کس را بخواهد، ستایش می‌کند؛ و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد. ببین چگونه بر خدا دروغ می‌بندند! و همین گناه آشکار (برای مجازات آنان) کافی است.

شان نزول:

ادعاهای واهی

در بسیاری از تفاسیر اسلامی در ذیل آیه چنین نقل شده: یهود و نصاری برای خود امتیازاتی قائل بودند و همان طور که در آیات قرآن نقل شده:

گاهی می‌گفتند: «ما فرزندان خدائیم».^۱

و گاهی می‌گفتند: «بهشت مخصوص ما است و غیر از ما، در آن راهی ندارد».^۲

آیات فوق نازل شد و به این پندارهای باطل پاسخ گفت.^۳

* * *

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ اُوتُوْا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ يُؤْمِنُوْنَ بِالْحَبِيْثِ وَ الطَّاغُوْتِ وَ

يَقُوْلُوْنَ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا هٰؤُلَاءِ اُهْدٰى مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا سَبِيْلًا

اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيْرًا

آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، (با این حال،) به «جبت» و «طاغوت» (بت و بت پرستان) ایمان می‌آورند، و درباره کافران می‌گویند: «آنها، از کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایت یافته‌ترند»؟

آنها کسانی هستند که خداوند، ایشان را از رحمت خود، دور ساخته است؛ و هر کس را خدا از رحمتش دور سازد، یابری برای او نخواهی یافت.

۱. مائده، آیه ۱۸.

۲. بقره، آیه ۱۱۱.

۳. «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۴؛ «تفسیر طبری» و «مجمع البیان»، ذیل آیه؛ «تفسیر آلوسی»، ج ۵، ص ۵۴، ذیل آیه.

شأن نزول:

خباثت تا کجا؟!:

بسیاری از مفسران در شأن نزول آیات فوق، چنین گفته‌اند: بعد از حادثه «احد»، یکی از بزرگان یهود به نام «کعب بن اشرف» به اتفاق هفتاد نفر از یهودیان به سوی «مکه» آمد، تا با مشرکان «مکه» بر ضد پیامبر اسلام ﷺ هم پیمان شوند، و پیمانی را که با پیامبر اسلام ﷺ داشتند بشکنند.

«کعب» به منزل «ابو سفیان» وارد شد، «ابو سفیان» او را گرامی داشت و یهود همراه وی، در خانه‌های قریش به طور پراکنده میهمان شدند.

یکی از اهل «مکه» به «کعب» گفت: شما اهل کتابید و محمد نیز دارای کتاب است، حقیقت این است که ما احتمال می‌دهیم این کار توطئه‌ای باشد که برای از بین بردن ما چیده شده است، اگر می‌خواهید با شما هم پیمان شویم، نخستین شرط این است که در برابر این دو بت (اشاره به دو بت بزرگ کردند)، سجده کنید و به آنها ایمان بیاورید، و آنان چنین کردند.

سپس «کعب» به اهل «مکه» پیشنهاد کرد: سی نفر از شما و سی نفر از ما به کنار خانه «کعبه» برویم، شکم‌های خود را بر دیوار خانه کعبه بگذاریم و با پروردگار کعبه عهد کنیم که در نبرد با محمد کوتاهی نکنیم.

این برنامه نیز انجام شد، و پس از پایان آن، «ابو سفیان» رو به «کعب» کرده، گفت: تو مرد دانشمندی هستی و ما بی‌سواد و درس نخوانده! به عقیده تو، «ما» و «محمد» کدام به حق نزدیک‌تریم؟

«کعب» گفت: آئین خود را برای من کاملاً تشریح کن!

«ابو سفیان» گفت: ما برای حاجیان، شتران بزرگ قربانی می‌کنیم، و به آنها آب می‌دهیم، میهمان را گرامی می‌داریم، اسیران را آزاد کرده، و صله رحم به جا می‌آوریم، و خانه پروردگار خود را آباد نگه می‌داریم، و برگرد آن طواف می‌کنیم، ما اهل حرم خدا سرزمین مکه‌ایم، ولی محمد از دین نیاکان خود دست برداشته،

قطع پیوند خویشاوندی کرده، و از حرم خدا بیرون رفته، در حالی که دین ماکهن است و آئین محمد آئینی است تازه و نوپا.

«کعب» گفت: به خدا سوگند آئین شما از آئین محمد بهتر است!

در این هنگام آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

* * *

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید، خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد. خداوند، شنوا و بیناست.

شان نزول:

امانت‌ها را به اهلش بسپارید

در «تفسیر مجمع البیان» و بعضی دیگر از تفاسیر اسلامی، نقل شده: این آیه زمانی نازل گردید که پیامبر ﷺ با پیروزی کامل وارد شهر «مکه» گردید، «عثمان بن طلحه» را که کلیددار خانه کعبه بود احضار کرد، کلید را از او گرفت، تا درون خانه کعبه را از وجود بت‌ها پاک سازد.

«عباس» عموی پیامبر ﷺ پس از انجام این مقصود، تقاضا کرد: پیامبر ﷺ با تحویل کلید خانه خدا به او، مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب یک مقام برجسته و شامخ بود، به او بسپارد (گویا عباس میل داشت از نفوذ اجتماعی و سیاسی برادرزاده خود به نفع خویش استفاده کند).

ولی پیامبر ﷺ بر خلاف این تقاضا پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت‌ها در خانه

۱. «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۴ و ۷۵؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۱۷۱؛ «تفسیر طبری»، ج ۵، ص ۸۳، ذیل آیه مورد بحث؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

را بست و کلید را به «عثمان بن طلحه» تحویل داد، در حالی که آیه مورد بحث را تلاوت می‌نمود: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...».^{۱-۲}

* * *

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ يَزْعُمُوْنَ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَ مَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيْدُوْنَ اَنْ يَتَحَاكَمُوْا اِلَى الطَّاغُوْتِ وَ قَدْ اُمِرُوْا اَنْ يَكْفُرُوْا بِهٖ وَ يُرِيْدُ الشَّيْطٰنُ اَنْ يُّضِلَّهُمْ ضَلٰلًا بَعِيْدًا

آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با این که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند. و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند.

شأن نزول:

داوری خواستن از طاغوت ممنوع

یکی از یهودیان «مدینه» با یکی از مسلمانان منافق اختلافی داشت، بنا را بر این گذاشتند که یک نفر را به عنوان داور در میان خود انتخاب کنند. مرد یهودی چون به عدالت و بی نظری پیامبر اسلام ﷺ اطمینان داشت گفت: من به داوری پیامبر ﷺ شما راضیم. ولی مرد منافق یکی از بزرگان یهود به نام «کعب بن اشرف» را انتخاب کرد؛ زیرا می‌دانست می‌تواند با هدیه، نظر او را به سوی خود جلب کند، و به این ترتیب، با داوری پیامبر اسلام ﷺ مخالفت کرد، آیه شریفه نازل شد و چنین افرادی را شدیداً سرزنش کرد.^۳

۱. بعضی از مفسران معتقدند: این آیه قبل از «فتح مکه» نازل شده و شأن نزول فوق را صحیح نمی‌دانند، ولی چه شأن نزول فوق صحیح باشد یا نباشد، تأثیری در قانون مهمی که از آیه استفاده می‌شود، ندارد.
۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحر المحیط»، ج ۳، ص ۶۸۲، ذیل آیه مورد بحث؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳. «مجمع البیان» - شأن نزول فوق از اکثر مفسران نقل شده است؛ «بحر المحیط»، ج ۳، ص ۶۸۲، ذیل

بعضی از مفسران شأن نزول‌های دیگری نیز در ذیل این آیه نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد، بعضی از تازه مسلمان‌ها، طبق عادت زمان جاهلیت، در آغاز اسلام داوری‌های خود را نزد دانشمندان یهود، و یا کاهنان می‌بردند، آیه فوق نازل شد و شدیداً آنها را نهی کرد.^۱

* * *

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.

شأن نزول:

ملای ایمان حقیقی!

«زبیر بن عوام» که از مهاجران بود، با یکی از انصار (مسلمانان «مدینه») بر سر آبیاری نخلستان‌های خود که در کنار هم قرار داشتند، اختلافی پیدا کرده بودند، هر دو برای حل اختلاف، خدمت پیامبر ﷺ رسیدند، از آنجا که باغستان «زبیر» در قسمت بالای نهر و باغستان انصاری در قسمت پائین نهر قرار داشت، پیامبر ﷺ به «زبیر» دستور داد: اول او باغ‌هایش را آبیاری کند و بعد مسلمان انصاری (و این مطابق همان سنتی بود که در باغ‌های مجاور هم جریان داشت). اما مرد انصاری به ظاهر مسلمان از داوری عادلانه پیامبر ﷺ ناراحت شده، گفت: آیا این قضاوت به خاطر آن بود که «زبیر»، عمه‌زاده تو است؟!

^ط آیه مورد بحث؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۵، ص ۲۶۳، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۵ و ۱۹۴ (با تفاوت)، ج ۲۲، ص ۹۳ (با تفاوت).

۱. «تفسیر المنار»، ج ۵، ص ۲۲۲ و برخی دیگر از تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث.

✻ ✻ ✻

شأن نزول:

١. «بحار الانوار»، ج ٢٢، ص ١٩؛ «مجمع البيان»، ذيل آية مورد بحث؛ «تفسير طبري»، ج ٥، ص ١٠٠، ذيل آية مورد بحث.

و اگر اهل بهشت نباشم، که تکلیفم روشن است، بنابراین در هر حال از درک حضور شما محروم خواهم شد، با این حال چرا افسرده نباشم؟! دو آیه فوق نازل شد و به این گونه اشخاص بشارت داد که افراد مطیع پروردگار در بهشت نیز، همنشین پیامبران و برگزیدگان خدا خواهند بود، سپس پیامبر ﷺ فرمود: به خدا سوگند، ایمان مسلمانی کامل نمی شود، مگر این که مرا از خود و پدر و مادر و همه بستگان بیشتر دوست داشته باشد. و در برابر گفتار من تسلیم باشد.^۱

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقْوَاهُ ۖ وَالزَّكَاةَ فَانْفَعُوا ۖ هِيَ فِيكُمْ ذِكْرٌ ۚ وَاللَّذِينَ آمَنُوا أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾
 كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَحْشَوْنَ النَّاسَ كَحَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ حَشْيَةً ۚ وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ ۖ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ ۚ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿١٠٥﴾

آیا ندیدی کسانی را که به آنها گفته شد: «(فعلاً) دست از جهاد بدارید! و نماز را بر پا کنید! و زکات بپردازید!» (ناراحت بودند)، ولی هنگامی که فرمان جهاد به آنها داده شد، جمعی از آنان، از مردم می ترسیدند، همان گونه که از خدا می ترسند، بلکه بیشتر! و گفتند: «پروردگارا! چرا جهاد را بر ما مقرر داشتی؟! چرا این فرمان را تا زمان نزدیکی تأخیر نینداختی؟!» به آنها بگو: «سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است! و سرای آخرت، برای کسی که پرهیزگار باشد، بهتر است. و به اندازه رشته شکاف هسته خرمایی، به شماستم نخواهد شد».

شان نزول:

جهاد به هنگام دستور

جمعی از مفسر ان مانند مفسر بزرگ «شیخ طوسی» نویسنده «تبیان» و نویسندگان «تفسیر قرطبی» و «المنار» از «ابن عباس» چنین نقل کرده اند:

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۸۷ و ۸۸ و ج ۶۵، ص ۲؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر آلوسی»، ج ۵، ص ۷۵، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۵، ص ۲۷۱، ذیل آیه مورد بحث.

جمعی از مسلمانان هنگامی که در «مکه» بودند، و تحت فشار و آزار شدید مشرکان قرار داشتند، خدمت پیامبر ﷺ رسیده، عرض کردند: ما قبل از اسلام عزیز و محترم بودیم، اما پس از اسلام وضع ما دگرگون شد، آن عزت و احترام را از دست دادیم، و همواره مورد آزار دشمنان قرار داریم، اگر اجازه دهید با دشمن می‌جنگیم تا عزت خود را بازیابیم.

پیامبر ﷺ فرمود: من فعلاً مأمور به مبارزه نیستم، ولی هنگامی که مسلمانان به «مدینه» آمدند و زمینه برای مبارزه مسلحانه آماده شد و دستور جهاد نازل گردید، بعضی از آن افراد داغ و آتشین از شرکت در میدان جهاد مسامحه می‌کردند، و از آن جوش و حرارت خبری نبود، آیه فوق نازل شد و به عنوان تشجیع مسلمانان و ملامت از افراد مسامحه‌کار حقایقی را بیان نمود.^۱

* * *

﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلًا﴾

در راه خدا پیکار کن! تنها مسئول وظیفه خود هستی! و مؤمنان را (بر این کار،) تشویق نما؛ امید است خداوند از قدرت کافران جلوگیری کند (حتی اگر تنها خودت به میدان بروی)! و خداوند قدرتش بیشتر، و مجازاتش دردناک‌تر است.

شأن نزول:

جهاد و تشویق مؤمنان

در «تفسیر مجمع البیان»، «قرطبی» و «روح المعانی» درباره شأن نزول این آیه چنین آمده است: هنگامی که «ابوسفیان» و لشکر قریش پیروزمندانه از میدان احد بازگشتند، «ابوسفیان» با پیامبر ﷺ قرار گذاشت که در موسم بدر صغری (یعنی

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر تبیان»، ج ۳، ص ۲۶۱، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر قرطبی»،

ج ۵، ص ۲۸۱، ذیل آیه مورد بحث؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۱۸۴.

بازاری که در ماه ذی القعدة در سرزمین بدر تشکیل می شد) بار دیگر رو به رو شوند. هنگامی که موعد مقرر فرا رسید، پیامبر ﷺ مسلمانان را دعوت به حرکت به محل مزبور کرد.

ولی جمعی از مسلمانان که خاطره تلخ شکست احد را فراموش نکرده بودند، شدیداً از حرکت خودداری می نمودند، آیه فوق نازل شد و پیامبر ﷺ مسلمانان را مجدداً دعوت به حرکت نمود.

در این موقع تنها هفتاد نفر در رکاب پیغمبر ﷺ در محل مزبور حاضر شدند، ولی «ابوسفیان» (بر اثر وحشتی که از رو به رو شدن با سپاه اسلام داشت) از حضور در آنجا خودداری کرد و پیامبر ﷺ با همراهان سالم به «مدینه» بازگشتند.^۱

* * *

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَوْ كَسِبُوا أَتْرِدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾

چرا درباره منافقین دو دسته شده اید؟! در حالی که خداوند به خاطر اعمالشان، (افکار) آنها را کاملاً وارونه کرده است. آیا شما می خواهید کسانی را که خداوند (بر اثر اعمال زشتشان) گمراه کرده، هدایت کنید؟! در حالی که هر کس را خداوند گمراه کند، راهی برای او نخواهی یافت.

شان نزول:

ساده نگری و مسامحه کاری!

مطابق نقل جمعی از مفسران از «ابن عباس»، عده ای از مردم «مکه» ظاهراً مسلمان شده بودند، ولی در واقع در صف منافقان قرار داشتند، به همین دلیل حاضر به مهاجرت به «مدینه» نشدند، و عملاً هوادار و پشتیبان بت پرستان بودند. اما سرانجام مجبور شدند از «مکه» خارج شوند (و تا نزدیکی «مدینه» بیایند و

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «تفسیر قرطبی»، ج ۵، ص ۲۹۳.

شاید هم به خاطر موقعیت ویژه‌ای که داشتند برای هدف جاسوسی این عمل را انجام دادند) و خوشحال بودند که مسلمانان آنها را از خود می‌دانند و ورود به «مدینه» طبعاً برای آنها مشکلی ایجاد نخواهد کرد.

مسلمانان از جریان آگاه شدند، ولی به زودی درباره چگونگی برخورد با این جمع در میان مسلمین اختلاف افتاد.

عده‌ای معتقد بودند: باید این عده را طرد کرد؛ زیرا در واقع پشتیبان دشمنان اسلامند.

ولی بعضی از افراد ظاهربین و ساده‌دل، با این طرح مخالفت کرده، گفتند: عجب! ما چگونه با کسانی که گواهی به توحید و نبوت پیامبر ﷺ داده‌اند بجنگیم؟ و تنها به جرم این که: هجرت ننمودند، خون آنها را حلال بشمریم؟ آیه فوق نازل شد و دسته دوم را در برابر این اشتباه ملامت و سپس راهنمایی کرد.^۱

* * *

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤَكُمْ حَصِرَتْ
صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يَقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ
عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامُ فَمَا جَعَلَ
اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا

مگر آنها که با هم‌پیمانان شما، پیمان بسته‌اند؛ یا آنها که به سوی شما می‌آیند، و از پیکار با شما، یا پیکار با قوم خود ناتوان شده‌اند؛ (نه سر جنگ با شما دارند، و نه توانایی مبارزه با قوم خود.) و اگر خداوند بخواهد، آنان را بر شما مسلط می‌کند تا با شما پیکار

۱. درباره این آیه و آیات بعد، شأن نزول‌های دیگری گفته شده، از جمله این که: بعضی آن را مربوط به جریان «غزوة احد» دانسته‌اند، در حالی که آیات بعد - که اشاره به مسئله مهاجرت می‌کند - با آن سازگار نیست و مناسب شأن نزولی است که در بالا ذکر کردیم. «جامع البیان»، ج ۵، ص ۲۶۳؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱، ص ۵۴۵؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۱۹۰؛ «زاد المسیر»، ج ۲، ص ۱۶۵.

کنند. پس اگر از شما کناره‌گیری کرده و با شما پیکار ننمودند، (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که متعرض آنان شوید.

شأن نزول:

پیشنهاد اصلاح را بپذیرید

از روایات مختلفی که در شأن نزول این آیه وارد شده، و مفسران در تفاسیر گوناگون آورده‌اند، چنین استفاده می‌شود: دو قبیله در میان قبائل عرب به نام «بنی‌ضمیره» و «اشجع» وجود داشتند که قبیلهٔ اوّل با مسلمانان پیمان ترک تعرض بسته بودند، و طایفهٔ «اشجع» با «بنی‌ضمیره» نیز هم پیمان بودند.

بعضی از مسلمانان از قدرت طایفهٔ «بنی‌ضمیره» و پیمان‌شکنی آنها بیمناک بودند، لذا به پیغمبر اکرم ﷺ پیشنهاد کردند: پیش از آن که آنها حمله را آغاز کنند مسلمانان به آنها حمله‌ور شوند، پیغمبر ﷺ فرمود:

كَلَّا فَإِنَّهُمْ أَبْرُ الْعَرَبِ بِالْوَالِدَيْنِ وَ أَوْصَلُهُمُ لِلرَّحِمِ وَ أَوْفَاهُمُ بِالْعَهْدِ:

«نه، هرگز چنین کاری نکنید؛ زیرا آنها در میان تمام طوائف عرب نسبت به پدر و مادر خود از همه نیکوکارترند، و از همه نسبت به اقوام و بستگان مهربان‌تر، و به عهد و پیمان خود از همه پایبندترند!»

پس از مدتی مسلمانان با خبر شدند که طایفهٔ «اشجع» به سرکردگی «مسعود بن رجیله» که هفتصد نفر بودند به نزدیکی «مدینه» آمده‌اند، پیامبر ﷺ نمایندگان نزد آنها فرستاد تا از هدف مسافرتشان مطلع گردد آنها اظهار داشتند آمده‌ایم قرار داد ترک مخاصمه با محمد ﷺ ببندیم.

هنگامی که پیامبر ﷺ چنین دید، دستور داد مقدار زیادی خرما به عنوان هدیه برای آنها بردند، سپس با آنها تماس گرفت، آنها اظهار داشتند: ما نه توانائی مبارزه با دشمنان شما را داریم، چون عدد ما کم است، و نه قدرت و تمایل به مبارزه با شما را؛ زیرا محل ما به شما نزدیک است، لذا آمده‌ایم با شما پیمان ترک تعرض ببندیم.

در این هنگام آیات فوق نازل شد و دستورهای لازم در این زمینه را به مسلمانان داد.^۱

از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود: قسمتی از آیه درباره طایفه «بنی مدلج» نازل شده است که: خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و اظهار داشتند: ما نه با شما هم‌صدا هستیم، و نه بر ضد شما گام بر می‌داریم، پیامبر ﷺ پیمان ترک مخاصمه را با آنها امضاء کرد.^۲

* * *

سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا رُدُّوا إِلَى
الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ
فَخَذُّوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا
مُبِينًا

به زودی جمعیت دیگری را می‌یابید که می‌خواهند هم از ناحیه شما در امان باشند، و هم از ناحیه قوم خودشان (که مشرکند؛ ولی) هر زمان آنان را به سوی فتنه (وبت‌پرستی) باز گردانند، با سر در آن فرو می‌روند! اگر از درگیری با شما کنار نرفتند و پیشنهاد صلح نکردند و دست از شما نکشیدند، آنها را هر جا یافتید اسیر کنید و (یا) به قتل برسانید! آنها کسانی هستند که ما برای شما، تسلط آشکاری نسبت به آنان قرار داده‌ایم.

شأن نزول:

شدت عمل

برای آیه فوق شأن نزول‌های مختلفی نقل شده که یکی از مشهورترین آنها این است:

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۵۲۷؛ «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۳۰۵؛ «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۱، ص ۱۴۵).

۲. «تفسیر عیاشی»، ج ۱، ص ۲۶۲؛ «المیزان»، ج ۵، ص ۳۷؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه: «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۵۲۹.

جمعی از مردم «مکه» به خدمت پیامبر ﷺ می آمدند و از روی خدعه و نیرنگ اظهار اسلام می کردند، اما همین که در برابر قریش و بت های آنها قرار می گرفتند به نیایش و عبادت بت ها می پرداختند.

و به این ترتیب می خواستند از ناحیه اسلام و قریش هر دو آسوده خاطر باشند، از هر دو طرف سود ببرند و از هیچ یک زیان نینند، و به اصطلاح در میان این دو دسته دو دوزه بازی کنند.

آیه فوق نازل شد و دستور داد مسلمانان در برابر این دسته شدت عمل به خرج دهند.^۱

* * *

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

هیچ فرد با ایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر این که این کار از روی خطا و اشتباه از او سر زند؛ و (در عین حال)، کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک برده مؤمن را آزاد کند و خون بهائی به کسان او بپردازد؛ مگر این که آنها خون بها را ببخشند. و اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرنند)، ولی مقتول با ایمان بوده، (تنها) باید یک برده مؤمن را آزاد کند (و پرداختن خون بها لازم نیست). و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خون بهای او را به کسان او بپردازد، و یک برده مؤمن (نیز) آزاد کند. و آن کس که دسترسی (به آزاد کردن برده) ندارد، دو ماه پی در پی روزه می گیرد. این (یک نوع تخفیف، و) توبه الهی است. و خداوند، دانا و حکیم است.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۱۴۶؛ «جامع البیان»، ج ۵، ص ۲۷۳؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱، ص ۵۴۶.

شأن نزول:

حکم قتل خطائی

یکی از بت پرستان «مکه» به نام «حارث بن یزید» با دستکاری «ابوجهل» مسلمانی را به نام «عیاش بن ابی ربیع» به جرم گرایش به اسلام مدت ها شکنجه می داد، پس از هجرت مسلمانان به «مدینه»، «عیاش» نیز به «مدینه» هجرت کرد و در شمار مسلمانان قرار گرفت.

اتفاقاً روزی در یکی از محله های اطراف «مدینه» با شکنجه دهنده خود «حارث بن یزید» رو به رو شد، از فرصت استفاده کرده، او را به قتل رسانید، به گمان این که: دشمنی را از پای در آورده است، در حالی که توجه نداشت «حارث» توبه کرده و مسلمان شده است و به سوی پیامبر ﷺ می رود، جریان را به پیامبر ﷺ عرض کردند، آیه نازل شد و حکم قتلی را که از روی اشتباه و خطا واقع شده را بیان کرد.^۱

* * *

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا

و هر کس، فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می ماند؛ و خداوند بر او غضب می کند؛ و او را از رحمتش دور می سازد؛ و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

شأن نزول:

کیفر قتل عمد

یکی از مسلمانان به نام «مقیس بن صبابه کنانی»، کشته برادر خود «هشام» را در محله «بنی النجار» پیدا کرد، جریان را به عرض پیامبر ﷺ رسانید، پیامبر ﷺ او را به

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر صافی»، ج ۱، ص ۴۸۲؛ «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۵۳۰؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۲۰.

اتفاق «قیس بن هلال فهری» نزد بزرگان «بنی النجار» فرستاد و دستور داد: اگر قاتل «هشام» را می‌شناسند، او را تسلیم برادرش «مقیس» نمایند و اگر نمی‌شناسند، خون‌بها و دیه او را بپردازند آنان هم چون قاتل را نمی‌شناختند، دیه را به صاحب خون پرداختند و او هم تحویل گرفت و به اتفاق «قیس بن هلال» به طرف «مدینه» حرکت کردند در بین راه بقایای افکار جاهلیت، «مقیس» را تحریک نمود و با خود گفت: قبول دیه موجب سرشکستگی و ذلت است، لذا هم‌سفر خود را که از قبیله «بنی النجار» بود به انتقام خون برادر کشت و به طرف «مکه» فرار نمود و از اسلام نیز کناره‌گیری کرد.

پیامبر ﷺ هم در مقابل این خیانت خون او را مباح نمود، آیه فوق به همین مناسبت نازل شد که مجازات قتل عمد در آن بیان شده است.^۱

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید (و به سفری برای جهاد می‌روید)، تحقیق کنید! و به خاطر این که سرمایه ناپایدار دنیا (و غنائمی) به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگوئید: «مسلمان نیستی!» زیرا غنیمت‌های فراوانی (برای شما) نزد خداست. شما قبلاً چنین بودید؛ و خداوند بر شما منت نهاد (و هدایت شدیدی). پس، (به شکرانه این نعمت بزرگ)، تحقیق کنید! خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۲۱؛ «المیزان»، ج ۵، ص ۴۴؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۵، ص ۳۳۳؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۱۹۵.

شأن نزول:

پذیرش اقرار به اسلام

در روایات و تفاسیر اسلامی شأن نزول هائی درباره آیه فوق آمده است که کم و بیش، با هم شباهت دارند از جمله این که:

پیامبر ﷺ بعد از بازگشت از جنگ «خیبر»، «اسامة بن زید» را با جمعی از مسلمانان به سوی یهودیانی که در یکی از روستاهای «فدک» زندگی می کردند فرستاد، تا آنها را به سوی اسلام و یا قبول شرائط ذمه دعوت کند.

یکی از یهودیان به نام «مرداس» که از آمدن سپاه اسلام با خبر شده بود، اموال و فرزندان خود را در پناه کوهی قرار داد و به استقبال مسلمانان شتافت، در حالی که به یگانگی خدا و نبوت پیامبر ﷺ گواهی می داد.

«اسامة بن زید» به گمان این که مرد یهودی از ترس جان و برای حفظ مال اظهار اسلام می کند و در باطن مسلمان نیست، به او حمله کرد و او را کشت و گوسفندان او را به غنیمت گرفت، هنگامی که خبر به پیامبر ﷺ رسید، پیامبر ﷺ سخت از این جریان ناراحت شد، فرمود: تو مسلمانی را کشتی، «اسامة» ناراحت شد، عرض کرد: این مرد از ترس جان و برای حفظ مالش اظهار اسلام کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: تو که از درون او آگاه نبودی، چه می دانی؟ شاید به راستی مسلمان شده.

در این موقع آیه فوق نازل شد و به مسلمانان هشدار داد که: به خاطر غنائم جنگی و مانند آن هیچ گاه سخن کسانی که اظهار اسلام می کنند را انکار ننمایند، بلکه هر کس اظهار اسلام کرد، باید سخن او را پذیرفت.^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۱۴۷، ج ۲۱، ص ۱۱، ج ۲۲، ص ۹۲، و ج ۶۵، ص ۲۳۴؛ «تفسیر الأصفی»، ج ۱، ص ۲۳۱؛ «مستدرک»، ج ۱۶، ص ۷۹؛ «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۵۳۵.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ ظَالِمِيْٓ اَنْفُسِهِمْ قَالُوْا فِیْمَ كُنْتُمْ قَالُوْا كُنَّا مُسْتَضْعَفِيْنَ فِی الْاَرْضِ قَالُوْا اَلَمْ تَكُنْ اَرْضَ اللّٰهِ وَاَسِیْعَةً فَتُهَاجِرُوْا فِیْهَا فَاُولٰٓئِكَ مَاۤوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَآءَتْ مَصِیْرًا

کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آنها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم». آنها (فرشتگان) گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است، و سرانجام بدی دارند.

شأن نزول:

هجرت از سرزمین کفر

قبل از آغاز جنگ «بدر»، سران قریش اخطار کردند: همه افراد ساکن «مکه» که آمادگی برای شرکت در میدان جنگ دارند، باید برای نبرد با مسلمانان حرکت کنند و هر کس مخالفت کند خانه او ویران و اموالش مصادره می شود. به دنبال این تهدید، عده ای از افرادی که ظاهراً اسلام آورده بودند، ولی به خاطر علاقه شدید به خانه و زندگی و اموال خود حاضر به مهاجرت نشده بودند، نیز با بت پرستان به سوی میدان جنگ حرکت کردند، و در میدان در صفوف مشرکان ایستادند و از کمی نفرت مسلمانان به شک و تردید افتادند و سرانجام در این میدان کشته شدند.

آیه فوق نازل گردید و سرنوشت شوم آنها را شرح داد.^۱

* * *

وَ اِذَا كُنْتَ فِیْهِمْ فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ فَلَتَقُمْ طَآئِفَةً مِنْهُمْ مَّعَكَ وَ لِيَاْخُذُوْا اَسْلِحَتَهُمْ فَاِذَا سَجَدُوْا فَلْيَكُوْنُوْا مِنْ وَّرَآئِكُمْ وَ لَتَاْتِ طَآئِفَةٌ اٰخَرٰی لَمْ يَصْلُوْا

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۲۹؛ «جوامع الجامع»، ج ۱، ص ۴۳۳؛

«تفسیر ابی حمزة الثمالی»، ص ۱۴۷.

فَلْيَصِلُوا مَعَكُمْ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ
عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ
كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ
إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا

فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعوداً وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا

اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا

و هنگامی که در میان آنها باشی، و (در میدان جنگ) برای آنها نماز برپا کنی، باید دسته‌ای از آنها با تو (به نماز) برخیزند، و سلاح‌هایشان را با خود بگیرند؛ و هنگامی که سجده کردند (و نماز را به پایان رساندند)، باید به پشت سر شما (به میدان نبرد) بروند، و آن دسته دیگر که نماز نخوانده‌اند (و مشغول پیکار بوده‌اند)، بیایند و با تو نماز بخوانند؛ آنها باید وسایل دفاعی و سلاح‌هایشان را (در حال نماز) با خود حمل کنند؛ (زیرا) کافران آرزو دارند که شما از سلاح‌ها و متاع‌های خود غافل شوید و یک باره به شما هجوم آورند. و اگر از باران ناراحتید، و یا بیمار (و مجروح) هستید، مانعی ندارد که سلاح‌های خود را بر زمین بگذارید؛ ولی وسایل دفاعی (مانند زره و خود) را با خود بردارید! خداوند، عذاب خوار کننده‌ای برای کافران فراهم ساخته است.

و هنگامی که نماز را به پایان رساندید، خدا را یاد کنید؛ ایستاده، و نشسته، و در حالی که به پهلو خوابیده‌اید! و هرگاه آرامش یافتید (و حالت ترس زائل گشت)، نماز را (به طور معمول) انجام دهید، زیرا نماز، وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است!

شأن نزول:

نماز خوف

هنگامی که پیامبر ﷺ با عده‌ای از مسلمانان به عزم «مکه» وارد سرزمین «حذیبیه» شدند و جریان به گوش قریش رسید، «خالد بن ولید» به سرپرستی یک گروه دویست نفری برای جلوگیری از پیشروی مسلمانان به سوی «مکه» در کوه‌های نزدیک «مکه» مستقر شد، هنگام ظهر «بلال» اذان گفت و پیامبر ﷺ با مسلمانان نماز

ظهر را به جماعت ادا کردند.

«خالد» از مشاهده این صحنه در فکر فرو رفت و به نفرات خود گفت: در موقع نماز عصر که در نظر آنها بسیار پرارزش است و حتی از نور چشمان خود آن را گرامی تر می‌دارند، باید از فرصت استفاده کرد و با یک حمله برق‌آسا و غافلگیرانه در حال نماز، کار مسلمانان را یکسره ساخت، در این هنگام آیه فوق نازل شد و دستور نماز خوف را که از هر حمله غافلگیرانه‌ای جلوگیری می‌کند به مسلمانان داد.^۱

این خود یکی از نکات اعجاز قرآن است که قبل از اقدام دشمن، نقشه‌های آنها را نقش بر آب کرد، و لذا گفته می‌شود: «خالد بن ولید» با مشاهده این صحنه ایمان آورد و مسلمان شد.

* * *

وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

و در راه تعقیب دشمن، (هرگز) سست نشوید! (زیرا) اگر شما درد و رنج می‌بینید، آنها نیز همانند شما درد و رنج می‌بینند؛ ولی شما امیدی از خدا دارید که آنها ندارند؛ و خداوند، دانا و حکیم است.

شان نزول:

در برابر هر سلاحی، سلاح مشابهی

از «ابن عباس» و بعضی دیگر از مفسران چنین نقل شده: پس از حوادث دردناک جنگ «أُحُد» پیامبر اسلام ﷺ بر فراز کوه أُحُد رفت، «ابوسفیان» نیز بر کوه أُحُد قرار گرفت و با لحنی فاتحانه فریاد زد:

۱. «تفسیر تبیان»، ج ۳، ص ۳۱۱؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۱۷۵، و ج ۸۶، ص ۱۰۲؛ «المیزان»، ج ۵، ص ۶۴.

«ای محمد! یک روز ما پیروز شدیم و روز دیگر شما» (یعنی این پیروزی ما در برابر شکستی که در بدر داشتیم).

پیامبر ﷺ به مسلمانان فرمود: فوراً پاسخ او را بگوئید (گویا می‌خواهد به ابوسفیان اثبات کند که پرورش یافتگان مکتب من همه آگاهی لازم را دارند) مسلمانان گفتند:

«هرگز وضع ما با شما یکسان نیست شهیدان ما در بهشتند و کشتگان شما در دوزخ».

«ابوسفیان» فریاد زد و این جمله را به صورت یک شعار افتخار آمیز گفت:
 إِنَّ لَنَا الْعَزَىٰ وَ لَا عَزَىٰ لَكُمْ: «ما دارای بت بزرگ عزّی هستیم و شما ندارید».
 پیامبر ﷺ فرمود: شما هم در برابر شعار آنها بگوئید:
 اللَّهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَىٰ لَكُمْ: «سرپرست و تکیه گاه ما خدا است و شما سرپرست و تکیه گاهی ندارید».

«ابوسفیان» که خود را در مقابل این شعار زنده اسلامی ناتوان می‌دید، دست از بت «عزّی» برداشت و به دامن بت «هبل» در آویخت و فریاد زد:
 أَغْلُ هُبَلٌ! «سربلند باد هبل»!

پیامبر ﷺ دستور داد این شعار جاهلی را نیز با شعاری نیرومندتر و محکم‌تر پاسخ دهند و بگویند:

اللَّهُ أَغْلَىٰ وَ أَجَلُّ! «خداوند برتر و بالاتر است».

«ابوسفیان» که از این شعارهای گوناگون خود بهره‌ای نگرفت فریاد زد: میعادگاه ما سرزمین بدر صغری است.

مسلمانان از میدان جنگ با زخم‌ها و جراحت فراوان بازگشتند، در حالی که از حوادث دردناک احد سخت ناراحت بودند، در این هنگام آیه بالا نازل شد و به آنها هشدار داد که در تعقیب مشرکان کوتاهی نکنند و از این حوادث دردناک ناراحت نشوند.

مسلمانان با همان حال، به تعقیب دشمن برخاستند و هنگامی که خبر به مشرکان رسید با سرعت از منطقه دور شدند و به «مکه» بازگشتند.^۱

* * *

این شأن نزول به ما می آموزد که: مسلمانان نباید هیچ یک از تاکتیک‌های دشمن را از نظر دور بدارند، و در برابر هر وسیله مبارزه، اعم از مبارزه «جسمی» و «روانی» وسیله‌ای محکم‌تر و کوبنده‌تر فراهم سازند، در برابر منطق دشمنان، منطق‌های نیرومندتر، و در برابر سلاح‌های آنها سلاح‌های برتر، و حتی در برابر شعارهای آنها شعارهای کوبنده‌تر فراهم سازند و گرنه حوادث به نفع دشمن رقم خواهد خورد. بنابراین، در عصری همچون عصر ما باید به جای تأسف خوردن در برابر حوادث دردناک و مفاسد وحشتناکی که مسلمانان را از هر سو احاطه کرده به طور فعالانه دست به کار شد، در برابر کتاب‌ها و مطبوعات ناسالم، کتب و مطبوعات سالم فراهم کرد.

در مقابل وسائل تبلیغاتی مجهز دشمنان از مجهزترین وسائل تبلیغاتی روز استفاده نمود.

در مقابل مراکز ناسالم، وسائل تفریح سالم برای جوانان خود فراهم ساخت. و در مقابل طرح‌ها، تزه‌ها و دکترین‌هایی که مکتب‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ارائه می‌دهند، طرح‌های جامع اسلامی را به شکل روز در اختیار همگان قرار داد.

تنها با استفاده از این روش است که می‌توان موجودیت خود را حفظ کرده و به صورت یک گروه پیشرو در جهان در آمد.^۲

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۲۳ و ۴۴؛ «تفسیر تبیان»، ج ۳، ص ۳۱۴؛ «جامع البیان»، ج ۴، ص ۱۴۰ و ج ۵، ص ۳۵۷.

۲. این بیانات مربوط به زمانی است که هیچ روشنی در افق انقلاب اسلامی به چشم نمی‌خورد، کشور

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً﴾

﴿وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی!
و از خداوند، طلب آمرزش نما، که خداوند، آمرزنده و مهربان است.

شأن نزول:

اتهام سرقت به یک مسلمان

در شأن نزول دو آیه اول از آیات فوق جریان مفصلی نقل شده که خلاصه‌اش این است:

طایفه «بنی ابیرق» طایفه‌ای نسبتاً معروف بودند، سه برادر از این طایفه «بشر»، «بشیر» و «مبشر» نام داشتند.

«بشیر» به خانه مسلمانی به نام «رفاعه» دستبرد زد و شمشیر، زره و مقداری از مواد غذایی را به سرقت برد.

فرزند برادر او به نام «قتاده» که از مجاهدان «بدر» بود، جریان را به خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد.

ولی آن سه برادر یکی از مسلمانان با ایمان به نام «لبید» را که در آن خانه با آنها زندگی می‌کرد، در این جریان متهم ساختند.

ط مملو از فساد بود و همه چیز در اختیار اهریمن.

نور ایمان در قلب عده‌ای سو سو می‌زد و عده‌ای در زندان‌های رژیم دژخیم گرفتار بودند، اما امیدی نبود که چنین انفجاری از نور به وقوع پیوندد، ولی کم کم یک حالت بیداری و هشیاری به چشم خورد، اما نه در این حد که بتوان انقلاب کرد، اهریمن را فرار داد که نور جمهوری اسلامی جای آن ظلمات و تاریکی‌ها را بگیرد و آن امکانات در راه هدایت و تعالی کشور اهل بیت علیهم‌السلام قرار داده شود - مصحح و ویرایشگر-
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

«لبيد» از اين تهمتِ ناروا سخت برآشفت، شمشير کشيد، به سوي آنها آمد و فرياد زد که مرا متهم به سرقت می‌کنيد؟ در حالی که شما به اين کار سزاوارتريد. شما همان منافقانی هستيد که پيامبر خدا ﷺ را هجو می‌کرديد و اشعار هجو خود را به قریش نسبت می‌داديد، يا بايد اين تهمت را که به من زده‌ايد ثابت کنيد، يا شمشير خود را بر شما فرود می‌آورم!

برادران سارق که چنين ديدند، با او مدارا کردند، اما چون با خبر شدند جريان به وسيله «قتاده» به گوش پيامبر ﷺ رسیده، يکی از سخنوران قبیله خود را ديدند که با جمعی به خدمت پيامبر ﷺ بروند و با قیافه حق به جانب سارقان را تبرئه کنند، و «قتاده» را به تهمت ناروا زدن، متهم سازند.

پيامبر ﷺ طبق «وظیفه عمل به ظاهر» شهادت اين جمعيت را پذيرفت و «قتاده» را مورد سرزنش قرار داد.

«قتاده» که بی‌گناه بود از اين جريان بسيار ناراحت شده، به سوي عموی خود بازگشت و جريان را با اظهار تأسف فراوان بيان کرد.

عمویش او را دلداري داده، گفت: نگران مباش خداوند پشيمان ما است! آیات فوق نازل شد و اين مرد بی‌گناه را تبرئه کرد و خائنان واقعی را مورد سرزنش شديد قرار داد.^۱

شان نزول ديگری برای آيه نقل شده که: زرهی از يکی از انصار در يکی از جنگ‌ها به سرقت رفت، آنها به يک نفر از طایفه «بنی‌ابریق» ظنين شدند. سارق هنگامی که متوجه خطر شد، زره را به خانه يک نفر يهودی انداخت و از قبیله خود خواست نزد پيامبر ﷺ گواهی به پاکی او بدهند و وجود زره را در خانه يهودی دليل بر برائت او بگيرند.

۱. «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۲۲ و ۲۳؛ «تفسير تبیان»، ج ۳، ص ۳۱۶ و ۳۱۷؛ «تفسير ابن کثیر»، ج ۱، ص ۵۶۳ و ۵۶۴.

پیامبر ﷺ که چنین دید، طبق ظاهر او را تبرئه فرمود، مرد یهودی محکوم شد، آیات فوق نازل گشت و حقیقت را روشن ساخت.^۱

* * *

و لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا

اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند؛ اما جز خودشان را گمراه نمی‌کنند؛ و هیچ گونه زیانی به تو نمی‌رسانند. و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد؛ و آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت؛ و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است.

شأن نزول:

عدم انعطاف

این آیه اشاره به گوشه دیگری از حادثه «بنی ابیرق» است که در چند آیه قبل (۱۰۵ و ۱۰۶) تحت عنوان شأن نزول ذکر شد، اما بعضی برای این آیه شأن نزول دیگری ذکر کرده‌اند و آن این که: هیأتی از طایفه «بنی ثقیف» خدمت پیامبر ﷺ آمده، گفتند: ما با دو شرط با تو بیعت می‌کنیم: نخست این که: بت‌های خود را با دست خود نشکنیم.

دیگر این که: بر ما مهلت دهی تا یک سال دیگر بت «عزّی» را پرستش کنیم! خداوند به پیامبر ﷺ خود دستور داد: در برابر پیشنهادهای آنها به هیچ وجه انعطافی نشان ندهد، آیه فوق نازل شد و به پیامبر ﷺ اعلام کرد که لطف خدا او را در برابر این وسوسه‌ها حفظ می‌کند.^۲

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۲۲ و ۲۳؛ «تفسیر تبیان»، ج ۳، ص ۳۱۶ و ۳۱۷؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱، ص ۵۶۳ و ۵۶۴.
۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۲۴؛ «زاد المسیر»، ج ۲، ص ۱۸۹، با اندکی تفاوت.

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ
الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا

کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی
نماید، ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم؛ و به دوزخ داخل می‌کنیم؛ و جایگاه بدی
دارد.

شان نزول:

کیفر انتخاب راهی جز راه مؤمنان

در شان نزول آیات سابق گفتیم: «بشیر بن ابیرق»، پس از سرقت از مسلمانی،
شخص بی‌گناهی را متهم ساخت و با صحنه‌سازی در حضور پیغمبر ﷺ خود را
تبرئه کرد، ولی با نزول آیات گذشته رسوا شد، او به دنبال این رسوائی به جای این
که: توبه کند و به راه باز گردد، راه کفر را پیش گرفت و رسماً از زمره مسلمانان خارج
گردید، آیه فوق نازل شد و ضمن اشاره به این موضوع، یک حکم کلی و عمومی
اسلامی را بیان ساخت.^۱

* * *

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلُ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا

(فضیلت و برتری) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست؛ هر کس عمل بدی
انجام دهد، کیفر داده می‌شود؛ و کسی را جز خدا، ولی و یاور خود نخواهد یافت.
و کسی که چیزی از اعمال صالح را انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان
داشته باشد، چنان کسانی داخل بهشت می‌شوند؛ و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۲۴؛ «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۱، ص ۱۵۲؛ «تفسیر صافی»، ج ۱، ص ۳۹۹؛ «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۵۴۸.

شأن نزول:

ارزش هر کس به عمل است

در «تفسیر مجمع البیان» و تفاسیر دیگر چنین آمده است:
مسلمانان و اهل کتاب هر کدام بر دیگری افتخار می‌کردند، اهل کتاب می‌گفتند:
پیامبر ما، قبل از پیامبر شما بوده است، کتاب ما، از کتاب شما سابقه‌دارتر است،
و مسلمانان می‌گفتند:

پیامبر ما، خاتم پیامبران است، و کتابش، آخرین و کامل‌ترین کتب آسمانی
است، بنابراین ما بر شما امتیاز داریم.^۱

و طبق روایت دیگری یهود می‌گفتند: «ما ملت برگزیده‌ایم، و آتش دوزخ جز
روزهای معدودی به ما نخواهد رسید» (وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً).^۲
و مسلمانان می‌گفتند: ما بهترین امت‌ها هستیم؛ زیرا خداوند درباره‌ی ما گفته
است: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ).^۳
آیه فوق نازل شد و بر این ادعاها قلم بطلان کشید، و ارزش هر کس را به اعمالش
معرفی کرد.^۴

* * *

وَّإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا
بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا
وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۷ و ج ۴۶، ص ۱۷۶؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۵، ص ۳۹۶؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱، ص ۵۷۰ و ج ۳، ص ۲۲۲؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۲۲۵ و ج ۴، ص ۳۴۹.
۲. بقره، آیه ۸۰.
۳. آل عمران، آیه ۱۱۰.
۴. «بحار الانوار»، ج ۴۶، ص ۱۷۶؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۲۲۵؛ «جامع البیان»، ج ۵، ص ۳۹۲؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱، ص ۵۷۰.

و اگر زنی، از طغیان و سرکشی یا اعراض شوهرش، بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند (و زن یا مرد، از پاره‌ای از حقوق خود، به خاطر صلح، صرف‌نظر نماید). و صلح، بهتر است؛ اگر چه مردم (طبق غریزه حبّ ذات، در این گونه موارد) بخل می‌ورزند. و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه سازید (و به خاطر صلح، گذشت نمائید)، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است (و پاداش شایسته به شما خواهد داد).

شأن نزول:

رفع اختلافات خانوادگی

در بسیاری از تفاسیر اسلامی و کتب حدیث، در شأن نزول آیه، چنین نقل شده: «رافع بن خدیج» دو همسر داشت یکی مسن و دیگری جوان، (بر اثر اختلافاتی) همسر مسن خود را طلاق داد، و هنوز مدت عدّه، تمام نشده بود که به او گفت: اگر مایل باشی با تو آشتی می‌کنم، ولی باید اگر همسر دیگرم را بر تو مقدم داشتم صبر کنی. و اگر مایل باشی صبر می‌کنم، مدت عدّه تمام شود و از هم جدا شویم. زن پیشنهاد اوّل را قبول کرد و با هم آشتی کردند، آیه شریفه نازل شد و حکم این کار را بیان داشت.^۱

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ
وَالْكِتَابِ الَّذِي أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رَسُولِهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبرش، و کتابی که بر او نازل کرده، و کتب (آسمانی) که پیش از این فرستاده است، ایمان (واقعی) بیاورید! کسی که خدا و فرشتگان

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «مستدرک الوسائل»، ج ۱۵، ص ۱۰۶ و ۱۰۷؛ «بحار الانوار»، ج ۱۰۱، ص ۵۷؛ «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۵۵۷؛ «مستدرک حاکم»، ج ۲، ص ۳۰۸؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱، ص ۵۷۶.

او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز واپسین را انکار کند، در گمراهی دور و درازی افتاده است.

شأن نزول:

لزوم ایمان به همه انبیاء

از «ابن عباس» نقل شده: این آیه، درباره جمعی از بزرگان اهل کتاب مانند: «عبدالله بن سلام»، «اسد بن کعب» و برادرش «اسید بن کعب» و جمعی دیگر نازل گردید؛ زیرا آنها در آغاز، خدمت پیامبر ﷺ رسیده، گفتند: ما به تو و کتاب آسمانی تو و موسی و تورات و عزیر ایمان می‌آوریم، ولی به سایر کتاب‌های آسمانی و همچنین سایر انبیاء ایمان نداریم، این آیه نازل شد و به آنها تعلیم داد: باید به همه ایمان داشته باشند.^۱



وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا

و (خداوند این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که هر گاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزاء می‌کنند، با آنها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند؛ و گر نه، شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می‌کند.

شأن نزول:

شرکت در جلسات منافقان ممنوع

از «ابن عباس» درباره نزول این آیه چنین نقل شده: جمعی از منافقان در جلسات دانشمندان یهود می‌نشستند، جلساتی که در آن نسبت به آیات قرآن استهزاء می‌شد. آیه فوق نازل گشت و عاقبت شوم این عمل را روشن ساخت.^۲

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه: «المنار»، ذیل آیه: «زاد المسیر»، ج ۲، ص ۲۰۶؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۲۳۴.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «زاد المسیر»، ج ۲، ص ۲۰۸؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۵، ص ۴۱۷؛

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا

اهل کتاب از تو می‌خواهند کتابی از آسمان (یک جا) بر آنها نازل کنی؛ (در حالی که این یک بهانه است) آنها از موسی، بزرگتر از این را خواستند و گفتند: «خدا را آشکارا به ما نشان ده!» و به خاطر این ظلم و ستم، صاعقه آنها را فرا گرفت. سپس گوساله (سامری) را، پس از آن همه دلائل روشن که برای آنها آمد، (به خدائی) انتخاب کردند! ولی ما از آن درگذشتیم (و عفو کردیم) و به موسی، برهان آشکاری دادیم.

و کوه طور را بر فراز آنها برافراشتیم؛ و در همان حال از آنها پیمان گرفتیم، و به آنها گفتیم: «(برای توبه) از در (بیت المقدس) با خضوع در آئید!» و (نیز) گفتیم: «روز شنبه تعدی نکنید (و دست از کار بکشید!)» و از آنان (در برابر همه اینها) پیمان محکمی گرفتیم.

شأن نزول:

از بهانه‌های یهود

در «تفسیر تبیان»، «مجمع البیان» و «روح المعانی» چنین آمده: جمعی از یهود نزد پیامبر ﷺ آمده، گفتند: اگر تو پیغمبر خدائی کتاب آسمانی خود را یک جا به ما عرضه کن، همان طور که موسی علی‌ه‌السلام «تورات» را یک جا آورد، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

* * *

ط «جوامع الجامع»، ج ۱، ص ۴۵۲.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۷۷؛ «تفسیر صافی»، ج ۱، ص ۵۱۶؛ «جامع البیان»، ج ۷، ص ۳۴۸؛ «در المنثور»، ج ۳، ص ۲۹.

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ
يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا

هرگز مسیح از این ابا نداشت که بنده خدا باشد؛ و نه فرشتگان مقرب او (از این ابا دارند).
و آنها که از عبودیت و بندگی او، روی برتابند و تکبر کنند، به زودی همه آنها را
(درقیامت) نزد خود جمع خواهد کرد.

شأن نزول:

مسیح عليه السلام بنده خدا است

جمعی از مفسران در شأن نزول این آیه، چنین روایت کرده‌اند: طایفه‌ای از
مسیحیان «نجران» خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیده، عرض کردند: چرا نسبت به
پیشوای ما خرده می‌گیری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من چه عیبی بر او گذاشته‌ام؟

گفتند: تو می‌گوئی او بنده خدا و پیامبر او بوده است. آیه فوق نازل شد و به آنها
پاسخ گفت.^۱

* * *

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرُؤًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ
فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِيئُهَا إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا
الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

از تو (دربارۀ ارث) سؤال می‌کنند، بگو: «خداوند، حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما
بیان می‌کند: اگر مردی از دنیا برود، که فرزند نداشته باشد، و برای او خواهری باشد،
نصف اموالی را که به جا گذاشته، از او (ارث) می‌برد؛ و آن (مرد نیز) تمام مال را از
خواهر، به ارث می‌برد، در صورتی که (خواهر او) فرزند نداشته باشد؛ و اگر دو خواهر

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر صافی»، ج ۱، ص ۵۲۴؛ «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۵۷۷؛ «کنز
الدقائق»، ج ۲، ص ۶۹۵.

(از او) باقی باشند دو سوم اموال را می‌برند؛ و اگر برادران و خواهران با هم باشند، برای هر مذکر، دو برابر سهم مؤنث است. خداوند برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید؛ و خداوند به همه چیز داناست».

شان نزول:

ارث خواهران و برادران

بسیاری از مفسران در شأن نزول آیه فوق از «جابر بن عبدالله انصاری» چنین نقل کرده‌اند، می‌گوید: من شدیداً بیمار بودم، پیامبر ﷺ به عیادت من آمد، در آنجا وضو گرفت و از آب وضوی خود بر من پاشید، من که در اندیشه مرگ بودم به پیامبر ﷺ عرض کردم:

وارث من فقط خواهران منند، میراث آنها چگونه است، این آیه که آیه فرائض نام دارد نازل شد، و میراث آنها را روشن ساخت.^۱
و به عقیده بعضی این آخرین آیه‌ای است که درباره احکام اسلام بر پیامبر ﷺ نازل شده.^۲



۱ و ۲: «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «المیزان»، ج ۵، ص ۱۵۴ و ۱۵۵؛ «تفسیر تبیان»، ج ۳، ص ۴۰۷ و ۴۰۸؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۶، ص ۲۸؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱، ص ۶۰۶؛ «در المنتور» و «تفسیر صافی»، ذیل آیه مورد بحث.



فصل چہارم

شان نزول آیات سورہ

مائدہ

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ
مُكَلِّبِينَ تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ
اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

از تو سؤال می‌کنند چه چیزهایی برای آنها حلال شده است؟ بگو: «آنچه پاکیزه است،
برای شما حلال گردیده؛ و (نیز) صید حیوانات شکاری و سگ‌های تربیت یافته که
از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آنها یاد داده‌اید، پس از آنچه این حیوانات برای شما
(صید می‌کنند و) نگاه می‌دارند، بخورید؛ و نام خدا را بر آن ببرید؛ و از (معصیت)
خدا بپرهیزید که خداوند سریع الحساب است!»

شان نزول:

حکم شکار با سگ و باز شکاری

درباره آیه فوق شان نزول‌هایی ذکر کرده‌اند که مناسب‌تر از همه این است: «زید
الخير» و «عدی بن حاتم» که دو نفر از یاران پیامبر ﷺ بودند، خدمتش رسیده،
عرض کردند: ما جمعیتی هستیم که با سگ‌ها و بازهای شکاری صید می‌کنیم،
سگ‌های شکاری ما حیوانات وحشی حلال گوشت را می‌گیرند، بعضی از آنها زنده
به دست ما می‌رسد، آن را سر می‌بریم، ولی بعضی از آنها به وسیله سگ‌ها کشته
می‌شوند، و ما فرصت ذبح آنها را پیدا نمی‌کنیم و با این که می‌دانیم خدا گوشت
مردار را بر ما حرام کرده، تکلیف ما چیست؟ آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ
گفت.^۱

* * *

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ
يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ

۱. «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۳، ذیل آیه مورد بحث؛ «اسباب نزول الآيات»
واحدی نیشابوری، ص ۱۲۸؛ «زاد المسیر»، ج ۲، ص ۲۴۱.

ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند، و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، (و به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند)، فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته گردند؛ یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) آنها، به عکس یکدیگر، بریده شود؛ و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوائی آنها در دنیاست؛ و در آخرت، مجازات عظیمی دارند.

شأن نزول:

مجازات مفسد فی الارض

در شأن نزول این آیه، چنین نقل کرده‌اند که: جمعی از مشرکان خدمت پیامبر ﷺ آمده مسلمان شدند، اما آب و هوای «مدینه» به آنها نساخت، رنگ آنها زرد و بدنشان بیمار شد.

پیامبر ﷺ برای بهبودی آنها دستور داد به خارج «مدینه» در نقطه خوش آب و هوایی از صحرا که شتران زکات را در آنجا به چرا می‌بردند، بروند و ضمن استفاده از آب و هوای آنجا از شیر تازه شتران به حد کافی استفاده کنند، آنها چنین کردند و بهبودی یافتند، اما به جای تشکر از پیامبر ﷺ چوپان‌های مسلمان را دست و پا بریده، چشمان آنها را از بین بردند، سپس دست به کشتار آنها زدند، شتران زکات را غارت کرده و از اسلام بیرون رفتند.

پیامبر ﷺ دستور داد آنها را دستگیر کردند و همان کاری که با چوپان‌ها انجام داده بودند، به عنوان مجازات درباره آنها انجام یافت، یعنی چشم آنها را کور کردند، دست و پای آنها را بریدند و کشتند تا دیگران عبرت بگیرند و مرتکب این اعمال ضد انسانی نشوند، آیه فوق درباره این گونه اشخاص نازل گردید و قانون اسلام را در مورد آنها شرح داد.^۱

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر صافی»، ج ۲، ص ۳۱؛ «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۶۲۱؛ «تفسیر

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا
بِأَفْوَهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ
لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْزِفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مُوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ
هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ
اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ
وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلْسُّخْتِ فَاِنْ جَاؤَكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ اعْزِضْ عَنْهُمْ
وَإِنْ تَعَرَّضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

ای فرستاده (خدا)! آنها که در مسیر کفر شتاب می کنند و با زبان می گویند: «ایمان آوردیم» و قلب آنها ایمان نیاورده، تو را اندوهگین ن سازند! و (همچنین) گروهی از یهودیان که خوب به سخنان تو گوش می دهند، تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند؛ آنها جاسوسان گروه دیگری هستند که خودشان نزد تو نیامده اند؛ آنها سخنان را از مفهوم اصلیش تحریف می کنند، و می گویند: «اگر این (که ما می خواهیم) به شما داده شد (و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد)، بپذیرید؛ و گر نه (از او) دوری کنید». (ولی) کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی در پی او) بخواهد مجازات کند، قادر به دفاع از او نیستی؛ آنها کسانی هستند که خدا نخواست دل هایشان را پاک کند؛ در دنیا رسوائی، و در آخرت مجازات بزرگی نصیبشان خواهد شد.

آنها بسیار به سخنان تو گوش می دهند تا آن را تکذیب کنند؛ مال حرام فراوان می خورند؛ پس اگر نزد تو آمدند، در میان آنان داوری کن، یا آنها را به حال خود واگذار. و اگر از آنان صرف نظر کنی، به تو هیچ زیانی نمی رسانند؛ و اگر میان آنها داوری کنی، با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد!

شأن نزول:

حکم تورات درباره زناى محصنه

در شأن نزول این آیه، روایات متعددی وارد شده، از همه روشن تر، روایتی است که از امام باقر علیه السلام در این زمینه نقل گردیده که خلاصه اش چنین است:

یکی از اشراف یهود «خیبر» که دارای همسر بود، با زن شوهرداری که او هم از خانواده های سرشناس «خیبر» محسوب می شد، عمل منافی عفت انجام داد، یهودیان از اجرای حکم «تورات» (سنگسار کردن) در مورد آنها ناراحت بودند، و به دنبال راه حلی می گشتند که آن دو را از حکم مزبور معاف سازد و در عین حال، پای بند بودن خود به احکام الهی را نشان دهند.

این بود که برای هم مسلکان خود در «مدینه» پیغام فرستادند: حکم این حادثه را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بپرسند (تا اگر در اسلام حکم سبک تری بود، آن را انتخاب کنند و در غیر این صورت آن را نیز به دست فراموشی بسپارند و شاید از این طریق، می خواستند توجه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را نیز به خود جلب کنند و خود را دوست مسلمانان معرفی نمایند).

به همین جهت، جمعی از بزرگان یهود «مدینه» به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شتافتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا هر چه حکم کنم می پذیرید؟

گفتند: به خاطر همین نزد تو آمده ایم!

در این موقع، حکم سنگباران کردن کسانی که مرتکب زناى محصنه می شوند نازل گردید، ولی آنها از پذیرفتن این حکم (به عذر این که در مذهب آنها چنین حکمی نیامده) شانه خالی کردند!

پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه کرد: این همان حکمی است که در تورات شما نیز آمده، آیا موافقید که یکی از شما را به داوری بطلبم و هر چه او از زبان «تورات» نقل کرد، بپذیرید.

گفتند: آری.

پیامبر ﷺ گفت: «ابن صوری» که در «فدک» زندگی می‌کند چگونه عالمی است؟ گفتند: او از همه یهود به «تورات» آشناتر است.

به دنبال او فرستادند، هنگامی که نزد پیامبر ﷺ آمد، به او فرمود:
تو را به خداوند یکتائی که «تورات» را بر موسی ﷺ نازل کرد، دریا را برای نجات
شما شکافت و دشمن شما فرعون را غرق نمود، و در بیابان شما را از مواهب خود
بهره‌مند ساخت سوگند می‌دهم بگو:
آیا حکم سنگباران کردن در چنین موردی در «تورات» بر شما نازل شده است یا
نه؟

او در پاسخ گفت: سوگندی به من دادی که ناچارم بگویم: آری؛ چنین حکمی در
«تورات» آمده است.

پیامبر ﷺ گفت: چرا از اجرای این حکم سرپیچی می‌کنید؟
او در جواب گفت: حقیقت این است که: ما در گذشته این حدّ را درباره افراد
عادی اجرا می‌کردیم، ولی در مورد ثروتمندان و اشراف خودداری می‌نمودیم.
این بود که گناه مزبور در طبقات مرفّه جامعه ما رواج یافت تا این که پسر عموی
یکی از رؤسای ما مرتکب این عمل زشت شد، و طبق معمول از مجازات او
صرف نظر کردند.

در همین اثنا، یک فرد عادی مرتکب این کار گردید، هنگامی که می‌خواستند او
را سنگباران کنند، خویشان او اعتراض کرده، گفتند: اگر بنا هست این حکم اجرا
بشود باید در مورد هر دو اجرا بشود، به همین جهت ما نشستیم و قانونی سبک‌تر از
قانون سنگسار کردن تصویب نمودیم و آن این بود که: به هر یک چهل تازیانه بزنیم و
روی آنها را سیاه کرده، وارونه سوار مرکب کنیم و در کوچه و بازار بگردانیم!
در این هنگام، پیامبر ﷺ دستور داد: آن مرد و زن را در مقابل مسجد سنگسار
کنند.^۱

۱. طبق روایتی که «بیهقی» در ج ۸ «سنن» خود، ص ۲۴۶ نقل کرده، هنگامی که علمای یهود خدمت

و فرمود: خدایا من نخستین کسی هستم که حکم تو را زنده نمودم، بعد از آن که یهود آن را از بین برده بودند.

در این هنگام آیات فوق نازل شد و جریان مزبور را به طور فشرده بیان کرد.^۱

* * *

وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ دُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ

أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

و در میان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن! و از هوس‌های آنان پیروی مکن! و از آنها بر حذر باش، مبدا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند! و اگر آنها (از حکم و داوری تو)، روی گردانند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را به خاطر پاره‌ای از گناهانشان مجازات کند؛ و بسیاری از مردم فاسقند. آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟

شأن نزول:

داوری غیر عادلانه ممنوع

بعضی از مفسران در شأن نزول آیه ۴۹ از «ابن عباس» چنین نقل کرده‌اند: جمعی از بزرگان یهود توطئه کرده، گفتند: نزد محمد ﷺ می‌رویم، شاید بتوانیم او را از آئین خود منحرف سازیم.

ط پیامبر ﷺ آمدند، آن زن و مرد را نیز همراه خود آورده بودند («صحیح بخاری»، ج ۵، ص ۱۷۰؛ «سنن کبریٰ نسائی»، ج ۴، ص ۲۹۴).

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر تبیان»، ج ۳، ص ۵۲۵؛ «تفسیر صافی»، ج ۲، ص ۲۲؛ «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۶۲۹.

پس از این تبانی، نزد پیامبر ﷺ آمده، گفتند: ما دانشمندان و اشراف یهودیم، اگر ما از تو پیروی کنیم، مطمئناً سایر یهودیان به ما اقتدا می‌کنند، ولی در میان ما و جمعیتی، نزاعی است (در مورد یک قتل یا چیز دیگر) اگر در این نزاع به نفع ما داوری کنی ما به تو ایمان خواهیم آورد.

پیامبر ﷺ از چنین قضاوتی (که عادلانه نبود) خودداری کرد و آیه فوق به این مناسبت نازل شد.^۱

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی (و دوست و تکیه‌گاه خود)، انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنها هستند؛ خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند!

(ولی) کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است می‌بینی که در (دوستی با) آنان، بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، و می‌گویند: «می‌ترسیم حادثه‌ای برای ما اتفاق بیفتد» شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری از سوی خود (به نفع مسلمانان) پیش بیاورد؛ و این دسته، از آنچه در دل پنهان داشتند، پشیمان گردند!

شان نزول:

هم‌پیمانی با یهود ممنوع

بسیاری از مفسران نقل کرده‌اند که بعد از جنگ «بدر»، «عبادة بن صامت

۱. «المنار»، ج ۶، ص ۴۲۱؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۲۹؛ «جوامع الجامع»، ج ۱، ص ۵۰۶؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۶، ص ۲۱۳؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۲۹۰.

خزر جی»، خدمت پیامبر ﷺ رسیده، گفت: من هم پیمانانی از یهود دارم که از نظر عدد، زیاد و از نظر قدرت نیرومندند، اکنون که آنها ما را تهدید به جنگ می‌کنند و حساب مسلمانان از غیر مسلمانان جدا شده است، من از دوستی و هم‌پیمانی با آنان برائت می‌جویم، هم پیمان من تنها خدا و پیامبر او است.

«عبدالله بن اُبی» گفت: ولی من از هم‌پیمانی با یهود برائت نمی‌جویم؛ زیرا از حوادث مشکل می‌ترسم و به آنها نیازمندم.

پیامبر ﷺ به او فرمود: آنچه در مورد دوستی با یهود بر «عباده» می‌ترسیدم، بر تو نیز می‌ترسم (و خطر این دوستی و هم‌پیمانی برای تو از او بیشتر است).

«عبدالله» گفت: چون چنین است من هم می‌پذیرم و با آنها قطع رابطه می‌کنم، آیات فوق نازل شد و مسلمانان را از هم‌پیمانی با یهود و نصاری بر حذر داشت.^۱

* * *

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را بر پا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، (پیروزند؛ زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است.

شأن نزول:

آیه ولایت

در «تفسیر مجمع البیان» و کتب دیگر از «عبدالله بن عباس» چنین نقل شده:

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۵، ۶ و ۱۶۸، و ج ۱۹، ص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۲۹۰ و ۲۹۱، ذیل آیات مورد بحث.

روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر ﷺ حدیث نقل می‌کرد، ناگهان مردی که عمامه‌ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمده و هر مرتبه که «ابن عباس» از پیغمبر اسلام ﷺ حدیث نقل می‌کرد، او نیز با جمله «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» حدیث دیگری را از پیامبر ﷺ نقل می‌نمود.

«ابن عباس» او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد ای مردم! هر کس مرا نمی‌شناسد، بداند من «ابوذر غفاری» هستم، با این گوش‌های خودم از رسول خدا ﷺ شنیدم - و اگر دروغ بگویم هر دو گوشم گر باد - و با این چشمان خود این جریان را دیدم - و اگر دروغ بگویم هر دو کور باد - که پیامبر ﷺ فرمود:

عَلَى قَائِدِ الْبَرَّةِ وَ قَائِلِ الْكُفْرَةِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ:

«علی‌علیه السلام پیشوای نیکان است، و کشنده کافران، هر کس او را یاری کند، خدا یارش خواهد کرد، و هر کس دست از یارش بردارد، خدا دست از یاری او برخواهد داشت».

سپس «ابوذر» اضافه کرد: ای مردم! روزی از روزها با رسول خدا ﷺ در مسجد نماز می‌خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی به او چیزی نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرده، گفت: خدایا تو شاهد باش! من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم، ولی کسی جواب مساعد به من نداد.

در همین حال علی‌علیه السلام که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتی را از دست آن حضرت بیرون آورد.

پیامبر ﷺ که در حال نماز بود، این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر به سوی آسمان بلند کرده، چنین عرض کرد:

«خداوند! برادرم موسی‌علیه السلام از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی، کارها را بر او آسان سازی، و گره از زبان او بگشائی تا مردم گفتارش را درک کنند، و نیز

موسیٰ علیه السلام درخواست کرد، هارون که برادرش بود را وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی!

خداوند! من محمد پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن، کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی علیه السلام را وزیر من گردان، تا به وسیله او، پشتم قوی و محکم گردد».

«ابودر» می گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «بخوان».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه بخوانم؟

گفت: بخوان: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...»^۱

البته این شأن نزول از طرق مختلف (چنان که خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیات و خصوصیات مطلب با هم تفاوت هائی دارند، ولی اساس و عصاره همه، یکی است.

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ

وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! افرادی که آئین شما را به باد استهزاء و بازی می گیرند - چه از اهل کتاب و چه مشرکان - آنها را ولی خود انتخاب نکنید! و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، اگر ایمان دارید!

آنها هنگامی که (مردم را) به نماز فرا می خوانید، آن را به مسخره و بازی می گیرند؛ این به خاطر آن است که آنها جمعی نابخردند.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۳۵، ص ۱۹۴ و ۱۹۵؛ «المیزان»، ج ۶، ص ۲۱؛ «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۲۳۰.

شأن نزول:

هشدار در مورد انتخاب دوست

در «تفسیر مجمع البیان»، «ابوالفتوح رازی» و «فخر رازی» نقل شده که: دو نفر از مشرکان به نام «رفاعه» و «سوید»، اظهار اسلام کردند و سپس جزء دار و دسته منافقان شدند.

بعضی از مسلمانان با این دو نفر رفت و آمد داشتند و اظهار دوستی می کردند، آیات فوق نازل شد و به آنها اخطار کرد که از این عمل بپرهیزید.^۱

* * *

از اینجا روشن می شود که اگر در این آیه سخن از ولایت به معنی دوستی به میان آمده، - نه به معنی سرپرستی و تصرف که در آیات قبل بود - به خاطر آن است که این آیات شأن نزولی جدای از آن آیات دارد و نمی توان یکی را بر دیگری قرینه گرفت.

* * *

و در شأن نزول آیه دوم که دنباله آیه قبل است، نقل شده که: جمعی از یهود و بعضی از نصاری صدای مؤذن را که می شنیدند و یا قیام مسلمانان را به نماز می دیدند، شروع به مسخره و استهزاء می کردند، قرآن مسلمانان را از طرح دوستی با این گونه افراد بر حذر داشت.^۲

* * *

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَقْضُونَ مِثْلَ الْإِنِّ أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنْزِلَ

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر ابوالفتوح رازی»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر کبیر

فخر رازی»، ج ۱۲، ص ۳۲، ذیل آیه مورد بحث (دار الکتب العلمیه تهران، طبع دوم).

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر ابوالفتوح رازی»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر کبیر فخر

رازی»، ج ۱۲، ص ۳۲، ذیل آیه مورد بحث (دار الکتب العلمیه تهران، طبع دوم).

مِنْ قَبْلُ وَأَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَ
جَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبْدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ
سَوَاءِ السَّبِيلِ

بگو: «ای اهل کتاب! آیا به ما خرده می‌گیرید؟! جز این است که به خداوند یگانه، و به آنچه
بر ما نازل شده، و به آنچه پیش از این نازل گردیده، ایمان آورده‌ایم. و این، به خاطر آن
است که بیشتر شما، از راه حق، خارج شده‌اید».

بگو: «آیا شما را از کسانی که موقعیت و پاداششان نزد خدا بدتر از این است، با خبر کنم؟
کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده، و از آنها،
میمون‌ها و خوک‌هایی قرار داده، و پرستش بت کرده‌اند؛ موقعیت و محل آنها، بدتر است؛
و از راه راست، گمراه‌ترند».

شأن نزول:

ایمان به همهٔ پیامبران

از «عبدالله بن عباس» نقل شده: جمعی از یهود نزد پیامبر ﷺ آمده، درخواست
کردند: عقائد خود را برای آنها شرح دهد، پیامبر ﷺ فرمود:
من به خدای بزرگ و یگانه ایمان دارم، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق،
یعقوب، موسی، عیسی ﷺ و همهٔ پیامبران الهی نازل شده را حق می‌دانم، و در
میان آنها جدائی نمی‌افکنم.

آنها گفتند: ما عیسی ﷺ را نمی‌شناسیم و به پیامبری نمی‌پذیریم، سپس افزودند:
ما هیچ آئینی را بدتر از آئین شما سراغ نداریم! آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ
گفت.^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «تفسیر تبیان»، ج ۱، ص ۴۸۱، و ج ۳، ص ۵۷۰ و ۵۷۱؛ «تفسیر
قرطبی»، ج ۶، ص ۲۳۳؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان؛ و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای؛ خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه‌می‌دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران (الجوج) را هدایت نمی‌کند.

شأن نزول:

آیه تبلیغ

گرچه متأسفانه پیش‌داوری‌ها و تعصب‌های مذهبی مانع از آن شده است که حقایق مربوط به این آیه، بدون پرده‌پوشی در اختیار همهٔ مسلمین قرار گیرد، ولی در عین حال در کتاب‌های مختلفی که دانشمندان اهل تسنن، اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته‌اند، روایات زیادی دیده می‌شود که با صراحت می‌گوید: آیه فوق دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است.

این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله «زید بن ارقم»، «ابوسعید خدری»، «ابن عباس»، «جابر بن عبدالله انصاری»، «ابوهریره»، «براء بن عازب»، «حذیفه»، «عامر بن لیلی بن ضمیره» و «ابن مسعود» نقل کرده‌اند و گفته‌اند: آیه فوق دربارهٔ علی علیه السلام و داستان روز «غدیر» نازل گردید.

بعضی از احادیث فوق مانند حدیث «زید بن ارقم» به یک طریق.

بعضی از احادیث مانند حدیث «ابوسعید خدری» به یازده طریق!

بعضی از این احادیث مانند حدیث «ابن عباس» نیز به یازده طریق!

و بعضی دیگر، مانند حدیث «براء بن عازب» به سه طریق نقل شده است.

دانشمندانی که به این احادیث در کتب خود تصریح کرده‌اند، عدّه کثیری هستند

که به عنوان نمونه از جمعی از آنها نام می‌بریم:

۱- «حافظ ابو نعیم اصفهانی» در نوشته خود «ما نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي عَلِيٍّ» (به نقل

از «خصائص»، صفحه ۲۹).

- ۲- «ابوالحسن واحدی نیشابوری» در «اسباب النزول»، صفحه ۱۵۰.
- ۳- «حافظ ابوسعید سجستانی» در کتاب «الولایه» (به نقل از کتاب «طرائف»).^۲
- ۴- «ابن عساکر شافعی» (بنا به نقل «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۲۹۸).^۳
- ۵- «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» خود، جلد ۳، صفحه ۶۳۶.
- ۶- «ابو اسحاق حموینی» در «فرائد السمطین».
- ۷- «ابن صباغ مالکی» در «فصول المهمة»، صفحه ۲۷.
- ۸- «جلال الدین سیوطی» در «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۲۹۸.
- ۹- «قاضی شوکانی» در «فتح القدير»، جلد ۳، صفحه ۵۷.
- ۱۰- «شهاب الدین آلوسی شافعی» در «روح المعانی»، جلد ۶، صفحه ۱۷۲.
- ۱۱- «شیخ سلیمان قندوزی حنفی» در «ینابیع المودة»، صفحه ۱۲۰.
- ۱۲- «بدر الدین حنفی» در «عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری»، جلد ۸، صفحه ۵۸۴.
- ۱۳- «شیخ محمد عبده» مصری در «تفسیر المنار»، جلد ۶، صفحه ۴۶۳.
- ۱۴- «حافظ ابن مردویه» متوفای ۴۱۶، بنا به نقل «سیوطی» در «در المنثور».^{۱۱}

۱. «اسباب نزول الآيات» واحدی نیشابوری، ص ۱۳۵.
۲. «الطرائف» سید بن طاووس حسنی، ص ۱۲۱.
۳. «در المنثور»؛ «فتح القدير»، ج ۲، ص ۶۰ (عالم الکتب).
۴. «تفسیر کبیر»، ج ۱۲، ص ۴۹، دار الکتب العلمیة تهران، طبع دوم (ص ۳۹۹)، چاپی دیگر، ذیل آیه مورد بحث.
۵. «الفصول المهمة» ابن صباغ مالکی، ص ۲۴.
۶. «در المنثور».
۷. «فتح القدير» شوکانی، ج ۲، ص ۶۰ (عالم الکتب، ج ۵).
۸. «تفسیر آلوسی» (روح المعانی)، ج ۶، ص ۱۸۸، ذیل آیه مورد بحث.
۹. «ینابیع المودة» قندوزی، ج ۱، ص ۳۵۹.
۱۰. «تفسیر المنار»، ذیل آیه مورد بحث.
۱۱. «در المنثور»، ج ۲، ص ۲۹۸.

و جمع کثیری دیگر این شأن نزول را برای آیه فوق نقل کرده‌اند.^۱
 اشتباه نشود منظور این نیست که دانشمندان و مفسران فوق نزول این آیه را
 درباره علی علیه السلام پذیرفته‌اند، بلکه منظور این است: روایات مربوط به این مطلب را در
 کتب خود نقل کرده‌اند، اگر چه پس از نقل این روایت معروف، به خاطر ترس از
 شرائط خاص محیط خود.

و یا به خاطر پیش‌داوری‌های نادرستی که جلو قضاوت صحیح را در این گونه
 مباحث می‌گیرد، از پذیرفتن آن خودداری کرده‌اند.

بلکه گاهی کوشیده‌اند تا آنجا که ممکن است آن را کم‌رنگ و کم‌اهمیت جلوه
 دهند، مثلاً «فخر رازی» که تعصب او در مسائل خاص مذهبی معروف و مشهور
 است برای کم‌اهمیت دادن این شأن نزول، آن را دهمین احتمال آیه قرار داده و ۹
 احتمال دیگر - که غالباً بسیار سُست، واهی و بی‌ارزش است - را قبل از آن آورده
 است!

از «فخر رازی» زیاد تعجب نمی‌کنیم؛ زیرا روش او در همه جا چنین است،
 تعجب از نویسندگان روشن‌فکری همچون «سید قطب» در «تفسیر فی ظلال» و
 «محمد رشید رضا» در «تفسیر المنار» است که یا اصلاً سخنی از این شأن نزول که
 انواع کتاب‌ها را پرکرده است به میان نیاورده‌اند؛

و یا بسیار کم‌اهمیت جلوه داده‌اند به طوری که به هیچ وجه جلب توجه نکند،
 آیا محیط آنها اجازه بیان حقیقت را نمی‌داده؟

و یا پوشش‌های فکری تعصب‌آمیز بیش از آن بوده است که برق روشنفکری در
 اعماق آن نفوذ کند و پرده‌ها را کنار زند؟! نمی‌دانیم.

ولی جمعی دیگر نزول آیه را در مورد علی علیه السلام مسلم دانسته‌اند، اما در این که
 دلالت بر مسئله ولایت و خلافت دارد، تردید نموده‌اند که اشکال و پاسخ آنها را به
 زودی به خواست خدا خواهیم دانست.

۱. برای آگاهی بیشتر به «الغدير»، ج ۱، ص ۲۱۴ به بعد مراجعه فرمائید.

به هر حال - همان طور که در بالا گفتیم - روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسنن - چه رسد به کتب شیعه - نقل شده، بیش از آن است که بتوان آنها را انکار کرد، و یا به سادگی از آن گذشت، معلوم نیست چرا درباره شأن نزول سایر آیات قرآن به یک یا دو حدیث، قناعت می‌شود، اما درباره شأن نزول این آیه این همه روایت کافی نیست.

آیا این آیه خصوصیتی دارد که در سایر آیات نیست؟

و آیا برای این همه سختگیری در مورد این آیه دلیل منطقی می‌توان یافت؟ موضوع دیگری که در اینجا یادآوری آن ضرورت دارد این است: روایاتی که در بالا ذکر کردیم تنها روایاتی بود که در زمینه نزول آیه درباره علی علیه السلام وارد شده است (یعنی روایاتی مربوط به شأن نزول آیه) و گرنه روایاتی که درباره جریان «غدير خم»، خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله و معرفی علی علیه السلام به عنوان وصی و ولی نقل شده، به مراتب بیش از آن است، تا آنجا که نویسنده محقق «علامه امینی» در «الغدير» حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله با اسناد و مدارک و از ۸۴ نفر از تابعین و از ۳۶۰ دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می‌دهد حدیث مزبور یکی از قطعی‌ترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند. باید گفت که او هیچ روایت متواتری را نمی‌تواند بپذیرد.

از این نظر که بحث درباره همه روایاتی که در «شأن نزول آیه» وارد شده و همچنین درباره تمام روایاتی که در مورد «حدیث غدیر» نقل شده نیاز به نوشتن کتاب قطوری دارد - و ما را از روش تفسیری خود خارج می‌سازد - به همین اندازه قناعت کرده، و کسانی که می‌خواهند مطالعه بیشتری در این زمینه کنند را به کتاب‌های «الدر المنثور» سیوطی، «الغدير» علامه امینی، «احقاق الحق» قاضی نور الله شوشتری، «المراجعات» شرف الدین و «دلائل الصدق» محمد حسن مظفر ارجاع می‌دهیم.

خلاصه جریان غدیر

در روایات فراوانی که در این زمینه نقل شده - در عین این که همه یک حادثه را تعقیب می‌کند - تعبیرات گوناگونی وجود دارد.

بعضی از روایات بسیار مفصل و طولانی؛

بعضی مختصر و فشرده است؛

بعضی از روایات گوشه‌ای از حادثه را نقل می‌کند؛

و بعضی گوشه دیگر را، ولی از مجموع این روایات و همچنین تواریخ اسلامی و

ملاحظه قرائن، شرائط، محیط و محل چنین استفاده می‌شود که:

در آخرین سال عمر پیامبر ﷺ مراسم حجة الوداع، با شکوه هر چه تمام‌تر در حضور پیامبر ﷺ به پایان رسید، قلب‌ها در هاله‌ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذت معنوی این عبادت بزرگ، هنوز در ذائقه جان‌ها انعکاس داشت.

یاران پیامبر ﷺ که عدد آنها فوق العاده زیاد بود، از خوشحالی درک این فیض و سعادت بزرگ، در پوست نمی‌گنجیدند.^۱

نه تنها مردم به «مدینه» در این سفر، پیامبر ﷺ را همراهی می‌کردند که مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر ﷺ بودند.

آفتاب حجاز آتش بر کوه‌ها و دره‌ها می‌پاشید، اما شیرینی این سفر روحانی بی‌نظیر، همه چیز را آسان می‌کرد، ظهر نزدیک شده بود، کم‌کم سرزمین «جحفه» و سپس بیابان‌های خشک و سوزان «غدیر خم» از دور نمایان می‌شد.

اینجا در حقیقت چهارراهی است که مردم سرزمین «حجاز» را از هم جدا می‌کند، راهی به سوی «مدینه» در شمال، راهی به سمت «عراق» در شرق، و راهی به سمت غرب و سرزمین «مصر» و راهی به سوی سرزمین «یمن» در جنوب پیش

۱. تعداد همراهان پیامبر ﷺ را بعضی نود هزار و بعضی صد و چهارده هزار و بعضی صد و بیست هزار و بعضی صد و بیست و چهار هزار نفر نوشته‌اند.

می‌رود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهم‌ترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد، و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایانی در مأموریت‌های موفقیت‌آمیز پیامبر ﷺ بود از هم جدا شوند.

روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می‌گذشت، ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر ﷺ به همراهان داده شد، مسلمانان با صدای بلند، آنهایی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند، و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، خورشید از خط نصف النهار گذشت، مؤذن پیامبر ﷺ با صدای الله اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، مردم به سرعت آماده نماز می‌شدند، اما هوا به قدری داغ بود که بعضی مجبور بودند، قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند، در غیر این صورت ریگ‌های داغ بیابان و اشعه آفتاب، پا و سر آنها را ناراحت می‌کرد.

نه سایبانی در صحرا به چشم می‌خورد و نه سبزه و گیاه و درختی، جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما، با سرسختی مبارزه می‌کردند.

جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند، پارچه‌ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر ﷺ ترتیب دادند، ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می‌خزید و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش می‌کرد. نماز ظهر تمام شد.

مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه‌های کوچکی که با خود حمل می‌کردند پناهنده شوند، ولی پیامبر ﷺ به آنها اطلاع داد که: همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می‌شد، خود را آماده کنند.

کسانی که از پیامبر ﷺ فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابلای جمعیت نمی‌توانستند مشاهده کنند.

لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد، و پیامبر ﷺ بر فراز آن قرار گرفت، نخست حمد و سپاس پروردگار به جا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را

مخاطب ساخت و چنین فرمود:

من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می‌روم!
من مسئولم شما هم مسئولید!

شما درباره من چگونه شهادت می‌دهید؟

مردم صدا بلند کرده گفتند: نَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ جَهِدْتَ فَجَزَاكَ اللهُ خَيْرًا.
«ما گواهی می‌دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیر خواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی، خداوند تو را جزای خیر دهد».

سپس فرمود: «آیا شما به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز گواهی نمی‌دهید؟!»
همه گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم».
فرمود: «خداوندا گواه باش!...»

بار دیگر فرمود: ای مردم! آیا صدای مرا می‌شنوید؟...
گفتند: آری، و به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فراگرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی‌شد.

پیامبر ﷺ فرمود:... اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما به یادگار می‌گذارم چه خواهید کرد؟

یکی از میان جمعیت صدا زد، کدام دو چیز گرانمایه یا رسول الله؟!
پیامبر ﷺ بلافاصله گفت: اوّل، ثقل اکبر، کتاب خدا است که یک سوی آن به دست پروردگار، و سوی دیگرش در دست شما است، دست از دامن آن برندارید تا گمراه نشوید.

و اما دومین یادگار گرانقدر من، خاندان منند و خداوند لطیفِ خبیر به من خبر داده که این دو، هرگز از هم جدا نمی‌شوند، تا در بهشت به من پیوندند، از این دو پیشی نگیرید، که هلاک می‌شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند پیامبر ﷺ به اطراف خود نگاه کرد، گویا کسی را جستجو می‌کند و همین که چشمش به علیؓ افتاد، خم شد، دست او را گرفت و بلند کرد، آن چنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد، و همهٔ مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست‌ناپذیر اسلام است.

در اینجا صدای پیامبر ﷺ رساتر و بلندتر شد و فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوَّلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**: «چه کسی از همهٔ مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟!»

گفتند: خدا و پیامبر ﷺ داناترند!

پیامبر ﷺ گفت: خدا، مولا و رهبر من است، و من مولا و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و ارادهٔ من بر ارادهٔ آنها مقدم). سپس فرمود: **فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ**: «هرکس من مولا و رهبر او هستم، علی، مولا و رهبر او است» - و این سخن را سه بار و به گفتهٔ بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد -.

و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشته عرض کرد:
اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ:

«خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار آن کس که او را محبوب دارد، و مبغوض بدار آن کس که او را مبغوض دارد، یارانش را یاری کن، و آنها که یارش را ترک کنند، از یاری خویش محروم ساز، و حق را همراه او بدار به هر سو که او می‌چرخد».

سپس فرمود: **أَلَا فَيُبَلِّغُ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ**: «آگاه باشید، همهٔ حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند».

خطبهٔ پیامبر ﷺ به پایان رسید، عرق از سر و روی پیامبر ﷺ و علیؓ و مردم فرو می‌ریخت، و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا

نازل شد و این آیه را بر پیامبر ﷺ خواند: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...: «امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم».^۱
پیامبر ﷺ فرمود: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَ رِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي:

«خداوند بزرگ است، همان خدائی که آئین خود را کامل، و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی علیه السلام پس از من راضی و خشنود گشت».

در این هنگام شور و غوغائی در میان مردم افتاد و علی علیه السلام را به این موقعیت تبریک می گفتند، و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند، «ابوبکر» و «عمر» بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند: بَحُّ بَحُّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ:
«آفرین بر تو باد! آفرین بر تو باد! ای فرزند ابوطالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان باایمان شدی».

در این هنگام «ابن عباس» گفت: «به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند». و «حسن بن ثابت» شاعر معروف، از پیامبر ﷺ اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید، سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ	بِحُمْ وَ أَسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا
فَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَ نَبِيِّكُمْ؟	فَقَالُوا وَ لَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيًا
إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَ أَنْتَ نَبِينُنَا	وَ لَمْ تَلَقِ مِنَّا فِي الْوَلَايَةِ عَاصِيًا
فَقَالَ لَهُ فَمَنْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي	رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيًا
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ	فَكُونُوا لَهُ أَتْبَاعَ صِدْقٍ مُوَالِيًا
هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَلِيَّهِ	وَ كُنْ لِدُنَى عَادَا عَلِيًّا مُعَادِيًا ^۲

۱. مائده، آیه ۳.

۲. این اشعار را جمعی از بزرگان دانشمندان اهل تسنن نقل کرده اند، که از میان آنها می توان:

یعنی: «پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد، و چه نداده‌نده گرانقدری!»

«فرمود: مولای شما و پیامبر شما کیست؟ و آنها بدون چشم‌پوشی و اغماض صریحاً پاسخ گفتند»:

«خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مائی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد».

«پیامبر ﷺ به علی ع گفت: برخیز؛ زیرا من تو را بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم».

«و سپس فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد، مولا و رهبر او است پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید».

«در این هنگام، پیامبر ﷺ عرض کرد: بارالها! دوست او را دوست بدار و با آن کس که با علی دشمنی ورزد دشمن باش...».

این بود خلاصه‌ای از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است.^۱

* * *

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَ لِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِّن رَّبِّكَ طُعْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

بگو: «ای اهل کتاب! شما هیچ آئین صحیحی ندارید، مگر این که تورات و انجیل و آنچه را

ط حافظ «ابونعیم اصفهانی»، و حافظ «ابوسعید سجستانی» و «خوارزمی مالکی» و حافظ «ابوعبدالله مرزبانی» و «گنجی شافعی» و «جلال الدین سیوطی» و «سبط بن جوزی» و «صدر الدین حموی» را نام برد (بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۱۲).

۱. برای آگاهی بیشتر به «بحار الانوار»، ج ۳۷، ص ۱۰۸ به بعد، أَبْوَابُ النُّصُوصِ الدَّالَّةِ عَلَى الْخُصُوصِ عَلَى إِثْمَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ...، باب ۵۲: أَحْبَابُ الْعَدِيرِ وَ مَا صَدَرَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ...

از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، بر پا دارید». ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده، (نه تنها مایه بیداری آنها نمی‌گردد، بلکه) بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می‌افزاید. بنابراین، از این قوم کافر، (و مخالفت آنها)، غمگین مباش!

شأن نزول:

عمل به تورات، انجیل و قرآن

در «تفسیر مجمع البیان» و تفسیر «قرطبی» از «ابن عباس» چنین نقل شده: جمعی از یهود خدمت پیامبر ﷺ آمدند، نخست پرسیدند: آیا تو اقرار نداری که «تورات» از طرف خدا است؟

پیغمبر ﷺ جواب مثبت داد.

آنها گفتند: ما هم «تورات» را قبول داریم، ولی به غیر آن ایمان نداریم (در حقیقت تورات قدر مشترک میان ما و شما است اما قرآن کتابی است که تنها شما به آن عقیده دارید، پس چه بهتر که تورات را بپذیریم و غیر آن را نفی کنیم!) آیه نخست نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

* * *

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسَّيْسِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ

وَمَا لَنَا لَأَنزُومُنَّ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۳۰؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۶، ص ۲۴۵، ذیل

آیه مورد بحث: «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۵۸۶.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٢٢﴾

خداوند به خاطر این سخن، به آنها باغهایی از بهشت پاداش داد که از زیر درختانش، نهرها جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است جزای نیکوکاران!

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، همانها اهل دوزخند.

نخستین مهاجرت در اسلام و ثمرات آن

۱. تفاسیر «مجمع البیان»، «فخر رازی» و «برهان» (ج ۲، ص ۳۴۴) ذیل آیات مورد بحث.

در سال‌های نخستین بعثت پیامبر ﷺ و دعوت عمومی او، مسلمانان در اقلیت شدیدی قرار داشتند، «قریش» به قبائل عرب توصیه کرده بود که هر کدام، افراد وابسته خود را که به پیامبر ﷺ ایمان آورده است تحت فشار شدید قرار دهند و به این ترتیب، هر یک از مسلمانان از طرف قوم و قبیله خود سخت تحت فشار قرار داشت.

آن روز تعداد مسلمانان برای دست زدن به یک «جهاد آزادی‌بخش» کافی نبود، پیامبر ﷺ برای حفظ این دسته کوچک، و تهیه پایگاهی برای مسلمانان در بیرون «حجاز»، به آنها دستور مهاجرت داد، و «حبشه» را برای این مقصد انتخاب کرده، فرمود:

«در آنجا زمامدار صالحی است که از ستم و ستمگری جلوگیری می‌کند، شما به آنجا بروید تا خداوند فرصت مناسبی در اختیار ما بگذارد».^۱

منظور پیامبر ﷺ «نجاشی» بود، («نجاشی» اسم عامی بود همانند «کسری» که به تمام سلاطین «حبشه» گفته می‌شد، اما اسم «نجاشی» معاصر پیامبر ﷺ «اصحمه» بود، که در زبان حبشی به معنی «عطیه» و «بخشش» است).

یازده مرد و چهار زن از مسلمانان عازم «حبشه» شدند و از طریق دریا با کرایه کردن کشتی کوچکی راه «حبشه» را پیش گرفتند، این در ماه رجب سال پنجم بعثت بود، این مهاجرت، مهاجرت اول نام گرفت.

چیزی نگذشت که «جعفر بن ابیطالب» و جمعی دیگر نیز از مسلمانان به «حبشه» رفتند و هسته اصلی یک جمعیت متشکل اسلامی را که از ۸۲ نفر مرد و عده قابل ملاحظه‌ای زن و کودک تشکیل می‌شد، به وجود آوردند.

طرح این مهاجرت برای بت پرستان سخت دردناک بود؛ زیرا به خوبی می‌دیدند چیزی نخواهد گذشت که با یک جمعیت متشکل نیرومند از مسلمانان که تدریجاً

۱. «بحارالانوار»، ج ۸، ص ۴۱۲؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «مکاتیب الرسول» احمدی میانجی، ج ۲، ص ۴۴۹؛ «سنن کبرای بیهقی»، ج ۹، ص ۹؛ «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۷۰؛ «البدایة والنهاية»، ج ۳، ص ۸۵ و ۹۲.

اسلام را پذیرفته و به سرزمین امن و امان «حبشه» رفته‌اند رو به رو خواهند شد. برای بر هم زدن این موقعیت دست به کار شدند، و دو نفر از جوانان باهوش، فعال، حيله‌گرو پشت‌هم‌انداز یعنی «عمرو بن عاص» و «عمار بن ولید» را برای این کار انتخاب کرده، با هدایای فراوانی به «حبشه» فرستادند.

این دو نفر در کشتی شراب نوشیدند و به جان هم افتادند ولی به هر حال برای پیاده کردن نقشه خود وارد سرزمین «حبشه» شدند، و با مقدماتی به حضور «نجاشی» بار یافتند.

البته قبلاً با دادن هدایای گران‌بهای به اطرافیان «نجاشی» موافقت آنها را جلب کرده و قول تأیید و طرفداری از خود را گرفته بودند.

«عمرو عاص» سخنان خود را از اینجا شروع کرده، به «نجاشی» چنین گفت: «ما فرستادگان بزرگان مکه‌ایم، تعدادی از جوانان سبک مغز در میان ما پرچم مخالفت برافراشته‌اند و از آئین نیاکان خود برگشته، به بدگوئی از خدایان ما پرداخته، آشوب و فتنه به پا کرده، در میان مردم تخم نفاق پاشیده‌اند، و از موقعیت سرزمین شما سوء استفاده کرده، به اینجا پناه آورده‌اند، ما از آن می‌ترسیم در اینجا نیز دست به اخلال‌گری زنند، بهتر این است که آنها را به ما بسپارید و به محل خود باز گردانیم...»^۱.

این را گفتند و هدایائی را که با خود آورده بودند تقدیم داشتند.

«نجاشی» گفت: تا من با نمایندگان این پناهندگان به کشورم، تماس نگیرم نمی‌توانم در این زمینه سخن بگویم، و از آنجا که این بحث، یک بحث مذهبی است باید از نمایندگان مذهبی نیز در جلسه‌ای در حضور شما دعوت شود.

روز دیگری در یک جلسه مهم که اطرافیان «نجاشی» و جمعی از دانشمندان مسیحی و «جعفر بن ابیطالب» به عنوان نمایندگی مسلمانان، و نمایندگان قریش، حضور داشتند، «نجاشی» پس از استماع سخنان نمایندگان قریش، رو به «جعفر»

۱. «بحار الانوار»، ج ۱۸، ص ۴۱۲ و ۴۱۳.

کرده، از او خواست نظر خود را در این زمینه بیان کند.

جعفر پس از ادای احترام چنین گفت: نخست از اینها پرسید: آیا ما جزء بردگان فراری این جمعیتیم؟!

«عمرو» گفت: نه، شما آزادید.

جعفر - و نیز سؤال کنید: آیا آنها دینی بر دمه ما دارند که آن را از ما می طلبند؟!

عمرو - نه، ما هیچ گونه مطالبه‌ای از شما نداریم.

جعفر - آیا خونی از شما ریخته‌ایم؟ که آن را از ما می طلبید؟!

عمرو - نه، چنین چیزی در کار نیست.

جعفر - پس از ما چه می خواهید که این همه ما را شکنجه و آزار دادید، و ما به

ناچار از سرزمین شما که مرکز ظلم و بیدادگری بود بیرون آمدیم؟!

سپس «جعفر» رو به «نجاشی» کرده گفت: ما جمعی نادان بودیم، بت پرستی

می کردیم، گوشت مردار می خوردیم، انواع کارهای زشت و ننگین انجام می دادیم،

قطع رحم می کردیم، نسبت به همسایگان خویش بدرفتاری داشتیم، و نیرومندان ما

ضعیفان را می خوردند!

ولی خداوند پیامبری در میان ما مبعوث کرد که: به ما دستور داده است: هرگونه

شبیه و شریک را از خدا دور سازیم، فحشاء و منکرات و ظلم و ستم و قمار را ترک

گوئیم.

به ما دستور داده: نماز بخوانیم، زکات بدهیم، عدالت و احسان پیشه کنیم و

بستگان خود را کمک نمائیم.

«نجاشی» گفت: عیسای مسیح علیه السلام نیز برای همین مبعوث شده بود!

آنگاه از «جعفر» پرسید: آیا چیزی از آیاتی که بر پیامبر شما نازل شده است حفظ

داری؟

جعفر گفت: آری، سپس شروع به خواندن سورة «مریم» کرد.

حسن انتخاب جعفر، در مورد آیات تکان دهنده این سوره که مسیح علیه السلام و مادرش

را از هرگونه تهمت‌های ناروا پاک می‌سازد، اثر عجیبی گذاشت تا آنجا که قطره‌های اشک شوق، از دیدگان دانشمندان مسیحی سرازیر گشت، و «نجاشی» صدا زد به خدا سوگند: نشانه‌های حقیقت در این آیات نمایان است!

هنگامی که «عمرو» خواست در اینجا سخنی بگوید، و تقاضای سپردن مسلمانان را به دست وی کند، «نجاشی» دست بلند کرد، و محکم بر صورت «عمرو» کوبیده گفت:

خاموش باش! به خدا سوگند اگر بیش از این سخنی در مذمت این جمعیت بگوئی تو را مجازات خواهم کرد!

این جمله را گفت و رو به مأمورین کرده، صدا زد، هدایای آنها را به آنان برگردانید و آنها را از «حبشه» بیرون نمائید، و به جعفر و یارانش گفت: آسوده‌خاطر در کشور من زندگی کنید!

این پیش‌آمد، علاوه بر اثر تبلیغی عمیقی که در زمینه شناساندن اسلام به جمعی از مردم «حبشه» داشت، سبب شد که مسلمانان «مکه» جدأ روی این پایگاه مطمئن حساب کنند، و مسلمانان تازه وارد را برای آن روز که قدرت کافی بیابند، به آنجا روانه سازند.

سال‌ها گذشت، پیامبر ﷺ هجرت کرد، کار اسلام بالا گرفت، عهدنامه «حذیبیه» امضاء شد، و پیامبر ﷺ متوجه فتح «خیبر» گشت.

در آن روز که مسلمانان از فرط شادی به خاطر در هم شکستن بزرگ‌ترین کانون خطر یهود در پوست نمی‌گنجیدند، از دور شاهد حرکت دسته‌جمعی عده‌ای به سوی سپاه اسلام بودند، چیزی نگذشت که معلوم شد، این جمعیت همان مهاجران حبشه‌اند که به آغوش وطن باز می‌گردند در حالی که قدرت‌های اهریمنی دشمنان در هم شکسته شده و نهال اسلام به قدر کافی ریشه دوانیده است.

پیامبر ﷺ با مشاهده «جعفر» و مهاجران «حبشه»، این جمله تاریخی را فرمود:

لَا أَدْرِي أَنَا بِفَتْحِ خَيْبَرٍ أَسْرُؤُ أَمْ بِقُدُومِ جَعْفَرٍ؟!

«نمی دانم از پیروزی خیبر خوشحال تر باشم یا از بازگشت جعفر»^۱ می گویند: علاوه بر مسلمانان، هشت نفر از شامیان که در میان آنها یک راهب مسیحی بود و تمایل شدید به اسلام پیدا کرده بودند، خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و پس از شنیدن آیات سورة «یس» به گریه افتاده، مسلمان شدند و گفتند: چقدر این آیات به تعلیمات راستین مسیح عليه السلام شباهت دارد.

طبق روایتی که در «تفسیر المنار» از «سعید بن جبیر» نقل شده: «نجاشی» سی نفر از بهترین یاران خود را به عنوان اظهار علاقه به پیامبر ﷺ و آئین اسلام به «مدینه» فرستاد، و همانها بودند که با شنیدن آیات سورة «یس» گریستند و اسلام را پذیرفتند. آیات فوق نازل شد و از این مؤمنان تجلیل کرد.^{۲-۳}

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَأَتَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

و كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ
لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ

۱. «وسائل الشيعه»، ج ۸، ص ۵۲: «بحار الانوار»، ج ۱۸، ص ۴۱۳ و ج ۲۱، ص ۲۳، ۲۴، ۲۵ و ۶۳ و ج ۲۲، ص ۲۷۶ و ج ۸۸، ص ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱ و

۲. این شأن نزول با آن منافات ندارد که سورة «مائده» در اواخر عمر پیامبر ﷺ نازل شده باشد؛ زیرا این مربوط به اکثریت آیات سوره است، هیچ مانعی ندارد که بعضی از آیات در حوادث قبل نازل شده باشد و به دستور پیامبر ﷺ به مناسبت هائی در این سوره قرار گیرد.

۳. برای آگاهی بیشتر از احادیث هجرت مسلمانان به حبشه، به منابع ذیل رجوع فرمائید: «بحار الانوار»، ج ۱۸، ص ۴۱۰، بعد، باب ۴: «الْهَجْرَةُ إِلَى الْحَبَشَةِ وَ ذِكْرُ بَعْضِ أَحْوَالِ جَعْفَرٍ وَ النَّجَاشِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ»، «تفسیر برهان»، ج ۲، ص ۳۴۴، بعد، ذیل آیات مورد بحث؛ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید؛ و از حدّ، تجاوز ننمائید! زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد. و از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خداوند به شما روزی داده است، بخورید! و از (مخالفت) خداوندی که به او ایمان دارید، بپرهیزید!

خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده (و خالی از اراده)، مؤاخذه نمی‌کند؛ ولی در برابر سوگندهائی که (از روی اراده) محکم کرده‌اید، مؤاخذه می‌نماید، کفارهٔ این گونه قسم‌ها، اطعام ده نفر مستمند، از غذاهای معمولی است که به خانوادهٔ خود می‌دهید؛ یا لباس پوشاندن بر آن ده نفر؛ و یا آزاد کردن یک برده؛ و کسی که هیچ کدام از اینها را نیابد، سه روز روزه می‌گیرد؛ این، کفارهٔ سوگندهای شماست به هنگامی که سوگند یاد می‌کنید (و مخالفت می‌نمائید). و سوگندهای خود را حفظ کنید (و نشکنید!) خداوند آیات خود را این چنین برای شما بیان می‌کند، شاید شکر او را به جا آورید!

شأن نزول:

سنت پیامبر و تبعیت از آن

در مورد نزول آیات فوق، روایات متعددی نقل شده است، از جمله این که: روزی پیامبر ﷺ دربارهٔ رستاخیز و وضع مردم در آن دادگاه بزرگ الهی بیاناتی فرمود، این بیانات مردم را تکان داد و جمعی گریستند. به دنبال آن جمعی از یاران پیامبر ﷺ تصمیم گرفتند، پاره‌ای از لذائذ و راحتی‌ها را بر خود تحریم کرده و به جای آن به عبادت پردازند. امیر مؤمنان علیؑ سوگند یاد کرد که شب‌ها کمتر بخوابد و مشغول عبادت باشد.

«بلال» سوگند یاد کرد که همه روز، روزه باشد.

«عثمان بن مظعون» قسم یاد کرد که آمیزش جنسی را با همسر خویش ترک گوید

و به عبادت پردازد.

روزی همسر «عثمان بن مظعون» نزد «عایشه» آمد، او زن جوان و صاحب

جمالی بود، عایشه از وضع او متعجب شد و گفت: چرا به خودت نمی‌رسی، و زینت نمی‌کنی؟!

در پاسخ گفت: برای چه کسی زینت کنم؟

همسرم مدتی است که مرا ترک گفته و رهبانیت را پیش گرفته است.

این سخن به گوش پیامبر ﷺ رسید، فرمان داد همهٔ مسلمانان به مسجد آیند، هنگامی که در مسجد اجتماع کردند، بالای منبر قرار گرفت، پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود:

چرا بعضی از شما چیزهای پاکیزه را بر خود حرام کرده‌اید؟

من سنت خود را برای شما بازگو می‌کنم هر کس از آن روی گرداند از من نیست، من قسمتی از شب را می‌خوابم، با همسرانم آمیزش دارم و همهٔ روزها را روزه نمی‌گیرم.

آگاه باشید من هرگز به شما دستور نمی‌دهم که مانند کشیشان مسیحی و رهبان‌ها دنیا را ترک گوئید؛ زیرا این گونه مسائل و همچنین دیرنشینی در آئین من نیست، رهبانیت امت من در جهاد است (اگر می‌خواهید ترک دنیا گوئید چه بهتر که در راه سازنده‌ای همچون جهاد باشد...).

بر خود سخت نگیرید؛ زیرا جمعی از پیشینیان شما بر اثر سخت گرفتن بر خود، هلاک شدند.

آنها که سوگند یاد کرده بودند این امور را ترک کنند، برخاسته عرض کردند: ای پیامبر! ما در این راه سوگند یاد کرده‌ایم وظیفهٔ ما در برابر سوگندمان چیست؟ آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

۱. برای آگاهی از شأن نزول فوق، به مدارک ذیل مراجعه فرمائید:

«وسائل الشیعه»، ج ۲۰، ص ۲۱ و ۱۰۷ و ج ۲۳، ص ۲۴۳ و ۲۴۴؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۱۲۴ و ج ۳۶، ص ۱۱۸ و ج ۴۰، ص ۳۲۸ و ج ۶۲، ص ۱۱۲ و ۱۱۳ و ج ۶۷، ص ۱۱۶ و ج ۹۰، ص ۷۳؛ «تفسیر علی بن ابراهیم

لازم به تذکر است که بعضی سوگندهای فوق مانند سوگندی که از «عثمان بن مظعون» نقل شده چون منافات با حق همسرش داشته است مشروع نبوده. ولی در مورد سوگند علی علیه السلام درباره بیدار ماندن شب و اشتغال به عبادت، امر مباح و مجازی بوده است اگر چه از آیات استفاده می شود که بهتر این بوده چنین کاری به طور مستمر ادامه پیدا نکند.

این موضوع هیچ گونه منافاتی با مقام عصمت علی علیه السلام ندارد، چنان که نظیر آن را درباره پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در سوره «تحریم» آیه اول می خوانیم: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاحِكَ**: «ای پیغمبر! چرا پاره ای از اموری که بر تو حلال است را به خاطر رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی؟»

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بت ها و ازلام (نوعی بخت آزمائی)، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید!

شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید)، خودداری خواهید کرد؟!

شأن نزول:

تحریم قطعی خمر و قمار

در تفاسیر شیعه و اهل تسنن، شأن نزول های مختلفی درباره آیه نخست ذکر

ط قمی، ج ۱، ص ۱۷۹ و ۱۸۰: «مستدرک الوسائل»، ج ۱۶، ص ۵۴: «مجمع البیان» و سایر تفاسیر، ذیل آیات مورد بحث.

شده است، که تقریباً با یکدیگر شباهت دارند از جمله این که: در «تفسیر در المنثور» از «سعد بن وقاص» چنین نقل شده: این آیه درباره من نازل گردید، مردی از انصار غذائی تهیه کرده بود، و ما را دعوت کرد، جمعی در مجلس میهمانی او شرکت کردند، و علاوه بر صرف غذا شراب نوشیدند و این، قبل از تحریم شراب در اسلام بود، هنگامی که مغز آنها از شراب گرم شد، شروع به ذکر افتخارات خود کردند، کم کار بالا گرفت و به اینجا رسید که یکی از آنها استخوان شتری را برداشت، بر بینی من کوبید و آن را شکافت، من خدمت پیامبر ﷺ رسیده، این جریان را عرض کردم، در این موقع آیه فوق نازل شد.^۱

از «مسند احمد»، «سنن ابی داود»، «نسائی» و «ترمذی» چنین نقل شده است: «عمر» - که طبق تصریح «تفسیر فی ظلال»، جلد سوم، صفحه ۳۳ - علاقه شدیدی به نوشیدن شراب داشت، دعا می کرد، و می گفت: خدایا بیان روشنی در مورد خمر برای ما بفرما.

هنگامی که آیه سورة «بقره» «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ»^۲ نازل شد، پیامبر ﷺ آیه را برای او قرائت کرد ولی او باز به دعای خود ادامه می داد، و می گفت:

خدایا بیان روشن تری در این زمینه بفرما، تا این که آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى»^۳ نازل شد، پیامبر ﷺ آن را نیز بر او خواند، باز به دعای خود ادامه می داد! تا این که: سورة «مائده» (آیه مورد بحث) که صراحت فوق العاده ای در این موضوع دارد، نازل گردید.

۱. «در المنثور»، ج ۲، ص ۳۱۵؛ «فتح القدیر»، ج ۲، ص ۷۵؛ «المیزان»، ج ۶، ص ۱۳۲؛ «مسند احمد»، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۶؛ «جامع البیان»، ج ۷، ص ۴۶؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۱۳۸ و بسیاری از تفاسیر دیگر.

۲. بقره، آیه ۲۱۹.

۳. نساء، آیه ۴۳.

هنگامی که پیامبر ﷺ آیه را براو خواند، گفت: **إِنْتَهَيْنَا إِنْتَهَيْنَا!** «از نوشیدن شراب خودداری می‌کنیم، خودداری می‌کنیم!»^۱

* * *

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، گناهی در آنچه (قبل از نزول حکم تحریم) خورده‌اند نیست؛ اگر تقوا پیشه کنند، و ایمان بیاورند، و اعمال صالح انجام دهند؛ سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند؛ سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند. و خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد.

شأن نزول:

گذشته‌ها گذشته

در «تفسیر مجمع البیان» و تفسیر «طبری» و تفسیر «قرطبی» و بعضی دیگر از تفاسیر چنین آمده است: پس از نزول آیه تحریم شراب و قمار، بعضی از یاران پیامبر ﷺ گفتند: اگر این دو این همه گناه دارد پس تکلیف برادران مسلمان ما که پیش از نزول این آیه از دنیا رفته‌اند و هنوز این دورا ترک نکرده بودند چه می‌شود؟ آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۲

* * *

۱. «تفسیر المنار»، ج ۷، ص ۵۰؛ «فی ظلال القرآن»، ج ۳، ص ۳۳؛ «سنن نسائی»، ج ۸، ص ۲۸۶؛ «مسند احمد»، ج ۱، ص ۵۳؛ «سنن ابی داود»، ج ۲، ص ۱۸۲؛ «سنن ترمذی»، ج ۴، ص ۳۲۰.
 ۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «جامع البیان» (تفسیر طبری)، ج ۷، ص ۴۹، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۶، ص ۲۹۳، ذیل آیه مورد بحث.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَتْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ
 رِمَاكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا
 فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ
 أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِ عَفَا اللَّهُ
 عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ
 أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ
 الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خداوند شما را به چیزی از شکار که دست‌ها و نیزه‌هایتان به آن می‌رسد، می‌آزماید؛ تا معلوم شود چه کسی با ایمان به غیب از خدایم ترسد؛ و هر کس بعد از آن تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال احرام، شکار نکنید؛ و هر کس از شما عمداً آن را به قتل برساند، باید کفاره‌ای معادل آن از چهارپایان بدهد؛ کفاره‌ای که دو نفر عادل از شما، معادل بودن آن را تصدیق کنند؛ و به صورت قربانی به (حریم) کعبه برسد؛ یا (به جای قربانی)، اطعام مستمندان کند؛ یا معادل آن، روزه بگیرد، تا کیفر کار خود را بچشد. خداوند گذشته را عفو کرده، ولی هر کس تکرار کند، خداوند از او انتقام می‌گیرد؛ و خداوند، توانا و صاحب انتقام است.

صید دریا و طعام آن برای شما و کاروانیان حلال است؛ تا (در حال احرام) از آن بهره‌مند شوید؛ ولی مادام که مُحَرَّم هستید، شکار صحرا برای شما حرام است؛ و (از نافرمانی) خدائی که به سوی او محشور می‌شوید، بترسید!

شان نزول:

حکم شکار در سفر حج

به طوری که در کتاب «کافی» و بسیاری از تفاسیر نقل شده، هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ و مسلمانان در سال «حذیبیه» برای عمره با حال احرام حرکت کردند.

در وسط راه با حیوانات وحشی فراوانی رو به رو شدند، آن قدر نزدیک که می‌توانستند آنها را با دست و نیزه‌ها صید کنند!

این شکارها به قدری زیاد بودند که بعضی نوشته‌اند دوش به دوش مرکب‌ها و از نزدیک خیمه‌ها رفت و آمد می‌کردند، نخستین آیات فوق در این هنگام نازل شد و مسلمانان را از صید آنها بر حذر داشت، و به آنها اخطار کرد که: این یک نوع امتحان برای آنها محسوب می‌شود.^۱

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَ إِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلَ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار گردد، شما را ناراحت می‌کند؛ و اگر به هنگام نزول قرآن، از آنها سؤال کنید، برای شما آشکار می‌شود؛ خداوند آنها را بخشیده (و نادیده گرفته) است. و خداوند، آمرزنده و بردبار است. جمعی از پیشینیان شما، از آن سؤال کردند؛ و سپس با آن به مخالفت برخاستند.

شأن نزول:

از پرسش‌های بی‌جا پرهیزید

در شأن نزول آیات فوق در منابع حدیث و تفسیر، اقوال مختلفی دیده می‌شود، ولی آنچه با آیات فوق و تعبیرات آن سازگارتر است، شأن نزولی است که در «تفسیر مجمع البیان» از علی بن ابیطالب (علیه السلام) نقل شده است که:

روزی پیامبر ﷺ خطبه‌ای خواند و دستور خدا را درباره حج بیان کرد، شخصی به نام «عکاشه» - و به روایتی «سراقه» - گفت: آیا این دستور برای هر سال است، و

۱. «کافی»، ج ۴، ص ۳۹۶؛ «وسائل الشیعه»، ج ۱۲، ص ۴۱۵ و ۴۱۷؛ «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۳۴۶ و ۳۴۷ و ج ۹۶، ص ۱۵۴ و ۱۵۶؛ «تفسیر عیاشی»، ج ۱، ص ۳۴۳؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۳۲۷.

همه سال باید حج به جا بیاوریم؟

پیامبر ﷺ به سؤال او پاسخ نگفت، ولی او اصرار کرد، و دو بار، و یا سه بار، سؤال خود را تکرار نمود.

پیامبر ﷺ فرمود: وای بر تو! چرا این همه اصرار می کنی؟ اگر در جواب تو بگویم بلی، حج در همه سال بر همه شما واجب می شود.

اگر در همه سال واجب باشد توانائی انجام آن را نخواهید داشت.

و اگر با آن مخالفت کنید گناهکار خواهید بود.

بنابراین، مادام که چیزی به شما نگفته ام روی آن اصرار نورزید؛ زیرا (یکی از) اموری که باعث هلاکت (بعضی از) اقوام گذشته شد این بود که: لجاجت و پرحرفی می کردند و از پیامبرشان زیاد سؤال می نمودند، پس هنگامی که به شما دستوری می دهم به اندازه توانائی خود آن را انجام دهید (إِذَا أَمَرْتُكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ) و هنگامی که شما را از چیزی نهی می کنم خودداری کنید، آیات فوق نازل شد و آنها را از این کار باز داشت.^۱

اشتباه نشود، منظور از این شأن نزول - همان طور که در تفسیر آیه خواهیم گفت - این نیست که راه سؤال، پرسش و فراگیری مطالب را به روی مردم ببندد؛ زیرا قرآن در آیات خود صریحاً دستور می دهد: مردم آنچه را نمی دانند از اهل اطلاع بپرسند «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».^۲

بلکه منظور سؤال های نا به جا و بهانه گیری ها و لجاجت هائی است که غالباً سبب مشوش شدن اذهان مردم، و موجب مزاحمت گوینده، و پراکندگی رشته سخن و برنامه او می گردد.

۱. «مجمع البیان»، ج ۳، ص ۴۲۸؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۳۳۵؛ «المنازل»، در ذیل آیه مورد بحث با تفاوت هائی این شأن نزول را نقل کرده اند؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۳۱ (با اندکی تفاوت)؛ «جامع البیان»، ج ۷، ص ۱۱؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. نحل، آیه ۴۳.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذُوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَنَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ لَأَنْتُمْ شَهَادَةُ اللَّهِ إِنْ إِيَّاكُمْ لَالِاثِمِينَ

فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِيَّاكُمْ لَمِنَ الظَّالِمِينَ

ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمِعُوا وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد، در موقع وصیت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبید؛ یا اگر مسافرت کردید، و مصیبت مرگ شما فرا رسید، (و در آنجا مسلمانی نیافتید)، دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید. و اگر به هنگام ادای شهادت، در صدق آنها شک کردید، آنها را بعد از نماز نگاه‌می‌دارید تا سوگند یاد کنند که: «ما حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم، هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد؛ و شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم، که از گناهکاران خواهیم بود!» و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو، مرتکب گناهی شده‌اند (و حق را کتمان کرده‌اند)، دو نفر از کسانی که نسبت به میت، اولی هستند، به جای آنها قرار می‌گیرند، و به خدا سوگند یاد می‌کنند که: «گواهی ما، از گواهی آن دو، به حق نزدیک‌تر است؛ و ما تجاوزی نکرده‌ایم؛ که اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود!»

این کار، نزدیک‌تر است به این که گواهی به حق دهند، (و از خدا بترسند)، و یا بترسند که (دروغشان فاش گردد؛ و) سوگندهائی جای سوگندهای آنها را بگیرد. (مخالفت) خدابپر هیزید، و گوش فرا دهید. و خداوند، جمعیت فاسقان را هدایت نمی‌کند.

شان نزول:

شاهد گرفتن هنگام مرگ

در «مجمع البیان» و بعضی تفاسیر دیگر در شأن نزول آیات فوق چنین نقل شده: یک نفر از مسلمانان به نام «ابن ابی ماریه» به اتفاق دو نفر از مسیحیان عرب به نام «تمیم» و «عدی» که دو برادر بودند به قصد تجارت از «مدینه» خارج شدند در اثنای راه «ابن ماریه» که مسلمان بود بیمار شد، وصیت نامه ای نوشت، آن را در میان اثاث خود مخفی کرد، و اموال خویش را به دست دو همسفر نصرانی سپرد وصیت کرد که: آنها را به خانواده او برسانند، و از دنیا رفت.

همسفران متاع او را گشودند و چیزهای گران قیمت و جالب آن را برداشتند و بقیه را به ورثه باز گرداندند، ورثه هنگامی که متاع را گشودند، قسمتی از اموالی که «ابن ابی ماریه» با خود برده بود را در آن نیافتند.

ناگاه چشمان آنها به وصیت نامه افتاد، دیدند، صورت تمام اموال مسروقه در آن ثبت است.

مطلب را با آن دو نفر مسیحی همسفر در میان گذاشتند آنها انکار کرده گفتند: هر چه به ما داده بود به شما تحویل داده ایم! ناچار به پیامبر ﷺ شکایت کردند، آیات فوق نازل شد و حکم آن را بیان کرد.^۱

ولی از شأن نزولی که در کتاب «کافی» آمده است چنین بر می آید که: آنها نخست انکار کردند، جریان به خدمت پیامبر ﷺ کشیده شد، پیامبر ﷺ چون دلیلی بر ضد آن دو نفر وجود نداشت، آنها را وادار به سوگند کرد، سپس آنها را تبرئه نمود. اما چیزی نگذشت که بعضی از اموال مورد بحث نزد آن دو نفر پیدا شد و به این وسیله دروغشان اثبات گردید، جریان به عرض پیامبر ﷺ رسید.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۳۱؛ «جوامع الجامع»، ج ۱، ص ۵۴۰؛

«جامع البیان»، ج ۷، ص ۱۵۷؛ «در المنثور»، ج ۲، ص ۳۴۲.

پیامبر ﷺ در انتظار ماند تا آیات فوق نازل شد، سپس دستور داد، اولیاء میّت سوگند یاد کنند، و اموال را گرفت و به آنها تحویل داد.^۱

* * *

۱. «کافی»، ج ۷، ص ۵.

فصل پنجم

شأن نزول آیات سورہ

انعام، اعراف

انفال

قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ
 قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
 قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
 مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ

بگو: «آیا غیر خدا را ولی خود انتخاب کنم؟! (خدائی) که او آفریننده آسمان‌ها و زمین است؛ اوست که روزی می‌دهد و از کسی روزی نمی‌گیرد». بگو: «من مأمورم که نخستین مسلمان باشم؛ و (خداوند به من دستور داده که) از مشرکان نباش!»
 بگو: «من (نیز) اگر نافرمانی پروردگارم کنم، از عذاب روزی بزرگ (روز رستاخیز) می‌ترسم!»
 آن کس که در آن روز، مجازات الهی به او نرسد، خداوند او را مشمول رحمت خویش ساخته؛ و این همان پیروزی آشکار است».

شان نزول:

من مأمورم نخستین مسلمان باشم

بعضی برای آیات فوق، شان نزولی نقل کرده‌اند که: «جمعی از اهل مکه خدمت پیامبر ﷺ آمده، گفتند: ای محمد! تو آئین قوم خود را ترک گفتی و می‌دانیم این کار عاملی جز فقر ندارد!»
 ما حاضریم اموال خود را با تو تقسیم کنیم و تو را کاملاً ثروتمند نمائیم تا دست از تبلیغ بر ضد خدایان ما برداری و به آئین اصلی ما بازگردی، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

* * *

البته همان طور که قبلاً گفته شد، آیات این سوره طبق روایات وارده، یک جا در «مکه» نازل شده، بنابراین، نمی‌تواند هر یک شان نزول خاصی داشته باشد، ولی در

۱. «تفسیر ابوالفتوح رازی»، ذیل آیه مورد بحث؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «مناقب آل ابیطالب»، ج ۱، ص ۴۶؛ «بحار الانوار»، ج ۱۸، ص ۱۵۷ و ۱۹۹؛ «زاد المسیر»، ج ۳، ص ۹.

زمان‌های قبل از نزول این سوره گفتگوها و بحث‌هایی میان پیامبر و مشرکان وجود داشته است و قسمتی از آیات این سوره ناظر به آن گفتگوها است، بنابراین هیچ مانعی ندارد که چنین سخنی میان پیامبر و مشرکان رد و بدل شده باشد، و خداوند در این آیات به آن سخنان اشاره کرده، و پاسخ می‌گوید.

* * *

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾

﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾

و کسانی را که صبح و شام خدا را می‌خوانند، و جز ذات پاک او نظری ندارند، از خود دور مکن! نه چیزی از حساب آنها بر توست، و نه چیزی از حساب تو بر آنها! اگر آنها را طرد کنی، از ستمگران خواهی بود!

و این چنین بعضی از آنها را با بعض دیگر آزمودیم؛ تا بگویند: «آیا اینها هستند که خداوند از میان ما (برگزیده، و) بر آنها منت گذارده (و نعمت ایمان بخشیده) است؟! آیا خداوند شاکران را بهتر نمی‌شناسد؟!»

شأن نزول:

مستمندان، یاران راستین اسلام

در شأن نزول آیات فوق روایات متعددی نقل شده که با هم شباهت زیاد دارند از جمله: در «تفسیر درّ المثور» چنین نقل شده: جمعی از قریش از کنار مجلس پیامبر ﷺ گذشتند در حالی که «صهیب»، «عمار»، «بلال»، «خباب» و امثال آنها از مسلمانان کم بضاعت و کارگر، در خدمت پیامبر بودند.

آنها از مشاهده این صحنه تعجب کردند (و از آنجا که شخصیت را در مال و

ثروت و مقام می دانستند، نتوانستند عظمت مقام روحی این مردان بزرگ، و نقش سازنده آنها را در ایجاد مجتمع بزرگ اسلامی و انسانی آینده درک کنند) گفتند:

ای محمد ﷺ آیا به همین افراد از میان جمعیت قناعت کرده‌ای؟!

اینها هستند که خداوند از میان ما انتخاب کرده؟!

ما پیرو اینها بوده باشیم؟!

هر چه زودتر آنها را از طرف خود دور کن! شاید ما به تو نزدیک شویم و از تو

پیروی کنیم.

آیات فوق نازل شد و این پیشنهاد را به شدت ردّ کرد.^۱

بعضی از مفسران اهل تسنن مانند نویسندۀ «المنار» حدیثی شبیه به این حدیث نقل کرده و سپس اضافه می‌کند: «عمر بن خطاب» در آنجا حاضر بود، به پیامبر پیشنهاد کرد، چه مانعی دارد که پیشنهاد آنها را بپذیریم؟ و ببینیم اینها چه می‌کنند، آیات فوق پیشنهاد او را نیز ردّ کرد.^۲

اشتباه نشود! ذکر شأن نزول برای بعضی از آیات این سوره، منافاتی با این ندارد که تمام سوره یک جا نازل شده باشد؛ زیرا همان طور که سابقاً اشاره کردیم ممکن است حوادث گوناگونی قبل از نزول سوره در فواصل مختلفی روی داده باشد و این سوره ناظر به آن حوادث بوده باشد.

ذکر این نکته در اینجا لازم به نظر می‌رسد که: در پاره‌ای از روایات نقل شده، هنگامی که پیامبر ﷺ پیشنهاد آنها را نپذیرفت، از او خواستند: میان اشراف قریش و فقرای یارانش تناوب قائل شود، یعنی روزی را برای اینها و روزی را برای آنها قرار دهد، تا با هم در یک جلسه نشینند، پیامبر این پیشنهاد را پذیرفت شاید وسیله‌ای

۱. «در المنثور»، ج ۳، ص ۱۳؛ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۴۱، ج ۲۲،

ص ۳۲، و ج ۷۱، ص ۱۸۳؛ «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۷۲۰؛ «المیزان»، ج ۷، ص ۱۰۹.

۲. «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۴۱؛ «جامع البیان»، ج ۷، ص ۲۶۵؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری،

ص ۱۴۶؛ «زاد المسیر»، ج ۳، ص ۳۲؛ «المیزان»، ج ۷، ص ۱۰۹.

برای ایمان آوردن آنها شود.

آنها گفتند: باید این مطلب به عنوان یک قرارداد نوشته شود پیامبر ﷺ علی‌السلام را مأمور نوشتن قرار داد کرد، ولی آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد.^۱

اما این روایت، علاوه بر این که با روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و در هیچ مورد در مقابل این گونه تبعیض‌ها انعطافی نشان نداده، بلکه در همه جا سخن از وحدت جامعه اسلامی است، با آیه قبل که می‌فرمود: **إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ**: «من همواره پیرو وحی الهی هستم» سازگار نیست، چگونه می‌توان باور کرد، پیامبر ﷺ بدون انتظار وحی تسلیم چنین پیشنهادی شده باشد؟!

به علاوه، جمله **«وَلَا تَطْرُدِ»** که در آغاز آیه مورد بحث می‌خوانیم، نشان می‌دهد: آنها پیشنهاد طرد مطلق آن دسته از یاران پیامبر ﷺ را داشته‌اند نه پیشنهاد تناوب؛ زیرا تناوب با طرد فرق بسیار دارد و این نشان می‌دهد که شأن نزول همان است که در آغاز آوردیم.

* * *

و إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنسِينُكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

هر گاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزاء می‌کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند. و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین!

و (اگر) افراد با تقوا (برای ارشاد و اندرز با آنها بنشینند، چیزی از حساب (و گناه) آنها بر ایشان نیست؛ ولی (باید تنها) برای یادآوری آنها باشد، شاید (بشنوند و) تقوا پیشه کنند!

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۳۳؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۷۲۱؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۲، ص ۱۳۹؛ «مکاتیب الرسول» احمدی میانجی، ج ۳، ص ۷۳۷.

شان نزول:

ارشاد و گرنه کناره گیری

در «تفسیر مجمع البیان» از امام باقر (علیه السلام) نقل شده: چون آیه نخست نازل گردید و مسلمانان از مجالست با کفار و استهزاء کنندگان آیات الهی، نهی شدند جمعی از مسلمانان گفتند: اگر بخواهیم در همه جا به این دستور عمل کنیم باید هرگز به «مسجد الحرام» نرویم و طواف خانه خدا را نکنیم؛ زیرا آنها در گوشه و کنار مسجد پراکنده اند و به سخنان باطل پیرامون آیات الهی مشغولند و در هر گوشه ای از مسجد الحرام ما مختصر توقیفی کنیم ممکن است سخنان آنها به گوش ما برسد.

در این موقع، آیه دوم نازل شد و به مسلمانان دستور داد: در این گونه مواقع آنها را نصیحت کنند و تا آنجا که در قدرت دارند به ارشاد و راهنمایی آنها بپردازند.^۱

ذکر شأن نزول برای آیه فوق - همان طور که سابقاً نیز اشاره کردیم - با نازل شدن تمام سوره با هم منافات ندارد؛ زیرا ممکن است حوادث مختلفی در زندگی مسلمانان رخ دهد، سپس سوره ای یک جا نازل شود و هر چند آیه ای از آن ناظر به قسمتی از آن حوادث بوده باشد.

* * *

چچچچچچچچچچ و مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ نَزَّلَهُمْ فِي خَوَاصِهِمْ يَلْعَبُونَ

آنها خدا را درست نشناختند که گفتند: «خدا هیچ چیز بر هیچ انسانی، نفرستاده است!» بگو: «چه کسی کتابی را که موسی آورد، نازل کرد؟! کتابی که برای مردم، نور و هدایت بود؛ (اما شما) آن را به صورت پراکنده قرار می دهید؛ قسمتی را آشکار، و قسمتی

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۸۹؛ «مستدرک»، ج ۱۲، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

راپنهان می‌دارید؛ و مطالبی به شما تعلیم داده شده که نه شما و نه پدران‌تان، از آن با خبر نبودید! بگو: «خدا!» سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت آمیزشان رها کن، تا بازی کنند!

شأن نزول:

انکار نزول قرآن

از «ابن عباس» چنین نقل شده: جمعی از یهودیان گفتند: ای محمد! آیا راستی خداوند کتابی بر تو فرستاده است؟! پیامبر گفت: آری.

آنها گفتند: به خدا سوگند! خداوند هیچ کتابی از آسمان فرو نفرستاده است! در شأن نزول این آیه، روایات دیگری نیز نقل شده، اما چنان که بعداً خواهیم دانست آنچه در بالا آوردیم از همه بهتر و مناسب‌تر است.

* * *

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ
وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ
وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا
كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ

چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد، یا بگوید: «بر من وحی فرستاده شده»، در حالی که به او وحی نشده است، و کسی که بگوید: «من نیز همانند آنچه خدا نازل کرده است، نازل می‌کنم»؟! و اگر ببینی هنگامی که (این) ظالمان در شدائد مرگ فرو رفته‌اند، و فرشتگان دست‌ها را گشوده، (به آنان می‌گویند): «جان خود را خارج سازید! امروز در برابر دروغ‌هایی که به خدا بستید و نسبت به آیات او تکبر ورزیدید، مجازات خوارکننده‌ای خواهید دید!» (خواهی دید که وضع آنها بسیار دردناک و اسفبار است).

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۸۹؛ «المیزان»، ج ۷، ص ۳۰۴؛ «جامع البیان»، ج ۷، ص ۳۴۸؛ «در المنثور»، ج ۳، ص ۲۹؛ و تفاسیر «ابوالفتح رازی» و «المنازل»، ذیل آیه مورد بحث.

شأن نزول:

مدعیان کاذب

در شأن نزول این آیه روایات متعددی در منابع حدیث و کتب تفسیر نقل شده از جمله این که: آیه در مورد شخصی به نام «عبدالله بن سعد» نازل گردید، که از کاتبان وحی بود، اما خیانت کرد و پیغمبر ﷺ او را طرد نمود.

پس از آن، او ادعا کرد: من می‌توانم همانند آیات قرآن را بیاورم.^۱ جمعی از مفسران نیز گفته‌اند: آیه یا قسمتی از آن درباره «مسيلمۀ کذاب» که از مدعیان دروغین نبوت بود نازل گردیده است.

ولی با توجه به این که: داستان «مسيلمۀ» در اواخر عمر پیغمبر ﷺ بود، و این سوره از سوره‌های مکی است، طرفداران این شأن نزول معتقدند: این آیه همانند چند آیه دیگر از این سوره در «مدینه» نازل و به دستور پیامبر ﷺ در لابلای آیات این سوره قرار داده شده است.^۲

در هر حال، آیه همانند سایر آیات قرآن که در شرائط خاصی نازل شده مضمون و محتوای آن کلی و عمومی است و همه مدعیان نبوت و مانند آنها را شامل می‌شود.

* * *

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرْكُنتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

و (روز قیامت به آنها گفته می‌شود): همه شما تنها به سوی ما بازگشت نمودید، همان گونه که روز اول شما را آفریدیم؛ و آنچه را به شما بخشیده بودیم، پشت سر گذاردید! و

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۳۴؛ «تفسیر تبیان»، ج ۴، ص ۲۰۲؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۷، ص ۳۹ و ۴۰.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۳۴؛ «تفسیر تبیان»، ج ۴، ص ۲۰۲؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۷، ص ۳۹ و ۴۰.

شفیعیانی را که شریک در شفاعت خود می‌پنداشتید، با شما نمی‌بینیم! پیوندهای شمار بریده شده است؛ و تمام آنچه را تکیه‌گاه خود تصور می‌کردید، از شما دور و گم شده‌اند!

شأن نزول:

بت‌ها شفیع کسی نیستند

در «تفسیر مجمع البیان»، «تفسیر طبری» و تفسیر «الوسی» چنین نقل شده: یکی از مشرکان به نام «نضر بن حارث» گفت:

لات و عزری (دو بت بزرگ و معروف عرب) در قیامت از من شفاعت خواهند کرد، آیه فوق نازل شد و به او و امثال او پاسخ گفت.^۱

* * *

و أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ

و نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

با نهایت اصرار، به خدا سوگند یاد کردند که اگر نشانه‌ای (معجزه‌ای) برای آنان بیاید، حتماً به آن ایمان می‌آورند؛ بگو: «معجزات فقط از سوی خداست؛ و شما از کجا می‌دانید که هرگاه معجزه‌ای بیاید (ایمان می‌آورند؟ خیر،) ایمان نمی‌آورند!»

و ما دل‌ها و چشم‌های آنها را واژگونه می‌سازیم؛ (آنها ایمان نمی‌آورند،) همان گونه که در آغاز، به آن ایمان نیاوردند؛ و آنان را در حال سرکشی، به خود وا می‌گذاریم تا سرگردان شوند!

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر تبیان»، ج ۴، ص ۲۰۸؛ «جامع البیان» ابن جریر طبری، ج ۷،

شان نزول:

پیشنهاد معجزه

جمعی از مفسران، در شأن نزول این آیه نقل کرده‌اند که: عده‌ای از قریش خدمت پیامبر ﷺ رسیده، گفتند:

توبرای موسیٰ و عیسیٰ علیهما السلام، خارق‌عادات و معجزات مهمی نقل می‌کنی، و همچنین درباره‌ی انبیای دیگر، تو نیز امثال این کارها را برای ما انجام ده تا ما ایمان آوریم. پیامبر ﷺ فرمود: مایلید چه کار برای شما کنم؟

گفتند: از خدا بخواه کوه صفا را تبدیل به طلا کند، و بعضی از مردگان پیشین ما زنده شوند و از آنها درباره‌ی حقانیت دعوت تو سؤال کنیم. و نیز فرشتگان را به ما نشان بده که درباره‌ی تو گواهی دهند. و یا خداوند و فرشتگان را دسته‌جمعی با خود بیاور!...

پیامبر ﷺ فرمود: اگر بعضی از این کارها را انجام دهم ایمان می‌آورید؟ گفتند: به خدا سوگند چنین خواهیم کرد.

مسلمانان که اصرار مشرکان را در این زمینه دیدند از پیامبر ﷺ تقاضا کردند چنین کند، شاید ایمان بیاورند.

همین که پیامبر ﷺ آماده‌ی دعا کردن شد، که بعضی از این پیشنهادها را از خدا بخواهد (زیرا بعضی از آنها نامعقول و محال بود) پیک وحی خدا نازل شده، چنین پیام آورد:

اگر بخواهی، دعوت تو اجابت می‌شود، ولی در این صورت (چون از هر نظر اتمام حجت خواهد شد و موضوع جنبه‌ی حسّی و شهود به خود خواهد گرفت) اگر ایمان نیاورند همگی سخت کیفر می‌بینند (و نابود خواهند شد).

اما اگر به خواسته‌ی آنها ترتیب اثر داده نشود و آنها را به حال خود واگذاری ممکن است بعضی از آنها در آینده توبه کنند و راه حق را پیش گیرند.

پیامبر ﷺ پذیرفت و آیات فوق نازل گردید.^۱

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۹۰؛ «المیزان»، ج ۷، ص ۳۲۴؛ «جامع البیان»، ر

أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ
 فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
 وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا
 بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمت‌ها باشد و از آن خارج نگردد؟! این گونه برای کافران، اعمال (زشتی) که انجام می‌دادند، تزیین شده (و زیبا جلوه کرده) است. و (نیز) این گونه در هر شهر و آبادی، بزرگان گنهکاری قرار دادیم؛ (و همه گونه قدرت در اختیارشان گذاریم) و سرانجام کارشان این شد که به مکر (و فریب مردم) پرداختند؛ ولی تنها خودشان را فریب می‌دهند و نمی‌فهمند!

شأن نزول:

ایمان حمزه، افسر رشید اسلام

در شأن نزول آیه اول چنین نقل شده است:

«ابوجهل» که از دشمنان سرسخت اسلام و پیامبر ﷺ بود، روزی سخت آن حضرت را آزار داد.

«حمزه» عموی شجاع پیامبر ﷺ که تا آن روز اسلام را نپذیرفته بود و همچنان درباره آئین او مطالعه و اندیشه می‌کرد، در آن روز طبق معمول خود برای شکار به بیابان رفته بود.

هنگامی که از بیابان بازگشت، از جریان کار «ابوجهل» و برادرزاده خویش با خبر شده، سخت برآشفته و یکسر به سراغ «ابوجهل» رفت و چنان بر سر - یا بینی او - کوفت که خون جاری شد و با تمام نفوذی که «ابوجهل» در میان قوم و عشیره خود - و حتی در میان مردم «مکه» - داشت به ملاحظه شجاعت فوق‌العاده «حمزه» از نشان دادن عکس‌العمل خودداری کرد.

سپس حمزه به سراغ پیامبر ﷺ آمده، اسلام را پذیرفت و از آن روز رسماً به عنوان یک افسر رشید اسلام، تا واپسین دم عمر، از این آئین آسمانی دفاع می‌کرد. آیه فوق درباره این حادثه نازل گردید و وضع ایمان «حمزه» و پافشاری «ابوجهل» در کفر و فساد را مشخص ساخت.^۱

از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود: آیه در مورد ایمان آوردن «عمار یاسر» و اصرار «ابوجهل» در کفر نازل گردیده است.^۲

در هر حال، این آیه همانند آیات دیگر قرآن اختصاص به مورد نزول خود ندارد و دارای مفهوم وسیعی است که در مورد هر مؤمن راستین، و هر بی‌ایمان لجوج، صادق است.

* * *

و إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ اللَّهُ اللَّهُ
أَعْلَمَ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ
عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ

و هنگامی که آیه‌ای برای آنها بیاید، می‌گویند: «ما هرگز ایمان نمی‌آوریم، مگر این که همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده، به ما هم داده شود!» خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد! به زودی کسانی که مرتکب گناه شدند، (و مردم را از راه حق منحرف ساختند)، در مقابل مکر (و فریب و نیرنگی) که می‌کردند، گرفتار حقارت در پیشگاه خدا، و عذاب شدید خواهند شد.

شان نزول:

انتخاب پیامبر ﷺ از بین مردم

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می‌نویسد: این آیه درباره «ولید بن مغیره» -

۱ و ۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۸، ص ۱۵۹؛ «زاد المسیر»، ج ۳، ص ۸۰.

که از سران معروف بت پرستان و به اصطلاح مغز متفکر آنها محسوب می شد - نازل گردیده است.

او به پیامبر ﷺ می گفت: اگر نبوت راست باشد من به احراز این مقام از تو سزاوارترم؛ زیرا هم سنم از تو بیشتر است و هم مالم!^۱

و بعضی گفته اند: درباره «ابوجهل» نازل شده است؛ زیرا او تصور می کرد: مسأله نبوت هم باید مرکز رقابت ها قرار گیرد.

او می گفت: ما و قبیله «بنی عبد مناف» (طایفه پیامبر ﷺ) در همه چیز با هم رقابت داشتیم و همچون دو اسب مسابقه، دوش به دوش هم پیش می رفتیم، تا این که آنها ادعا کردند پیامبری از میان ما برخاسته که وحی به او می شود. ولی ممکن نیست ما به او ایمان بیاوریم مگر این که بر ما نیز وحی شود، همان طور که بر او وحی می شود!!^۲

* * *

۱ و ۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۸، ص ۲۳۵؛ «مناقب آل ابیطالب»، ج ۱، ص ۴۷؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۷، ص ۸۰؛ «زاد المسیر»، ج ۳، ص ۸۱.

آیا فکر نکردند که همشبین آنها (پیامبر) هیچ گونه (اثری از) جنون ندارد؟! او فقط بیم دهندهٔ آشکاری است.

رفیق شما دیوانه نیست

با این که آیه شأن نزول خاصی دارد، در عین حال چون دعوت به شناخت پیامبر ﷺ و هدف آفرینش و آمادگی برای زندگی دیگر می‌کند، با بحث‌های گذشته که پیرامون «گروه دوزخی و بهشتی» سخن می‌گفت، پیوند روشنی دارد.

دربارهٔ قیامت از تو سؤال می‌کنند، کی فرا می‌رسد؟ بگو: «علمش فقط نزد پروردگار من است؛ و هیچ کس جز او (نمی‌تواند) وقت آن را آشکار سازد؛ (حتی) بر آسمان‌ها و زمین، سنگین است؛ و جز به طور ناگهانی، به سراغ شما نمی‌آید!» (باز) از تو سؤال می‌کنند،

١. «مجمع البيان»، ذيل آية مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ٩، ص ٩٥؛ «در المنثور»، ج ٣، ص ١٤٩.

چنان که گوئی تواز زمان وقوع آن با خبری! بگو: «علمش تنها نزد خداست؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

شأن نزول:

هنگام برپائی رستاخیز

به طوری که در بعضی از روایات آمده است طایفه قریش به چند نفر مأموریت دادند که به «نجران» سفر کنند، و از دانشمندان یهود که (علاوه بر مسیحیان) در آنجا ساکن بودند مسائل پیچیده‌ای را سؤال کنند و در بازگشت، آنها را در برابر پیامبر ﷺ مطرح سازند (به گمان این که پیامبر از پاسخ آنها عاجز می‌ماند) از جمله سؤالات این بود: قیامت در چه زمانی برپا می‌شود؟
هنگامی که آنها این پرسش را از پیامبر ﷺ کردند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت. ۱-۲

* * *

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

بگو: «من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد؛ (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند؛) و اگر از غیب با خبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید؛ من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند! (و آماده پذیرش حَقِّند).

۱. بعضی از مفسران مانند مرحوم «طبرسی» شأن نزول را درباره جمعی از یهود ذکر کرده که به خدمت پیامبر ﷺ آمدند و از مسأله قیامت پرسیدند، اما از آنجا که سوره در «مکه» نازل شده و پیامبر در آنجا با یهود درگیری نداشت این موضوع بسیار بعید به نظر می‌رسد.
۲. «تفسیر برهان»، ج ۲، ص ۵۴؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث (با تلخیص)؛ «بحار الانوار»، ج ۷، ص ۶۲؛ «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۱، ص ۲۴۹.

شأن نزول:

من بشارت دهنده ام

بعضی از مفسران مانند مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» نقل کرده اند: اهل «مکه» به پیامبر ﷺ گفتند: تو اگر با خدا ارتباط داری آیا پروردگار تو را از گرانی و ارزانی اجناس در آینده با خبر نمی سازد؟ که از این طریق بتوانی آنچه به سود و منفعت است تهیه کنی و آنچه به زیان است کنار بگذاری؟

و یا از خشکسالی، و یا پر آبی مناطق مختلف آگاه سازد، تا به موقع از مناطق خشک به سرزمین های پر برکت کوچ کنی؟!

در این هنگام آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۱۵۴؛ «زاد المسیر»، ابن جوزی، ج ۳، ص ۲۰۳؛ «بحر المحیط»، ج ۵، ص ۲۴۰، ذیل آیه مورد بحث.

يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

از تو دربارهٔ انفال (غنایم)، سؤال می‌کنند؛ بگو: «انفال مخصوص خدا و پیامبر است؛ پس، از (مخالفت) خدا بپرهیزید! و خصومت‌هایی را که در میان شماست، آشتی دهید! و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید اگر ایمان دارید!

شأن نزول:

حکم انفال و غنائم

از «ابن عباس» چنین نقل شده: پیامبر ﷺ در روز جنگ «بدر» برای تشویق جنگجویان اسلام، جوایزی تعیین کرد؛ مثلاً فرمود: کسی که فلان فرد دشمن را اسیر کند و نزد من آورد چنین پاداشی را به او خواهم داد، این تشویق (علاوه بر روح ایمان و جهاد که در وجود آنها شعله‌ور بود) سبب شد سربازان جوان پیامبر ﷺ در یک مسابقهٔ افتخارآمیز با سرعت به سوی هدف بشتابند.

ولی پیرمردان و افراد سالخورده در زیر پرچم‌ها توقف کردند، هنگامی که جنگ «بدر» پایان پذیرفت، جوانان برای گرفتن پاداش‌های افتخارآمیز خود، به خدمت پیامبر ﷺ شتافتند، اما پیرمردان به آنها گفتند: ما نیز سهمی داریم؛ زیرا ما تکیه‌گاه و مایهٔ دلگرمی شما بودیم و اگر کار بر شما سخت می‌شد و عقب‌نشینی می‌کردید، حتماً به سوی ما می‌آمدید، در این موقع میان دو نفر از انصار مشاجرهٔ لفظی پیدا شد و راجع به غنائم جنگ با یکدیگر گفتگو کردند، آیهٔ فوق نازل شد و صریحاً غنائم را متعلق به پیغمبر ﷺ معرفی کرد که هر گونه بخواهد با آن رفتار کند.

پیامبر ﷺ هم آن را به طور مساوی در میان همهٔ جنگجویان تقسیم کرد، و دستور داد: میان برادران دینی صلح و اصلاح شود.^۱

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیهٔ مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۲۱۱.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید! و (نیز) در امانت‌های خود خیانت روا مدارید، در حالی که می‌دانید (این کار، گناه بزرگی است)!

و بدانید اموال و اولاد شما، وسیله آزمایش است؛ و (برای کسانی که از عهده امتحان برآیند)، پاداش عظیمی نزد خداست!

شان نزول:

توبه ابولبابه

درباره شأن نزول آیات فوق، روایاتی نقل شده، از جمله امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرموده‌اند: پیامبر دستور داد: یهود «بنی قریظه» (طایفه‌ای از یهود مدینه) را محاصره کنند. این محاصره بیست و یک شب ادامه یافت، از این جهت یهودیان ناچار شدند پیشنهاد صلحی - همانند صلحی که برادرانشان از طایفه «بنی نضیر» (گروه دیگری از یهود مدینه) کرده بودند - بکنند به این ترتیب که: از سرزمین «مدینه» کوچ کرده به سوی «شام» بروند.

پیامبر صلی الله علیه و آله از پذیرش این پیشنهاد امتناع کرد (شاید به این جهت که صداقتشان در این پیشنهاد مشکوک بود).

فرمود: باید حکمیت «سعد بن معاذ» را بپذیرید.

آنها تقاضا کردند پیامبر «ابولبابه» را (که یکی از یاران پیامبر در مدینه بود) نزد آنها بفرستد، «ابولبابه» با آنها سابقه دوستی داشت و خانواده و فرزندان و اموالش نزد آنها بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله این پیشنهاد را قبول کرد، و «ابولبابه» را نزد آنها فرستاد آنها با «ابولبابه» مشورت کردند که آیا صلاح است حکمیت «سعد بن معاذ» را بپذیرند؟ «ابولبابه» اشاره به گلوی خود کرد؛ یعنی اگر بپذیرید کشته خواهید شد، تن به

این پیشنهاد ندهید. پیک وحی خدا جبرئیل این موضوع را به پیامبر ﷺ خبر داد. «ابولبابه» می‌گوید: هنوز نخستین گام را برنداشته بودم که متوجه شدم: من به خدا و پیامبر خیانت کرده‌ام. آیه‌های فوق درباره او نازل شد. در این هنگام «ابولبابه» سخت پریشان گشت به طوری که خود را با طنابی به یکی از ستون‌های مسجد پیامبر ﷺ بسته گفت: به خدا سوگند! نه غذا می‌خورم و نه آب می‌نوشم تا مرگ من فرا رسد، مگر این که خداوند توبه مرا بپذیرد. هفت شبانه روز گذشت، نه غذا خورد و نه آب نوشید آن چنان که بی‌هوش به روی زمین افتاد. خداوند توبه او را پذیرفت. این خبر به وسیله مؤمنان به اطلاع او رسید ولی او سوگند یاد کرد که من خود را از ستون باز نمی‌کنم تا پیامبر ﷺ بیاید و مرا بگشاید. پیامبر ﷺ آمد و او را گشود. «ابولبابه» گفت: برای تکمیل توبه خود خانه‌ام را که در آن مرتکب گناه شده‌ام رها خواهم ساخت و از تمام اموالم صرف‌نظر می‌کنم. پیامبر ﷺ فرمود: کافی است یک سوم از اموالت را در راه خدا صدقه بدهی.^۱ همین مضمون در کتب اهل تسنن نیز درباره شأن نزول آیه آمده است ولی از آنجا که آیات گذشته مربوط به حادثه «بدر» بود، بعضی بعید دانسته‌اند این آیه درباره داستان یهود «بنی قریظه» باشد؛ زیرا این جریان مدت‌ها بعد واقع شد. از این رو گفته‌اند: منظور از روایات فوق، این است که: داستان «ابولبابه» یکی از مصادیق آیه می‌تواند باشد نه این که در این موقع نازل گردیده باشد و این تعبیر در مورد شأن نزول آیات سابقه دارد. مثلاً در بعضی از کتب، از پاره‌ای از صحابه نقل شده که فلان آیه در مورد قتل

۱. «نور الثقلین»، ج ۲، ص ۱۴۳؛ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۳۶.

«عثمان» نازل گردیده در حالی که می‌دانیم قتل عثمان سالیان دراز بعد از وفات پیامبر بود.

این احتمال نیز هست که آیه در حادثه «بنی قریظه» نازل شده باشد اما چون تناسب با آیات «بدر» داشته به فرمان پیامبر به آنها ملحق شده است.

* * *

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُقَتِّلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾

(به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بيفکنند، یا به قتل برسانند، و یا (از «مکه») خارج سازند، آنها چاره می‌اندیشیدند و خداوند هم تدبیر می‌کرد و خدا بهترین تدبیر کنندگان و چاره‌جویان است.

شان نزول:

توطئه قتل پیامبر ﷺ و زمینه هجرت

مفسران و محدثان، آیه فوق را اشاره به حوادثی می‌دانند که منتهی به هجرت پیامبر ﷺ از «مکه» به «مدینه» شد.

این حوادث که با تعبیراتی مختلف نقل شده همگی یک حقیقت را تعقیب می‌کنند و آن این که: خداوند به طرز اعجاز آمیزی پیامبر ﷺ را از دام یک خطر بزرگ و قطعی رهایی بخشید، حادثه طبق نقل «در المثور» چنین است:

گروهی از قریش و اشراف «مکه» از قبائل مختلف جمع شدند تا در «دَارُ النَّدْوَةِ» (محل انعقاد جلسات مشورتی بزرگان «مکه») اجتماع کنند، و درباره‌ی خطری که از ناحیه‌ی پیامبر ﷺ آنها را تهدید می‌کرد بیندیشند.

(می‌گویند:) در اثناء راه پیر مرد خوش‌ظاهری به آنها برخورد کرد که در واقع همان شیطان بود (یا انسانی که دارای روح و فکر شیطانی) از او پرسیدند: کیستی؟ گفت: پیر مردی از اهل «نجد» هستم، چون از تصمیم شما با خبر شدم، خواستم

در مجلس شما حضور یابم و عقیده و خیر خواهی خود را از شما دریغ ندارم. گفتند: بسیار خوب، داخل شو! او هم همراه آنها به دار الندوة وارد شد. یکی از حاضران رو به جمعیت کرده، گفت: دربارهٔ این مرد (اشاره به پیامبر اسلام ﷺ) باید فکری کنید؛ زیرا به خدا سوگند بیم آن می‌رود که بر شما پیروز گردد (و آئین و عظمت شما را در هم پیچد).

از آن میان یکی پیشنهاد کرد او را «حبس» کنید تا در زندان جان بدهد... پیر مرد نجدی این نظر را رد کرده، گفت: بیم آن می‌رود که طرفدارانش بریزند و در یک فرصت مناسب او را از زندان آزاد کنند و او را از این سرزمین بیرون ببرند، باید فکر اساسی‌تری کنید. دیگری گفت: او را از میان خود بیرون کنید تا از دست او راحت شوید؛ زیرا همین که از میان شما بیرون برود هر کار کند، ضرری به شما نخواهد زد و سر و کارش با دیگران است.

پیر مرد نجدی گفت: به خدا سوگند این هم عقیدهٔ درستی نیست، مگر شیرینی گفتار و طلاق زبانی و نفوذ او را در دل‌ها نمی‌بینید، اگر این کار را انجام دهید به سراغ سایر عرب می‌رود، گرد او را می‌گیرند، سپس با انبوه جمعیت به سراغ شما باز می‌گردد، شما را از شهرهای خود می‌رانند و بزرگان شما را به قتل می‌رسانند! جمعیت گفتند: به خدا راست می‌گویید، فکر دیگری کنید.

«ابوجهل» که تا آن وقت ساکت بود به سخن در آمده، گفت: من عقیده‌ای دارم که غیر از آن را صحیح نمی‌دانم!

گفتند: چه عقیده‌ای؟

گفت: از هر قبیله‌ای جوانی شجاع و شمشیرزن را انتخاب می‌کنیم و به دست هر یک شمشیر برنده‌ای می‌دهیم تا در فرصتی مناسب دسته‌جمعی به او حمله کنند، هنگامی که به این صورت او را به قتل برسانید، خونس در همهٔ قبائل پخش می‌شود، و باور نمی‌کنم طایفهٔ «بنی‌هاشم» بتوانند با همهٔ طوائف قریش بجنگند و

مسلماناً در این صورت به خون‌بها راضی می‌شوند، و ما هم از آزار او راحت خواهیم شد.

پیر مرد نجدی (با خوشحالی) گفت: به خدا رأی صحیح همین است که این جوانمرد گفت، من هم غیر از آن عقیده‌ای ندارم (و به این ترتیب این پیشنهاد به اتفاق پذیرفته شد) و آنها با این تصمیم پراکنده شدند.

جبرئیل فرود آمد، و به پیامبر ﷺ دستور داد: شب را در بستر خویش ن خوابد. پیامبر ﷺ شبانه به سوی غار «ثور»^۱ حرکت کرد و سفارش نمود علی عليه السلام در بستر او بخوابد (تا کسانی که از درز در مراقب بستر پیامبر ﷺ بودند خیال کنند او در بستر است و تا صبح مهلت دهند و او از منطقه خطر دور شود).

هنگامی که صبح شد، به خانه ریختند و جستجو کردند علی عليه السلام را در بستر پیامبر ﷺ دیدند و به این ترتیب خداوند نقشه‌های آنان را نقش بر آب کرد.

صدا زدند: پس محمد ﷺ کجاست؟

فرمود: نمی‌دانم.

آنها به دنبال رد پای پیامبر ﷺ حرکت کردند تا به کوه رسیدند و به نزدیکی غار اما (با تعجب دیدند تار عنکبوتی در جلو غار نمایان است و درب غار را پوشانده، به یکدیگر گفتند: اگر او در این غار بود اثری از این تارهای عنکبوت بر در غار وجود نداشت، و به این ترتیب باز گشتند).

پیامبر ﷺ سه روز در غار ماند (و هنگامی که دشمنان همه بیابان‌های «مکه» را جستجو کردند، خسته و مأیوس باز گشتند، او به سوی «مدینه» حرکت کرد).^۲

* * *

۱. غار ثور، غاری است در نزدیکی مکه.

۲. «در المنثور»، ج ۳، ص ۱۷۹، ذیل آیه مورد بحث: «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۲۸ به بعد، باب ۶: الهجرة و مبادیها و... و ص ۴۷.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوْا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ فَسَيُنْفِقُوْنَهَا ثُمَّ

تَكُوْنُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةٌ ثُمَّ يَغْلِبُوْنَ وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِلَىٰ جَهَنَّمَ يُخْشَرُوْنَ

آنها که کافر شدند اموالشان را برای باز داشتن (مردم از راه خدا) انفاق می‌کنند، آنها این اموال را (در این راه) مصرف می‌کنند اما مایهٔ حسرت و اندوهشان خواهد شد و سپس شکست خواهند خورد. و (در جهان دیگر این) کافران همگی به سوی دوزخ گردآوری خواهند شد.

شأن نزول:

کمک‌های مالی مردم مکه برای نبرد بدر

در «تفسیر علی بن ابراهیم» و بسیاری دیگر از تفاسیر چنین آمده است: آیه فوق در مورد جنگ بدر و کمک‌های مالی مردم «مکه» نازل شده است؛ زیرا هنگامی که مشرکان «مکه» به وسیلهٔ قاصد «ابوسفیان» از جریان آگاه شدند، اموال فراوانی جمع و جور کردند تا به جنگجویان خود کمک کنند، اما سرانجام شکست خورده، کشته شدند و به سوی آتش دوزخ شتافتند و آنچه را در این راه مصرف کرده بودند مایهٔ حسرت و اندوهشان شد.^۱

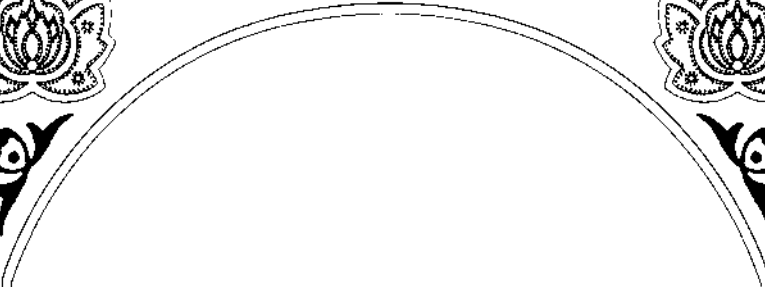
البته در آیه نخست اشاره به سایر کمک‌های آنها در مبارزاتشان بر ضد اسلام نیز هست و مسأله به طور کلی مطرح شده است.

بعضی نیز گفته‌اند: آیه دربارهٔ کمک‌های «ابوسفیان» برای استخدام دو هزار مزدور در جنگ أحد نازل شده است.^۲

ولی از آنجا که آیات در ردیف آیات مربوط به جنگ بدر قرار گرفته شأن نزول اوّل صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

۱. «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۲۰۵ و ج ۱۹، ص ۲۳۱ و ۲۴۳؛ «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۱، ص ۲۷۷ (دار الکتاب قم)؛ «نور الثقلین»، ج ۲، ص ۱۵۴.

۲. «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۱۸۰، ج ۱۹، ص ۲۳۰، و ج ۲۰، ص ۱۱۷؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «جامع البیان»، ج ۹، ص ۳۲۲؛ «در المنثور»، ج ۳، ص ۱۸۴.



فصل ششم

شان نزول آیات سورہ

توبہ



أَجْعَلْتُمْ سِفَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ
الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ
دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

آیا سیراب کردن حجاج و آباد ساختن مسجدالحرام را همانند (عمل) کسی قرار دادید که
به خدا و روز قیامت ایمان آورده، و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو)، نزد خدای مساوی
نیستند! و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند!

آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد نمودند
مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آنها پیروز و رستگارند!

پروردگارتان آنها را به رحمتی از ناحیه خود، و رضایت (خویش)، و باغ‌هایی از بهشت
بشارت می‌دهد که در آن، نعمت‌های جاودانه دارند.

همواره و تا ابد در این باغ‌ها (و در میان این نعمت‌ها) خواهند بود؛ زیرا پاداش عظیم نزد
خداوند است!

شان نزول:

ایمان، برترین افتخار

در شأن نزول آیات فوق، روایات مختلفی در کتب اهل سنت و شیعه نقل شده
است، که از میان آنها آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد، ذیلاً می‌آوریم.

دانشمند معروف اهل سنت «حاکم، ابوالقاسم حسکانی» از «بُرَیْدَةَ» نقل می‌کند:
«شَیْبَه» و «عباس» هر کدام بر دیگری افتخار می‌کردند و در این باره مشغول به سخن
بودند که علی‌علیه از کنار آنها گذشت، پرسید:

به چه چیز افتخار می‌کنید؟

«عباس» گفت: امتیازی به من داده شده که احدی ندارد، و آن مسأله آب دادن به حجاج خانه خدا است.

«شبیبه» گفت: من تعمیرکننده مسجدالحرام (و کلیددار خانه کعبه) هستم. علی علیه السلام گفت: با این که از شما حیا می‌کنم باید بگویم با این سن کم افتخاری دارم که شما ندارید، آنها پرسیدند: کدام افتخار؟! فرمود: من با شمشیر جهاد کردم تا شما ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله آوردید. «عباس» خشمناک برخاست و دامن‌کشان به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله آمد (و به عنوان شکایت) گفت:

ایا نمی‌بینی علی علیه السلام چگونه با من سخن می‌گوید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام را صدا کنید، هنگامی که به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، فرمود:

چرا این گونه با عمومیت (عباس) سخن گفتی؟ علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! اگر من او را ناراحت ساختم با بیان حقیقتی بوده است، در برابر گفتار حق هر کس می‌خواهد ناراحت شود، و هر کس می‌خواهد خشنود!

جبرئیل نازل شده، گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌فرستد، و می‌گوید: این آیات را بر آنها بخوان (أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ...).

«ایا سیراب کردن حجاج و عمران مسجدالحرام را هم چون ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد در راه او قرار دادید؟ هرگز مساوی نیستند».^۱

همین روایت، به همین مضمون، یا با تفاوت کمی، در کتاب‌های فراوانی از اهل سنت نقل شده، مانند «تفسیر طبری» و «ثعلبی»، «اسباب النزول واحدی»، تفسیر

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۳۶، ص ۳۹؛ «شجرة الطوبی»، ج ۱، ص ۱۵۳؛ «نور الثقلین»، ج ۲، ص ۱۹۴؛ «تأویل الآیات»، ج ۱، ص ۲۰۰؛ «حیة امیر المؤمنین علیه السلام عن لسانه»، ج ۱، ص ۱۵؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۱۶۳.

«خازن بغدادی»، «معالم التنزیل» علامه بغوی، «مناقب» ابن مغزلی، جامع الاصول «ابن اثیر»، تفسیر «فخر رازی» و کتاب‌های دیگر.^۱

به هر حال، حدیث فوق از احادیث معروف و مشهوری است که حتی افراد متعصب به آن اعتراف کرده‌اند و ما پس از اتمام تفسیر این آیات، باز در این باره سخن خواهیم گفت.

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتُمْ إِلَيَّ الْأَرْضِ أَرْضِيكُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: «به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید!» بر زمین سنگینی می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید)؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟! با این که متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت، جز اندکی نیست!

اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می‌کند، و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرار می‌دهد؛ و هیچ زیانی به او نمی‌رسانید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست!

شأن نزول:

حرکت به سوی جهاد

از «ابن عباس» و دیگران نقل شده آیات فوق درباره جنگ «تبوک» در آن هنگام

۱. برای توضیح بیشتر درباره این حدیث و مشخصات مدارک آن به کتاب «احقاق الحق»، ج ۳، ص ۱۲۲-۱۲۷، و «الغدير»، ج ۲، ص ۵۳ و ۵۴ مراجعه فرمائید.

نازل گردید که پیامبر از «طائف» به «مدینه» بازگشت و مردم را آمادهٔ پیکار با «رومیان» نمود.

در روایات اسلامی آمده است: پیامبر ﷺ معمولاً مقاصد جنگی و هدف‌های نهائی خود را قبل از شروع جنگ برای مسلمانان روشن نمی‌ساخت، تا اسرار نظامی اسلام به دست دشمنان نیفتد، ولی در مورد «تبوک» چون مسأله شکل دیگری داشت، قبلاً باصر احت اعلام نمود: مابه مبارزه با «رومیان» می‌رویم؛ زیرا مبارزه با امپراطوری روم شرقی، همانند جنگ با مشرکان «مکه» و یا یهود «خیبر» کار ساده‌ای نبود، و می‌بایست مسلمانان برای این درگیری بزرگ کاملاً آماده شوند و خودسازی کنند. به علاوه فاصلهٔ میان «مدینه» و سرزمین رومیان بسیار زیاد بود، و از همه گذشته، فصل تابستان، گرما و برداشت محصول غلات و میوه‌ها بود.

همهٔ این امور، دست به دست هم داده و رفتن به سوی میدان جنگ را فوق‌العاده بر مسلمانان مشکل می‌ساخت، تا آنجا که بعضی در اجابت دعوت پیامبر ﷺ تردید و دودلی نشان می‌دادند!

آیات فوق نازل شد و با لحنی قاطع و کوبنده، به مسلمانان هشدار داد، اعلام خطر کرد و آنها را آمادهٔ این نبرد بزرگ ساخت.^۱

* * *

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ اِنَّنِي لَفِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾

بعضی از آنها می‌گویند: «به ما اجازه ده (تا در جهاد شرکت نکنیم) و ما را به گناه نیفتان!» آگاه باشید آنها (هم اکنون) در گناه سقوط کرده‌اند؛ و جهنم کافران را احاطه کرده است!

۱. این شأن نزول را به طور اجمال بسیاری از مفسران مانند: «طبرسی» در «مجمع البیان» (ج ۵، ص ۵۵) و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و «آلوسی» در «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث آورده‌اند. («بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۱۸۹).

شان نزول:

بهانه جوئی برای عدم شرکت در جهاد

گروهی از مفسران نقل کرده اند: هنگامی که پیامبر ﷺ مسلمانان را آماده «جنگ تبوک» می ساخت و دعوت به حرکت می کرد یکی از رؤسای طایفه «بنی سلمه» به نام «جد بن قیس» که در صف منافقان بود خدمت پیامبر ﷺ آمده، عرض کرد: اگر اجازه دهی من در این میدان جنگ حاضر نشوم؛ زیرا علاقه شدیدی به زنان دارم، مخصوصاً اگر چشمم به دختران رومی بیفتد، ممکن است دل از دست بدهم، مفتون آنها شوم! و دست از کارزار بکشم! پیامبر ﷺ به او اجازه داد. در این موقع، آیه فوق نازل شد و عمل آن شخص را محکوم ساخت، پیامبر ﷺ رو به گروهی از «بنی سلمه» کرد.

گفت: بزرگ شما کیست؟

گفتند: «جد بن قیس»، ولی او مرد بخیل و ترسوئی است.

فرمود: چه دردی بدتر از درد بخل.

سپس فرمود: بزرگ شما آن جوان سفیدرو «بشر بن براء» است (که مردی است پر سخاوت و گشاده روی).^۱

* * *

و مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ

و در میان آنها کسانی هستند که در (تقسیم) غنائم به تو خرده می گیرند؛ اگر از آن (غنائم، سهمی) به آنها داده شود راضی می شوند؛ و اگر داده نشود خشم می گیرند

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۱۹۳، ۲۱۲ و ۲۱۳؛ «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۱، ص ۲۹۱، ۲۹۲.

(خواه حق آنها باشد یا نه)!

در حالی که) اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی باشند و بگویند: «خداوند برای ما کافی است! و به زودی خدا و رسولش از فضل خود به ما می‌بخشند؛ ما تنها رضای او را می‌طلبیم» (برای آنها بهتر است)!

شأن نزول:

دشمنان سرسخت

در «تفسیر درّ المنثور» از «صحيح بخاری» و «نسائی» و از گروهی دیگر چنین نقل شده که پیامبر ﷺ مشغول تقسیم اموالی (از غنائم یا مانند آن) بود که یکی از طایفه «بنی تمیم» به نام «ذُو الْخُوَيْصِرَةِ» فرا رسیده صدا زد:

ای رسول خدا! عدالت کن!

پیامبر ﷺ فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نکنم، چه کسی عدالت خواهد کرد؟! «عمر» صدا زد: ای رسول خدا! به من اجازه بده تا گردش را بزنم.

پیامبر ﷺ فرمود: او را به حال خود واگذار! او یارانی دارد که شما نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنها کوچک می‌شمردید، ولی با این حال، آنها از دین فرار می‌کنند همان گونه که تیر از کمان!^۱

در این هنگام، آیات فوق نازل شد و به این گونه افراد اندرز داد.

* * *

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: «او آدم خوش‌باوری است»! بگو: «خوش‌باور بودن او به نفع شماست! (ولی بدانید) او به خدا ایمان دارد؛ و (تنها)

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۱۷۳، و ج ۲۲، ص ۳۷ و ۳۸، ج ۳۰، ص ۵۷۹، و ج ۳۳، ص ۳۲۷، ۳۳۵ و ۳۳۹.

مومنان را تصدیق می‌کند؛ و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند! و آنها که رسول خدا را آزار می‌دهند، عذاب دردناکی دارند!

شان نزول:

این حُسن است، نه عیب

برای آیه فوق، شان نزول‌هایی ذکر شده، که بی‌شبهت به یکدیگر نیست، از جمله این که: این آیه درباره‌ی گروهی از منافقان نازل شده، که دور هم نشسته بودند و سخنان ناهنجار، درباره‌ی پیامبر ﷺ می‌گفتند، یکی از آنان گفت: این کار را نکنید؛ زیرا می‌ترسیم به گوش «محمد» برسد، و او به ما بد بگوید (و مردم را بر ضد ما بشورانند).

یکی از آنان که نامش «جلاس» بود گفت: مهم نیست، ما هر چه بخواهیم می‌گوئیم، و اگر به گوش او رسید، نزد وی می‌رویم، و انکار می‌کنیم، و او از ما می‌پذیرد؛ زیرا محمد ﷺ آدم خوش‌باور و دهن‌بینی است، و هر کس هر چه بگوید قبول می‌کند، در این هنگام آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

* * *

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُزْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُزْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُخَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ

آنها برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند، تا شما را راضی سازند؛ در حالی که شایسته‌تر این است که خدا و رسولش را راضی کنند، اگر ایمان دارند!

۱. «تفسیر المیزان»، ج ۹، ص ۳۲۳؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۹۵، ح ۴۸ (با اندکی تفاوت) و ج ۲۲، ص ۳۸ و ۳۹؛ «در المنثور»، ج ۳، ص ۲۵۳؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث (قابل توجه این که گاهی در منابع به جای جلاس، خلاس آمده است).

آیا نمی‌دانند هر کس با خدا و رسولش دشمنی کند، برای او آتش دوزخ است؛ جاودانه در آن می‌ماند؟! این، همان رسوائی بزرگ است!

شأن نزول:

آتش کيفر دشمنی با خدا

از گفتار بعضی از مفسران چنین استفاده می‌شود: دو آیه فوق، مکمل آیه گذشته است، و طبعاً در همان شأن نزول نازل شده، ولی جمعی دیگر از مفسران، شأن نزول دیگری برای این دو آیه نقل کرده‌اند و آن این که:

هنگامی که در نکوهش تخلف‌کنندگان از غزوه «تبوک»، آیاتی نازل شد، یکی از منافقان گفت: به خدا سوگند این گروه، نیکان و اشراف ما هستند، اگر آنچه را «محمد» ﷺ درباره آنها می‌گوید، راست باشد، اینها از چهارپایان هم بدترند، یکی از مسلمانان، این سخن را شنید و گفت: به خدا آنچه او می‌گوید، حق است، و تواز چهارپا بدتری!

این سخن به گوش پیامبر ﷺ رسید، به دنبال آن مرد منافق فرستاد و از او پرسید: چرا چنین گفتی؟

او سوگند یاد کرد، چنین سخنی نگفته است.

مرد مؤمنی که با او طرف بود و این سخن را به پیامبر ﷺ گزارش داده بود، گفت: خداوندا! خودت راستگور تصدیق، و دروغگور را تکذیب فرما. آیات فوق نازل شد و وضع آنها را مشخص ساخت.^۱

* * *

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَخْرِزُوا
إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجُ مَا تَحْذَرُونَ

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۳۹ و ج ۱۷، ص ۱۸۳: «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ
كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ

لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً
بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ

منافقان از آن بیم دارند که سوره‌ای بر ضد آنان نازل گردد، و آنها را از اسرار درون
قلبشان خبر دهد. بگو: «استهزاء کنید! خداوند، آنچه را از آن بیم دارید، آشکار می‌سازد»!
و اگر از آنها بپرسی: («چرا این اعمال خلاف را انجام دادید؟!»)، می‌گویند: «ما بازی و
شوخی می‌کردیم!» بگو: «آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟»!
(بگو: عذرخواهی نکنید (که بیهوده است؛ چرا که) شما پس از ایمان آوردن، کافر شدید.
اگر گروهی از شما را (به خاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم
کرد؛ زیرا مجرم بودند!

شان نزول:

توطئه قتل پیامبر ﷺ

برای آیات فوق، شان نزول‌های متعددی نقل شده، که همه مربوط به کارهای
منافقان، پس از جنگ «تبوک» است.

از جمله این که: گروهی از منافقان در یک جلسه سری، برای قتل پیامبر ﷺ
توطئه کردند که، پس از مراجعت از جنگ «تبوک»، در یکی از گردنه‌های سر راه، به
صورت ناشناس کمین کرده، شتر پیامبر ﷺ را رم دهند، و بدین گونه حضرت را به
قتل برسانند.

خداوند پیامبرش را از این نقشه، آگاه ساخت، و او دستور داد: جمعی از
مسلمانان مراقب باشند، و آنها را متفرق سازند.

زمانی که پیامبر ﷺ به آن «عقبه» (گردنه) رسید، «عمّار»، مهار مرکب پیامبر ﷺ را
در دست داشت، و «حذیفه» از پشت سر آن را می‌راند، در این هنگام، گروه منافقان،
که صورت‌های خود را پوشانده بودند فرا رسیدند، پیامبر ﷺ به «حذیفه» فرمود: به

صورت مرکب‌های آنها بزن، و آنها را دور کن، «حذیفه» چنین کرد.
 هنگامی که، پیامبر ﷺ بدون خطر از «عقبه» گذشت، به «حذیفه» فرمود: آنها را
 نشناختی؟

عرض کرد: نه، هیچ یک از آنها را نشناختم.
 پس از آن، رسول خدا ﷺ نام همه آنها را برای او برشمرد.
 «حذیفه» عرض کرد: حال که چنین است؛ چرا گروهی را نمی‌فرستی آنها را به
 قتل برسانند؟

فرمود: «دوست ندارم عرب بگوید: هنگامی که «محمد» به وسیله یارانش پیروز
 شد، به کشتن آنها پرداخت!»^۱
 این شأن نزول از امام باقر (ع) نقل شده، و در کتب متعددی از حدیث و تفاسیر
 نیز آمده است.

در شأن نزول دیگری می‌خوانیم: گروهی از منافقان، هنگامی که موضع
 پیغمبر ﷺ را در برابر دشمن در «تبوک» مشاهده کردند، از روی تمسخر گفتند: این
 مرد گمان می‌کند، قصرهای «شام» و دژهای نیرومند «شامیان» را تسخیر خواهد
 کرد، چنین چیزی محال است، محال.

خداوند، پیامبر خود را از این واقعه آگاه ساخت، و پیامبر ﷺ دستور داد راه را بر
 این گروه ببندند، سپس آنها را صدا زده ملامت کرد، و فرمود: شما چنین و چنان
 گفتید، آنها عذر آوردند، که ما قصد و غرضی نداشتیم، مزاح و شوخی می‌کردیم، و
 بر این موضوع سوگند یاد کردند!^۲

* * *

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۱۹۶؛ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

۲. «بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۱۹۶ و ۱۹۷؛ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ
 بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا
 يَكْ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا
 لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

به خدا سوگند می‌خورند که (در غیاب پیامبر، سخنان نادرست) نگفته‌اند؛ در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته‌اند؛ و پس از اسلام آوردنشان، کافر شده‌اند؛ و تصمیم (به کار خطرناکی) گرفتند، که به آن نرسیدند. آنها فقط از این انتقام می‌گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل (و کرم) خود، بی‌نیاز ساختند! (با این حال،) اگر توبه کنند، برای آنها بهتر است؛ و اگر روی گردانند، خداوند آنها را در دنیا و آخرت، به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد؛ و در سراسر زمین، نه ولی و حامی دارند، و نه یاور!

شان نزول:

تکذیب و انکار

درباره شأن نزول این آیه، روایات مختلفی نقل شده، که همه آنها نشان می‌دهد: بعضی از منافقان، مطالب زننده‌ای درباره اسلام و پیامبر ﷺ گفته بودند، و پس از فاش شدن اسرارشان، سوگند دروغ یاد کردند که چیزی نگفته‌اند، و همچنین توطئه‌ای بر ضد پیامبر ﷺ چیده بودند که خنثی گردید.

از جمله این که یکی از منافقان به نام «جلاس»، در ایام غزوه «تبوک»، پس از شنیدن بعضی از خطبه‌های پیامبر ﷺ، شدیداً آن را انکار، و پیامبر ﷺ را تکذیب نمود، و پس از بازگشت به «مدینه» شخصی به نام «عامر بن قیس» که این جریان را شنیده بود، خدمت پیامبر آمد و سخنان «جلاس» را بازگو کرد.

هنگامی که خود او نزد پیامبر ﷺ آمد، موضوع را انکار نمود، پیامبر ﷺ به هر دو دستور داد: در مسجد، در کنار منبر سوگند یاد کنند که دروغ نمی‌گویند، هر دو سوگند یاد کردند، ولی «عامر» عرض کرد: خداوند! آیه‌ای بر پیامبرت نازل کن، و آن کس که راستگو است را معرفی فرما!

پیامبر ﷺ و مؤمنان آمین گفتند!

«جبرئیل» نازل شد و آیه فوق را به پیامبر ﷺ ابلاغ کرد، وقتی به جمله «فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ» رسید «جلاس» عرض کرد: ای رسول خدا! پروردگار به من پیشنهاد توبه کرده است، من از گناه خود پشیمانم و توبه می‌کنم، پیامبر اکرم ﷺ توبه او را پذیرفت.^۱

همان گونه که در سابق نیز اشاره کردیم نقل کرده‌اند: گروهی از منافقان تصمیم داشتند به هنگام بازگشت از جنگ «تبوک»، در یکی از گردنه‌های میان راه، شتر پیامبر را رم دهند، تا آن حضرت از بالای کوه به درّه پرت شود.

ولی پیامبر ﷺ در پرتو وحی الهی، از این ماجرا آگاه شد، و نقشه شوم آنها را نقش بر آب کرد، مهار «ناقه» را به دست «عمار» سپرد و «حذیفه» را مأمور کرد تا از پشت سر ناقه را براند، که مرکب کاملاً در کنترل باشد.

حتی به نیروها دستور داد: از راه دیگر بروند؛ تا منافقان نتوانند در لابلاي آنها پنهان شوند، و نقشه خود را عملی کنند، و هنگامی که در آن تاریکی شب، صدای آمدن عده‌ای را پشت سر خود در آن گردنه شنید، به بعضی از همراهان دستور داد: فوراً آنها را باز گردانند، آنها که تعدادشان دوازده، یا پانزده نفر بود، و قسمتی از صورت خود را پوشانیده بودند، وقتی وضع را برای اجرای نقشه نامساعد دیدند، متواری شدند، اما پیامبر ﷺ آنها را شناخت، و نام‌هایشان را یک به یک برای بعضی از یارانش برشمرد.^۲

چنان که خواهیم دید، آیه به هر دو برنامه منافقان اشاره می‌کند: یکی گفتاری نا به جا از آنها، و دیگری توطئه‌ای که ختنی شد، و به این ترتیب، به نظر می‌رسد: هر دو شأن نزول توأماً صحیح باشند.



۱. «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۱۸۴؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث و تفاسیر دیگر.

۲. اقتباس از «تفسیر مجمع البیان»، و «تفسیر المنار»، و «روح المعانی» و تفاسیر دیگر؛ «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۱۸۴.

و مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ
الصَّالِحِينَ

فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ
فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا
كَانُوا يَكْذِبُونَ

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ
بعضی از آنها با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد،
قطعاً صدقه خواهیم داد؛ و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود»!
اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی
برتاقتند!

این عمل، (روح) نفاق را، تارویزی که خدا را ملاقات کنند، در دل هایشان برقرار ساخت. این
به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند؛ و به خاطر آن است که دروغ می گفتند.
آیا نمی دانستند که خداوند، اسرار و سخنان درگوشی آنها را می داند؛ و خداوند دانای
همه غیبها (و امور پنهانی) است؟!

شان نزول:

ثعلبه و ثروتمندی او

در میان مفسران معروف است: این آیات، درباره یکی از انصار به نام «ثعلبه بن
حاطب» نازل شده است، او که مرد فقیری بود، و مرتب به مسجد پیامبر ﷺ
می رفت، اصرار داشت پیامبر ﷺ دعا کند؛ تا خداوند مال فراوانی به او بدهد!
پیغمبر ﷺ به او فرمود: قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ: «مقدار کمی که
حقش را بتوانی ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانایی اداء حقش را نداشته باشی».
آیا بهتر نیست به پیامبر خدا تاسی جوئی، و به زندگی ساده ای بسازی؟ ولی
«ثعلبه» دست بردار نبود، و سرانجام به پیامبر ﷺ عرض کرد: به خدائی که تو را به
حق فرستاده سوگند یاد می کنم، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند، تمام حقوق

آن را خواهیم پرداخت.

پیامبر ﷺ برای او دعا کرد، چیزی نگذشت که (طبق روایتی) پسر عموی ثروتمندش از دنیا رفت، و ثروت سرشاری به او رسید.

و طبق روایت دیگری، گوسفندی خرید، و به زودی زاد و ولد کرد، آن چنان که نگاهداری آنها در «مدینه» ممکن نبود، ناچار به آبادی‌های اطراف «مدینه» روی آورد، و آن چنان مشغول و سرگرم زندگی مادی شد، که در جماعت و حتی «نماز جمعه» نیز شرکت نمی‌کرد.

پس از مدتی پیامبر ﷺ، مأمور جمع‌آوری «زکات» را نزد او فرستاد، تا زکات اموال او را بگیرد.

ولی این مرد کم‌ظرفیت، تازه به نوا رسیده و بخیل، از پرداخت حق الهی، خودداری کرد، نه تنها خودداری کرد، که به اصل تشریع این حکم نیز اعتراض نموده گفت:

این حکم، برادر «جزیه» است؛ ما مسلمان شده‌ایم که از پرداخت «جزیه» معاف باشیم و با پرداخت «زکات»، چه فرقی میان ما و غیر مسلمانان باقی می‌ماند؟! این سخن می‌رساند، او نه مفهوم «جزیه» را فهمیده بود، و نه مفهوم «زکات» را، و یا فهمیده بود، اما دنیاپرستی اجازه بیان حقیقت و اظهار حق به او نمی‌داد.

به هر حال، هنگامی که پیامبر ﷺ سخن او را شنید فرمود: **يَا وَيْحَ ثَعْلَبَةُ! يَا وَيْحَ ثَعْلَبَةُ!** «وای بر ثعلبه! ای وای بر ثعلبه!» و در این هنگام آیات فوق نازل شد.^۱

شأن نزول‌های دیگری نیز، برای آیات فوق نقل شده، که کم و بیش با داستان «ثعلبه» مشابه است، و از مجموع شأن نزول‌های فوق، و مضمون آیات، چنین استفاده می‌شود: شخص یا اشخاص مزبور در آغاز در صف منافقان نبودند، ولی به خاطر همین گونه اعمال، به آنها پیوستند.

* * *

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۴۰؛ «مستدرک الوسائل»، ج ۱۳، ص ۲۵۶، ح ۲، ۱۵۲۸۹؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث، تفاسیر «قرطبی»، «طبری»، ذیل آیه و...

الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا
جُهُدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ
لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

آنهایی که از مؤمنان اطاعتکار، در صدقاتشان عیبجوئی می کنند، و کسانی را که (برای
انفاق) جز به مقدار توانائی خود دسترسی ندارند، مسخره می نمایند، خدا آنها را مسخره
می کند؛ (و کفر آنها را می دهد؛) و برای آنها عذاب دردناکی است!

چه برای آنها استغفار کنی، و چه نکنی، (حتی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی،
هرگز خداوند آنها را نمی آمرزد! چرا که خدا و پیامبرش را انکار کردند؛ و خداوند جمعیت
فاسقان را هدایت نمی کند!

شان نزول:

کمک مالی به جهاد، محبوب خدا

روایات متعددی در شان نزول این آیات در کتب تفسیر و حدیث نقل شده، که از
مجموع آنها چنین استفاده می شود: پیامبر ﷺ تصمیم داشت لشکر اسلام را برای
مقابله با دشمن، (احتمالاً برای جنگ «تبوک») آماده سازد، و نیاز به گرفتن کمک از
مردم داشت.

هنگامی که نظر خود را اظهار فرمود، کسانی که توانائی داشتند، مقدار قابل
ملاحظه ای به عنوان «زکات» یا کمک بلاعوض، برای هزینه ارتش اسلام تحویل
مسئولان این امر دادند.

ولی، بعضی از کارگران کم درآمد مسلمان، مانند «ابو عقیل انصاری» یا «سالم بن
عمیر انصاری»، با تحمّل کار اضافی، و کشیدن آب در شب، دو من خرما تهیه کرده،
یک من آن را برای خانواده خویش ذخیره، و یک من دیگر را خدمت پیامبر ﷺ
آورد، این کمک ظاهراً ناچیزی به این برنامه بزرگ اسلامی بود.

منافقان عیبجو، به هر یک از این دو گروه ایراد می گرفتند: کسانی که زیاد

پرداخته بودند را، به عنوان ریاکار معرفی می‌کردند، و کسانی که مقدار ظاهراً ناچیزی کمک نموده بودند را به باد مسخره و استهزاء می‌گرفتند که: آیا لشکر اسلام نیاز به چنین کمکی دارد؟!

آیات فوق نازل شد، شدیداً آنها را تهدید کرد، و از عذاب خداوند بیم داد! ^۱

* * *

لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَاغْنِيَهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

بر ضعیفان و بیماران و آنها که وسیله‌ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند، ایرادی نیست (که در میدان جنگ شرکت نجویند)، هر گاه برای خدا و رسولش خیرخواهی کنند؛ و از آنچه در توان دارند، مضایقه ننمایند). بر نیکوکاران راه مؤاخذه نیست؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است!

و (نیز) ایرادی نیست بر آنها که وقتی نزد تو آمدند که آنان را بر مرکبی (برای جهاد) سوار کنی، گفتی: «مرکبی که شما را بر آن سوار کنم، ندارم!» (از نزد تو) بازگشتند درحالی که چشمانشان از اندوه اشکبار بود؛ زیرا چیزی نداشتند که در راه خدا انفاق کنند (و با آن به میدان بروند).

راه مؤاخذه تنها به روی کسانی باز است که از تو اجازه می‌خواهند در حالی که توانگرند؛ و امکانات کافی برای جهاد دارند؛ آنها راضی شدند که با متخلفان (زنان و کودکان و بیماران) بمانند؛ و خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده؛ به همین جهت چیزی نمی‌دانند!

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۹۶، و ج ۳۸، ص ۳۰۶، ح ۶؛ «تفسیر عیاشی»، ج ۲، ص ۱۰۱، ح ۹۳؛ «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۱، ص ۳۰۲؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

شان نزول:

کسانی که از شرکت در جهاد معذورند

در مورد آیه اول، چنین نقل شده: یکی از یاران با اخلاص پیامبر ﷺ عرض کرد: ای پیامبر خدا! من پیر مردی نابینا و ناتوانم، حتی کسی که دست مرا بگیرد و به میدان جهاد بیاورد، ندارم، آیا اگر در جهاد شرکت نکنم معذورم؟ پیامبر ﷺ سکوت کرد، سپس آیه نخست نازل شد و به این گونه افراد اجازه داد.^۱

* * *

از این شان نزول، چنین استفاده می شود: حتی نابینایان به خود اجازه نمی دادند، بدون اطلاع پیامبر ﷺ از شرکت در جهاد سرباز زنند، و با این احتمال که شاید، وجودشان با همین حالت برای تشویق مجاهدان، و یا حداقل سیاهی لشکر مفید واقع شود، از پیامبر ﷺ کسب تکلیف می کردند.

* * *

در مورد آیه دوم نیز، در روایات می خوانیم: هفت نفر از فقرای انصار خدمت پیامبر ﷺ رسیده، و تقاضا کردند وسیله ای برای شرکت در جهاد در اختیارشان گذارده شود، اما چون پیامبر ﷺ وسیله ای در اختیار نداشت، جواب منفی به آنها داد، آنها با چشم های پر از اشک از خدمتش خارج شدند، و بعداً به نام «بکائون» مشهور گشتند.^۲

* * *

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَاتَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ سَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

۱. «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۲۰۰.

۲. «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۲۱۸.

سَيَخْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِنُغَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ
 إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
 يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ
 الْفَاسِقِينَ

هنگامی که به سوی آنها (که از جهاد تخلف کردند) بازگردید، از شما عذر خواهی می‌کنند؛
 بگو: «عذرخواهی نکنید، ما هرگز (سخن) شما را باور نخواهیم کرد! چرا که خدا ما را از
 اخبارتان آگاه ساخته؛ و خدا و رسولش، اعمال شما را می‌بیند؛ سپس به سوی کسی که
 دانای پنهان و آشکار است بازگشت داده می‌شوید؛ و او شما را به آنچه انجام می‌دادید،
 آگاه می‌کند (و جزا می‌دهد)!»

هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند، تا از آنها
 اعراض (و صرف‌نظر) کنید؛ از آنها اعراض کنید (و روی بگردانید)؛ چرا که پلیدند!
 وجایگاهشان دوزخ است، به کیفر اعمالی که انجام می‌دادند.
 برای شما قسم یاد می‌کنند تا از آنها راضی شوید؛ اگر شما از آنها راضی شوید، خداوند
 (هرگز) از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد!

شأن نزول:

هیچ عذری پذیرفته نیست

بعضی از مفسران می‌گویند: این آیات درباره گروهی از منافقان، که تعدادشان
 بالغ بر هشتاد نفر می‌شد، نازل گردید؛ زیرا هنگامی که پیامبر ﷺ از «تبوک»
 بازگشت، دستور داد: هیچ کس با آنها مجالست نکند و سخن نگوید، آنها که خود را
 در فشار شدید اجتماعی دیدند، در مقام عذرخواهی برآمدند، آیات فوق نازل شد
 و وضع آنها را مشخص ساخت.^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحر المحیط»، ج ۵، ص ۴۸۵، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر ابی
 السعود»، ج ۴، ص ۹۳، ذیل آیه مورد بحث؛ «در المنثور»، ج ۴۴، ص ۲۶۴، ذیل آیه.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اعْزِفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

و گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردند؛ و کار خوب و بد را به هم آمیختند؛ امید می‌رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد؛ به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است!

شان نزول:

باز هم توبه ابولبابه

در مورد شأن نزول آیه فوق، روایاتی نقل شده، که در بیشتر آنها به نام «ابو لبابه انصاری» برخورد می‌کنیم، طبق روایتی: او با دو یا چند نفر دیگر از یاران پیامبر ﷺ، از شرکت در جنگ «تبوک» خودداری کردند، و هنگامی که آیات قرآن در مذمت متخلفین را شنیدند، بسیار ناراحت و پشیمان گشتند، خود را به ستون‌های مسجد پیامبر ﷺ بستند.

هنگامی که پیامبر ﷺ از جنگ بازگشت و از حال آنها خبر گرفت، عرض کردند: آنها سوگند یاد کرده‌اند که خود را از ستون باز نکنند، تا این که پیامبر ﷺ آنها را باز نماید.

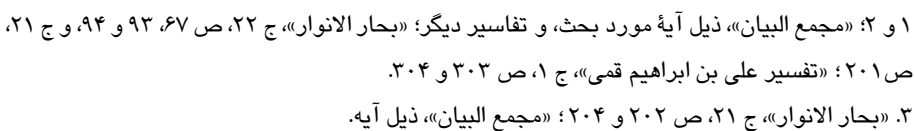
رسول خدا ﷺ فرمود: من نیز سوگند یاد می‌کنم، چنین کاری را نخواهم کرد، مگر این که خداوند به من اجازه دهد.

آیه فوق نازل شد که خداوند توبه آنها را پذیرفته، و پیامبر ﷺ آنها را از ستون مسجد باز کرد.

آنها به شکرانه این موضوع، همه اموال خود را به پیامبر تقدیم داشتند، و عرض کردند:

این همان اموالی است که به خاطر دلبستگی به آن، ما از شرکت در جهاد خودداری کرده‌ایم، همه اینها را از ما بپذیر و در راه خدا انفاق کن!

پیامبر ﷺ فرمود: هنوز دستوری در این باره بر من نازل نشده است، چیزی



خواهد آمد.

از بعضی دیگر از روایات استفاده می‌شود: آیه فوق درباره بعضی از «کفار» است، که در میدان‌های جنگ با مسلمانان، شخصیت‌های بزرگی مانند: «حمزه» سید الشهداء، و امثال او را شهید کردند، سپس دست از شرک برداشته و به آئین اسلام روی آوردند.^۱

* * *

و الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِزْضَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لِيُخْلِفَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدَ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ

أَقَمْنِ أُسُسَ بُنْيَانِهِ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارُ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَ اللَّهُ لَإِيْهِدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

لَا يُزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

(گروهی دیگر از آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان رساندن (به مسلمانان)، و (تقویت) کفر، و تفرقه‌افکنی میان مومنان، و کمین‌گاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود؛ آنها سوگند یاد می‌کنند که: «جز نیکی (و خدمت)، نظری نداشته‌ایم!» اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند!

هرگز در آن (مسجد به عبادت) نایست! آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن (به عبادت) بایستی؛ در آن، مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند؛ و خداوند پاکیزگان را دوست دارد!

۱. «کافی»، ج ۲، ص ۴۰۷؛ «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۱۱۳، و ج ۲۲، ص ۹۷، و ج ۶۹، ص ۱۵۷ و ۱۶۵.

آیا کسی که شالوده آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد؟! و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند!

(اما) این بنائی را که آنها ساختند، همواره به صورت یک وسیله شک و تردید، در دل‌هایشان باقی می‌ماند؛ مگر این که دل‌هایشان پاره پاره شود؛ و خداوند دانا و حکیم است!

شأن نزول:

ماجرای مسجد ضرار

آیات فوق، درباره گروهی دیگر از منافقان است، که برای تحقق بخشیدن به نقشه‌های شوم خود، اقدام به ساختن مسجدی در «مدینه» کردند، که بعداً به نام «مسجد ضرار» معروف شد.

این موضوع را همه مفسران اسلامی، و بسیاری از کتب حدیث و تاریخ ذکر کرده‌اند، اگر چه در جزئیات آن تفاوت‌هایی دیده می‌شود.

خلاصه جریان، به طوری که از تفاسیر و احادیث مختلف استفاده می‌شود، چنین است:

گروهی از منافقان نزد پیامبر ﷺ آمده عرض کردند: به ما اجازه ده مسجدی در میان قبیله «بنی سالم» (نزدیک «مسجد قبا») بسازیم، تا افراد ناتوان، بیمار و پیرمردان از کار افتاده در آن نماز بگذارند، و همچنین در شب‌های بارانی که گروهی از مردم توانائی آمدن به مسجد شما را ندارند، فریضه اسلامی خود را در آن انجام دهند، و این در موقعی بود که پیامبر ﷺ عازم جنگ «تبوک» بود.

پیامبر ﷺ به آنها اجازه داد، ولی آنها اضافه کردند: آیا ممکن است شخصاً بیایید و در آن «نماز» بگذارید؟

پیامبر ﷺ فرمود: من فعلاً عازم سفرم، و هنگام بازگشت به خواست خدا به آن مسجد می‌آیم، و در آن نماز می‌گزارم.

هنگامی که پیامبر ﷺ از «تبوک» بازگشت، نزد او آمده گفتند: اکنون تقاضا داریم به مسجد ما بیائی، در آنجا نماز بگزاری، و از خدا بخواهی ما را برکت دهد، و این در حالی بود که هنوز پیامبر ﷺ وارد دروازه «مدینه» نشده بود.

در این هنگام، پیک وحی خدا نازل شد، آیات فوق را آورد، و پرده از اسرار کار آنها برداشت، و به دنبال آن پیامبر دستور داد: مسجد مزبور را آتش زده، بقایای آن را ویران کنند، و جای آن را محل ریختن زباله‌های شهر سازند!

اگر به چهره ظاهری کار این گروه نگاه کنیم، از چنین دستوری در آغاز، دچار حیرت خواهیم شد.

مگر ساختن مسجد، آن هم برای حمایت از بیماران و پیران، و مواقع اضطراری، که در حقیقت، هم یک خدمت دینی است و هم یک خدمت انسانی، کار بدی است که چنین دستوری درباره آن صادر شده؟

اما هنگامی که چهره باطنی مسأله را بررسی کنیم، خواهیم دید این دستور، چقدر حساب شده بوده است.

توضیح این که:

در زمان جاهلیت مردی بود به نام «ابو عامر»، که آئین «نصرانیت» را پذیرفته، و در سلک «راهبان» در آمده بود، از عبّاد و زهّاد به شمار می‌رفت، و نفوذ وسیعی در طائفه «خزرج» داشت.

آنگاه که پیامبر ﷺ به «مدینه» هجرت کرد، و مسلمانان گرد او را گرفتند، و کار اسلام بالا گرفت.

و هنگامی که مسلمانان در جنگ «بدر» بر مشرکان پیروز شدند، «ابو عامر» که خود روزی از بشارت دهندگان ظهور پیامبر ﷺ بود، اطراف خود را خالی دید، به مبارزه با اسلام برخاست، از «مدینه» به سوی کفار «مکه» گریخت، و از آنها برای جنگ با پیغمبر اکرم ﷺ استمداد جست، و از قبائل عرب برای این کار دعوت کرد. او که قسمتی از نقشه‌های جنگ «احد» را بر ضد مسلمین رهبری می‌کرد، دستور

داد: در میان دو صف لشکر، گودال‌هایی بکنند، که اتفاقاً پیامبر در یکی از آنها افتاد، پیشانیش مجروح شد و دندانش شکست.

هنگامی که غزوۀ «احد» پایان یافت، و با تمام مشکلاتی که مسلمانان در این میدان با آن روبرو شدند، آوازه اسلام بلندتر گردید و در همه جا پیچید، او از «مدینه» فرار کرد و به سوی «هرقل» پادشاه «روم» رفت، تا از او کمک بگیرد، و با لشکری برای کوبیدن مسلمانان حرکت کند.

ذکر این نکته نیز لازم است که: بر اثر این تحریکات و کارشکنی‌ها، پیامبر ﷺ لقب «فاسق» را به او داده بود.

بعضی می‌گویند: مرگ به او مهلت نداد تا خواسته خود را با «هرقل» در میان بگذارد، ولی در بعضی از کتب دیگر می‌خوانیم: او با «هرقل» تماس گرفت و به وعده‌های او دلگرم شد!

به هر حال، او پیش از آن که بمیرد، نامه‌ای برای منافقان «مدینه» نوشت، و به آنها نوید داد که: با لشکری از «روم» به کمکشان خواهد آمد، مخصوصاً توصیه و تأکید کرد که: مرکزی برای او در «مدینه» بسازند، تا کانون فعالیت‌های آینده او باشد. ولی از آنجا که ساختن چنین مرکزی در «مدینه»، به نام دشمنان اسلام، عملاً امکان‌پذیر نبود، منافقان بهتر این دیدند که در زیر عنوان مسجد، و به عنوان کمک به بیماران و معذوران، این برنامه را عملی سازند.

سرانجام مسجد ساخته شد، و حتی می‌گویند: جوانی آشنا به قرآن را از میان مسلمانان به نام «مجمع بن حارثه» (یا مجمع بن جاریه) به امامت مسجد برگزیدند. اما وحی الهی، پرده از روی کار آنها برداشت، و شاید این که پیامبر ﷺ قبل از رفتن به «تبوک» دستور نداد، در مقابل آنها شدت عمل به خرج دهند، برای این بوده که هم وضع کار آنها روشن‌تر شود، و هم در سفر «تبوک» ناراحتی فکری دیگری از این ناحیه نداشته باشد.

هر چه بود پیامبر ﷺ، نه تنها در آن مسجد نماز نگزارد، بلکه همان گونه که

گفتیم: بعضی از مسلمانان («مالک بن دخشم»، و «معنی بن عدی»، و «عامر بن سکر»، یا «عاصم بن عدی») را مأموریت داد، که مسجد را بسوزانند، و ویران کنند، آنها چنین کردند.

نخست به وسیله آتش سقف مسجد را سوزانند، و بعد دیوارها را ویران ساختند، و سرانجام محل آن را مرکزی برای ریختن زباله‌ها قرار دادند.^۱

* * *

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَاهُ إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ

برای پیامبر و مؤمنان، شایسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند، هر چند از نزدیکانشان باشند؛ (آن هم) پس از آن که بر آنها روشن شد که این گروه، اهل دوزخند!

و استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر)، فقط به خاطر وعده‌ای بود که به او داده بود؛ اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بی‌زاری جست؛ به یقین، ابراهیم مهربان و بردبار بود!

شان نزول:

استغفار برای مشرکان ممنوع

در «تفسیر مجمع البیان»، روایتی به این مضمون در شأن نزول آیات فوق نقل شده است:

۱. «مجمع البیان»، «تفسیر ابوالفتوح رازی»، «تفسیر المنار»، «تفسیر المیزان»، «تفسیر نور الثقلین»، و کتب دیگر؛ «بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۲۵۲، باب ۳۰، قصه ابی عامر الراهب و مسجد الضرار و فیه ما یتعلق بغزوة تبوک، و ص ۲۵۳، ۲۵۵ و ۲۶۳.

گروهی از مسلمانان به پیامبر اسلام می‌گفتند: آیا برای پدران ما که در عصر جاهلیت از دنیا رفتند، طلب آمرزش نمی‌کنی؟ آیات فوق نازل شد و به همه آنها اخطار کرد: هیچ کس حق ندارد برای مشرکان استغفار نماید.^۱

در شأن نزول این آیات، مطالب دیگری نیز گفته شده است که، پس از پایان تفسیر آیه خواهد آمد.

* * *

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

چنان نیست که خداوند قومی را، پس از آن که آنها را هدایت کرد گمراه (و مجازات) کند؛ مگر آن که اموری را که باید از آن بپرهیزند، برای آنان بیان نماید (و آنها مخالفت کنند)؛ زیرا خداوند به هر چیزی داناست!

شأن نزول:

پیش از ابلاغ تکلیف، مجازاتی نیست

بعضی از مفسران گفته‌اند: گروهی از مسلمانان قبل از نزول فرائض و واجبات، چشم از جهان بسته بودند، جمعی خدمت پیامبر ﷺ آمدند و درباره سرنوشت آنها اظهار نگرانی کردند، و چنین می‌پنداشتند: شاید آنها گرفتار مجازات الهی به خاطر عدم انجام این فرائض باشند. آیه فوق نازل شد و این موضوع را نفی کرد.^۲

بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند: این آیه در مورد استغفار مسلمانان، برای مشرکان، و اظهار محبت آنها قبل از نهی صریح در آیات سابق نازل شده است؛ زیرا این موضوع، باعث نگرانی گروهی از مسلمین شده بود، آیه فوق نازل شد و به آنها اطمینان داد استغفارهای آنان قبل از نهی الهی، موجب مؤاخذة و مجازات نخواهد بود.^۳

* * *

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۴۲؛ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ و ۳. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۴۳.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ
الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ
رَئُوفٌ رَحِيمٌ

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ
ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ
عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

مسلماناً خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت
و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آن که نزدیک بود دل‌های
گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ باز گردند)؛ سپس خدا توبه آنها را
پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است!
و (همچنین) آن سه نفر که (از شرکت در تبوک) تخلف جستند، (و مسلمانان با آنان قطع
رابطه نمودند)، تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد؛ (حتی) در وجود
خویش، جایی برای خود نمی‌یافتند؛ (و) دانستند که پناهگاهی از خدا جز به سوی او
نیست؛ سپس خدا رحمتش را شامل حال آنها نمود، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند؛
خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است!

شان نزول:

یک درس بزرگ!

مفسران گفته‌اند: آیه نخست در مورد غزوه «تبوک» و مشکلات طاقت‌فرسایی که
به مسلمانان در این جنگ رسید، نازل شده، این مشکلات به قدری بود که، گروهی
تصمیم به بازگشت گرفتند، اما لطف و توفیق الهی شامل حالشان شد، و همچنان پا
بر جا ماندند.

می‌گویند: از جمله کسانی که آیه در مورد او نازل شده: «ابو خيثمه» است، که از
یاران پیامبر ﷺ بود، نه از منافقان، ولی بر اثر سستی، از حرکت به سوی میدان
«تبوک» خودداری کرد.

ده روز از این واقعه گذشت. هوا گرم و سوزان بود، روزی نزد همسران خود آمد، در حالی که سایه بان‌هایی برای او مرتب و آماده، آب خنک مهیا، و طعام خوبی فراهم ساخته بودند.

او ناگهان در فکر فرو رفت، و به یاد پیشوای خود پیامبر ﷺ افتاده گفت: رسول خدا ﷺ که هیچ گناهی ندارد، و خداوند گذشته و آینده او را تضمین فرموده، در میان بادهای سوزان بیابان، اسلحه به دوش گرفته، و رنج این سفر دشوار را بر خود تحمل کرده، «ابو خيثمه» را ببین که در سایه خنک، و کنار غذای آماده، و زنان زیبا قرار گرفته است، این انصاف نیست.

سپس رو به همسران خود کرده گفت: به خدا قسم با هیچ کدام از شما، یک کلمه سخن نمی‌گویم، و در زیر این سایبان قرار نمی‌گیرم، تا به پیامبر ﷺ ملحق شوم، این سخن را گفت، و زاد و توشه را برگرفت، و بر «شتر» خود سوار شده حرکت کرد، هر قدر همسرانش خواستند با او سخن بگویند، او کلمه‌ای بر زبان جاری نکرد، و همچنان به حرکت ادامه داد، تا به نزدیکی «تبوک» رسید.

مسلمانان به یکدیگر می‌گفتند: این سواری است که از کنار جاده می‌گذرد، اما پیامبر ﷺ فرمود: ای سوار! «ابو خيثمه» باشی بهتر است! هنگامی که نزدیک شد و مسلمانان او را شناختند گفتند: آری، «ابو خيثمه» است.

«شتر» خود را بر زمین خواباند، به پیامبر ﷺ سلام گفت، و ماجرای خویش را بازگو کرد، پیامبر ﷺ به او خوش آمد گفت، و برای او دعا فرمود.^۱ به این ترتیب، او از جمله کسانی بود که قلبش متمایل به باطل شده بود، اما به خاطر آمادگی روحی، خداوند او را متوجه حق ساخت، و ثابت قدم گردانید.

* * *

۱. «المیزان»، ج ۹، ص ۳۰۱؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۲۰۳ و ۲۰۴ و...

در مورد آیه دوم، شأن نزول دیگری نقل شده، که خلاصه‌اش چنین است: سه نفر از مسلمانان به نام «کعب بن مالک»، «مرارة بن ربیع» و «هلال بن امیه»، از شرکت در جنگ «تبوک»، و حرکت همراه پیامبر ﷺ سرباز زدند، ولی این به خاطر آن نبود که جزء دار و دسته منافقان باشند؛ بلکه به خاطر سستی و تنبلی بود، چیزی نگذشت که پشیمان شدند.

هنگامی که پیامبر ﷺ از میدان «تبوک» به «مدینه» بازگشت، خدمتش رسیدند و عذرخواهی کردند، اما پیامبر ﷺ حتی یک جمله با آنها سخن نگفت، و به مسلمانان نیز دستور داد: احدی با آنها سخن نگوید.

آنها در یک محاصره عجیب اجتماعی قرار گرفتند، تا آنجا که حتی کودکان و زنان آنان نزد پیامبر ﷺ آمدند، و اجازه خواستند از آنها جدا شوند، پیامبر ﷺ اجازه جدائی نداد، ولی دستور داد: به آنها نزدیک نشوند.

فضای «مدینه» با تمام وسعتش، چنان بر آنها تنگ شد که، مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوائی بزرگ، شهر را ترک گویند، و به قله کوه‌های اطراف «مدینه» پناه ببرند.

از جمله مسائلی که ضربه شدیدی بر روحیه آنها وارد کرد، این بود: «کعب بن مالک» می‌گوید: روزی در بازار «مدینه»، باناراحتی نشسته بودم، دیدم یک نفر مسیحی شامی، سراغ مرا می‌گیرد، هنگامی که مرا شناخت، نامه‌ای از پادشاه «غسان» به دست من داد، که در آن نوشته بود:

اگر صاحب تو را از خود رانده، به سوی ما بیا، حال من منقلب شد، گفتیم: ای وای بر من! کارم به جایی رسیده است که، دشمنان در من طمع دارند! خلاصه، بستگان آنها غذا می‌آوردند، اما حتی یک کلمه با آنها سخن نمی‌گفتند. مدتی به این صورت گذشت، و پیوسته انتظار می‌کشیدند توبه آنها قبول شود، و آیه‌ای که دلیل بر قبولی توبه آنها باشد نازل گردد، اما خبری نبود.

در این هنگام، فکری به نظر یکی از آنان رسید، و به دیگران چنین گفت: اکنون که

مردم با ما قطع رابطه کرده‌اند، چه بهتر که ما هم از یکدیگر قطع رابطه کنیم (درست است که ما گنهکاریم، ولی باید از گناهکار دیگری خشنود نباشیم).
 آنها چنین کردند، به طوری که حتی یک کلمه با یکدیگر سخن نمی‌گفتند، و دو نفر از آنان با هم نبودند، سرانجام پس از پنجاه روز توبه و تضرع به پیشگاه خداوند، توبه آنان قبول شد، و آیه فوق در این زمینه نازل گردید.^۱

* * *

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

و شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند)، تا در دین (و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند!

شأن نزول:

وجوب تحصیل علوم دینی

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان»، از «ابن عباس» چنین روایت کرده است:
 هنگامی که پیامبر ﷺ به سوی میدان جهاد حرکت می‌کرد، همه مسلمانان به استثنای منافقان و معذوران، در خدمتش در حرکت بودند، اما پس از آن که آیاتی در مذمت منافقان نازل شد، و مخصوصاً متخلفان جنگ «تبوک» را به باد ملامت گرفت، مؤمنان را بیش از پیش مصمم به شرکت در میدان‌های جهاد کرد، حتی در جنگ‌هایی که پیغمبر ﷺ شخصاً شرکت نمی‌کرد، (سریه‌ها)، همگی به سوی

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «سفينة البحار»، و «تفسير ابوالفتح رازی»: «بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۲۱۸، ۲۱۹ و ۲۲۰؛ «تفسير علی بن ابراهيم قمی»، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۲۹۷؛ «تفسير طبري»، ذیل آیه مورد بحث و...

میدان می‌رفتند، و پیامبر ﷺ را تنها می‌گذارند، آیه فوق نازل شد و اعلام کرد: در غیر مورد ضرورت، شایسته نیست همه مسلمانان به سوی میدان جنگ بروند، (بلکه گروهی در «مدینه» بمانند، و معارف و احکام اسلام را از پیامبر ﷺ بیاموزند، و به دوستان مجاهدشان پس از بازگشت تعلیم دهند).^۱

* * *

همان مفسر بزرگ، شأن نزول دیگری به این مضمون نیز نقل کرده است: گروهی از یاران پیامبر ﷺ، برای تبلیغ اسلام به میان قبائل بادیه‌نشین رفتند، بادیه‌نشینان مقدم آنها را گرامی داشتند، و به آنها نیکی کردند، ولی بعضی به آنها ایراد گرفتند:

چرا پیامبر ﷺ را رها کردید و به سراغ ما آمدید، آنها از این نظر ناراحت و افسرده شدند، و به خدمت پیامبر ﷺ بازگشتند، آیه نازل شد و برنامه تبلیغی آنها را تصویب کرد و از آنها رفع نگرانی شد.^۲

* * *

شأن نزول سوم نیز، در «تفسیر تبیان» برای آیه فوق نقل شده، و آن این که: بادیه‌نشینان هنگامی که مسلمان شدند، برای فراگرفتن احکام اسلام، همگی به سوی «مدینه» حرکت کردند، و این سبب بالارفتن قیمت اجناس و ارزاق، مشکلات و گرفتاری‌های دیگری برای مسلمانان «مدینه» شد، آیه نازل گردید و به آنها دستور داد: لازم نیست همگی شهر و دیار خود را خالی کنند، و برای فهم معارف اسلام به «مدینه» بیایند، بلکه کافی است گروهی این عمل را انجام دهند.^۳

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۱۵۶؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۱۷۹؛ «زاد المسیر»، ج ۳، ص ۳۵۱.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۱۵۶؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۲، ص ۴۱۵؛ «در المنثور»، ج ۳، ص ۲۹۳.

۳. «التبیان»، ج ۵، ص ۳۲۳، ذیل آیه مورد بحث.



فصل ہفتم

شان نزول آیات سورہ

یونس، ہود، اعد

نحل، اسراء، کہف

وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ لِقَاءَنَا اَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ
هٰذَا اَوْ بَدَّلَهٗ قُلْ مَا يَكُوْنُ لِيْ اَنْ اُبَدِّلَهٗ مِنْ تِلْقَآءِ نَفْسِيْ اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا
يُوحٰى اِلَيَّ اِنِّيْ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ
قُلْ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَاَلَا اُرَاكُمْ بِهٖ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیْكُمْ عُمُرًا مِّنْ قَبْلِهٖ
اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ

فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا اَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهٖ اِنَّهٗ لَا يَفْلِحُ الْمُجْرِمُوْنَ
و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می‌شود، کسانی که ایمان به لقای ما (و روز
رستاخیز) ندارند می‌گویند: «قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تبدیل کن!» (و آیات نکوهش
بت‌ها را بردار) بگو: «من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم؛ فقط از چیزی که بر
من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم! من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از مجازات روز
بزرگ (قیامت) می‌ترسم!»
بگو: «اگر خدا می‌خواست، من این آیات را بر شما نمی‌خواندم؛ و (خداوند) از آن آگاهتان
نمی‌کرد؛ چه این که مدت‌ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم؛ (و هرگز آیه‌ای
نیاوردم؛) آیا نمی‌فهمید؟»
چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می‌بندد، یا آیات او را تکذیب می‌کند؟
مسلماناً مجرمان رستگار خواهند شد!

شأن نزول:

تقاضای قرآنی دیگر

بعضی از مفسران گفته‌اند: این آیات دربارهٔ چند نفر از بت‌پرستان نازل شد؛ چرا
که خدمت پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: آنچه در این قرآن دربارهٔ ترک عبادت بت‌های
بزرگ ما، «لات»، «عزی»، «منات» و «هبل»، و همچنین مذمت از آنان وارد شده،
برای ما قابل تحمل نیست. اگر می‌خواهی از تو پیروی کنیم، قرآن دیگری بیاور که
این ایراد در آن نباشد؛ و یا حداقل این گونه مطالب را در قرآن کنونی تغییر ده! آیات
فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۲۱۳ (با اندکی تفاوت): «تفسیر آلوسی»،
ج ۱۱، ص ۸۳، ذیل آیات مورد بحث؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۱۷۹.

﴿الَاِِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ اَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُغْلِبُونَ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾

آگاه باشید، آنها سینه‌هاشان را در کنار هم قرار می‌دهند، تا خود (و سخنان خویش) را از او (پیامبر) پنهان دارند! آگاه باشید، آگاه که آنها لباس‌هایشان را به خود می‌پیچند (خداوند) می‌داند آنچه را پنهان می‌کنند و آنچه را آشکار می‌سازند؛ چرا که او، از اسرار درون سینه‌ها، آگاه است!

شأن نزول:

ظاهری زیبا و باطنی خبیث

بعضی از مفسران شأن نزول‌هایی برای این آیه ذکر کرده‌اند از جمله این که: آیه درباره «اخنس بن شریق» منافق نازل شده است، که مردی شیرین‌زبان و پشت هم انداز بود، و در برابر پیامبر ﷺ اظهار دوستی و محبت می‌کرد، ولی در باطن عدوات می‌ورزید.^۱

و نیز از امام باقر (ع) از «جابر بن عبدالله» چنین نقل شده: گروهی از مشرکان، هنگامی که از برابر پیامبر ﷺ می‌گذشتند، سر خود را به زیر افکنده، حتی سر را با لباس خویش می‌پوشاندند تا پیامبر ﷺ آنان را نبیند، این آیه درباره آنان نازل گشت.^۲

* * *

﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوحَىٰ اِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ اَنْ يَقُولُوا لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَيْهِ كُتْرٌ اَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ اِنَّمَا اَنْتَ نَذِيرٌ وَ اللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنْ اَسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ﴾

۱. «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۰۲ و ۱۰۳؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه.

۲. «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۰۳ و ج ۱۸، ص ۲۳۷؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر عیاشی»،

ج ۲، ص ۱۳۹.

چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ فَإِنَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاَعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

شاید (ابلاغ) بعض آیاتی را که به تو وحی می‌شود، ترک کنی (و به تأخیر اندازی)؛ و سینه‌ات از این جهت تنگ (و ناراحت) شود که می‌گویند: «چرا گنجی بر او نازل نشده؟! و یا چرا فرشته‌ای همراه او نیامده است؟!» (نگران مباش! چرا که) تو فقط بیم‌دهنده‌ای؛ و خداوند، نگاهبان و ناظر بر همه چیز است؛ و به حساب آنان می‌رسد)!

آیا می‌گویند: «او به دروغ این (قرآن) را (به خدا) نسبت داده (و ساختگی است)؟! بگو: «اگر راست می‌گوئید، شما هم ده سوره ساختگی همانند این قرآن بیاورید؛ و تمام کسانی را که می‌توانید - غیر از خدا - (برای این کار) دعوت کنید!»!

و اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند، بدانید (قرآن) تنها با علم الهی نازل شده؛ و هیچ معبودی جز او نیست! آیا با این حال، تسلیم می‌شوید؟

شان نزول:

درخواست برادری با علی علیه السلام

برای آیات فوق دو شأن نزول نقل شده، که ممکن است هر دو صحیح باشد: نخست این که، گروهی از رؤسای کفار «مکه» نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده گفتند: اگر راست می‌گوئی که پیامبر خدا هستی، کوه‌های «مکه» را برای ما طلا کن! و یا فرشتگانی را بیاور که نبوت تو را تصدیق کنند! آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

شان نزول دیگری، از امام صادق علیه السلام نقل شده، و آن این که: پیامبر به علی علیه السلام فرمود: من از خدا خواسته‌ام میان من و تو برادری برقرار سازد، و این درخواست قبول شد، و نیز خواسته‌ام تو را وصی من کند، این درخواست نیز اجابت گردید، هنگامی که این سخن به گوش بعضی از مخالفان رسید (از روی عداوت و دشمنی) گفتند: به خدا سوگند یک من خرما در یک مشک خشکیده، از آنچه محمد صلی الله علیه و آله از

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

خدای خود خواسته بهتر است، (اگر راست می‌گوید)، چرا از خدا نخواسته
فرشته‌ای برای یاری او بر دشمنان بفرستد، و یا گنجی که او را از فقر نجات دهد؟^۱
آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد.

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

كَذٰلِكَ اَرْسَلْنَاكَ فِيْ اُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا اُمَمٌ لِّتَتْلُوْا عَلَيْهِمُ الَّذِىٓ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُوْنَ بِالرَّحْمٰنِ قُلْ هُوَ رَبِّىْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ مَتَابِ

وَلَوْ اَنْ قُرْءَانًا سَيَّرَتْ بِهٖ الْجِبَالُ اَوْ قُطِعَتْ بِهٖ الْاَرْضُ اَوْ كَلِمَۢ بِهٖ الْمَوْتٰى بَلِ لِلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِیْعًا اَفَلَمْ يَأْنِیْٓسِ الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا اَنْ لَّوْ یَشَآءُ اللّٰهُ لَهَدٰى النَّاسَ جَمِیْعًا وَّ لَا یَزَالُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا تُصِیْبُهُمْ بِمَا صَنَعُوْا قَارِعَةٌ اَوْ تَحُلُّ قَرِیْبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتّٰی یَاْتِیَ وَعْدُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ لَا یُخْلِفُ الْمِیْعَادَ

همان گونه (که پیامبران پیشین را مبعوث کردیم) تو را به میان امتی فرستادیم که پیش از آنها امت‌های دیگری آمدند و رفتند تا آنچه را به تو وحی نمودهایم بر آنان بخوانی در حالی که به رحمان (خداوندی که رحمتش همگان را فرا گرفته) کفر می‌ورزند، بگو او پروردگار من است، معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و بازگشتم به سوى اوست.

اگر به وسیله قرآن کوه‌ها به حرکت درآیند یا زمین‌ها قطعه قطعه شوند یا به وسیله آن با مردگان سخن گفته شود (باز هم ایمان نخواهند آورد) ولی همه کارها در اختیار خداست، آیا آنها که ایمان آورده‌اند نمی‌دانند که اگر خدا بخواهد همه مردم را (به اجبار) هدایت می‌کند (اما هدایت اجباری سودی ندارد) و پیوسته بلاهای کوبنده‌ای بر کافران به خاطر اعمالشان وارد می‌شود و یا به نزدیکی خانه آنها فرود می‌آید تا وعده (نهایی) خدا فرا رسد، به یقین خداوند در وعده خود تخلف نمی‌کند.

شان نزول:

درخواست معجزات از سر لجاجت

مفسران گفته‌اند: آیه نخست در صلح حدیبیه در سال ششم هجرت نازل شده است، در آن هنگام که می‌خواستند صلح نامه را بنویسند، پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم...، سهیل بن عمرو و سایر مشرکان، گفتند ما

رحمان را نمی‌شناسیم! تنها یک رحمان داریم و آن در یمامه است (مقصودشان مسیلمه کذاب بود که دعوی نبوت داشت) بلکه باید بنویسی: باسمک اللهم همان گونه که در زمان جاهلیت می‌نوشتند.

سپس پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: بنویس: این صلح‌نامه‌ای است که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ... مشرکان قریش گفتند: اگر تو رسول خدا بودی و ما با تو جنگ می‌کردیم و راه خانه خدا را بر تو می‌بستیم، بسیار ستمکار بودیم (دعوا در همین رسالت تو است) و لکن بنویس این صلح‌نامه محمد بن عبدالله است!...

در این هنگام یاران پیامبر ﷺ برآشفتمند و گفتند: اجازه بده ما با اینها پیکار کنیم، پیامبر ﷺ فرمود: نه، همان گونه که اینها می‌خواهند بنویس، در این هنگام آیه فوق نازل شد، و در مورد لجاجت و بهانه‌گیری و مخالفت آنها با نام رحمان که از اوصاف قطعی خداوند است آنها را شدیداً سرزنش کرد.^۱

* * *

این شأن نزول در صورتی صحیح است که ما این سوره را مدنی بدانیم تا با داستان صلح حدیبیه سازگار باشد، اما اگر - آن چنان که مشهور است - مکی بدانیم نوبت به این بحث نمی‌رسد.

مگر این که شأن نزول این آیه را پاسخ به گفتار مشرکان که در سوره «فرقان» آمده است بدانیم که در برابر دعوت پیامبر ﷺ به سجده کردن برای رحمان، گفتند ما رحمان را نمی‌شناسیم (اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن - فرقان، آیه ۶۰) و در هر حال آیه فوق منهای شأن نزول مفهوم روشنی دارد که در تفسیر آن خواهید خواند.^۲

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۱۸۴؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۹، ص ۳۱۷.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۱۸۴؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۹، ص ۳۱۸.

در مورد شأن نزول آیه دوم نیز بعضی از مفسران بزرگ گفته‌اند که در پاسخ جمعی از مشرکان مکه نازل شده است، که در پشت خانه کعبه نشسته بودند و به دنبال پیامبر ﷺ فرستادند، پیامبر ﷺ (به امید هدایت آنها) نزد آنها آمد.

عرض کردند: اگر دوست داری از تو پیروی کنیم این کوه‌های مکه را به وسیله قرأت عقب بران تا کمی این زمین تنگ و محدود ماگسترش یابد! و زمین را بشکاف و چشمه‌ها و نهرهایی در اینجا پدید آور تا درختان غرس کنیم، و زراعت نمائیم! تو به گمان خود کمتر از داود علی‌ه السلام نیستی که خداوند کوه‌ها را برای او مسخر کرده بود که با او هم‌صدا شده، تسبیح خدا می‌گفتند.

یا این که باد را مسخر ما گردان که بر دوش آن سوار شویم و به شام رویم و مشکلات خود را حل کنیم و ما یحتاج را تهیه نمائیم و همان روز باز گردیم! همان گونه که مسخر سلیمان علی‌ه السلام بود، تو به گمان خود از سلیمان علی‌ه السلام کمتر نیستی.

و نیز جدت قصی (جد طایفه قریش) یا هر کس دیگر از مردگان ما را می‌خواهی زنده کن تا از او سؤال کنیم آیا آنچه تو می‌گویی حق است یا باطل، زیرا عیسی علی‌ه السلام مردگان را زنده می‌کرد و تو کمتر از عیسی نیستی!

در این هنگام آیه دوم مورد بحث نازل شد و به آنها گوشزد کرد که همه آنچه را می‌گوئید از سر لجاجت است نه برای ایمان آوردن، و گرنه معجزه کافی برای ایمان آوردن ارائه شده است.^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه؛ «اسباب نزول الآیات»، ص ۱۸۵؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۹، ص ۳۱۸.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أُنْزِلَ رُبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾

و هنگامی که به آنها گفته شود: «پروردگار شما چه نازل کرده است؟» می‌گویند: «اینها همان افسانه‌های دروغین پیشینیان است».

شأن نزول:

تبلیغات گمراه‌کننده

در «تفسیر مجمع البیان» می‌خوانیم: بر طبق بعضی از روایات این آیه درباره «مقتسمین» (تبعیض‌گران) که قبلاً درباره آنها بحث شد نازل گردیده است، آنها ۱۶ نفر بودند که به چهار گروه تقسیم شدند، و هر گروه چهار نفری بر سر راه مردم در یکی از جاده‌های «مکه» در ایام حج ایستادند تا پیش از آن که مردم وارد شوند، ذهن آنها را نسبت به قرآن و اسلام بدبین سازند، و بگویند: محمد ﷺ دین و آئین تازه‌ای نیاورده بلکه همان افسانه‌های دروغین پیشینیان است.^۱

* * *

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

آنها سوگندهای شدید به خدا یاد کردند که: «هرگز خداوند کسی را که می‌میرد، بر نمی‌انگیزد!» آری، این وعده قطعی خداست (که همه مردگان را برای جزا باز می‌گرداند)؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

شأن نزول:

رستاخیز حتمی است

مفسران در شأن نزول این آیه چنین نقل کرده‌اند که: مردی از مسلمانان از یکی از مشرکان طلبی داشت، هنگامی که از او مطالبه کرد، او در پرداخت دین خود تعلل

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «موسوعة التاريخ الاسلامی»، ج ۱، ص ۴۴۸.

ورزید.

مرد مسلمان ناراحت شد و ضمن سخنانش چنین سوگند یاد کرد: قسم به چیزی که بعد از مرگ در انتظار او هستم... (و هدفش قیامت و حساب خدا بود)، مرد مشرک گفت: گمان می‌بری ما بعد از مرگ زنده می‌شویم؟! سوگند به خدا! که او هیچ مرده‌ای را زنده نخواهد کرد (این سخن را به این جهت گفت که: آنها بازگشت مردگان را به حیات و زندگی مجدد، محال، یا بیهوده می‌پنداشتند). آیه فوق نازل شد و به او و مانند او پاسخ گفت،^۱ و مسأله معاد را با دلیل روشنی بیان کرد، در حقیقت گفتگوی این دو نفر سببی بود برای طرح مجدد مسأله معاد.

* * *

﴿الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوءَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ

لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾

﴿الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾

آنها که پس از ستم دیدن در راه خدا، هجرت کردند، در این دنیا جایگاه (و مقام) خوبی به آنها می‌دهیم؛ و پاداش آخرت، از آن هم بزرگ‌تر است اگر می‌دانستند.
آنها کسانی هستند که صبر و استقامت پیشه کردند، و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

شان نزول:

معامله پر سود

بعضی از مفسران در شأن نزول این آیات چنین نقل کرده‌اند که گروهی از مسلمانان مانند: «بلال»، «عمار یاسر»، «صهیب» و «حباب» پس از اسلام آوردن در «مکه» سخت تحت فشار بودند، و برای تقویت اسلام و رساندن صدای خود به

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۱۰، ص ۱۰۵؛ «تفسیر ابوالفتح رازی»، ذیل آیه مورد بحث؛ «جامع البیان»، ج ۱۴، ص ۱۴۰.

دیگران، پس از هجرت پیامبر ﷺ به «مدینه» هجرت کردند، هجرتی که باعث پیروزی آنها و دیگران شد، در این میان «صهیب» که مرد مسنی بود به مشرکان «مکه» چنین پیشنهاد کرد: من پیر مردم و بودن من با شما سودی به حال شما ندارد، و اگر مخالفتان باشم قدرت بر وارد کردن زیان به شما ندارم، بیائید اموال مرا بگیرید و بگذارید به «مدینه» بروم، آنها موافقت کردند.

«صهیب» تمام اموال خود را به آنها داد، و به سوی پیامبر ﷺ هجرت کرد، بعضی به «صهیب» گفتند: معامله پر سودی کردی! آیات فوق نازل شد و پیروزی او و امثال او را در این جهان و جهان دیگر بازگو کرد.

در تواریخ آمده است: در زمان خلفاء هنگامی که اموال بیت المال تقسیم می شد، و نوبت به مهاجرین می رسید، به آنها می گفتند: سهم خود را بگیرید، این همان است که خدا در این دنیا به شما وعده داده، و آنچه در انتظار شما در جهان دیگر است بیشتر است، سپس آیه فوق را می خواندند.^۱

* * *

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾

و هنگامی که با خدا عهد بستید، به عهد او وفا کنید؛ و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید، در حالی که خدا را کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده‌اید، به یقین خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

شأن نزول:

هشدار از بیعت شکنی

مفسر بزرگ، «طبرسی»، در «مجمع البیان» در شأن نزول این آیه چنین می‌گوید:

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۳۴.

در آن هنگام که جمعیت مسلمانان کم، و دشمنان فراوان بودند، و امکان داشت، بعضی از مؤمنان به خاطر همین تفاوت و احساس تنهایی، بیعت خود را با پیامبر ﷺ بشکنند و از حمایت او دست بردارند، آیه فوق نازل شد و به آنها در این زمینه هشدار داد.^۱

* * *

وَلَا تَسْتَوُوا بِعَهْدِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

و (هرگز) پیمان الهی را با بهای کمی مبادله نکنید (و هر بهائی در برابر آن ناچیز است!) آنچه نزد خداست، برای شما بهتر است اگر می دانستید.

آنچه نزد شماست فانی می شود؛ اما آنچه نزد خداست باقی است؛ و به کسانی که صبر و استقامت پیشه کنند مطابق بهترین اعمالی که انجام میدادند پاداش خواهیم داد.

هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم؛ و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند، خواهیم داد.

شان نزول:

ثروت دنیا فانی است

مرحوم «طبرسی» مفسر بزرگ، از «ابن عباس» چنین نقل می کند: مردی از اهالی «حضر موت» خدمت پیامبر ﷺ رسیده عرض کرد: ای رسول خدا! همسایه ای دارم

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۱۶، و ج ۴، ص ۱۸۲؛ «تفسیر تبیان»، ج ۶، ص ۴۲۰.

به نام «امرؤ القیس»، که قسمتی از زمین مرا غصب کرده است و مردم گواه صدق منند، ولی چون برای او احترام بیشتری قائل هستند، حاضر به حمایت من نیستند. پیامبر ﷺ «امرؤ القیس» را خواست و از او در این زمینه سؤال کرد، او در پاسخ، همه چیز را انکار نمود.

پیامبر ﷺ به او پیشنهاد سوگند کرد، ولی، مرد شاکى عرض کرد: یا رسول الله! این، مرد بی‌بند و بارى است که برای او هیچ مانعى ندارد سوگند دروغ یاد کند.

پیامبر ﷺ فرمود: به هر حال چاره‌ای نیست، یا باید شهود بیاورى و یا باید تسلیم سوگند او شوى، به هنگامى که «امرؤ القیس» برخاست تا سوگند یاد کند، پیامبر ﷺ به او مهلت داد (فرمود: در این باره بیندیش و بعداً سوگند یاد کن).

آن دو نفر باز گشتند، در این حال، آیه اول و دوم مورد بحث نازل شد (و آنها را از سوگند دروغ و عواقب آن بر حذر داشت).

هنگامی که: پیامبر ﷺ این دو آیه را برای آنها خواند، «امرو القیس» گفت: حق است، آنچه نزد من است سرانجام فانی می‌شود، این مرد راست می‌گوید، من قسمتی از زمین او را غصب کرده‌ام، ولی نمی‌دانم چه مقدار بوده است؟ اکنون که چنین است، هر مقدار می‌خواهد (و می‌داند حق او است) برگیرد، و معادل آن هم - به خاطر استفاده‌ای که در این مدت از زمین او کرده‌ام - بر آن بیفزاید، در این هنگام سومین آیه مورد بحث نازل شد (و به کسانی که عمل صالح توأم با ایمان دارند بشارت «حیات طیبه» داد).^۱

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

١. «مجمع البيان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «نور الثقلین»، ج ٣، ص ٨٣.

و هنگامی که آیه‌ای را به آیه دیگر مبدل کنیم (= حکمی را نسخ نمائیم) - و خدا بهتر می‌داند چه حکمی را نازل کند - آنها می‌گویند: «تو افترا می‌بندی!» اما بیشترشان (حقیقت را) نمی‌دانند.

شأن نزول:

تغییر وظائف

«ابن عباس» می‌گوید: مشرکان بهانه‌جو، هنگامی که آیه‌ای نازل می‌شد و دستور سختی در آن بود و سپس آیه دیگری می‌آمد و دستور سهل‌تری در آن بود، می‌گفتند: محمد اصحاب خود را مسخره می‌کند و دست می‌اندازد، امروز دستور به چیزی می‌دهد، و فردا از همان نهی می‌کند، اینها نشان می‌دهد که محمد همه را از پیش خود می‌گوید نه از ناحیه خدا.

در این هنگام آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفت.^۱

* * *

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِاللّٰهِ مِنْۢ بَعْدِ اِيْمَانِهٖۙ اِلَّا مِنْۢ اٰخِرَةٍ وَّ قَلْبُهٗ مُطْمَئِنُّۢ بِاِلِيْمَانٍ وَّ لٰكِنْ مَنْ

شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًاۙ فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللّٰهِ وَّ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ

کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است - آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آنهاست؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان!

شأن نزول:

تقیّه

بعضی از مفسران، در شأن این آیه، چنین نقل کرده‌اند: این آیه در مورد گروهی از

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۱۷؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی

نیشابوری، ص ۱۸۹؛ «زاد المسیر»، ج ۴، ص ۳۵۹.

مسلمانان نازل گردید که در چنگال مشرکان گرفتار شدند و آنها را مجبور به بازگشت از اسلام و اظهار کلمات کفر و شرک کردند.

آنها «عمّار» و پدرش «یاسر» و مادرش «سمیه» و «صهیب» و «بلال» و «خبّاب» بودند، پدر و مادر «عمّار» در این ماجرا سخت مقاومت کردند و کشته شدند، ولی «عمّار» که جوان بود آنچه را مشرکان می خواستند به زبان آورد.

این خبر در میان مسلمانان پیچید، بعضی غائبانه «عمّار» را محکوم کرده گفتند: عمّار از اسلام بیرون رفته و کافر شده، پیامبر ﷺ فرمود: چنین نیست: إِنَّ عَمَّاراً مُلِيَءٌ إِيْمَانًا مِنْ قُرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَ اخْتَلَطَ الْإِيْمَانُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ.

«چنین نیست (من عمّار را به خوبی می شناسم) عمّار از فرق تا قدم مملوّ از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است (او هرگز دست از ایمان برنخواهد داشت و به مشرکان نخواهد پیوست).»

چیزی نگذشت که «عمّار» گریه کنان به خدمت رسول خدا ﷺ آمد، پیامبر ﷺ فرمود: مگر چه شده است؟

عرض کرد: ای پیامبر! بسیار بد شده، دست از سرم بر نداشتند تا نسبت به شما جسارت کردم و بت های آنها را به نیکی یاد نمودم! پیامبر ﷺ با دست مبارکش اشک از چشمان عمّار پاک می فرمود و می گفت: اگر باز تو را تحت فشار قرار دادند، آنچه می خواهند بگو (و جان خود را از خطر رهایی بخش).

در این هنگام، آیه: «مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ...» نازل گردید و مسائل را در این رابطه روشن ساخت.^۱

* * *

۱. «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۳۵، ج ۶۶، ص ۳۷، وج ۷۲، ص ۴۱۲؛ «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۹۰؛ «المیزان»، ج ۱۲، ص ۳۵۸.

وَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوْبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوْهُ وَفِيْ اٰذَانِهِمْ وَقْرًا وَاِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى اٰذْبَارِهِمْ نُفُوْرًا

نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُوْنَ بِهِ اِذْ يَسْتَمِعُوْنَ اِلَيْكَ وَاِذْ هُمْ نَجْوٰى اِذْ يَقُوْلُ الظَّالِمُوْنَ اِنْ تَتَّبِعُوْنَ اِلَّا رَجُلًا مَّسْحُوْرًا

اَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوْا لَكَ الْاَمْثَالَ فَضَلُّوْا فَلَا يَسْتَطِيعُوْنَ سَبِيْلًا

و هنگامی که قرآن می‌خوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان نمی‌آورند، حجاب‌ناپیدائی قرار می‌دهیم؛

و بر دل‌هایشان پوشش‌هایی می‌نهیم، تا آن را نفهمند؛ و در گوش‌هایشان سنگینی. و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی، آنها پشت می‌کنند و از تورو برمی‌گردانند.

هنگامی که به سخنان تو گوش فرا می‌دهند، ما بهتر می‌دانیم برای چه گوش فرامی‌دهند؛ و (همچنین) در آن هنگام که با هم نجوا می‌کنند؛ آنگاه که ستمگران می‌گویند: «شما جز از انسانی که افسون شده، پیروی نمی‌کنید»!

ببین چگونه برای تو مثل‌ها زدند؛ در نتیجه گمراه شدند، و نمی‌توانند راه حق را پیدا کنند.

شان نزول:

مزاحمت و آزار به هنگام قرائت قرآن

جمعی از مفسران، مانند «طبرسی» در «مجمع البیان» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و بعضی دیگر در شأن نزول آیات فوق، چنین گفته‌اند: آیه نخست، دربارهٔ گروهی از مشرکان، نازل شده که: پیامبر ﷺ را هنگام تلاوت قرآن در شب و نماز در کنار خانهٔ کعبه آزار می‌دادند، او را با سنگ می‌زدند و مانع دعوت مردم به اسلام می‌شدند.

خداوند، به لطفش چنان کرد که: آنها نتوانند او را آزار کنند (و شاید این از طریق

رعب و وحشتی بود، که از پیامبر در دل آنها افکند).^۱

در روایت دیگری، می‌خوانیم: هنگامی که پیامبر ﷺ قرآن می‌خواند، دو نفر از مشرکان در طرف راست، و دو نفر در طرف چپ، قرار می‌گرفتند، کف می‌زدند، سوت می‌کشیدند و با صدای بلند اشعار می‌خواندند، تا صدای پیامبر ﷺ به گوش مردم نرسد.^۲

«ابن عباس» می‌گوید: «ابو سفیان، ابو جهل» و دیگران گاهی نزد پیامبر ﷺ می‌آمده به سخنان او گوش فرا می‌دادند، روزی یکی از آنها به دیگران گفت: اصلاً من نمی‌فهمم «محمّد» چه می‌گوید؟ فقط می‌بینم: لب‌های او حرکت می‌کند! ولی «ابو سفیان» گفت: فکر می‌کنم: بعضی از سخنانش حق است.

«ابو جهل» اظهار داشت: او «دیوانه» است.

«ابو لهب» اضافه کرد: او «کاهن» است.

دیگری گفت: او «شاعر» است.

به دنبال این سخنان ناموزون، و نسبت‌های ناروا آیات فوق نازل گشت.^۳

* * *

و إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَنِ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَيْكَ لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلاً

وَلَوْ لَا أَنْ تَبْنِیَاكَ لَقَدْ كُنْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً

إِذَا لَادُّنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً

نزدیک بود آنها تو را (با وسوسه‌های خود) از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم بفریبند، تا غیر

آن را به ما نسبت دهی؛ و در آن صورت، تو را به دوستی خود برمی‌گزیدند!

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۱۸، ص ۵۰.

۲. «تفسیر کبیر فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

۳. «تفسیر کبیر فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۱۹؛ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

و اگر ما تو را ثابت قدم نمی ساختیم (مصون از انحراف نبودی)، نزدیک بود اندکی به آنان تمایل کنی.

اگر چنین می کردی، ما دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر (مجازات آنها) را بعد از مرگ، به تو می چشاندیم؛ سپس در برابر ما، یاوری برای خود نمی یافتی!

شان نزول:

شان نزول‌های ساختگی

در مورد این آیات بحث‌انگیز، شان نزول‌های مختلفی نقل کرده‌اند که: بعضی از آنها با تاریخ نزول آنها به هیچ وجه سازگار نیست، ولی، از آنجا که این شان نزول‌ها دستاویزی برای بعضی از منحرفان شده است، به ذکر همهٔ آنها می پردازیم:

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» پنج قول در این زمینه نقل کرده است:

۱ - قریش به پیامبر ﷺ گفتند: ما به تو اجازه نمی دهیم، دست به «حجر الاسود» بگذاری تا لاقل با دیدهٔ احترام به خدایان ما بنگری.

پیامبر ﷺ در دل گفت: خدا که می داند من از این بت‌ها متنفرم، اما چه مانعی دارد نگاهی به سوی آنها بیفکنم، تا بگذارند «استلام حجر الاسود» کنم، آیات فوق نازل شد و پیامبر ﷺ را از این کار نهی کرد.

۲ - قریش پیشنهاد کرد: دست از ناسزاگوئی به خدایان ما و سبک شمردن عقل‌هایمان بردار، و این بردگان و افراد بی سر و پا را که بوی بد از آنها به مشام می رسد، از دور خود دور کن، تا در مجلس تو حضور یابیم و به سخنان‌ت گوش فرا دهیم.

پیامبر ﷺ به امید این که: آنها مسلمان شوند، در فکر بود که خواستهٔ آنان را (هر چند موقت) بپذیرد، آیات فوق نازل شد و پیامبر ﷺ را بر حذر داشت!

۳ - پیامبر ﷺ بت‌ها را از «مسجد الحرام» بیرون ریخت، قریش تقاضا کردند: اجازه دهد، بتی که بر کوه «مروه» نزدیک خانه خدا بود، به حال خود بماند،

پیامبر ﷺ نخست به خاطر پیشبرد هدف‌های سیاسی تصمیم گرفت، به این پیشنهاد عمل کند ولی بعد از آن صرف‌نظر نمود، و دستور داد آن بت را نیز شکستند، در این هنگام آیات فوق نازل شد.

۴- جمعی از نمایندگان قبیله «ثقیف» خدمت پیامبر ﷺ آمده، عرض کردند: ما با تو بیعت می‌کنیم اما به سه شرط:

اول، در موقع نماز برای رکوع و سجود خم نشویم!

دوم، بت‌هایمان را به دست خودمان نشکنیم، خودت بشکن!

سوم، اجازه بده بت «لات» یک سال بماند!

پیامبر ﷺ فرمود: دینی که در آن رکوع و سجود نباشد به درد نمی‌خورد، و اما شکستن بت‌هایتان به دست خودتان مایلید انجام دهید، اگر مایل نیستید ما خودمان می‌شکنیم! و اما عبادت «لات» من به شما چنین اجازه‌ای را نمی‌دهم. در این هنگام پیامبر ﷺ برخاست و وضو گرفت و «عمر» رو به مردم کرده گفت: چرا پیامبر ﷺ را آزار می‌دهید؟ او هرگز اجازه نخواهد داد بت‌ها در سرزمین عرب باشد، ولی درخواست کنندگان همچنان به درخواست خود ادامه می‌دادند تا این آیات نازل شد.

۵- گروهی از نمایندگان طایفه «ثقیف» خدمتش رسیده گفتند: یک سال به ما مهلت بده، تا هدایائی را که برای بت‌ها می‌آورند بگیریم، هنگامی که این کار انجام شد، خود ما بت‌ها را می‌شکنیم، و اسلام می‌آوریم.

پیامبر ﷺ در فکر بود: روی جهاتی این مهلت را به آنها بدهد که آیات نازل شد و شدیداً نهی کرد.^۱

شأن نزول‌های دیگری شبیه آنچه در بالا آمد نیز نقل شده است. شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که: نادرست بودن اکثر این شأن نزول‌ها در

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۵۳ و بعضی تفاسیر دیگر با کمی اختلاف.

خودشان نهفته است؛ زیرا آمدن نمایندگان قبائل و تقاضاهای آنها از پیامبر ﷺ و یا بیرون ریختن بت‌ها از مسجد الحرام و شکستن آنها، همه، بعد از «فتح مکه» در سال هشتم هجرت بوده، در حالی که این سوره، اساساً قبل از هجرت پیامبر ﷺ نازل شده است، و در آن زمان پیامبر ﷺ چنین قدرت ظاهری نداشت که مشرکان در برابرش این چنین تواضع کنند.

قطع نظر از این موضوع، بی اساس بودن بعضی دیگر از آنها نیز از توضیحاتی که در تفسیر آیه خواهد آمد روشن می‌شود.

* * *

﴿وَاِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْزُوْكَ مِنَ الْاَرْضِ لِيُخْرِجُوْكَ مِنْهَا وَاِذَا لَايْلُبُوْنَ خِلَافَكَ الْاَقْلِيَا﴾

﴿سُنَّةٌ مِّنْ قَدْ اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَاَلَّا تَجِدَ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيًا﴾

و نزدیک بود (با نیرنگ و توطئه) تو را از این سرزمین بلغزانند، تا از آن بیرون کنند! و هر گاه چنین می‌کردند، (گرفتار مجازات سخت الهی شده، و) پس از تو، جز مدت کمی باقی نمی‌ماندند!

این سنت (ما در مورد) پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم؛ و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت!

شان نزول:

تصمیم‌گیری مشرکان دربارهٔ پیامبر

مشهور این است: آیات فوق در مورد اهل «مکه» نازل شده است که: تصمیم گرفتند پیامبر ﷺ را از «مکه» بیرون کنند و بعداً این تصمیم، فسخ و مبدل به تصمیم بر اعدام پیامبر ﷺ در «مکه» گردید و به دنبال آن خانهٔ پیامبر ﷺ را از هر سو محاصره کردند، اما همان‌گونه که می‌دانیم، پیامبر ﷺ از این حلقهٔ محاصره، به طرز اعجاز‌آمیزی، بیرون آمده به سوی «مدینه» حرکت کرد و سرآغاز هجرت گردید.^۱

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «تبیان»، ج ۶، ص ۵۰۸.

ولی، بعضی گفته‌اند: این آیات، در رابطه با پیشنهاد یهود «مدینه» نازل شده است که: برای خارج کردن پیامبر ﷺ از «مدینه» به خدمتش رسیده، گفتند: این سرزمین، سرزمین انبیاء نیست، سرزمین پیامبران، «شام» است، اگر می‌خواهی دعوت پیشرفت کنی، باید به آنجا بروی!^۱

اما با توجه به این که: این سوره، «مکی» است، تناسبی با این شأن نزول ندارد، به علاوه، جمله‌های آیات فوق چنان که خواهیم دید نیز، متناسب با محتوای این شأن نزول نیست.

* * *

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً
أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيراً
أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفاً أَوْ تَأْتِي بَالِلِهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً
أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْكَ حَتَّى
تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشِراً رَسُولاً

و گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا این که چشمه جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی!

یا باغی از نخل و انگور از آن تو باشد؛ و نهرها در لابلای آن جاری کنی.
یا قطعات (سنگ‌های) آسمان را - آن چنان که می‌پنداری - بر سر ما فرود آری؛ یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری.

یا برای تو خانه‌ای پر نقش و نگار از طلا باشد؛ یا به آسمان بالا روی؛ حتی اگر به آسمان روی، ایمان نمی‌آوریم مگر آن که نامه‌ای بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم؛^۲ «منزه است پروردگارم (از این سخنان بی‌معنی)؛ مگر من جز انسانی فرستاده خدا هستم»!

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۱۸، ص ۱۹۸؛ «تبیان»، ج ۶، ص ۵۰۸؛ «جامع البیان»، ج ۱۵، ص ۱۶۵.

شأن نزول:

درخواست معجزات از سر لجاجت

در روایات اسلامی، و همچنین کلمات مفسران معروف، شأن نزولی با عبارات مختلف برای آیات فوق نقل شده است که: خلاصه‌اش چنین است:

«گروهی از مشرکان «مکه» که «ولید بن مغیره» و «ابو جهل» در جمع آنها بودند، در کنار خانه کعبه اجتماع کردند و با یکدیگر پیرامون کار پیامبر ﷺ سخن گفتند، سرانجام چنین نتیجه گرفتند که: باید کسی را به سراغ محمد ﷺ فرستاد و به او پیغام داد که: اشراف قریش، طائفه تو، اجتماع کرده‌اند و آماده سخن گفتن با تواند، نزد ما بیا.

پیامبر به امید این که: شاید نور ایمان در قلب آنها درخشیدن گرفته است، و آماده پذیرش حق شده‌اند فوراً به سراغ آنها شتافت.

اما با این سخنان روبرو شد:

ای محمد! ما تو را برای اتمام حجت به اینجا خوانده‌ایم، ما سراغ نداریم کسی به قوم و طائفه خود این قدر که تو آزار رسانده‌ای، آزار رسانده باشد:

خدایان ما را دشنام دادی، بر آئین ما خرده گرفتی، عقلای ما را سفیه خواندی، در میان جمع، تخم نفاق افشاندی.

بگو! ببینیم درد تو چیست؟!

پول می‌خواهی؟ آن قدر به تو می‌دهیم که بی‌نیاز شوی!

مقام می‌خواهی؟ منصب بزرگی به تو خواهیم داد!

بیمار هستی؟ (و کسالت روانی داری؟) ما بهترین طبیبان را برای معالجه تو

دعوت می‌کنیم!.

پیامبر فرمود: هیچ یک از این مسائل نیست، خداوند مرا به سوی شما فرستاده و کتاب آسمانی بر من نازل کرده، اگر آن را بپذیرید به نفع شما در دنیا و آخرت خواهد بود، و اگر نپذیرید صبر می‌کنم تا خدا میان من و شما داوری کند.

گفتند: بسیار خوب، حال که چنین می‌گوئی، هیچ شهری تنگ‌تر از شهر ما نیست (اطراف «مکه» را کوه‌های نزدیک به هم فرا گرفته) از پروردگارت بخواه این کوه‌ها را عقب بنشانند و نهرهای آب، همچون نهرهای شام و عراق در این سرزمین خشک و بی‌آب و علف، جاری سازد.

و نیز از او بخواه نیاکان ما را زنده کند، و حتماً «قصی بن کلاب» باید در میان آنها باشد؛ چرا که پیر مرد راستگوئی است! تا ما از آنها بپرسیم: آنچه را تو می‌گوئی حق است، یا باطل؟!:

پیامبر ﷺ با بی‌اعتنائی فرمود: من مأمور به این کارها نیستم.

گفتند: اگر چنین نمی‌کنی، لااقل از خدایت بخواه: فرشته‌ای بفرستد و تو را تصدیق کند، و برای ما باغ‌ها، گنج‌ها و قصرها از طلا قرار دهد!

فرمود: به این امور هم مبعوث نشده‌ام، من دعوتی از ناحیه خدا دارم اگر می‌پذیرید، چه بهتر، و الاً خداوند میان من و شما داوری خواهد کرد.

گفتند: پس قطعاً از سنگ‌های آسمانی را - آن‌گونه که گمان می‌کنی خدایت هر وقت بخواهد، می‌تواند بر سر ما بیفکند - بر ما فرود آرد! فرمود: این مربوط به خدا است اگر بخواهد می‌کند.

یکی از آن میان، صدا زد: ما با این کارها نیز ایمان نمی‌آوریم، هنگامی ایمان خواهیم آورد که: خدا و فرشتگان را بیاوری و در برابر ما قرار دهی!

پیامبر ﷺ (هنگامی که این لاطائلات را شنید) از جا برخاست تا آن مجلس را ترک کند، بعضی از آن گروه، به دنبال حضرت حرکت کردند و گفتند:

ای محمد! قوم تو هر پیشنهادی کردند، قبول نکردی، سپس اموری در رابطه با خودشان خواستند آن را هم انجام ندادی، سرانجام از تو خواستند: عذابی را که تهدیدشان به آن می‌کنی بر سرشان فرود آری، آن را هم انجام ندادی، به خدا سوگند! هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، تا نردبانی به آسمان قرار دهی و مقابل چشم ما از آن بالا روی، و چند نفر از ملائکه را پس از بازگشت با خود بیاوری! و

نامه‌ای در دست داشته باشی که گواهی بر صدق دعوت دهد!

«ابو جهل» گفت: (ولش کنید) او جز دشنام به بت‌ها و نیاکان ما کار دیگری بلد نیست! و من با خدا عهد کرده‌ام صخره‌ای بردارم و هنگامی که سجده کرد بر مغز او بگویم!!

پیامبر ﷺ در حالی که قلبش را هاله‌ای از اندوه و غم به خاطر جهل، لجاجت و استکبار این قوم فرا گرفته بود، از نزد آنها بازگشت...
در این هنگام آیات فوق نازل شد و به گفتگوهای آنها پاسخ داد.^۱

* * *

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾

بگو: «اللَّهُ» را بخوانید، یا «رحمان» را، هر کدام را بخوانید، برای او بهترین نام‌هاست! و نمازت را زیاد بلند، یا خیلی آهسته نخوان؛ و در میان آن دو، راهی (معتدل) انتخاب کن.

شان نزول:

اسماء حسنی الهی

مفسران در شأن نزول آیه فوق، از «ابن عباس» چنین نقل کرده‌اند: پیامبر یک شب در «مکه» در حال سجده بود، و خدا را به نام: یا رحمان و یا رحیم می‌خواند، مشرکان بهانه‌جواز فرصت استفاده کرده گفتند: ببینید این مرد (ما را سرزنش می‌کند که: چرا چند خدائی هستیم اما) خودش دو خدا را پرستش می‌کند، در حالی که می‌پندارد موحد است و یک معبود بیشتر ندارد، آیه فوق، نازل شد و به آنها پاسخ گفت (که این اسم‌های متعدد از یک ذات پاک خبر می‌دهد).^۲

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۲۰؛ «در المنثور»، ج ۴، ص ۲۰۲.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «جامع البیان»، ج ۱۵، ص ۲۲۷؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۲۰۰.

چ
 چ
 أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا
 إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ
 أَمْرِنَا رَشَدًا

چ
 چ
 فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا
 ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا
 آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟!
 زمانی را (به خاطر بیاور) که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند: «پروردگارا! ما را از
 سوی خود رحمتی عطا کن، و راه نجاتی برای ما فراهم ساز!»
 ما (پرده خواب را) در غار بر گوششان زدیم، و سال‌ها در خواب فرو رفتند.
 سپس آنان را برانگیختیم تا بدانیم (و این امر آشکار گردد که) کدام یک از آن دو گروه،
 مدت خواب خود را بهتر حساب کرده‌اند.

شان نزول:

تحقیق درباره پیامبر

مفسران، برای آیات فوق، شان نزولی نقل کرده‌اند که: خلاصه‌اش چنین است:
 جمعی از سران قریش، دو نفر از یاران خود را برای تحقیق درباره دعوت پیامبر
 اسلام ﷺ به سوی دانشمندان یهود در «مدینه» فرستادند، تا ببینند آیا در کتب
 پیشین، چیزی در این زمینه یافت می‌شود؟
 آنها به «مدینه» رفتند، با علمای یهود تماس گرفتند و گفتار قریش را بازگو کردند.
 علماء یهود، به آنها گفتند: شما سه مسأله را از محمد ﷺ سؤال کنید، اگر همه را
 پاسخ کافی گفت، پیامبری است از سوی خدا (و طبق بعضی از روایات اگر دو سؤال
 از آن را پاسخ کافی و یک سؤال را سربسته جواب داد، پیامبر است) و گرنه، مرد
 کذابی است که شما هر تصمیمی درباره او می‌توانید بگیرید.
 نخست، از او سؤال کنید: داستان آن گروهی از جوانان که در گذشته دور، از قوم
 خود جدا شدند، چه بود؟؛ زیرا آنها سرگذشت عجیبی داشتند!

و نیز از او سؤال کنید: مردی که زمین را طواف کرد، و به شرق و غرب جهان رسید که بود؟ و داستانش چه بود؟

و نیز سؤال کنید: حقیقت روح چیست؟

آنها به «مکه» بازگشتند، سران قریش را ملاقات کرده گفتند: ما معیار سنجش صدق و کذب محمد ﷺ را پیدا کردیم، پس از آن سرگذشت خود را بازگو نمودند، بعد به خدمت پیامبر رسیده سؤالات خود را مطرح کردند.

پیامبر ﷺ فرمود: فردا به شما پاسخ خواهم گفت - ولی انشاء الله نفرمود - پانزده شبانه روز گذشت، که وحی از ناحیه خدا بر پیامبر نازل نشد، و «جبرئیل» به سراغش نیامد، همین امر، موجب شد که: اهل «مکه» شایعاتی بسازند و مطالب ناموزونی نسبت به پیامبر ﷺ بگویند.

این امر، بر پیامبر ﷺ گران آمد، اما سرانجام «جبرئیل» فرا رسید و سورة «كهف» را از سوی خداوند، آورد که در آن، داستان آن گروه از جوانان و همچنین آن مرد دنیاگرد بود، به علاوه آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...» را نیز بر پیامبر نازل کرد.

پیامبر ﷺ به «جبرئیل» فرمود: چرا این قدر تأخیر کردی؟

گفت: من جز به فرمان پروردگارت نازل نمی شوم، اجازه نداشتم!^۱

(لازم به تذکر است که دو بخش از پاسخ سؤالات سه گانه در این سوره آمده، اما آیه مربوط به «روح»، در سورة «بنی اسرائیل» گذشت، و نظیر این مطلب در قرآن کم نیست که آیه ای به مناسبتی نازل شود و آن را به دستور پیامبر ﷺ در لابلای سورة خاصی جای دهند).



۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۴، ص ۴۲۲؛ «المیزان»، ج ۱۳، ص ۲۷۹، با اندکی تفاوت.

وَصَبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ
لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ
عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا

با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند، و تنها رضای او
رامی‌طلبند؛ و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برنگیر! و از کسانی
که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همانها که از هوای نفس پیروی
کردند، و کارهایشان افراطی است.

شأن نزول:

با پاکدلان باش نه متکبران

مفسران در شأن نزول آیه فوق، چنین نوشته‌اند: جمعی از ثروتمندان مستکبر، و
اشراف از خود راضی عرب، به حضور پیامبر ﷺ رسیدند، و در حالی که اشاره به
مردان با ایمانی همچون سلمان، ابوذر، صهیب، خباب و مانند آنها می‌کردند گفتند:
ای محمد اگر تو در صدر مجلس بنشینی، و این گونه افراد که بوی آنها مشام
انسان را آزار می‌دهد، و لباس‌های خشن و پشمینه در تن دارند، از خود دور سازی
(مجلس تو مجلسی در خور اشراف و شخصیت‌ها! بشود) ما نزد تو خواهیم آمد، در
مجلسست خواهیم نشست و از سخنان بهره می‌گیریم ولی چه کنیم که با وجود این
گروه، جای ما نیست!

در این هنگام آیات فوق نازل شد و به پیامبر ﷺ دستور داد: هرگز تسلیم این
سخنان فریبنده‌تو خالی نشود، و همواره در دوران زندگی با افراد با ایمان و پاکدلی
چون سلمان‌ها و ابوذر‌ها باشد، هر چند دستشان از ثروت دنیا تهی و لباسشان
پشمینه است.

و به دنبال نزول آیات پیامبر ﷺ به جستجوی این گروه برخاست (گویا با شنیدن
این سخن ناراحت شدند، به گوشه‌ای از مسجد رفتند و به عبادت پروردگار
پرداختند).

سرانجام آنها را در آخر مسجد، در حالی که به ذکر خدا مشغول بودند، یافت، فرمود:

حمد خدا را که نمردم تا این که او چنین دستوری به من داد که: با امثال شما باشم، «آری زندگی با شما، و مرگ هم با شما خوش است!» (مَعَكُمْ الْمَحْيَا وَ مَعَكُمْ الْمَمَاتُ)!

* * *

و إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا
فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا
فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا
قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ مَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا
الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا
قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا

(به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: «دست از جستجو بر نمی دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم!» (ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند؛ و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت. هنگامی که از آنجا گذشتند، (موسی) به یار همسفرش گفت: «غذای ما را بیاور، که سخت از این سفر خسته شده ایم!» گفت: «به خاطر داری هنگامی که ما (برای استراحت) به کنار آن صخره پناه بردیم، من (در آنجا) فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم - و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد - و ماهی به طرز شگفت آوری راه خود را در دریا پیش گرفت!» (موسی) گفت: «آن همان بود که ما می خواستیم!» سپس از همان راه بازگشتند، در حالی که پی جوئی می کردند.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۴۴، و ج ۶۹، ص ۲؛ «قرطبی»، ج ۱۰، ص ۳۹؛ «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۲۵۸.

شأن نزول:

موسی و خضر

مفسران، در شأن نزول آیات فوق، نقل کرده‌اند: جمعی از «قریش» خدمت پیامبر ﷺ رسیده از عالمی که موسی عليه السلام مأمور به پیروی از او شد، سؤال کردند، آیات فوق نازل شد.^۱

اصولاً، سه ماجرا در این سوره (سوره کهف آمده) که هر سه از یک نظر هماهنگ است: ماجرای «اصحاب کهف» که قبل از این گفته شد، داستان موسی و خضر، و داستان ذو القرنین که بعد از این می‌آید.

این هر سه ماجرا ما را از افق زندگی محدودمان یعنی آنچه به آن خو گرفته و عادت کرده‌ایم، بیرون می‌برد و نشان می‌دهد: نه عالم محدود به آن است که ما می‌بینیم، و نه چهره اصلی حوادث، همیشه آن است که ما در برخورد اول درمی‌یابیم.

داستان «اصحاب کهف» سخن از جوان‌مردانی می‌گفت که: برای حفظ ایمانشان پشت پا به همه چیز زدند، و سرانجام آن چنان زندگی عجیبی پیدا کردند که: برای همه مردم آموزنده شد، و در ماجرای موسی و خضر، یا به تعبیر دیگر عالم و دانشمند زمانش، به صحنه شگفت‌انگیزی برخورد می‌کنیم که نشان می‌دهد: حتی یک پیغمبر اولو العزم که آگاه‌ترین افراد به محیط خویش است، باز دامنه علم و دانشش در بعضی از جهات محدود است و به سراغ معلمی می‌رود که به او درس بیاموزد، او هم درس‌هایی که هر یک از دیگری عجیب‌تر است به او یاد می‌دهد، و چه نکته‌های بسیار مهمی که در مجموعه این داستان نهفته شده است.



۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۳، ص ۲۷۸؛ «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۲۷۰.

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جُنُتَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا

بگو: «اگر دریا برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکب شود، دریا پایان می‌گیرد. پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد؛ هر چند همانند آن را کمک آن قرار دهیم!»

شان نزول:

علم بی پایان خداوند

در شان نزول این آیه، از «ابن عباس» چنین آمده است: یهود هنگامی که این سخن الهی را از پیامبر اسلام ﷺ شنیدند که: مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا: «شما جز بهره کمی از دانش ندارید».

گفتند: چگونه چنین چیزی می‌تواند صحیح باشد؟ در حالی که به ما «تورات» داده شده است، و هر کس «تورات» به او داده شده است، صاحب خیر کثیر است. در این هنگام آیه فوق نازل شد (و ترسیمی از علم بی نهایت خدا و ناچیز بودن علم ما در برابر علم او را نمود).

بعضی می‌گویند: یهود به پیامبر ﷺ گفتند: خداوند به تو حکمت داده است و مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا:

«و هر کس به او حکمت داده شده دارای خیر کثیر است».

اما هنگامی که درباره روح از تو سؤال می‌کنیم جواب سر بسته می‌گویی؟! آیه فوق نازل شد (و نشان داد: انسان هر قدر دانش داشته باشد، در برابر علم بی پایان خدا بسیار ناچیز است).^۱

جالب توجه این که: در شان نزول آیه فوق، از پیامبر ﷺ چنین نقل شده است: شخصی خدمتش آمده عرض کرد:

یا رسول الله! من در راه خدا اتفاق می‌کنم، صلۀ رحم به جا می‌آورم، و این اعمال

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه: «در المنثور»، ج ۴، ص ۱۹۹؛ «قرطبی»، ج ۱۱، ص ۶۹؛ «تفسیر صافی»، ج ۴، ص ۱۵۰.

را فقط به خاطر الله انجام می‌دهم، اما هنگامی که مردم از این اعمال من سخن می‌گویند و ستایش می‌کنند، مسرور و خوشحال می‌شوم، این اعمال من چگونه است؟

پیامبر ﷺ سکوت فرموده سخنی نگفت، تا این که: آیه فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ داد (که تنها عملی مقبول درگاه خدا است که با اخلاص کامل همراه باشد).^۱

بدون شک منظور از این روایت، آن حالت سرور غیر اختیاری نیست، بلکه حالتی است که انگیزه عمل انسان گردد و یا حکایت از عدم خلوص نیت کند. عمل خالص، تا آن حد در اسلام مورد اهمیت است که: در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ: «کسی که چهل روز اعمال خود را خالصانه انجام دهد، خداوند چشمه‌های حکمت و دانش را از قلبش برزانش می‌گشاید».^۲

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۶۷، ص ۲۲۱، ج ۶۹، ص ۲۸۲، و ج ۸۱، ص ۳۸۴؛ «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۳۱۶؛ «قرطبی»، ج ۱۱، ص ۷۰.

۲. «سفینة البحار»، ج ۱، ص ۴۰۸؛ «بحار الانوار»، ج ۶۷، ص ۲۴۹؛ «مستدرک سفینة البحار»، ج ۲، ص ۳۵۷، ج ۳، ص ۱۴۷، با اندکی تفاوت؛ «در المنثور»، ج ۱، ص ۳۵۰، با اندکی تفاوت.

فصل هشتم

شان نزول آیات سورہ

مریم، طہ

حج، نور

وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ
رَبُّكَ نَسِيًّا

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ
لَهُ سَمِيًّا

(جبرئیل به پیامبر عرض کرد: ما جز به فرمان پروردگار تو، نازل نمی شویم؛ آنچه پیش
روی ما، و پشت سر ما، و آنچه میان این دو می باشد، همه از آن او است؛ و پروردگارت
هرگز فراموشکار نبوده (و نیست)!)
همان پروردگار آسمان ها و زمین، و آنچه میان آن دو قرار دارد! او را پرستش کن، و در
راه عبادتش شکبیا باش! آیا مثل و ماندنی برای او می یابی؟!

شان نزول:

من مأمورم

جمعی از مفسران در شان نزول آیات فوق، چنین آورده اند: چند روزی، وحی
قطع شد، و «جبرئیل» پیک وحی الهی به سراغ پیامبر ﷺ نیامد، هنگامی که این
مدت سپری گشت و «جبرئیل» بر پیامبر ﷺ نازل شد، به او فرمود: چرا دیر کردی؟
من بسیار مشتاق تو بودم.

جبرئیل گفت، من به تو مشتاق ترم! ولی من بنده ای مأمورم هنگامی که مأمور
شوم می آیم و هنگامی که دستور نداشته باشم خودداری می کنم.^۱

* * *

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا
أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا
فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا

۱. «قرطبی»، ج ۱۱، ص ۱۲۹، ج ۲۰، ص ۹۳؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث (با کمی تفاوت)، ج ۱۰، ص ۳۸۱؛ «در المنثور»، ج ۴، ص ۲۷۸.

و انسان می‌گوید: «آیا پس از مردن، زنده (از قبر) بیرون خواهم آمد؟!
 آیا انسان به خاطر نمی‌آورد که ما پیش از این او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود؟!
 سوگند به پروردگارت که همه آنها را همراه با شیاطین در قیامت جمع می‌کنیم؛ سپس
 همه را - در حالی که به زانو در آمده‌اند - گرداگرد جهنم حاضر می‌سازیم.

شأن نزول:

زندگی پس از مرگ

آیات نخست، - طبق گفته جمعی از مفسران - در مورد «أَبِیْ بَن خَلَف» یا «ولید بن مغیره» نازل شده که قطعه استخوان پوسیده‌ای را در دست گرفته بودند، آن را با دست خود نرم می‌کردند و در برابر باد می‌پاشیدند، تا هر ذره‌ای از آن به گوشه‌ای پراکنده گردد، و می‌گفتند، محمد را بنگرید که گمان می‌کند: خداوند ما را بعد از مردن و پوسیده شدن استخوان‌هایمان مثل این استخوان، بار دیگر زنده می‌کند، چنین چیزی ابداً ممکن نیست!
 این آیات نازل شد، و پاسخ دندان‌شکنی به آنها گفت، پاسخی که برای همه انسان‌ها در همه قرون و اعصار، مفید و آموزنده است.^۱

* * *

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل‌ها قرار می‌دهد!

شأن نزول:

محبت علی (علیه السلام) در دل‌های مؤمنان

در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «زاد المسیر»، ج ۵، ص ۱۷۵؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۲۰۴.

در شأن نزول آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که: نشان می‌دهد نخستین بار این آیه در مورد علی علیه السلام نازل گردیده است، از جمله:

«علامه زمخشری» در «کشاف»، «سبط ابن جوزی» در «تذکره»، گنجی شافعی»، «قرطبی» در تفسیر مشهور خود، «محب الدین طبری» در «ذخائر العقبی»، «نیشابوری» در تفسیر معروف خود، «ابن صباغ مالکی» در «فصول المهمه»، «سیوطی» در «در المنثور»، «هیشمی» در «صواعق المحرقة»، و «آلوسی» در «روح المعانی» را می‌توان نام برد که در ذیل به تعدادی از احادیث رسیده اشاره می‌کنیم:

۱- «ثعلبی» در تفسیر خود، از «براء بن عازب» چنین نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: قُلِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا، وَاجْعَلْ لِي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا.

«بگو خداوند! برای من عهده‌ی نزد خودت قرار ده، و در دل‌های مؤمنان مودت مرا بیفکن، در این هنگام، آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... نازل گردید».^۱

عین همین عبارت یا با کمی اختلاف، در بسیاری از کتب دیگر آمده است.

۲- در بسیاری از کتب اسلامی این معنی از «ابن عباس» نقل شده که، می‌گوید: نَزَّلَتْ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» قَالَ: مَحَبَّةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ.

یعنی: «آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... درباره‌ی علی بن ابیطالب علیه السلام نازل گردیده، و معنی آن این است: خدا محبت او را در دل‌های مؤمنان قرار می‌دهد».^۲

۳- در کتاب «صواعق» از «محمد بن حنفیه» در تفسیر این آیه، چنین نقل می‌کند: لَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ وُدُّ لِعَلِيٍّ وَلِأَهْلِيَّتِهِ:

۱. طبق نقل، «احقاق الحق»، ج ۳، ص ۸۳ تا ۸۶؛ «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۳۶۳ و ۳۶۴؛ «قرطبی»، ج ۱۱، ص ۱۶۱.
 ۲. «احقاق الحق»، ج ۳، ص ۸۳ تا ۸۶؛ «بحار الانوار»، ج ۳۵، ص ۳۵۷؛ «المیزان»، ج ۱۴، ص ۱۱۵؛ «شواهد التنزيل» حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۴۷۱ و ۴۷۲؛ «در المنثور»، ج ۴، ص ۲۸۷.

«هیچ فرد با ایمانی پیدا نمی‌شود مگر این که در درون قلبش، محبت علی و خاندان او است».^۱

۴ - شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده: لَوْ صَرَبْتُ حَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْعِثَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُجَبِّنِي مَا أَحَبَّنِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ:

«اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن دارد هرگز دشمن نخواهد داشت، و اگر تمام دنیا (و نعمت‌هایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا دوست دارد، دوست نخواهد داشت، این به خاطر آن است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به صورت یک حکم قاطع به من فرموده است: ای علی! هیچ مؤمنی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت».^۲

۵ - در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آخر نماز خود با صدای بلند به طوری که مردم می‌شنیدند، در حق امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین دعا می‌کرد: اَللّٰهُمَّ هَبْ لِعَلِيٍّ الْمَوَدَّةَ فِيْ صُدُوْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ، وَ الْهَيْبَةَ وَ الْعِظَمَةَ فِيْ صُدُوْرِ الْمُنَافِقِيْنَ فَاتَزَلَّ اللّٰهُ اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا...:

«خداوند! محبت علی علیه السلام را در دل‌های مؤمنان بیفکن، و همچنین هیبت و عظمت او را در دل‌های منافقان، در این هنگام آیه فوق و آیه بعد از آن نازل شد».^۳ به هر حال، همان گونه که در تفسیر آیات فوق گفتیم، نزول این آیه در مورد علی علیه السلام به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤمنان با سلسله مراتب، نخواهد بود.

۱. «احقاق الحق»، ج ۳، ص ۸۳ تا ۸۶؛ «بحار الانوار»، ج ۳۵، ص ۳۲۵؛ «الغدير»، ج ۲، ص ۶۵؛ «شواهد التنزيل» حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۴۷۶ و ۴۷۷.

۲. «روح المعانی»، ج ۱۶، ص ۱۳۰؛ «مجمع البیان»، ج ۶، ص ۴۵۵؛ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۴۵؛ «بحار الانوار»، ج ۳۹، ص ۲۹۶؛ «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۳۶۴.

۳. «بحار الانوار»، ج ۳۵، ص ۳۵۴؛ ج ۳۶، ص ۱۰۰؛ «تفسیر عیاشی»، ج ۲، ص ۱۴۲؛ «نور الثقلین»، ج ۲، ص ۳۴۳؛ ج ۳، ص ۳۶۳؛ «تفسیر صافی»، ج ۲، ص ۴۳۵.

طه ﴿١﴾ مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ
 ﴿٢﴾ إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ
 طه.

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی!
 آن را فقط برای یادآوری کسانی که (از خدا) می ترسند نازل ساختیم.

شان نزول:

این همه رنج بر خود تحمیل نکن

روایات فراوانی در شأن نزول نخستین آیات فوق آمده که از مجموع آنها استفاده می شود، پیامبر ﷺ بعد از نزول وحی و قرآن، عبادت بسیار می کرد، مخصوصاً ایستاده به عبادت مشغول می شد آن قدر که پاهای او متورم گردید، گاه برای آن که بتواند به عبادت خود ادامه دهد، سنگینی خود را بر یک پا قرار می داد، و گاه بر پای دیگر، گاه بر پاشنه پا می ایستاد و گاه بر انگشتان پا.

آیات فوق نازل شد و به پیامبر ﷺ دستور داد: این همه رنج و ناراحتی بر خود تحمیل نکند.^۱

* * *

۱. برای آگاهی از این روایات به «تفسیر نور الثقلین» و «در المنثور»، آغاز سورة «طه» مراجعه فرمائید.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَغْبُذُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می‌پرستند؛ همین که (دنیا به او رو کند و) خیری به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می‌کنند؛ اما اگر مصیبتی برای امتحان به آنها برسد، دگرگون می‌شوند (و به کفر رو می‌آورند)؛ (و به این ترتیب) هم دنیا را از دست داده‌اند، و هم آخرت را؛ و این همان خسران و زیان آشکار است!

شأن نزول:

گرایش سودگرایانه

«ابن عباس» و جمعی دیگر از مفسران پیشین، در شأن نزول این آیه، چنین نقل کرده‌اند: گاهی گروهی از بادیه‌نشینان خدمت پیامبر می‌آمدند. اگر حال جسمانی آنها خوب می‌شد، اسب آنها کرّه خوبی می‌آورد، زن آنها پسر می‌زائید و اموال و چهار پایان آنان فزونی می‌گرفت، خشنود می‌شدند و به اسلام و پیامبر ﷺ عقیده پیدا می‌کردند!

اما اگر بیمار می‌شدند، همسرشان دختر می‌آورد و اموالشان رو به نقصان می‌گذاشت، و سوسه‌های شیطانی قلبشان را فرا می‌گرفت و به آنها می‌گفت: تمام این بدبختی‌ها به خاطر این آئینی است که پذیرفته‌ای و آنها هم روی گردان می‌شدند!^۱

قابل توجه این که: قرآن در مورد روی آوردن دنیا به این اشخاص، تعبیر به «خیر» می‌کند، و در مورد پشت کردن دنیا تعبیر به «فتنه» (وسیله آزمایش) نه «شر»، اشاره به این که: این حوادث ناگوار، شرّ و بدی نیست، بلکه وسیله‌ای است برای آزمایش.

* * *

۱. «تفسیر کبیر فخر رازی»، ج ۲۳، ص ۱۳؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۶، ص ۴۴۰۹.

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ

هر کس گمان می‌کند که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد (هر کاری از دستش ساخته است بکند)، ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد، و خود را حلق آویز و نفس خود را قطع کند (و تا لبه پرتگاه مرگ پیش رود)؛ ببیند آیا این کار خشم او را فرو می‌نشانند؟!

شان نزول:

نصرت خدا حتمی است

بعضی از مفسران، در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق، چنین نقل کرده‌اند: گروهی از قبیله «بنی‌اسد» و «بنی‌غطفان» که با پیامبر اسلام ﷺ پیمان بسته بودند، گفتند: ما می‌ترسیم خدا سرانجام محمد ﷺ را یاری نکند و در نتیجه رابطه ما با هم پیمان‌هایمان از یهود قطع شود، و آنها به ما مواد غذایی ندهند، آیه فوق نازل شده، به آنها اخطار کرد و آنها را سخت مذمت نمود.

بعضی دیگر گفته‌اند: گروهی از مسلمانان به خاطر شدت غضب بر کفار، برای پیروزی پیغمبر ﷺ بقراری و بیتابی می‌کردند، و می‌گفتند: چرا وعده خدا در این زمینه تحقق نمی‌یابد؟ آیه نازل شد و آنها را بر این بی‌صبری ملامت کرد.^۱

* * *

هَٰذَا نِ حَٰصِمَانِ احْتَصِمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ

اینان دو گروهند که درباره پروردگارشان به خصامه و جدال پرداختند؛ کسانی که کافر شدند، لباس‌هایی از آتش برای آنها بریده شده، و مایع سوزان و جوشان بر سرشان ریخته می‌شود.

۱. «ابوالفتوح رازی»، و همچنین «تفسیر کبیر فخر رازی»، ج ۲۳، ص ۱۵، ذیل آیات مورد بحث.

شأن نزول:

مجاهدان میدان بدر

جمعی از مفسران شیعه و اهل تسنن، شأن نزولی برای آیه فوق نقل کرده‌اند که فشرده‌اش این است:

«روز جنگ بدر، سه نفر از مسلمانان (علی علیه السلام، حمزه، و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب) به میدان نبرد آمدند، و به ترتیب «ولید بن عتبه» و «عتبه بن ربیع» و «شیبۀ بن ربیع» را از پای در آوردند، آیه فوق نازل شد، و سرنوشت این مبارزان را بیان کرد.

و نیز نقل کرده‌اند: «ابوذر» سوگند یاد می‌کرد: این آیه درباره مردان فوق نازل شده.^۱ ولی همان گونه که بارها گفته‌ایم وجود شأن نزول خاص، هرگز مانع عمومیت مفهوم آیه نمی‌شود.

* * *

ذٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبْ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ

(آری، مطلب) چنین است! و هر کس به همان مقدار که به او ستم شده مجازات کند، سپس مورد تعدی قرار گیرد، خدا او را یاری خواهد کرد؛ یقیناً خداوند بخشنده و آمرزنده است!

شأن نزول:

دفاع در هر حال و در هر زمان

در بعضی از روایات آمده است: جمعی از مشرکان «مکه» با مسلمانان روبرو شدند در حالی که فقط دو شب به پایان ماه «محرم» باقی مانده بود، مشرکان به

۱. این شأن نزول را «طبرسی» در «مجمع البیان»، ج ۷، ص ۷۷، و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر»، ج ۲۳، ص ۲۱ و «آلوسی» در «روح المعانی» و «سیوطی» در «اسباب النزول»، و «قرطبی» در تفسیر خود آورده‌اند.

یکدیگر گفتند: یاران محمد ﷺ در ماه محرم دست به پیکار نمی‌زنند و جنگ را حرام می‌دانند، و به همین دلیل حمله را آغاز کردند. مسلمانان نخست با اصرار از آنها خواستند: در این ماه حرام، جنگ را آغاز نکنند، ولی آنها گوش ندادند، ناچار برای دفاع از خود وارد عمل شدند، و مردانه جنگیدند و خداوند آنها را پیروز کرد (نخستین آیه فوق در اینجا نازل گشت).^۱

* * *

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

خداوند از فرشتگان رسولانی بر می‌گزیند، و همچنین از مردم؛ خداوند شنوا و بیناست! آنچه را در پیش روی آنها و پشت سر آنهاست می‌داند؛ و همه امور به سوی خدا باز گردانده می‌شود.

شان نزول:

انتخاب رسول با خدا است

به طوری که جمعی از مفسران، نقل کرده‌اند، بعضی از مشرکان مانند «ولید بن مغیره» (که مغز متفکر آنان محسوب می‌شد) به هنگام مبعوث شدن پیامبر ﷺ با تعجب و انکار می‌گفتند: «أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا: «آیا از میان همه ما وحی الهی بر محمد (این یتیم فقیر و تهیدست) نازل شده است؟». نخستین آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت (که انتخاب انبیاء و فرشتگان برای رسالت، روی معیار شایستگی و معیار معنویت آنها بوده است).^۲

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «در المنثور»، ج ۴، ص ۳۶۹؛ «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۱۸۵؛ «المیزان»، ج ۱۴، ص ۴۰۳.

۲. «تفسیر قرطبی»، و «تفسیر ابوالفتوح رازی»، و «تفسیر کبیر فخر رازی»، ج ۲۳، ص ۶۹ و «تفسیر روح المعانی»، ذیل آیه مورد بحث.

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ
حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند؛ و زن زناکار را، جز مرد زناکار یا
مشرک، به ازدواج خود در نمی‌آورد؛ و این کار بر مؤمنان حرام شده است!

شأن نزول:

ازدواج با زنان زناکار بر مؤمنان حرام است

بعضی از مفسران بزرگ در شأن نزول آیه چنین نوشته‌اند: «مردی از مسلمانان از
پیامبر ﷺ اجازه خواست که با «ام مهزول» - زنی که در عصر جاهلیت به آلودگی
معروف بود، و حتی پرچمی برای شناسائی بر در خانه خود نصب کرده بود! -
ازدواج کند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت».^۱

در حدیث دیگری نیز از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) می‌خوانیم: «این آیه در
مورد مردان و زنانی است که در عصر رسول خدا ﷺ آلوده زنا بودند، خداوند
مسلمانان را از ازدواج با آنها نهی کرد، و هم اکنون نیز مردم مشمول این حکمند هر
کس مشهور به این عمل شود، و حدّ الهی به او جاری گردد، با او ازدواج نکنید تا
توبه‌اش ثابت شود».^۲

* * *

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ اَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ اِلَّا اَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ
اَرْبَعٌ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ

وَالْخَامِسَةُ اَنْ لَعَنَتِ اللّٰهُ عَلَيْهِ اِنْ كَانَ مِنَ الْكَٰذِبِيْنَ

وَيَذَرُوْا عَنْهَا الْعَذَابَ اَنْ تَشْهَدَ اَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الْكَٰذِبِيْنَ

۱. «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۶۶، ص ۱۱۹؛ «قرطبی»، ج ۱۲، ص ۱۶۸.

۲. «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث: «کافی»، ج ۵، ص ۳۵۵؛ «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۵۷۲.

وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥٥﴾ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿٥٦﴾

و کسانی که همسران خود را (به عمل منافی عفت) متهم می‌کنند، و گواہانی جزخودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است. و در پنجمین بار بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. آن زن نیز می‌تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد (در این نسبتی که به او می‌دهد) از دروغگویان است. و بار پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد. و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود و این که او توبه پذیر و حکیم است (بسیاری از شما گرفتار مجازات می‌شدید)!

شان نزول:

لعان چیست و در چه موردی؟

در شأن نزول این آیات از «ابن عباس» چنین نقل شده: «سعد بن عباد» (بزرگ انصار) خدمت پیامبر ﷺ در حضور جمعی از اصحاب چنین عرض کرد: «ای پیامبر خدا! هرگاه نسبت دادن عمل منافی عفت به کسی، این مجازات دارد که اگر آن را اثبات نکند، باید هشتاد تازیانه بخورد، پس من اگر وارد خانه خودم شدم، و با چشم خود دیدم مرد فاسقی با همسر من در حال عمل خلافی است چه باید کنم؟»

اگر بگذارم تا چهار نفر شاهد بیایند و ببینند و شهادت دهند او کار خود را کرده و فرار نموده است.

و اگر بخواهم او را به قتل برسانم کسی از من بدون شاهد نمی‌پذیرد و به عنوان قاتل قصاص می‌شوم.

و اگر بیایم و آنچه را دیدم به عنوان شکایت بگویم هشتاد تازیانه بر پشت من زده خواهد شد!.

پیامبر ﷺ گویا از این سخن احساس یک نوع اعتراض به این حکم الهی کرد، رو به سوی جمعیت انصار نموده به زبان گله فرمود:

آیا آنچه را که بزرگ شما گفت نشنیدید؟

آنها در مقام عذر خواهی بر آمده، عرض کردند: ای رسول خدا! او را سرزنش نفرما، او مرد غیوری است و آنچه را می‌گوید، به خاطر شدت غیرت او است.

«سعد بن عباد» به سخن در آمده، عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، به خدا سوگند می‌دانم که این حکم الهی است، و حق است، ولی با این حال از اصل این داستان در شگفتم (و نتوانستم این مشکل را در ذهن خود حل کنم) پیامبر ﷺ فرمود: حکم خدا همین است، او نیز عرض کرد: «صدق الله و رسوله». و چیزی نگذشت که پسرعمویش به نام «هلال بن امیه» از در وارد شد، در حالی که مرد فاسقی را شب هنگام با همسر خود دیده بود، و برای طرح شکایت خدمت پیامبر ﷺ می‌آمد، او با صراحت گفت:

من با چشم خودم این موضوع را دیدم و با گوش خودم صدای آنها را شنیدم! پیامبر ﷺ به قدری ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره مبارکش نمایان گشت. «هلال» عرض کرد: من آثار ناراحتی را در چهره شما می‌بینم، ولی به خدا قسم، من راست می‌گویم، دروغ درکارم نیست، من امیدوارم که خدا خودش این مشکل را بگشاید.

پیامبر ﷺ تصمیم گرفت: «حدّ قذف» را درباره «هلال» اجرا کند؛ چرا که او شاهی بر ادعای خود نداشت.

در این هنگام «انصار» به یکدیگر می‌گفتند، دیدید همان داستان «سعد بن عباد» تحقق یافت، آیا به راستی پیامبر ﷺ «هلال» را تازیانه خواهد زد و شهادت او را مردود می‌شمرد؟!.

در این موقع وحی بر پیامبر ﷺ نازل شد، و آثار آن در چهره او نمایان گشت، همگی خاموش شدند، تا ببینند چه پیام تازه‌ای از سوی خدا آمده است.

«آیات فوق نازل شد»^۱ و راه حل دقیقی به مسلمانان ارائه داد که، شرح آن را در ذیل می‌خوانید.

* * *

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ جَاؤْا بِالْاِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوْهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ اِمْرٍ مِّنْهُمْ مَا اَكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ وَ الَّذِي تَوَلٰى كَبِرُهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيْمٌ

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ سَمِعْتُمُوْهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُوْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بِاَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَ قَالُوْا هٰذَا اِفْكٌ مُّبِيْنٌ

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ جَاؤْا عَلَيْهِ بِاَرْبَعَةٍ شَهَدَاءَ فَاِذْ لَمْ يَأْتُوْا بِالشَّهَدَاءِ فَاُولٰٓئِكَ عِنْدَ اللّٰهِ هُمُ الْكَاٰذِبُوْنَ

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اَفْضَلُ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِیْمَا اَفَضْتُمْ فِیْهِ عَذَابٌ عَظِيْمٌ

اِذْ تَلَقَّوْنَهٗ بِالْسِّنَتِكُمْ وَ تَقُوْلُوْنَ بِاَقْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُوْنَهٗ هٰنِئًا وَ هُوَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيْمٌ

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ سَمِعْتُمُوْهُ قُلْتُمْ مَا يَكُوْنُ لَنَا اَنْ نَّتَكَلَّمَ بِهٰذَا سُبْحَانَكَ هٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيْمٌ

مسلمانان کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی (متشکل و توطئه گر) از شما بودند؛ اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است، بلکه خیر شما در آن است؛ آنها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند؛ و از آنان کسی که بخش مهم آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست!

چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۴۶؛ «المیزان»، ج ۱۵، ص ۸۶؛ «فی ظلال القرآن» و «نور الثقلین»، ذیل آیات مورد بحث (البته با تفاوت‌های مختصر).

همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند و نگفتند: این دروغی بزرگ و آشکار است؟! چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟! اکنون که این گواهان را نیاوردند، آنان در پیشگاه خدا دروغگویانند!

و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت شامل شما نمی‌شد، به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می‌رسید!

به خاطر بیاورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می‌گرفتید، و با دهان خود سخنی می‌گفتید که به آن یقین نداشتید؛ و آن را کوچک می‌پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است!

چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید: «ما حق نداریم که به این سخن تکلم کنیم؛ خداوندا منزهی تو، این بهتان بزرگی است»؟!

شأن نزول:

اتهام ناموسی و وظائف مؤمنان

برای آیات فوق دو شأن نزول نقل شده است:

شأن نزول اول، که مشهورتر است، در کتب تفسیر اهل سنت آمده و در تفاسیر شیعه نیز بالواسطه نقل شده، چنین است:

«عایشه» همسر پیامبر خدا ﷺ می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ هنگامی که می‌خواست سفری برود، در میان همسرانش قرعه می‌افکند، قرعه به نام هر کس می‌آمد او را با خود می‌برد، در یکی از غزوات^۱ قرعه به نام من افتاد، من با پیامبر ﷺ حرکت کردم، و چون آیه حجاب نازل شده بود، در هودجی قرار داشتم، جنگ به پایان رسید، و ما بازگشتیم نزدیک «مدینه» رسیدیم، شب بود، من از لشکرگاه برای انجام حاجتی کمی دور شدم هنگامی که بازگشتم متوجه شدم گردنبندی که از مهره‌های یمانی داشتم پاره شده است، به دنبال آن باز گشتم و معطل شدم هنگامی که بازگشتم، دیدم لشکر حرکت کرده، هودج مرا بر شتر گذارده‌اند و رفته‌اند، در حالی که گمان

۱. جنگ «بنی المصطلق»، در سال پنجم هجرت.

می‌کرده‌اند من در آنم؛ زیرا زنان در آن زمان بر اثر کمبود غذا سبک جثه بودند به علاوه من سن و سالی نداشتم، به هر حال در آنجا تک و تنها ماندم، و فکر کردم هنگامی که به منزلگاه برسند و مرا نیابند به سراغ من باز می‌گردند، شب را در آن بیابان ماندم.

اتفاقاً «صفوان» یکی از افراد لشکر مسلمین که او هم از لشکرگاه دور مانده بود شب در آن بیابان بود، به هنگام صبح مرا از دور دید، نزدیک آمد هنگامی که مرا شناخت بی آن که یک کلمه با من سخن بگوید، جز این که: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان جاری ساخت، شتر خود را خواباند، و من بر آن سوار شدم او مهار ناقه را در دست داشت، تا به لشکرگاه رسیدیم، این منظره، سبب شد که گروهی درباره من شایعه‌پردازی کنند و خود را بدین سبب هلاک (و گرفتار مجازات الهی) سازند.

کسی که بیش از همه به این تهمت دامن می‌زد، «عبدالله بن ابی سلول» بود. ما به «مدینه» رسیدیم و این شایعه در شهر پیچید در حالی که من هیچ از آن خبر نداشتم، در این هنگام بیمار شدم، پیامبر ﷺ به دیدن من می‌آمد ولی لطف سابق را در او نمی‌دیدم، و نمی‌دانستم قضیه از چه قرار است؟ حالم بهتر شد، بیرون آمدم و کم‌کم از بعضی از زنان نزدیک، از شایعه‌سازی منافقان آگاه شدم.

بیماریم شدت گرفت، پیامبر ﷺ به دیدن من آمد، از او اجازه خواستم به خانه پدرم بروم، هنگامی که به خانه پدر رفتم از مادرم پرسیدم: مردم چه می‌گویند؟ او به من گفت: غصه نخور به خدا سوگند زنانی که امتیازی دارند و مورد حسد دیگران هستند، درباره آنها سخن بسیار گفته می‌شود.

در این هنگام پیامبر ﷺ «علی بن ابیطالب» و «اسامة بن زید» را مورد مشورت قرار داد که در برابر این گفتگوها چه کنم؟ اما «اسامة» گفت: ای رسول خدا ﷺ او خانواده تو است و ما جز خیر از او ندیده‌ایم (اعتنائی به سخنان مردم نکن).

و اما علی علیه السلام گفت: ای پیامبر! خداوند کار را بر تو سخت نکرده است، غیر از او همسر بسیار است، از کنیز او در این باره تحقیق کن.

پیامبر صلی الله علیه و آله کنیز مرا فرا خواند، و از او پرسید: آیا چیزی که شک و شبهه‌ای پیرامون «عایشه» برانگیزد هرگز دیده‌ای؟

کنیز گفت: به خدائی که تو را به حق مبعوث کرده است، من هیچ کار خلافی از او ندیده‌ام.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت این سخنان را با مردم در میان بگذارد، بر سر منبر رفت و رو به مسلمانان کرده، گفت: ای گروه مسلمین! آیا من معذورم مردی (منظورش عبدالله بن ابی سلول بود) را مجازات کنم که: مرا در مورد خانواده‌ام - که جز پاکی از او ندیده‌ام - ناراحت کند؟!

و همچنین اگر دامنه این اتهام دامن مردی را بگیرد که من هرگز بدی از او ندیده‌ام، تکلیف چیست؟

«سعد بن معاذ انصاری» برخاسته، عرض کرد: تو حق داری چنین کسی را مجازات کنی، اگر او از طایفه «اوس» باشد من گردنش را می‌زنم (سعد بن معاذ بزرگ طایفه اوس بود) و اگر از برادران ما از طایفه «خزرج» باشد تو دستور بده تا دستور را اجرا کنیم.

«سعد بن عباد» که بزرگ «خزرج» و مرد صالحی بود در اینجا تعصب قومیت او را فرو گرفت (عبدالله بن ابی که این شایعه دروغین را دامن می‌زد از طایفه خزرج بود) رو به «سعد» کرده، گفت:

تو دروغ می‌گوئی! به خدا سوگند توانائی بر کشتن چنین کسی را اگر از قبیله ما باشد، نخواهی داشت!

«اسید بن خضیر» که پسر عموی «سعد بن معاذ» بود رو به «سعد به عباد» کرده، گفت: تو دروغ می‌گوئی! به خدا قسم ما چنین کسی را به قتل می‌رسانیم، تو منافقی، و از منافقین دفاع می‌کنی!

در این هنگام، چیزی نمانده بود که قبیله «اوس» و «خزرج» به جان هم بیفتند و جنگ شروع شود، در حالی که پیامبر ﷺ بر منبر ایستاده بود، حضرت بالاخره آنها را خاموش و ساکت کرد.

این وضع همچنان ادامه داشت، غم و اندوه شدید وجود مرا فرا گرفته بود، یک ماه بود که پیامبر هرگز در کنار من نمی نشست.

من خود می دانستم که از این تهمت پاکم و بالاخره خداوند مطلب را روشن خواهد کرد.

سر انجام روزی پیامبر ﷺ نزد من آمد در حالی که خندان بود، و نخستین سخنش این بود: بشارت باد بر تو که خداوند تو را از این اتهام مبرا ساخت، این هنگامی بود که آیات: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْأَفْكِ...» تا آخر آیات نازل گردیده بود. (و به دنبال نزول این آیات آنها که این دروغ را پخش کرده بودند، بر همگی حد قذف جاری شد).^۱



شان نزول دوم، که در بعضی از کتب در کنار شان نزول اول ذکر شده است چنین است: «ماریه قبطیه» یکی از همسران پیامبر ﷺ از سوی «عایشه» مورد اتهام قرار گرفت؛ زیرا او فرزندی از پیامبر ﷺ به نام «ابراهیم» داشت، هنگامی که «ابراهیم» از دنیا رفت پیامبر ﷺ شدیداً غمگین شد، «عایشه» گفت: چرا این قدر ناراحتی؟ او در حقیقت فرزند تو نبود، فرزند «جریح قبطی» بود!!

هنگامی که رسول ﷺ خدا این سخن را شنید، علی عليه السلام را مأمور کشتن «جریح» کرد که به خود اجازه چنین خیانتی را داده بود.

۱. آنچه در بالا آوردیم مضمون روایتی است که در بیشتر کتب تفسیر، با کمی تفاوت آمده و ما آن را با کمی اختصار ذکر کردیم.

«مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۳۱۰؛ «صحیح مسلم»، ج ۸، ص ۱۱۳؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۲۱۴.

هنگامی که علی علیه السلام با شمشیر برهنه به سراغ «جریح» رفت و او آثار غضب را در چهره حضرت مشاهده نمود، فرار کرده از درخت نخلی بالا رفت، و زمانی که احساس کرد، ممکن است علی علیه السلام به او برسد خود را از بالای درخت بزیر انداخت در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد او اصلاً آلت جنسی ندارد.

علی علیه السلام به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، عرض کرد: آیا باید در انجام دستورات شما قاطعانه پیش روم یا تحقیق کنم؟

فرمود: باید تحقیق کنی، علی علیه السلام جریان را عرض کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله شکر خدا را به جای آورده، فرمود: شکر خدا را که بدی و آلودگی را از دامن ما دور کرده است.

در این هنگام، آیات فوق نازل شد و اهمیت این موضوع را بازگو کرد.^۱

* * *

تحقیق و بررسی

با این که نخستین شأن نزول - همان گونه که گفتیم - در بسیاری از منابع اسلامی آمده ولی جای گفتگو، چون و چرا و نقاط مبهم در آن وجود دارد از جمله:

۱- از تعبیرات مختلف این حدیث - با تفاوت‌هایی که دارد - به خوبی استفاده می‌شود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تحت تأثیر موج شایعه قرار گرفت تا آنجا که با یارانش در این زمینه به گفتگو و مشاوره نشست، و حتی بر خورد خود را با «عایشه» تغییر داد، و مدتی طولانی از او کناره‌گیری نمود، و رفتارهای دیگری که همه حاکی از این است که: پیامبر صلی الله علیه و آله طبق این روایت شایعه را تا حد زیادی پذیرا شد.

این موضوع نه تنها با مقام عصمت سازگار نیست، بلکه یک مسلمان با ایمان و ثابت‌القدم نیز نباید این چنین تحت تأثیر شایعات بی دلیل قرار گیرد، و اگر شایعه در فکر او تأثیر ناخودآگاهی بگذارد، در عمل نباید روش خود را تغییر دهد و تسلیم آن گردد، چه رسد به معصوم که مقامش روشن است.

۱. «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۵۸۱؛ «المیزان»، ج ۱۵، ص ۱۰۳؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۱۵۵، ج ۷۶، ص ۱۰۳؛ «تفسیر صافی»، ج ۳، ص ۴۲۳.

آیا می‌توان باور کرد عتاب‌ها و سرزنش‌های شدیدی که در آیات بعد خواهد آمد که: چرا گروهی از مؤمنان تحت تأثیر این شایعه قرار گرفتند؟ چرا مطالبه چهار شاهد نمودند؟ شامل شخص پیامبر ﷺ نیز بشود؟! این یکی از ایرادهای مهمی است که ما را در صحت این شأن نزول، لا اقل گرفتار تردید می‌کند.

۲- با این که ظاهر آیات، چنین نشان می‌دهد که: حکم مربوط به «قذف» (نسبت اتهام عمل منافی عفت) قبل از داستان «افک» نازل شده است، چرا پیامبر ﷺ در همان روز که چنین تهمتی از ناحیه «عبدالله بن ابی سلول» و جمعی دیگر پخش شد، آنها را احضار نفرمود، و حدّ الهی را در مورد آنها اجرا نکرد؟ (مگر این که گفته شود: آیه قذف و آیات مربوط به افک همه یک جا نازل شده و یا به تعبیر دیگر، آن حکم نیز به تناسب این موضوع تشریع گردیده که در این صورت این ایراد منتفی می‌شود ولی ایراد اول کاملاً به قوت خود باقی است).^۱

و اما در مورد شأن نزول دوم، مشکل از این بیشتر است، چرا که: اولاً: مطابق این شأن نزول، کسی که مرتکب تهمت زدن شد، یک نفر بیشتر نبود، در حالی که آیات با صراحت می‌گویند، گروهی در این مسأله فعالیت داشتند، و شایعه را آنچنان پخش کردند که تقریباً محیط را فرا گرفت، و لذا ضمیرها در مورد عتاب و سرزنش مؤمنانی که در این مسأله درگیر شدند، همه به صورت جمع آمده است، و این، با شأن نزول دوم به هیچ وجه سازگار نیست.

ثانیاً: این سؤال باقی است که: اگر «عایشه» مرتکب چنین تهمتی شده بود و بعداً خلاف آن ثابت گردید، چرا پیامبر ﷺ حدّ تهمت بر او اجرا نکرد؟ ثالثاً: چگونه امکان دارد، پیامبر اکرم ﷺ تنها با شهادت یک زن حکم اعدام را در مورد یک متهم صادر کند، با این که رقابت در میان زنان یک مرد عادی است، این

۱. «المیزان»، ج ۱۵، ص ۱۱۱.

امر ایجاب می‌کرد احتمال انحراف از حق و عدالت یا حداقل اشتباه و خطا در حق او بدهد.

به هر حال، آنچه برای ما مهم است این شأن نزول‌ها نیست، مهم آن است که: بدانیم از مجموع آیات استفاده می‌شود شخص بی‌گناهی را به هنگام نزول این آیات متهم به عمل منافعی عفت نموده بودند، و این شایعه در جامعه پخش شده بود. و نیز از قرائن موجود در آیه استفاده می‌شود: این تهمت درباره فردی بود که از اهمیت ویژه‌ای در جامعه آن روز برخوردار بوده است.

و نیز گروهی از منافقان و به ظاهر مسلمان‌ها می‌خواستند از این حادثه بهره‌برداری غرض‌آلودی به نفع خویش و به زیان جامعه اسلامی کنند، که آیات فوق نازل شد و با قاطعیت بی‌نظیری با این حادثه برخورد کرد، و منحرفان بد زبان و منافقان تیره دل را محکم بر سر جای خود نشاند.

بدیهی است، این احکام شأن نزولش هر که باشد انحصار به او و آن زمان و مکان نداشته، و در هر محیط و هر عصر و زمان جاری است.

بعد از همه این گفتگوها به سراغ تفسیر آیات می‌رویم تا ببینیم چگونه قرآن با فصاحت و بلاغت تمام، این حادثه خاص را پی‌گیری و مو شکافی نموده و در نهایت حل و فصل کرده است.

* * *

و لَا يَأْتِلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَ
الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ
لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

آنها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند؛ آنها باید عفو کنند و چشم ببوشند؛ آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است!

شان نزول:

از کمک‌های مالی دریغ نکنید

جمعی از مفسران، برای آیه مورد بحث، شأن نزولی نقل کرده‌اند که: پیوند آن را با آیات گذشته روشن می‌سازد و آن این که:

«این آیه درباره گروهی از صحابه نازل شد که بعد از «داستان افک» سوگند یاد کردند که به هیچ یک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند و به این تهمت بزرگ دامن زدند کمک مالی نکنند، و در هیچ موردی با آنها مواسات ننمایند، آیه فوق نازل شد و آنهار از این شدت عمل و خشونت بازداشت و دستور عفو و گذشت داد». این شأن نزول را «قرطبی» در تفسیرش از «ابن عباس» و «ضحاک» و مرحوم «طبرسی» از «ابن عباس» و غیر او، ذیل آیات مورد بحث نقل کرده‌اند و جنبه عمومی دارد.^۱

ولی گروهی از مفسران اهل تسنن، اصرار دارند بگویند: این آیه در خصوص «ابوبکر» نازل شده که بعد از داستان «افک»، کمک مالی خود را به «مسطح بن اثاثه» که «پسر خاله» یا «پسر خواهر» او بود، و به مسئله افک دامن می‌زد، قطع کرده،^۲ در حالی که تمام ضمیرهایی که در آیه به کار رفته به صورت جمع است و نشان می‌دهد: گروهی از مسلمانان بعد از این ماجرا تصمیم به قطع کمک‌های خود از این مجرمان گرفته بودند، و آیه، آنها را از این کار نهی کرد.

به هر حال، می‌دانیم: آیات قرآن اختصاص به شأن نزول ندارد، بلکه همه مؤمنان را تا دامنۀ قیامت شامل می‌گردد، یعنی توصیه می‌کند: مسلمانان در این گونه موارد گرفتار احساسات تند و داغ نشوند، و در برابر لغزش‌ها و اشتباهات گنهکاران تصمیمات خشن نگیرند.

۱. «تبیان»، ج ۷، ص ۴۲۱؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «المیزان»، ج ۱۵، ص ۱۰۶؛ «قرطبی»، ج ۱۲، ص ۲۰۷.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تبیان»، ج ۷، ص ۴۲۱؛ «المیزان»، ج ۱۵، ص ۱۰۶.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَائِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ خداوند از آنچه انجام می‌دهند آگاه است!

و به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فرو گیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار ننمایند، و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان یا پدر شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم‌کیششان، یا بردگانشان (کنیزانشان) یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند؛ و هنگام راه رفتن پای‌های خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود. (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد). و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تا رستگار شوید!

شأن نزول:

نگاه به نامحرم ممنوع

در کتاب «کافی» در شأن نزول نخستین آیه از آیات فوق، از امام باقر (ع) چنین

نقل شده است: جوانی از «انصار» در مسیر خود با زنی روبرو شد - و در آنروز زنان مقنعه خود را در پشت گوش‌ها قرار می‌دادند - (و طبعاً گردن و مقداری از سینه آنها نمایان می‌شد) چهره آن زن، نظر آن جوان را به خود جلب کرد، و چشم خود را به او دوخت هنگامی که زن گذشت، جوان همچنان با چشمان خود او را بدرقه می‌کرد، در حالی که راه خود را ادامه می‌داد تا این که: وارد کوچه تنگی شد و باز همچنان به پشت سر خود نگاه می‌کرد، ناگهان صورتش به دیوار خورد و تیزی استخوان یا قطعه شیشه‌ای که در دیوار بود صورتش را شکافت!

هنگامی که زن گذشت، جوان به خود آمد، دید خون از صورتش جاری است و به لباس و سینه‌اش ریخته! (سخت ناراحت شد) با خود گفت: به خدا سوگند من خدمت پیامبر می‌روم و این ماجرا را بازگو می‌کنم، هنگامی که چشم رسول خدا ﷺ به او افتاد فرمود چه شده است؟

جوان ماجرا را نقل کرد، در این هنگام «جبرئیل»، پیک وحی خدا نازل شد و آیه فوق را آورد (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ...).^۱

* * *

چچچچچچچچ و لَيْسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ
يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ
مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا
لِيَبْتَلِيَهُمَا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ
رَحِيمٌ

و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز گرداند. و آن بردگانتان که خواستار مکاتبه (قرار داد آزاد

۱. «وسائل الشیعه»، ج ۲۰، ص ۱۹۲؛ «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۵۸۸؛ «المیزان»، ج ۱۵، ص ۱۱۶؛ «تفسیر صافی»، ج ۳، ص ۴۳۰.

شدن) هستند، با آنان قرارداد ببندید اگر رشد و صلاح در آنان احساس می‌کنید و چیزی از مال خدا را که به شما داده است به آنان بدهید. و کنیزان خود را برای دستیابی به متاع‌ناپایدار زندگی دنیا مجبور به خودفروشی نکنید اگر خودشان می‌خواهند پاک بمانند! و هر کس آنها را (بر این کار) اجبار کند، (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از این اجبار آنها، آمرزنده و مهربان است. (توبه کنید، تا خداوند شما را ببخشد)!

شأن نزول:

عفت در دوران عزوبت

بعضی از مفسران در شأن نزول این جمله گفته‌اند: «عبدالله بن ابی شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب درآمد برایش از طریق خودفروشی می‌کرد! هنگامی که حکم اسلام دربارهٔ مبارزه با اعمال منافی با عفت (در این سوره) صادر شد، آنها به خدمت پیامبر ﷺ آمدند و از این ماجرا شکایت کردند آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد».^۱

* * *

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١﴾
وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾
وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾
وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُدْعِينَ ﴿٤﴾
أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ ﴿٥﴾
بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٦﴾

ما آیات روشنگری نازل کردیم؛ و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند!

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۷۶، ص ۱۷؛ «المیزان»، ج ۱۵، ص ۱۱۸؛ «قرطبی»، ج ۱۲، ص ۲۵۴، با اندکی تفاوت.

آنها می‌گویند: «به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم!» ولی بعد از این ادعا، گروهی از آنان رویگردان می‌شوند؛ آنها (در حقیقت) مؤمن نیستند! و هنگامی که از آنان دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تادر میانشان داوری کند، ناگهان گروهی از آنان رویگردان می‌شوند! ولی اگر (داوری به نفع آنها بوده باشد و) حق داشته باشند با سرعت و تسلیم به سوی او می‌آیند.

آیا در دل‌های آنان بیماری است، یا شک و تردید دارند، یا می‌ترسند خدا و رسولش بر آنان ستم کنند؟! نه، بلکه آنها خودشان ستمگرند!

شان نزول:

داوری با رسول خدا است!

مفسران، برای بخشی از این آیات، دو شان نزول ذکر کرده‌اند: نخست این که: یکی از منافقان، با یک مرد یهودی نزاعی داشت، مرد یهودی فرد منافق به ظاهر مسلمان را به داوری پیامبر اسلام ﷺ خواند، اما منافق زیر بار نرفت، و او را به داوری «کعب بن اشرف یهودی»! دعوت کرد (و حتی طبق بعضی از روایات صریحاً گفت: ممکن است «محمد» در مورد ما عدالت را رعایت نکند!) آیات فوق نازل شد و سخت این گونه اشخاص را مورد سرزنش و مذمت قرار داد.^۱

دیگر این که: میان امیرمؤمنان (علی) علیه السلام و «عثمان» (یا طبق روایتی میان آن حضرت و «مغیره بن وائل») بر سر زمینی که از علی علیه السلام خریداری کرده بود، و سنگ‌هائی از آن بیرون آمد، و خریدار می‌خواست آن را به عنوان معیوب بودن فسخ کند، اختلافی در گرفت.

علی علیه السلام فرمود: میان من و تو رسول الله ﷺ داوری کند، اما «حکم بن ابی العاص» که از منافقان بود، به خریدار گفت:

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «تبیان»، ج ۷، ص ۴۵۰؛ «قرطبی»، ج ۱۲، ص ۲۹۳.

این کار را مکن! چرا که اگر نزد پسر عموی او - یعنی پیامبر - بروی، مسلماً به نفع او داوری خواهد کرد! آیه فوق نازل شد و او را سخت نکوهش کرد.^۱

* * *

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ
وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ
بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آئینی را که برای آنان پسندیده، پا بر جا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن چنان که تنها مرامی‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند.

شأن نزول:

مشکلات مسلمانان صدر اسلام

بسیاری از مفسران از جمله «سیوطی» در «اسباب النزول»، «طبرسی» در «مجمع البیان»، «سید قطب» در «فی ظلال» و «قرطبی» در تفسیر خود (با تفاوت مختصری) در شأن نزول این آیه چنین نقل کرده‌اند: «هنگامی که پیامبر ﷺ و مسلمانان به مدینه هجرت کردند و انصار با آغوش باز آنها را پذیرا گشتند، تمامی عرب بر ضد آنها قیام کردند، و آنچنان بود که آنها ناچار بودند اسلحه را از خود دور نکنند، شب با سلاح بخوابند و صبح با سلاح بر خیزند (و حالت آماده باش دائم داشته باشند) ادامه این

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «تبیان»، ج ۷، ص ۴۵۰؛ «قرطبی»، ج ۱۲، ص ۲۹۳؛ «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۶۱۵.

حالت بر مسلمانان سخت آمد.

بعضی این مطلب را آشکارا گفتند: تا کی این حال ادامه خواهد یافت؟
آیا زمانی فرا خواهد رسید که ما با خیال آسوده، شب استراحت کنیم، اطمینان و آرامش بر ما حکم فرما گردد، و جز از خدا از هیچ کس نترسیم؟ آیه فوق نازل شد و به آنها بشارت داد که آری، چنین زمانی فرا خواهد رسید.^۱

* * *

يٰۤاَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ
لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنْ لِمَنْ شِئْتَ
مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ
يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ
أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ تُرْجَعُونَ
إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند، بی اجازه او جائی نمی‌روند، کسانی که از تو اجازه می‌گیرند، به‌راستی به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، در این صورت، هر گاه برای بعضی کارهای مهم خود از تو اجازه بخواهند، به هر یک از آنان که می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه ده، و برایشان از خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است!

صداکردن پیامبر را در میان خود، مانند صداکردن یکدیگر قرار ندهید؛ خداوند کسانی از شما را که پشت سر دیگران پنهان می‌شوند و یکی پس از دیگری فرار می‌کنند می‌داند.

۱. «اسباب النزول» سیوطی، ص ۱۶۳؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «قرطبی»، ج ۱۲، ص ۲۹۷؛

«فی ظلال القرآن»، ذیل آیه مورد بحث.

پس آنان که فرمان او را مخالفت می‌کنند باید بترسند از این که فتنه‌ای دامنشان را بگیرد، یا عذاب‌ی دردناک به آنها برسد!

آگاه باشید که برای خداست آنچه در آسمان‌ها و زمین است؛ او می‌داند آنچه را که شما بر آن هستید، و روزی را که به سوی او باز گردانده می‌شوند؛ و آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می‌سازد؛ و خداوند به هر چیزی داناست!

شأن نزول:

حَنْظَلَةُ غَسِيلِ الْمَلَائِكَةِ

درباره نخستین آیه مورد بحث، شأن نزول‌های گوناگونی نقل کرده‌اند:

در بعضی از روایات، می‌خوانیم: این آیه در مورد «حَنْظَلَةُ بْنُ أَبِي عِيَّاشٍ» نازل شده است که می‌خواست در همان شب که فردای آن جنگ «أُحُد» در گرفت، عروسی کند، پیامبر ﷺ با اصحاب و یاران مشغول به مشورت درباره جنگ بود، او نزد پیامبر ﷺ آمد و عرضه داشت: اگر پیامبر ﷺ به او اجازه دهد آن شب را نزد همسر خود بماند، پیامبر ﷺ به او اجازه داد.

صبحگاهان به قدری برای شرکت در برنامه جهاد عجله داشت که موفق به انجام غسل نشد، با همان حال وارد معرکه کارزار گردید، و سرانجام شربت شهادت نوشید.

پیامبر ﷺ درباره او فرمود: «فرشتگان را دیدم که «حَنْظَلَةُ» را در میان آسمان و زمین غسل می‌دهند»!

لذا بعد از آن به عنوان «غَسِيلِ الْمَلَائِكَةِ» نامیده شد.^۱

در شأن نزول دیگری می‌خوانیم: آیه در داستان جنگ خندق نازل گردید، در آن هنگام که پیامبر ﷺ با انبوه مسلمانان با سرعت مشغول کندن خندق در اطراف مدینه بودند، گروهی از منافقین به ظاهر در صف آنها بودند ولی کمتر کار انجام

۱. «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۶۲۸؛ «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۲، ص ۱۱۰؛ «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۲۶، ج ۲۰، ص ۵۷، و ج ۲۲، ص ۹۹.

می دادند، و تا چشم مسلمانان را غافل می دیدند، بدون اجازه از پیامبر ﷺ آهسته به خانه های خود می آمدند.

اما هنگامی که مسلمانان راستین مشکلی پیدا می کردند، نزد پیامبر ﷺ آمده اجازه می خواستند و به محض این که کار خود را انجام می دادند باز می گشتند و به حفر خندق ادامه می دادند، تا از این کار خیر و مهم عقب نمانند، آیه فوق گروه اول را مذمت و گروه دوم را ستایش می کند.^۱

* * *

۱. «تفسیر فی ظلال القرآن»، ج ۶، ص ۱۲۶، ذیل آیات مورد بحث.



فصل نہم

شان نزول آیات سورہ

فرقان، قصص، عنکبوت

روم، لقمان، احزاب

وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ
مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا

أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا
رَجُلًا مَسْحُورًا

انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا
تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
وَيَجْعَلُ لَكَ قَصُورًا

و گفتند: «چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟! (نه سنت فرشتگان دارد
و نه روش شاهان را!) چرا فرشته ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انداز کند (و
گواه صدق دعوی او باشد)؟!»

یا گنجی (از آسمان) برای او فرستاده شود، یا باغی داشته باشد که از (میوه) آن بخورد
(و امرار معاش کند)؟! و ستمگران گفتند: «شما تنها از مردی مجنون پیروی می کنید!»
ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند، آنگونه که قدرت پیدا کردن راه راندارند!
زوال ناپذیر و بزرگ است خدائی که اگر بخواهد برای تو بهتر از این می دهد: باغ هایی که
نهرها از زیر درختانش جاری است، و (اگر بخواهد) برای تو کاخ هایی مجلل قرار می دهد.

شان نزول:

پیامبر از جنس مردم است

در روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام می خوانیم که فرمود: از پدرم، امام دهم
سؤال کردم: آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با یهود و مشرکان در برابر سرزنش ها و
بهانه گیری هایشان به بحث و گفتگو و استدلال می پرداخت؟

پدرم فرمود: آری، بارها چنین شد، از جمله این که: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار خانه
خدا نشسته بود، «عبدالله بن ابی امیه مخزومی» در برابر او قرار گرفته گفت:

«ای محمد تو ادعای بزرگی کرده ای، و سخنان وحشتناکی می گوئی! تو چنین
می پنداری که: رسول پروردگار عالمیانی، اما پروردگار جهانیان و خالق همه

مخلوقات، شایسته نیست، رسولی مثل تو - انسانی همانند ما - داشته باشد، تو همانند ما غذا می‌خوری، و همچون ما در بازارها راه می‌روی!.

پیامبر ﷺ عرضه داشت: بار پروردگارا تو همه سخنان را می‌شنوی و به هر چیز، عالمی، آنچه را بندگان تو می‌گویند، می‌دانی (خودت پاسخ آنها را بیان فرما) در این هنگام آیات فوق نازل شد و به بهانه‌گیری‌های آنها پاسخ داد.^۱

* * *

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا﴾

ما هیچ یک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر این که غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند؛ و بعضی از شما را وسیله امتحان بعضی دیگر قرار دادیم، آیا صبر و شکیبائی می‌کنید (و از عهده امتحان بر می‌آئید)؟! و پروردگار تو همواره بصیر و بینا بوده است.

شأن نزول:

راه و روش تو، راه و روش پیامبران پیشین

جمعی از مفسران، در شأن نزول آیه فوق چنین آورده‌اند: گروهی از سران مشرکان، خدمت پیامبر ﷺ آمده، گفتند: ای محمد! تو از ما چه می‌خواهی؟ اگر ریاست می‌طلبی ما تو را سرپرست خود می‌کنیم، و اگر علاقه به مال داری از اموال خود در اختیار تو می‌گذاریم.

اما هنگامی که دیدند: پیامبر ﷺ در برابر این پیشنهادهاشان تسلیم نشد، به بهانه جوئی پرداخته گفتند: تو چگونه فرستاده خدا هستی؟ با این که: غذا می‌خوری و در بازارها توقف می‌کنی؟!

۱. «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۳۱۴، و ج ۴، ص ۶؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۲۶۹؛ «تفسیر صافی»، ج ۲، ص ۱۰۹.

آنها پیامبر ﷺ را به خوردن غذا سرزنش کردند؛ چرا که می‌خواستند: او فرشته باشد.

به راه رفتن در بازارها ملامت کردند؛ چرا که آنها کسرها و قیصرها و پادشاهان جبار را دیده بودند، که هرگز گام در بازارها نمی‌گذارند، در حالی که پیامبر ﷺ با مردم در بازارها حشر و نشر داشت و با آنها مأنوس بود، و امر و نهی الهی را به آنها ابلاغ می‌کرد، بهانه‌جویان ایراد کرده گفتند:

او می‌خواهد حکمران ما شود، در حالی که روش او مخالف سیره پادشاهان است!

آیه فوق، نازل شد و این حقیقت را روشن ساخت که: روش پیامبر اسلام ﷺ، روش همه پیامبران پیشین است.^۱

* * *

و يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا
يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا
لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا

و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم!

ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم!

او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود». و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است!

شان نزول:

در انتخاب دوست به هوش باشید!

برای این آیات شان نزولی نقل کرده‌اند که، فشرده‌اش چنین است:

۱. گرچه، مضمون روایت فوق، در بسیاری از تفسیرها آمده است، ولی آنچه مادر بالا ذکر کردیم مطابق روایتی است که «قرطبی» در ج ۱۳ تفسیرش ص ۵ آورده است.

«در عصر پیامبر ﷺ دو نفر دوست در میان مشرکان به نام «عقبه» و «أُبَی» بودند هر زمان «عقبه» از سفر می‌آمد غذائی ترتیب می‌داد و اشراف قومش را دعوت می‌کرد و در عین حال دوست می‌داشت به محضر پیامبر ﷺ برسد هر چند اسلام را نپذیرفته بود.

روزی از سفر آمد، و طبق معمول، غذائی ترتیب داد و دوستان را دعوت کرد، در ضمن از پیامبر اسلام ﷺ نیز دعوت نمود.

هنگامی که: سفره را گسترده و غذا حاضر شد، پیامبر ﷺ فرمود: تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من ندهی، از غذای تو نمی‌خورم، «عقبه» شهادتین را بر زبان جاری کرد.

این خبر به گوش دوستش «أُبَی» رسید، پرسید: ای «عقبه»! از آئینت منحرف شدی؟

گفت: نه به خدا سوگند من منحرف نشدم، و لکن مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از غذایم بخورد، جز این که شهادتین بگویم، من از این شرم داشتم که او از سر سفره من برخیزد، بی آن که غذا خورده باشد، لذا شهادت دادم!

«أُبَی» گفت: من هرگز از تو راضی نمی‌شوم مگر این که: در برابر او بایستی و سخت توهین کنی! «عقبه» این کار را کرد و مرتد شد، و سرانجام در جنگ «بدر» در صف کفار به قتل رسید و رفیقش «أُبَی» نیز در روز جنگ «احد» کشته شد.^۱

آیات فوق، نازل گردید و سرنوشت مردی را که، در این جهان گرفتار دوست گمراهش می‌شود و او را به گمراهی می‌کشاند، شرح داد.

بارها گفته‌ایم: شأن نزول‌ها گرچه خاص است ولی هرگز مفهوم آیات را محدود نمی‌کند، بلکه، کلیت آن شامل تمام افراد مشابه می‌گردد.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «موسوعة التاریخ الاسلامی»، ج ۱، ص ۵۰۹ (مجمع الفکر الاسلامی)؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۲۲۵.

چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا

او کسی است که از آب، انسانی را آفرید؛ سپس او را نسب و سبب قرار داد (و نسل او را از این دو طریق گسترش داد) و پروردگار تو همواره توانا بوده است.

شأن نزول:

علی علیه السلام، داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله

قابل توجه این که: حدیث معروفی در اینجا داریم که در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده است، طبق این حدیث، آیه فوق دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه علیها السلام را به همسری علی علیه السلام در آورد و به این ترتیب علی علیه السلام هم پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و هم همسر دخترش بود، و این است معنی «نسباً و صهراً»^۱.

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «روح المعانی»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۳۵، ص ۳۶۱،

و ج ۴۳، ص ۱۰۶.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
 الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ
 وَإِذَا يُنْزَلُ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ
 أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا
 رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

و إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ
 عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ

ما آیات قرآن را یکی پس از دیگری برای آنان آوردیم شاید متذکر شوند!
 کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آنان داده‌ایم به آن (=قرآن) ایمان می‌آورند!
 و هنگامی که بر آنان خوانده می‌شود می‌گویند: «به آن ایمان آوردیم؛ اینها همه حق است
 و از سوی پروردگار ماست؛ ما پیش از این هم مسلمان بودیم»!
 آنها کسانی هستند که به خاطر شکیباییشان، اجر و پاداششان را دو بار دریافت
 می‌دارند؛ و به وسیله نیکی‌ها بدی‌ها را دفع می‌کنند؛ و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم
 انفاق می‌نمایند.
 و هرگاه سخن لغو و بیهوده بشنوند، از آن روی می‌گردانند و می‌گویند: «اعمال ما از آن
 ماست و اعمال شما از آن خودتان؛ سلام بر شما (سلام وداع)؛ ما خواهان جاهلان
 نیستیم»!

شأن نزول:

دانشمندان اهل کتاب اسلام می‌پذیرند

در مورد شأن نزول آیات فوق، مفسران و راویان خبر، روایات گوناگونی نقل
 کرده‌اند که قدر مشترک همه آنها یک چیز است، و آن: ایمان آوردن گروهی از علمای
 «یهود» و «نصاری»، و افراد پاکدل، به آیات قرآن و پیامبر اسلام ﷺ است.
 از «سعید بن جبیر» نقل شده: این آیات، درباره هفتاد نفر از کشیش‌های مسیحی
 نازل شده است که «نجاشی» آنها را برای تحقیق، از «حبشه» به «مکه» فرستاد،

هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ سورة «یس» را برای آنها تلاوت کرد، اشک شوق ریختند و اسلام آوردند.^۱

بعضی دیگر گفته‌اند: این آیات، درباره جمعی از نصارای «نجران» (شهری است در شمال یمن) نازل شده، که نزد پیامبر اسلام ﷺ آمدند و آیات قرآن را شنیدند و ایمان آوردند.^۲

بعضی دیگر، آن را در مورد «نجاشی» و یارانش می‌دانند.^۳
و بعضی، نزول آن را درباره «سلمان فارسی»، و جمعی از علمای «یهود»، مانند «عبدالله بن سلام» و «تمیم الداری» و «جارود عبدی» دانسته‌اند.^۴
و بالاخره، بعضی نیز آن را اشاره به چهل نفر از علما و روشن ضمیران مسیحی می‌دانند، که سی و دو نفرشان از «حبشه» با «جعفر بن ابیطالب» به «مدینه» آمدند، و هشت نفر از «شام» که در میان آنها «بحیرا» راهب معروف شامی بود.^۵
البته، روایات سه‌گانه نخست، متناسب با نزول این آیات در «مکه» است، و گفتار کسانی که معتقدند، تمام این سوره مکی است را تأیید می‌کند، ولی روایت چهارم و پنجم، دلیل بر این است که این چند آیه، استثناء در «مدینه» نازل شده، و گواهی است بر قول کسانی که آنها را «مدنی» می‌دانند.

به هر حال، این آیات، شاهد گویایی است بر این که، گروهی از دانشمندان اهل کتاب، با شنیدن آیات قرآن، اسلام را پذیرا شدند؛ زیرا ممکن نبود پیامبر ﷺ چنین چیزی را بگوید را در حالی که، کسی از اهل کتاب به او ایمان نیاورده باشد؛ چرا که مشرکان فوراً به نفی و انکار برمی‌خاستند و جار و جنجال به راه می‌انداختند.



۱. «فی ظلال القرآن»، ج ۶، ص ۳۵۷ و ۳۵۸؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۳، ص ۴۰۴؛ «جامع البیان»، ج ۷، ص ۷.

۲. «فی ظلال القرآن»، ج ۶، ص ۳۵۷ و ۳۵۸؛ «نور الثقلین»، ج ۵، ص ۲۵۳.

۳. «فی ظلال القرآن»، ج ۶، صفحات ۳۵۷ و ۳۵۸.

۴. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۴۷؛ «تبیان»، ج ۸، ص ۱۶۳.

۵. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۴۷؛ «قرطبی»، ج ۱۳، ص ۲۹۶.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ
وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (= زادگاهت) بازمی‌گرداند! بگو:
«پروردگار من از همه بهتر می‌داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده، و چه کسی در
گمراهی آشکار است»!

شأن نزول:

عشق و علاقه به وطن

جمعی از مفسرین، شأن نزولی برای آیه فوق از «ابن عباس» نقل کرده‌اند که
مضمونش چنین است:

هنگامی که پیامبر ﷺ به قصد هجرت، از «مکه» به سوی «مدینه» می‌آمد، به
سرزمین «جحفه» - که فاصله چندان زیادی از «مکه» ندارد - که رسید، به یاد موطنش
«مکه» افتاد، شهری که حرم امن خدا است، و «خانه کعبه» که قلب و جان پیامبر ﷺ
با آن پیوند ناگسستنی داشت در آنجا است، آثار این شوق که با تأثر و اندوه آمیخته
بود، در چهره مبارکش نمایان گشت، در اینجا پیک وحی خدا «جبرئیل» نازل شد و
پرسید: آیا به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟
پیامبر ﷺ فرمود: آری.

جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاده: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ
الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ: «آن کس که این قرآن را بر تو فرض کرده است، تو را به سرزمین
اصلیت بازمی‌گرداند».^۱

و می‌دانیم این وعده بزرگ، سرانجام تحقق یافت و پیامبر اسلام ﷺ پیروزمندانه
با ارتشی نیرومند و قدرت و عظمت فراوان به «مکه» بازگشت، و حرم امن خدا،
بدون جنگ و خونریزی به تسلیم او در آمد.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر کبیر فخر رازی»، ج ۲۵، ص ۲۱؛ «تفسیر قرطبی»، ج ۱۳، ص ۲۴۷؛ «تفسیر المیزان»، ج ۱۶، و تفاسیر دیگر.

بنابراین، آیه فوق، یکی از پیشگوئی‌های اعجاز‌آمیز قرآن است، که چنین خبری را به طور قطع و بدون هیچ قید و شرط، بیان کرده و بعد از مدت کوتاهی تحقق یافت.

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَيْسَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْقَتُونَ
 وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ
 الم

آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم» به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟!

ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم؛ باید علم خدا دربارهٔ کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد!

شأن نزول:

آزمایش حتمی و همگانی است

بعضی از مفسران، روایتی نقل کرده‌اند که، بر طبق آن، «یازده آیه» آغاز این سوره که در «مدینه» نازل شده، در مورد مسلمانانی است که در «مکه» بودند، اظهار اسلام می‌کردند، اما حاضر به هجرت به «مدینه» نبودند، آنها نامه‌ای از برادران خود در «مدینه» دریافت داشتند که در آن تصریح شده بود: «خدا اقرار به ایمان را از شما نمی‌پذیرد مگر این که: هجرت کنید، و به سوی ما بیایید» به این جهت آنها تصمیم به هجرت گرفتند و از «مکه» خارج شدند، جمعی از مشرکان به تعقیب آنان پرداختند، و با آنان پیکار کردند، بعضی، کشته شدند و بعضی، نجات یافتند (و احتمالاً بعضی نیز تسلیم شده به مکه بازگشتند).^۱

بعضی دیگر، «آیه دوم» را در مورد «عمار یاسر» و جمعی دیگر، از مسلمانان نخستین می‌دانند که ایمان آوردند و سخت تحت شکنجه دشمنان واقع شدند.^۲ بعضی گفته‌اند: «آیه هشتم» در مورد اسلام آوردن «سعد بن ابی وقاص» نازل شده.

۱ و ۲. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۴۸؛ «جامع البیان»، ج ۲۰، ص ۱۵۷.

ولی، بررسی خود این آیات، نشان می‌دهد: هیچ دلیلی، بر مسأله ارتباط این آیات با هجرت، نیست، تنها بیانگر فشارهائی است که بر مؤمنان در آن زمان، از ناحیه دشمنان، و حتی گاه از ناحیه پدران و مادران مشرک آنها، وارد می‌شد. این آیات، مسلمانان را تشویق به استقامت و پایداری در برابر موج فشار دشمن می‌کند، و اگر سخن از «جهاد» به میان آورده نیز ظاهراً جهاد در همین زمینه است، نه جهاد مسلحانه دسته جمعی و گروهی، که دستور آن در «مدینه» نازل شد. و نیز اگر سخن از منافقان می‌گوید، ممکن است اشاره به گروه سست ایمانی باشد که احیاناً در «مکه» در لابلائی مسلمانان وجود داشتند، گاه با مسلمانان همراه بودند و گاه با مشرکان، کفه هر کدام سنگین تر می‌شد، به سوی او می‌چرخیدند! به هر حال، پیوستگی و انسجام آیات این سوره، ایجاب می‌کند که همه آنها را «مکی» بدانیم، و روایات بالا که خود با یکدیگر انسجام ندارند، نمی‌توانند این بهم پیوستگی را بر هم زنند.

* * *

وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ
 عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
 وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، و اگر آن دو (مشرک باشند و) تلاش کنند که برای من همتائی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن! بازگشت شما به سوی من است، و شما را از آنچه انجام می‌دادید با خبر خواهم ساخت. و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، آنها را در زمره صالحان وارد خواهیم کرد!

شان نزول:

احسان به والدین

روایات مختلفی در شأن نزول آیه فوق آمده است که عصاره همه آنها یکی است

و آن این که: بعضی از مردانی که در «مکه» بودند ایمان و اسلام را پذیرفتند،^۱ هنگامی که مادران آنها از این مسأله آگاه شدند، تصمیم گرفتند که غذا نخورند، آب ننوشند، تا فرزندانشان از اسلام بازگردند! گرچه هیچ کدام از این مادران به گفته خود وفا نکردند و اعتصاب غذا را شکستند، ولی آیه فوق نازل شد، و خط روشنی در برخورد با پدر و مادر در زمینه مسأله ایمان و کفر به دست همگان داد.^۲

* * *

﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ﴾

ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا بپرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید)!

شأن نزول:

هجرت، یک وظیفه مسلم

بسیاری از مفسران معتقدند: آیه اول درباره مؤمنانی نازل شده که، در «مکه» تحت فشار شدید کفار بودند، به طوری که توانائی بر ادای وظائف اسلامی خود نداشتند. به آنها دستور داده شد، از آن سرزمین هجرت کنند.^۳

و نیز بعضی از مفسران معتقدند: آیه «وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا» (آخرین آیه مورد بحث) در مورد گروهی از مؤمنان نازل شده که در «مکه» گرفتار آزار دشمنان بودند، و می‌گفتند: اگر ما به «مدینه» هجرت کنیم در آنجا نه خانه‌ای داریم، نه زمینی، و چه کسی به ما آب و غذا می‌دهد؟! (آیه نازل شد و گفت تمام جنبندگان روی زمین، از خوان نعمت خداوند بزرگ، روزی می‌برند، غصه روزی را نخورید).^۴

۱. در پاره‌ای از روایات، نام «سعد بن ابی وقاص» آمده و در پاره‌ای دیگر، نام «عیاش بن ابی ربیع» مخزومی.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «المیزان»، ج ۱۶، ص ۱۰۹؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۴۸.

۳. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۳۶؛ «تبیان»، ج ۸، ص ۲۲۱.

۴. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۳۶؛ «تبیان»، ج ۸، ص ۲۲۳.

يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿١٥٣﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَفَتِ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ

آیا ندیدند که ما حرم امنی (برای آنها) قرار دادیم در حالی که مردم را در اطراف آنان می‌ربایند؟! آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را کفران می‌کنند؟!

شأن نزول:

در طریق هدایت نباید وحشت کرد

در «تفسیر درّ المنثور» ذیل آیه مورد بحث از «ابن عباس» چنین نقل شده: «گروهی از مشرکان گفتند: ای محمد! اگر ما داخل در دین تو نمی‌شویم تنها به خاطر این است که می‌ترسیم، مردم ما را برابیند (و به سرعت نابود کنند) چون جمعیت ما کم است و جمعیت مشرکان عرب بسیارند، به محض این که: به آنها خبر رسد که ما وارد دین تو شده‌ایم، به سرعت ما را می‌ربایند، و خوراک یک نفر از آنها هستیم! در اینجا آیه «أَوَلَمْ يَرَوْا...» نازل شد و به آنها پاسخ گفت.»^۱

* * *

۱. «درّ المنثور»، ج ۵، ص ۱۴۹؛ «المیزان»، ج ۱۶، ص ۱۵۳؛ «لباب النقول» سیوطی، ص ۱۵۲.

رومیان مغلوب شدند!

شأن نزول:

مفسران بزرگ، همگی اتفاق دارند که، آیات نخستین این سوره، بدین سبب نازل شد، در آن هنگام که پیامبر ﷺ در «مکه» بود، و مؤمنان در اقلیت قرار داشتند، جنگی میان «ایرانیان» و «رومیان» در گرفت، و در این نبرد ایرانیان پیروز شدند.

«مشرکان مکه» این را به فال نیک گرفتند، و دلیل بر حقانیت شرک خود دانستند! و گفتند: ایرانیان، مجوسی هستند و مشرک (دوگانه پرست) اما رومیان مسیحی اند و اهل کتاب، همان گونه که «ایرانیان» بر «رومیان» غلبه کردند، پیروزی نهائی از آن شرک است و طومار اسلام به زودی پیچیده خواهد شد، و ما پیروز می شویم.

گرچه این گونه، نتیجه گیری ها پایه و مایه ای نداشت اما، در آن جو و محیط برای تبلیغ در میان مردم جاهل، خالی از تأثیر نبود، لذا این امر، بر مسلمانان گران آمد.

آیات فوق نازل شد و قاطعانه گفت: گرچه «ایرانیان» در این نبرد پیروز شدند، اما چیزی نمی‌گذرد که از «رومیان» شکست خواهند خورد، و حتی حدود زمان این پیشگوئی را نیز بیان داشته گفت: این امر فقط در طول چند سال به وقوع می‌پیوندد! این پیشگوئی قاطع قرآن، که از یکسو، نشانه اعجاز این کتاب آسمانی و اتکاء آورنده آن، به علم بی پایان پروردگار به عالم غیب است.

و از سوی دیگر، نقطه مقابل تفأل مشرکان بود، مسلمانان را طوری دلگرم ساخت که می‌گویند حتی بعضی با مشرکان روی این مسأله، شرط‌بندی مهمی کردند! (آن روز هنوز حکم تحریم این گونه شرط‌بندی‌ها نازل نشده بود).^۱

* * *

۱. این شأن نزول با تعبیرات مختلف در «مجمع البیان»، «المیزان»، «نور الثقلین»، «ابوالفتح رازی»، «تفسیر کبیر فخر رازی»، «تفسیر آلوسی» و «تفسیر فی ظلال القرآن» و تفاسیر دیگر آمده است. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۱۹۸؛ «المیزان»، ج ۱۶، ص ۱۶۲.

يَتَّخِذُهَا هُزُوءًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ

و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند، تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده است!

شأن نزول:

غنا و موسیقی ممنوع

بعضی از مفسران گفته‌اند: آیه مورد بحث، درباره «نضر بن حارث» نازل شده است.

او مرد تاجری بود که به «ایران» سفر می‌کرد، و در ضمن، داستان‌های «ایرانیان» را برای «قریش» بازگو می‌نمود، می‌گفت: اگر «محمد» برای شما سرگذشت «عاد و ثمود» را نقل می‌کند، من داستان‌های «رستم و اسفندیار»، و اخبار «کسری» و سلاطین عجم را باز می‌گویم! آنها دور او را گرفته، استماع قرآن را ترک می‌گفتند.^۱ بعضی دیگر گفته‌اند: این قسمت از آیات، درباره مردی نازل شده که کنیز خواننده‌ای را خریداری کرده بود، شب و روز برای او خوانندگی می‌کرد و او را از یاد خدا غافل می‌ساخت.^۲

مرحوم «طبرسی» مفسر بزرگ، بعد از ذکر این شأن نزول، می‌گوید:
حدیثی که از پیامبر ﷺ در این زمینه نقل شده، شأن نزول فوق را تأیید می‌کند؛ چرا که آن حضرت ﷺ فرمود: لَا يَحِلُّ تَعْلِيمُ الْمُغَنِّيَاتِ وَلَا بَيْعُهُنَّ، وَ أَثْمَانُهُنَّ حَرَامٌ وَ قَدْ نَزَلَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...
«آموزش دادن کنیزان خواننده، و خرید و فروش آنها حرام است و درآمدی که از

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۳۵، ج ۲۲، ص ۶۴، و ج ۱۰۸، ص ۱۲۰؛

«المیزان»، ج ۱۶، ص ۲۱۲؛ «اسباب نزول الآيات» واحدی نیشابوری، ص ۲۳۳.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۳۶؛ «اسباب نزول الآيات» واحدی

نیشابوری، ص ۲۳۳.

این راه به دست می‌آید نیز حرام است، گواه این مطلب چیزی است که خداوند در کتابش فرموده: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...**

* * *

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا
حَكِيمًا

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا

ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن که خداوند عالم و حکیم است.

و از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی می‌شود، پیروی کن که خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

و بر خدا توکل کن، و همین بس که خداوند حافظ و مدافع (انسان) باشد.

شأن نزول:

از کفار و منافقان اطاعت مکن

مفسران در اینجا، شأن نزول‌های مختلفی نقل کرده‌اند که تقریباً همه، یک موضوع را تعقیب می‌کند.

از جمله این که گفته‌اند: این آیات در مورد «ابوسفیان» و بعضی دیگر از سران کفر و شرک نازل شد، که بعد از جنگ «احد» از «پیامبر اسلام» ﷺ امان گرفتند و وارد «مدینه» شدند، و به اتفاق «عبدالله بن ابی» و بعضی دیگر از دوستانشان خدمت رسول خدا ﷺ آمده، عرض کردند: «ای محمد! بیا و از بدگویی به خدایان ما - بت‌های لات و عزی و منات - صرف نظر کن، و بگو آنها برای پرستش کنندگانشان شفاعت می‌کنند، تا ما هم از تو دست بر داریم، و هر چه می‌خواهی دربارهٔ خدایت توصیف کن، آزاد هستی».

این پیشنهاد پیامبر ﷺ را ناراحت کرد، «عمر» برخاسته گفت: اجازه ده تا آنها را از دم شمشیر بگذرانم! پیغمبر ﷺ فرمود: «من به آنها امان دادم، چنین چیزی ممکن نیست» اما دستور داد آنها را از «مدینه» بیرون کنند، آیات فوق نازل شد، و به پیامبر ﷺ دستور داد: به این گونه پیشنهادها اعتنا نکند.^۱

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد؛ «بحار الانوار»، ج ۱۸، ص ۲۰۱، و ج ۲۲، ص ۴۹؛ «قرطبی»، ج ۱۴، ص ۱۱۴.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي
تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ
وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ

خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده؛ و هرگز همسرانتان را که مورد
«ظهار» قرار می‌دهید مادران شما قرار نداده؛ و (نیز) فرزندخوانده‌های شما را
فرزندحقیقی شما قرار نداده است؛ این سخن شماسست که به دهان خود می‌گوئید (سخنی
باطل و بی‌پایه)؛ اما خداوند حق را می‌گوید، و او به راه راست هدایت می‌کند.

شان نزول:

انسان یک قلب دارد

جمعی از مفسران، در شأن نزول این قسمت از آیه، نوشته‌اند: در زمان جاهلیت
مردی بود به نام «جمیل بن معمر» دارای حافظه بسیار قوی، او ادعا می‌کرد: در
درون وجود من «دو قلب»! است که با هر کدام از آنها بهتر از محمد ﷺ می‌فهمد! لذا
مشرکان قریش او را «ذو القلبین»! (صاحب دو قلب) می‌نامیدند.
در روز جنگ «بدر» که مشرکان فرار کردند، «جمیل بن معمر» نیز در میان آنها بود،
«ابوسفیان» او را در حالی دید که، یک لنگه کفشش در پایش بود و لنگه دیگر را به
دست گرفته بود و فرار می‌کرد.

«ابوسفیان» به او گفت: چه خبر؟!

گفت: لشکر فرار کرد.

گفت: پس چرا لنگه کفشی را در دست داری و دیگری را در پا؟!

جمیل بن معمر گفت: به راستی متوجه نبودم، گمان می‌کردم هر دو لنگه در پای
من است (معلوم شد با آن همه ادعا چنان دست و پای خود را گم کرده که به اندازه
یک قلب هم چیزی نمی‌فهمد، البته منظور از قلب، در این موارد عقل است).^۱

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه: «بحار الانوار»، ج ۱۶، ص ۱۷۹، و ج ۲۲، ص ۵۰: «قرطبی»، ج ۱۴، ص ۱۱۶.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ
أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً

وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ
مِنْكُمْ أَجْراً عَظِيماً

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ
وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا

وَمَن يَفْعَلْ مِنْكُمُ الْإِثْمَ وَرَسُولَهُ وَتَعْمَلْ صَالِحاً نُؤْتِهَا أَجْراً مَّرْتَبَيْنِ وَ
أُعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً كَرِيماً

ای پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید بیایید

با هدیه‌ای شما را بهره‌مند سازم و شما را به طرز نیکویی رها سازم

و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما

پاداش عظیمی آماده ساخته است».

ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دو

چندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است.

و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند، و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را

دو چندان خواهیم ساخت، و روزی پر ارزشی برای او آماده کردیم.

شان نزول:

خواسته‌های همسران پیامبر و پاسخ آنها

مفسران، شان نزول‌های متعددی برای آیات فوق، ذکر کرده‌اند که، از نظر نتیجه

چندان تفاوتی با هم ندارند.

از این شان نزول‌ها استفاده می‌شود: همسران پیامبر ﷺ بعد از پاره‌ای از غزوات

که غنائم سرشاری در اختیار مسلمین قرار گرفت، تقاضاهای مختلفی از پیامبر ﷺ

در مورد افزایش نفقه، یا لوازم گوناگون زندگی داشتند.

طبق نقل بعضی از تفاسیر، «ام سلمه» از «پیامبر» ﷺ کنیز خدمتگزاری تقاضا

کرد، «میمونه» حله‌ای خواست، و «زینب» بنت جحش پارچه مخصوص یمنی، و «حفصه» جامه مصری، «جویریة» لباس مخصوص خواست، و «سوده» گلیم خیبری! خلاصه، هر کدام در خواستی نمودند.

پیامبر ﷺ که می‌دانست، تسلیم شدن در برابر این گونه درخواست‌ها - که معمولاً پایانی ندارد - چه عواقبی برای «بیت نبوت» در بر خواهد داشت، از انجام این خواسته‌ها سر باز زد، و یک ماه تمام از آنها کناره‌گیری نمود، تا این که آیات فوق نازل شد، و بالحن قاطع، و در عین حال توأم با رأفت و رحمت، به آنها هشدار داد که: اگر زندگی پر زرق و برق دنیا را می‌خواهید می‌توانید از پیامبر ﷺ جدا شوید، و به هر کجا می‌خواهید بروید، و اگر به خدا و رسول خدا ﷺ و روز جزا دل بسته‌اید، و به زندگی ساده و افتخار آمیز خانه پیامبر ﷺ قانع هستید، بمانید و از پادشاهای بزرگ پروردگار، برخوردار شوید.^۱

به این ترتیب، پاسخ محکم و قاطعی به همسران پیامبر ﷺ که دامنه توقع را گسترده بودند، داد، و آنها را میان «ماندن» و «جدا شدن» از او مخیر ساخت!

* * *

چچچچچچچچچچ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ
آتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را بر پا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۱۷۳؛ «جامع البیان»، ج ۲۱، ص ۱۸۸؛ «قرطبی»، ج ۱۴، ص ۱۶۲.

شأن نزول:

آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟

گفتیم: این آیه گرچه در لابلای آیات مربوط به همسران پیامبر ﷺ آمده، اما تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای «جمع مؤنث» به «جمع مذکر») دلیل بر این است که: این آیه محتوایی جدای از آن آیات دارد.

به همین دلیل، حتی کسانی که آیه را مخصوص به پیامبر ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ندانسته‌اند، معنی وسیعی برای آن قائل شده‌اند که هم این بزرگواران را شامل می‌شود، و هم همسران پیامبر ﷺ را.

ولی، روایات فراوانی در دست داریم که: نشان می‌دهد آیه، مخصوص این بزرگواران است، و همسران، در این معنی داخل نیستند، هر چند از احترام متناسب برخوردارند. اینک بخشی از آن روایات را ذیلاً از نظر می‌گذرانیم:

الف: روایاتی که از خود همسران پیامبر ﷺ نقل شده و می‌گوید: «هنگامی که پیامبر ﷺ سخن از این آیه شریفه می‌گفت، ما از او سؤال کردیم که جزء آن هستیم فرمود: «شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید»!

از آن جمله روایتی است که «ثعلبی» در تفسیر خود، از «ام سلمه» نقل کرده که: پیامبر ﷺ در خانه خود بود که فاطمه علیها السلام «حریره‌ای» (نوعی غذا) نزد آن حضرت آورد، پیامبر ﷺ فرمود: «همسر» و دو فرزندان «حسن» و «حسین» را صدا کن، آنها را آورد، سپس غذا خوردند بعد پیامبر ﷺ عبائی بر آنها افکند، گفت: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِترَتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجَسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً: «خداوندا اینها خاندان منند، پلیدی را از آنها دور کن، و از هر آلودگی پاکشان گردان».

و در اینجا آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» نازل شد... من گفتم: آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا!، فرمود: إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ: «تو بر خیر و نیکی هستی» (اما در زمره این گروه نیستی).^۱

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۳۵، ص ۲۲۰ - این حدیث به طرق دیگر نیز از ر

و نیز «ثعلبی» از «مجمع البیان» نقل می‌کند: وقتی مادرم از «عایشه» درباره جنگ «جمل» و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کرد (با تأسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود! و هنگامی که درباره علی علیه السلام از او سؤال کردند، چنین گفت: تَسْأَلُنِي عَنْ أَحَبِّ النَّاسِ كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ زَوْجِ أَحَبِّ النَّاسِ، كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَدْ رَأَيْتُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِثَوْبٍ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِيَّ وَ حَامَتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا، قَالَتْ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا مِنْ أَهْلِكَ قَالَ: تَنَحِّي فَإِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ!

«آیا از من درباره کسی سؤال می‌کنی که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، و از کسی می‌پرسی که همسر محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود؟ من با چشم خود، «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» را دیدم که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود، و فرمود: خداوند! اینها خاندان منند، و حامیان من، رجس را از آنها ببر و از آلودگی‌ها پاکشان فرما، من عرض کردم: ای رسول خدا آیا من هم از آنها هستم؟ فرمود: دور باش! تو بر خیر و نیکی هستی» (اما جزء این جمع نمی‌باشی).^۱

این گونه روایات، با صراحت می‌گوید، که: همسران پیامبر جزء عنوان اهل بیت در این آیه نیستند.

* * *

ب: روایات بسیار فراوانی در مورد «حدیث کساء» به طور اجمال وارد شده که از همه آنها استفاده می‌شود، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» علیهم السلام را فرا خواند - و یا به خدمت او آمدند - پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبائی بر آنها افکند گفت: خداوند!

ط «ام سلمه» به همین مضمون نقل شده است به «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۳۰ به بعد مراجعه شود.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۳۵، ص ۲۲۲؛ «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۶۲.

اینها خاندان منند، رجس و آلودگی را از آنها دور کن، در این هنگام آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» نازل گردید.

دانشمند معروف «حاکم حسکانی نیشابوری» در «شواهد التنزیل» این روایات را به طرق متعدد از راویان مختلفی گردآوری کرده است.^۱

در اینجا این سؤال جلب توجه می‌کند که: هدف از جمع کردن آنها در زیر «کساء» چه بوده؟

گویا پیامبر ﷺ می‌خواسته است: کاملاً آنها را مشخص کند و بگوید آیه فوق، تنها درباره این گروه است، مبادا کسی مخاطب را در این آیه، تمام بیوتات پیامبر ﷺ و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بداند!

حتی، در بعضی از روایات آمده است: پیامبر ﷺ سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا اهل بیت من اینها هستند، پلیدی را از آنها دور کن» (اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً).^۲

* * *

ج: در روایات فراوان دیگری می‌خوانیم: بعد از نزول آیه فوق، پیامبر ﷺ مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه «فاطمه» علیها السلام می‌گذشت، صدا می‌زد: الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً: «هنگام نماز است ای اهل بیت! خداوند، می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند، و شما را پاک سازد».

این حدیث را «حاکم حسکانی» از «انس بن مالک» نقل کرده است.^۳

۱. «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۵۰ به بعد (مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی) و دیگر تفاسیر.

۲. «بحار الانوار»، ج ۳۵، ص ۲۲۴؛ «در المنثور»، ج ۵، ص ۱۹۸؛ «المیزان»، ج ۱۶، ص ۳۱۷؛ «فتح القدير» شوکانی، ج ۴، ص ۲۷۹ (عالم الکتب).

۳. «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۱۸ (مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی)؛ «احتجاج» طبرسی، ج ۱، ص ۱۶۴ (دار النعمان)؛ «سنن ترمذی»، ج ۵، ص ۳۱.

در روایت دیگری که از «ابو سعید خدری» از پیامبر ﷺ نقل شده می‌خوانیم:
«پیامبر این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد»^۱

حدیث فوق را «ابن عباس» نیز از پیامبر ﷺ نقل کرده است.^۲
این نکته قابل توجه است که: تکرار این مسأله در مدت شش یا هشت یا نه ماه، به طور مداوم در کنار خانه «فاطمه» علیها السلام برای این است که: مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند، که این آیه، تنها در شأن این گروه نازل شده است، به خصوص این که تنها خانه‌ای که در ورودی آن، در مسجد پیامبر ﷺ باز می‌شد، - بعد از آن که دستور داد درهای خانه‌های دیگران به سوی مسجد بسته شود - در خانه «فاطمه» بود، و طبعاً همیشه، جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آنجا از پیامبر می‌شنیدند (دقت کنید).

با این حال، جای تعجب است: بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر ﷺ نیز در آن وارد هستند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت، آن را محدود به این پنج تن می‌دانند.
قابل توجه این که: «عایشه» همسر پیامبر ﷺ که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضائل خود، و ریزه‌کاری‌های ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی‌کرد، اگر این آیه شامل او می‌شد، قطعاً در لابلای سخنانش به مناسبت‌هایی از آن سخن می‌گفت، در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است.

* * *

د: روایات متعددی از «ابو سعید خدری» صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می‌دهد: «این آیه تنها درباره همان پنج تن نازل شده است» (نُزِلَتْ فِي خَمْسَةٍ: فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ).^۳

۱. «شواهد التنزيل» حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۴۶ و ۴۷ (مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی).

۲. «در المنثور»، ذیل آیه مورد بحث.

۳. «شواهد التنزيل» حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۴۰.

این روایات، به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می‌دانند. از مجموع آنچه گفتیم، چنین نتیجه می‌گیریم که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه، به پنج تن می‌کند، به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی‌گذارد، تا آنجا که در «احقاق الحق» بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گردآوری شده، و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می‌گذرد.^۱ نویسنده کتاب «شواهد التنزیل» که از علمای معروف برادران اهل سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده است.^۲

از همه اینها گذشته، پاره‌ای از همسران پیامبر ﷺ در طول زندگی خود به کارهائی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن، سازگار نیست، مانند ماجرای «جنگ جمل» که قیامی بود بر ضد امام وقت، که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می‌شد. بدون شک، این ماجرا به هیچ وجه قابل توجیه نیست و حتی می‌بینیم خود «عایشه» نیز بعد از این حادثه، اظهار ندامت می‌کند که نمونه‌ای از آن در بحث‌های پیشین گذشت.

عیب جوئی «عایشه» از «خدیجه» که از بزرگ‌ترین و فداکارترین و با فضیلت‌ترین زنان اسلام است در تاریخ اسلام مشهور است، این سخن به قدری بر پیامبر ﷺ ناگوار آمد که، از شدت غضب مو بر تنش راست شد، فرمود: «به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند، و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند!»^۳



۱. به جلد دوم «احقاق الحق» و پاورقی‌های آن مراجعه شود.

۲. به جلد دوم «شواهد التنزیل» حاکم حکسانی، از ص ۴۰ تا ۱۴۰.

۳. «استیعاب» و «صحیح بخاری» و «مسلم»، طبق نقل «المراجعات»، ص ۲۲۹، نامه ۷۲؛ «مسند احمد»، ج ۶، ص ۱۱۷.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُسْلِمَاتُ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتُ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیباف و زنان صابر و شکیباف، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاقکننده و زنان انفاقکننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

شأن نزول:

قرب و منزلت زن و مرد در پیشگاه خدا

جمعی از مفسران گفته‌اند: هنگامی که «اسماء بنت عمیس» همسر «جعفر بن ابیطالب» با شوهرش از «حبشه» بازگشت، به دیدن همسران پیامبر ﷺ آمد، یکی از نخستین سؤالاتی که مطرح کرد، این بود: آیا چیزی از آیات قرآن درباره زنان نازل شده است؟ آنها در پاسخ گفتند: نه!

«اسماء» به خدمت پیامبر ﷺ آمده عرض کرد: «ای رسول خدا، جنس زن گرفتار خسران و زیان است!»، پیامبر ﷺ فرمود: «چرا»؟

عرض کرد: «به خاطر این که در اسلام و قرآن فضیلتی درباره آنها همانند مردان نیامده است».

اینجا بود که آیه فوق نازل شد (و به آنها اطمینان داد که زن و مرد در پیشگاه خدا از نظر قرب و منزلت یکسانند، مهم آن است که از نظر اعتقاد و عمل و اخلاق اسلامی واجد فضیلت باشند).^۱

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۱۷۶؛ «المیزان»، ج ۱۶، ص ۳۱۹.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا
وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است!

(به خاطر بیایور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی به (= فرزند خوانده‌ات «زید») می‌گفتی: «همسرت را نگاه دار و از خدابپرہیز!» و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند؛ و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (و از او جدا شد) ما او را به همسری تو در آوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده‌هایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد؛ و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود). هیچ گونه منعی بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب کرده نیست، این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده‌اند نیز جاری بوده؛ و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیق است!

شأن نزول:

مؤمنان در برابر فرمان خدا و رسول حق انتخاب ندارند

آیات فوق - به گفته غالب مفسران و مورخان اسلامی - در مورد داستان ازدواج

«زینب، بنت جحش» (دختر عمه پیامبر گرامی اسلام ﷺ) با «زید بن حارثه» برده آزاد شده پیامبر ﷺ نازل شده است.

ماجرا از این قرار بود که: قبل از زمان بعثت و بعد از آن که «خدیجه» با پیامبر ﷺ ازدواج کرد، «خدیجه» برده‌ای به نام «زید» خریداری نمود که بعداً آن را به پیامبر ﷺ بخشید، و پیامبر ﷺ او را آزاد فرمود، و چون طائفه‌اش او را از خود راندند، پیامبر ﷺ نام «فرزند خود» بر او نهاد و به اصطلاح او را «تَبْنی» کرد.

بعد از ظهور اسلام «زید» مسلمانی مخلص و پیشتاز شد، و موقعیت ممتازی در اسلام پیدا کرد، و چنان که می‌دانیم سرانجام یکی از فرماندهان لشکر اسلام در جنگ «موته» شد که در همان جنگ شربت شهادت نوشید.

هنگامی که پیامبر ﷺ تصمیم گرفت، برای «زید» همسری برگزیند از «زینب بنت جحش» که دختر «امیه» دختر «عبدالمطلب» (دختر عمه‌اش)، برای او خواستگاری نمود «زینب» نخست چنین تصور می‌کرد که پیامبر ﷺ می‌خواهد او را برای خود انتخاب کند، خوشحال شد و رضایت داد، ولی بعداً که فهمید خواستگاری از او برای «زید» است، سخت ناراحت شد و سر باز زد، برادرش که «عبدالله» نام داشت او نیز با این امر به سختی مخالفت نمود.

در اینجا بود که نخستین آیه از آیات مورد بحث نازل شد، و به امثال «زینب» و «عبدالله» هشدار داد که، آنها نمی‌توانند هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را لازم می‌دانند، مخالفت کنند، آنها این مسأله را که شنیدند در برابر فرمان خدا تسلیم شدند (البته چنان که در تفسیر آمده این ازدواج، ازدواج ساده‌ای نبود و مقدمه‌ای بود برای شکستن یک سنت غلط جاهلی، زیرا در عصر جاهلیت هیچ زن با شخصیت و سرشناسی حاضر نبود، با برده‌ای ازدواج کند، هر چند دارای ارزش‌های والای انسانی باشد).

اما این ازدواج دیری نپائید و بر اثر ناسازگاری‌های اخلاقی میان طرفین، منجر به طلاق شد، هر چند پیامبر اسلام ﷺ اصرار داشت که این طلاق رخ ندهد اما رخ داد.

سپس، پیامبر اسلام ﷺ برای جبران این شکست «زینب» در ازدواج، او را به فرمان خدا به همسری خود برگزید، و این قضیه در اینجا خاتمه یافت، ولی گفتگوهای دیگری در میان مردم پدید آمد که قرآن با بعضی از آیات مورد بحث آنها را بر چید که شرح آن در تفسیر این آیات آمده است.^۱

* * *

تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَ لَا يَحْزَنَ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا

(موعد) هر یک از همسران را بخواهی می‌توانی بتأخیر اندازی، و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی؛ و هر گاه بعضی از آنان را که بر کنار ساخته‌ای بخواهی نزد خود جای دهی، گناهی بر تو نیست؛ این (حکم الهی) برای روشنی چشم آنان، و این که: غمگین نباشند و به آنچه به آنان می‌دهی همگی راضی شوند نزدیک‌تر است؛ و خدا آنچه را در قلوب شماست می‌داند، و خداوند دانا و بردبار است (از مصالح بندگان خود با خبر است، و در کيفر آنها عجله نمی‌کند)!

شأن نزول:

بهاذه‌های همسران پیامبر و فرمان الهی

در شأن نزول آیات ۲۸ و ۲۹ همین سوره، گفتیم: جمعی از همسران پیامبر ﷺ - بنابر آنچه مفسران نقل کرده‌اند - به پیامبر ﷺ عرض کردند: بر نفقه و هزینه زندگی ما بیغزا (زیرا چشمشان به غنائم جنگی افتاده بود، و چنین می‌پنداشتند که باید از آن، بهره زیادی به آنها برسد) آیات مزبور نازل شد، و صریحاً به آنها گوشزد کرد که: اگر دنیا و زینت دنیا را می‌خواهند برای همیشه از پیامبر ﷺ جدا شوند، و اگر خدا و

۱. اقتباس از «تفسیر مجمع البیان» و «تفسیر قرطبی» و «المیزان» و «تفسیر کبیر فخر رازی» و «فی ظلال القرآن» و تفسیرهای دیگر ذیل آیات مورد بحث، و همچنین «سیره ابن هشام»، ج ۱، ص ۲۶۴ و «کامل ابن اثیر»، ج ۲، ص ۱۷۷.

پیامبر و روز جزا را خواهند با زندگی ساده او بسازند.

از این گذشته، در چگونگی تقسیم اوقات زندگی پیامبر ﷺ در میان آنها نیز، با هم رقابتهائی داشتند که: پیغمبر ﷺ را با آن همه گرفتاری و اشتغالات مهم، در مضیقه قرار می داد، - هر چند پیامبر ﷺ کوشش لازم را در زمینه عدالت در میان آنها رعایت می کرد - .

ولی باز گفتگوهای آنها ادامه داشت، آیه فوق نازل شد، و پیامبر را در تقسیم اوقاتش در میان آنها کاملاً آزاد گذاشت.

و ضمناً، به آنها اعلام کرد: این حکم الهی است تا هیچ گونه نگرانی و سوء برداشتی برای آنها حاصل نشود.^۱

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ
 نَاطِرِينَ إِنَاءَهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ
 لَأُمْسِتُنَّ إِنَّ لَكُمْ فِي ذَلِكَ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ
 لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ
 ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ
 تُنْكِحُوا زُجَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاطِرِينَ إِنَاءَهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لَأُمْسِتُنَّ إِنَّ لَكُمْ فِي ذَلِكَ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُجَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر این که به شما برای صرف غذا اجازه داده شود (در حالی که قبل از موعد نیائید و) در انتظار وقت غذا ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید؛ و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید؛ این عمل پیامبر را ناراحت می‌نماید ولی از شما شرم می‌کند (و چیزی نمی‌گوید)؛ اما خداوند از (بیان) حق، شرم ندارد، و هنگامی که

۱. اقتباس از «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۱۸۱؛ «اسباب نزول الآیات»

واحدی نیشابوری، ص ۲۴۰.

چیزی از وسائل زندگی را (به عنوان عاریت) از آنان (= همسران پیامبر) می‌خواهید از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاکی دل‌های شما و آنها بهتر است؛ و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود در آورید که این کار نزد خدا بزرگ است!

اگر چیزی را آشکار کنید یا آن را پنهان دارید، خداوند از همه چیز آگاه است!

شأن نزول:

مؤمنان و آداب زندگی

در شأن نزول این آیه، مفسران چنین آورده‌اند:

هنگامی که رسول خدا با «زینب بنت جحش» ازدواج کرد، ولیمه نسبتاً مفصلی به مردم داد، (این اطعام مفصل شاید به خاطر آن بوده است که شکستن سنت جاهلیت در زمینه تحریم «همسران مطلقه پسر خوانده» با قاطعیت هر چه بیشتر صورت گیرد، و بازتاب گسترده‌ای در محیط داشته باشد، و نیز این سنت جاهلی که ازدواج با «بیوه‌های بردگان آزاد شده» عیب و ننگ محسوب می‌شد، از میان برود). «انس» که خادم مخصوص پیامبر ﷺ بود، می‌گوید: پیامبر ﷺ به من دستور داد: اصحابش را به غذا دعوت کنم، من همه را دعوت کردم، دسته، دسته می‌آمدند، غذا می‌خوردند و از اطاق خارج می‌شدند، تا این که عرض کردم: ای پیامبر خدا! کسی باقی نمانده که من او را دعوت نکرده باشم.

فرمود: اکنون که چنین است، سفره را جمع کنید، سفره را برداشتند و جمعیت پراکنده شدند، اما سه نفر، همچنان در اطاق پیامبر ﷺ ماندند، و مشغول بحث و گفتگو بودند.

هنگامی که سخنان آنها به طول انجامید، پیامبر ﷺ بر خاست، و من نیز همراه او برخاستم، شاید آنها متوجه شوند، و از منزل خارج شوند، پیامبر بیرون آمد، تا به حجره «عایشه» رسید، بار دیگر برگشت، من هم در خدمتش آمدم، باز دیدم همچنان نشسته‌اند، آیه فوق نازل شد و دستورات لازم را در برخورد با این مسائل به

آنها تفهیم کرد.^۱

و نیز از بعضی قرائن استفاده می‌شود: گاهی همسایگان و سایر مردم، طبق معمول برای عاریت گرفتن اشیائی نزد بعضی از زنان پیامبر ﷺ می‌آمدند، هر چند آنها طبق سادگی زندگی آن زمان، کار خلافی مرتکب نمی‌شدند ولی برای حفظ حیثیت همسران پیامبر ﷺ آیه فوق نازل شد، و به مؤمنان دستور داد: هرگاه می‌خواهند چیزی از آنها بگیرند از پشت پرده بگیرند.

در روایت دیگری آمده است: بعضی از مخالفان پیامبر ﷺ گفتند: چگونه پیامبر ﷺ بعضی از زنان بیوه ما را به ازدواج خود در آورده؟ به خدا سوگند هرگاه او چشم از جهان بپوشد، ما با همسران او ازدواج خواهیم کرد!!
آیه فوق نازل شد، و ازدواج با زنان پیامبر ﷺ را بعد از او به کلی ممنوع ساخت، و به این توطئه نیز پایان داد.^۲

* * *

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا
أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً

بر آنان (= همسران پیامبر) گناهی نیست در مورد پدران و فرزندان و برادران و فرزندان برادران، و فرزندان خواهران خود و زنان مسلمان و بردگان خویش (که بدون حجاب و پرده با آنها تماس بگیرند)؛ و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند نسبت به هر چیزی شاهد و آگاه است.

شان نزول:

رعایت حجاب در مورد محارم

بعضی از مفسران چنین نقل کرده: بعد از نزول آیه حجاب (آیه گذشته) پدران،

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «صحیح بخاری»، ج ۶، ص ۲۶؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۳، ص ۵۱۱.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «نور الثقلین»، ج ۴، ص ۲۹۸.

فرزندان و بستگان همسران پیامبر ﷺ خدمتش عرض کردند: ای رسول خدا! ﷺ ما نیز با آنها از پشت پرده سخن گوئیم؟ آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت که: این حکم شامل شما نمی‌شود.^۱

* * *

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّزَوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُزْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا
مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِلُوا تَقْتِيلًا

ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: «جلباب‌ها (= روسری‌های بلند) خود را بر خویش فرو افکنند، این کار برای این که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است؛ و (اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده توبه کنند) خداوند همواره آمرزنده و رحیم است».

اگر منافقان و بیماردلان، و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی‌اساس در مدینه پخش می‌کنند، دست از کار خود بردارند، تو را بر ضد آنان می‌شورانیم، سپس جز مدت کوتاهی نمی‌توانند در کنار تو در این شهر بمانند!
و از همه جا طرد می‌شوند، و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید!

شأن نزول:

حجاب احترام زنان مؤمن

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در شأن نزول آیه نخست، چنین آمده است: آن ایام زنان مسلمان به مسجد می‌رفتند و پشت سر پیامبر ﷺ نماز می‌گذاشتند، هنگام

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «تفسیر صافی»، ج ۴، ص ۲۰۰؛ «قرطبی»، ج ۱۴، ص ۲۳۱.

شب، موقعی که برای نماز مغرب و عشا می رفتند، بعضی از جوانان هرزه و اوباش، بر سر راه آنها می نشستند و با مزاح و سخنان ناروا آنها را آزار می دادند، و مزاحم آنان می شدند، آیه فوق نازل شد و به آنها دستور داد، حجاب خود را به طور کامل رعایت کنند تا به خوبی شناخته شوند، و کسی بهانه مزاحمت پیدا نکند.^۱

در همان کتاب، در شأن نزول آیه دوم، چنین می خوانیم: گروهی از منافقین در «مدینه» بودند و انواع شایعات را پیرامون پیامبر ﷺ به هنگامی که به بعضی از غزوات می رفت، در میان مردم منتشر می ساختند.

گاه، می گفتند: پیامبر کشته شده.

و گاه، می گفتند: اسیر شده، مسلمانانی که توانائی جنگ را نداشتند و در «مدینه» مانده بودند، سخت ناراحت می شدند، شکایت نزد پیامبر ﷺ آوردند، این آیه نازل شد، و سخت این شایعه پراکنان را تهدید کرد.^۲

* * *

۱. «نور الثقلین»، ج ۴، ص ۳۰۷: «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۱۹۰، و ج ۱۰۱، ص ۳۳: «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۲، ص ۱۹۶ (دار الکتاب قم).

۲. «نور الثقلین»، ج ۴، ص ۳۰۷: «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۲، ص ۱۹۶: «المیزان»، ج ۱۶، ص ۳۴۴.



فصل دہم

شان نزول آیات سورہ

فاطر، یس، ص، زمر

شوری، زخرف، جاثیہ

احقاف، فتح

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا

اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا

آنان با نهایت تأکید به خدا سوگند خوردند که اگر پیامبری انذارکننده به سراغشان آید، هدایت یافته‌ترین امت‌ها خواهند بود؛ اما چون پیامبری برای آنان آمد، جز فرار و فاصله گرفتن (از حق) چیزی بر آنها نیفزود!

اینها همه به خاطر استکبار در زمین و نیرنگ‌های بدشان بود، این نیرنگ‌ها تنها دامان صاحبانش را می‌گیرد؛ آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان (و عذاب‌های دردناک آنان) را انتظار دارند؟! هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی!

شان نزول:

ادعاهای بدون عمل

در «تفسیر درّ المنثور»، «روح المعانی» و «مفاتیح الغیب» و تفاسیر دیگر چنین آمده است: «مشرکان عرب هنگامی که می‌شنیدند: بعضی از امت‌های پیشین همچون یهود، پیامبران الهی را تکذیب کردند، و آنها را به شهادت رساندند، می‌گفتند: ولی ما چنین نیستیم! اگر فرستاده الهی به سراغ ما بیاید ما هدایت‌پذیرترین امت‌ها خواهیم بود! ولی همانها هنگامی که آفتاب عالم تاب اسلام، از افق سرزمینشان طلوع کرد، و پیامبر اسلام ﷺ همراه بزرگ‌ترین کتاب آسمانی، به سراغشان آمد، نه تنها نپذیرفتند، بلکه در مقام تکذیب و مبارزه و انواع مکر و فریب بر آمدند».

آیات فوق نازل شد، و آنها را بر این ادعاهای تو خالی و بی‌اساس مورد ملامت و سرزنش قرار داد.^۱

۱. «درّ المنثور»، ج ۵، ص ۲۵۶؛ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «قرطبی»، ج ۱۴، ص ۳۵۸.

چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ
 أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ
 چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ
 وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ
 چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ چ
 قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ
 آیا انسان نمی‌داند که ما او را از نطفه‌ای بی‌ارزش آفریدیم؟! و او (چنان صاحب قدرت و شعور شد که) به مخاصمه آشکار (با ما) برخاست!
 و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد، و گفت: «چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است»؟!
 بگو: «همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او به هر مخلوقی داناست»!

شأن نزول:

آن که نخستین بار آفرید، بار دیگر زنده می‌کند

در غالب تفاسیر نقل شده است: مردی از مشرکان، به نام «ابی بن خلف» یا «امیه بن خلف» و یا «عاص بن وائل» قطعه استخوان پوسیده‌ای را پیدا کرد و گفت: با این دلیل محکم، به مخاصمه با محمد ﷺ برمی‌خیزم، و سخن او را درباره معاد ابطال می‌کنم، آن را برداشت و نزد پیامبر اسلام ﷺ آمد (و شاید مقداری از آن را در حضور پیامبر نرم کرد و به روی زمین ریخت) و گفت: چه کسی می‌تواند این استخوان‌های پوسیده را از نو زنده کند (و کدام عقل آن را باور می‌کند).
 آیات فوق و چهار آیه بعد از آن، که مجموعاً هفت آیه را تشکیل می‌دهد نازل شد، و پاسخ منطقی و دندان‌شکنی به او و همفکران او داد.^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۲۴۶؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۲۸۱، و ج ۱۸، ص ۲۰۲؛ «جامع البیان»، ج ۲۳، ص ۳۸؛ «قرطبی»، ج ۱۰، ص ۶۸، و ج ۱۵، ص ۵۸.

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ
بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ
كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادُوا وَ لَا تَحِينَ مَنَاصِ

ص، سوگند به قرآنی که دارای ذکر است (که این کتاب، معجزه الهی است).

ولی کافران گرفتار غرور و اختلافند!

چه بسیار اقوامی را که پیش از آنها هلاک کردیم؛ و به هنگام نزول عذاب فریاد می‌زدند

ولی وقت نجات گذشته بود!

شان نزول:

پاسخ دندان‌شکن به کفار قریش

در کتب تفسیر و حدیث، شأن نزول‌های مشابهی برای آیات آغاز این سوره وارد شده است که به یکی از آنها - که مشروح‌تر و جامع‌تر است - در اینجا اشاره می‌کنیم

و آن حدیثی است که مرحوم «کلینی» از امام باقر علیه السلام چنین نقل می‌کند:

«ابوجهل» و جماعتی از «قریش» نزد «ابوطالب»، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله آمده گفتند:

فرزند برادرت، ما را آزار داده، و خدایان ما را نیز ناراحت ساخته است! او را بخوان

و به او دستور ده، دست از خدایان ما بردارد، تا ما هم ناسزا به خدای او نگوئیم!

«ابوطالب»، کسی را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه

شد، و به اطراف اطاق نگاه کرد، دید کسی جز مشرکان در کنار «ابوطالب» نیست،

گفت: السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعَ الْهُدَى: «سلام بر کسانی که پیرو هدایتند»!

پس از آن نشست، «ابوطالب» سخنان آنها را برای پیامبر صلی الله علیه و آله شرح داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: أَوَ هَلْ لَهُمْ فِي كَلِمَةٍ حَيْرٌ لَهُمْ مِنْ هَذَا يَسُودُونَ بِهَا الْعَرَبَ وَ

يَطْنُونَ أَعْنَاقَهُمْ: «آیا آنها حاضرند جمله‌ای را با من موافقت کنند و در سایه آن، بر تمام

عرب پیشی گیرند و حکومت کنند؟!»

«ابوجهل»، (که از این سخن به وجد آمده بود و انتظار داشت، کلید حکومت بر

عرب را از دست پیامبر ﷺ بگیرد) گفت: بله! موافقیم، منظورت، کدام جمله است؟ پیغمبر ﷺ فرمود: **تَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!** «بگوئید: معبودی جز الله نیست!» (و این بتها را که مایه بدبختی و ننگ و عقب افتادگی شماست، دور بریزید). هنگامی که حضار این جمله را شنیدند، به شدت وحشت کردند، انگشت‌ها را درگوش گذاردند، با سرعت خارج شده، می‌گفتند: چنین چیزی را تاکنون نشنیده‌ایم، این یک دروغ است.

اینجا بود که آیات آغاز سورة «ص» نازل شد.^۱

* * *

عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ
أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ
وَإِنطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ افشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ
مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ

آنها تعجب کردند که بیم دهنده‌ای از میان آنان به سویشان آمده، و کافران گفتند: «این ساحر دروغگوئی است!

آیا او به جای این همه خدایان، خدای واحدی قرار داده؟! این به راستی چیز عجیبی است!»! سرکردگان آنها بیرون آمدند و گفتند: بروید و خدایانتان را محکم بچسبید، این چیزی است که خواسته‌اند (شما را گمراه کنند)!

ما هرگز چنین چیزی در آئین واپسین نشنیده‌ایم؛ این تنها یک آئین ساختگی است!

شأن نزول:

اگر خورشید را در دست راستم قرار دهند...

درباره این آیات، شأن نزولی شبیه آنچه در آیات قبل بیان شد، نقل کرده‌اند و بعید نیست شأن نزول واحدی باشد که برای مجموع این آیات است.

۱. «نور الثقلین»، ج ۴، ص ۴۴۱: «کافی»، ج ۲، ص ۶۴۹: «المیزان»، ج ۱۷، ص ۱۸۶.

ولی، از آنجا که این شأن نزول، مطالب تازه‌ای دارد ما آن را از «تفسیر علی بن ابراهیم» در اینجا می‌آوریم:

هنگامی که رسول خدا دعوتش را آشکار کرد، سران «قریش» نزد «ابوطالب» آمده و گفتند: ای «ابوطالب» فرزند برادرت ما را سبک مغز می‌خواند، و به خدایان ما ناسزا می‌گوید، جوانان ما را فاسد نموده، و در جمعیت ما تفرقه افکنده است، اگر این کارها به خاطر کمبود مالی است، ما آن قدر مال برای او جمع‌آوری می‌کنیم که ثروتمندترین مرد «قریش» شود و حتی حاضریم او را به ریاست برگزینیم.

«ابوطالب» این پیام را به رسول الله ﷺ عرض کرد، پیامبر ﷺ فرمود: لَوْ وَصَّعُوا الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرُ فِي يَسَارِي مَا أَرَدْتُهُ، وَلَكِنْ يُعْطُونِي كَلِمَةً يَمْلِكُونَ بِهَا الْعَرَبَ وَتَدِينُ لَهُمْ بِهَا الْعَجَمُ وَيَكُونُونَ مُلُوكًا فِي الْجَنَّةِ!

«اگر آنها خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند من به آن تمایل ندارم، ولی (به جای این همه وعده‌ها) یک جمله، با من موافقت نمایند، تا در سایه آن بر عرب حکومت کنند، و غیر عرب نیز به آئین آنها درآیند، و آنها سلاطین بهشت خواهند بود!».

«ابوطالب»، این پیام را به آنها رسانید، آنها گفتند: حاضریم به جای یک جمله، ده جمله را بپذیریم (کدام جمله منظور تو است؟).

پیامبر ﷺ به آنها فرمود: تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ: «گواهی دهید که معبودی جز الله نیست، و من رسول خدا هستم».

آنها (از این سخن سخت و حشت کردند و) گفتند: ما ۳۶۰ خدا را رها کنیم تنها به سراغ یک خدا برویم؟ چه چیز عجیبی؟! (آنها خدائی که هرگز دیده نمی‌شود!). در اینجا آیات زیر نازل شد: «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالُوا الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ... إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ»^۱.

۱. «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۲، ص ۲۲۸ (دار الکتاب قم): «نور الثقلین»، ج ۴، ص ۴۴۲، ح ۷.

همین معنی در «تفسیر مجمع البیان»، با تفاوت مختصری نقل شده، و در آخر آن آمده است: «پیامبر ﷺ در حالی که اشک از چشمانش جاری بود، فرمود: ای عمو! اگر اینها خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپم قرار دهند، تا دست از این سخن بردارم، هرگز چنین نخواهم کرد، مگر این که این سخن را در جامعه نفوذ دهم، و یا در راه آن کشته شوم، هنگامی که «ابوطالب» این سخن را شنید، عرض کرد: به دنبال برنامه خود باش! به خدا سوگند: من هرگز دست از یاری تو بر نخواهم داشت».^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى
فَبَشِّرْ عِبَادِ

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ
هُمْ أُولُوا الْأَنْبَابِ

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ أَلَمْ يَأْتِهِ تَنْقِذٌ مِنْ فِي النَّارِ
لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ

و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن
آنها است؛ پس بندگان مرا بشارت ده!

همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند؛ آنان کسانی
هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندانند.

آیا تو می توانی کسی را که فرمان عذاب درباره او قطعی شده رهایی بخشی؟! آیا تو
می توانی کسی را که در درون آتش است برگیری و نجات دهی؟!
ولی آنها که تقوای الهی پیشه کردند، غرفه هایی در بهشت دارند که بر فراز آنها غرفه های
دیگری بنا شده و از زیر آنها نهرها جاری است. این وعده الهی است، و خداوند در وعده
خود تخلف نمی کند!

شان نزول:

موحدان عصر جاهلی

جمعی از مفسران، شان نزول هایی برای آیات فوق، ذکر کرده اند از جمله این که
گفته اند: آیه «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ...» و آیه بعد از آن درباره سه نفر وارد شده که
در عصر جاهلیت (تسلیم غوغای مشرکان در آن محیط آلوده نشدند و) می گفتند:
«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» آنها «سلمان فارسی»، «ابوذر غفاری» و «زید بن عمرو» بودند.^۱

۱. «قرطبی» و «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

و در بعضی از روایات، به جای «زید بن عمرو»، «سعید بن زید» آمده است.^۱
 بعضی نیز گفته‌اند: آیه «أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ...» در مورد «ابوجهل» و
 مانند او نازل شده است.^۲
 ولی بعید نیست که اینها از قبیل شأن نزول مصطلح نبوده باشد، بلکه از قبیل
 تطبیق آیه بر مصادیق واضح است.

* * *

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ
 يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى
 اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش هماهنگ است؛ آیاتی مکرر دارد (با
 تکراری شوق‌انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان
 می‌ترسند می‌افتد؛ سپس برون و درونشان نرم و متوجه ذکر خدا می‌شود؛ این هدایت
 الهی است که هر کس را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند؛ و هر کس را خداوند گمراه سازد،
 راهنمایی برای او نخواهد بود!

شأن نزول:

قرآن احسن الحديث است

بعضی از مفسران، از «عبدالله بن مسعود» نقل کرده‌اند: روزی جمعی از صحابه
 پیامبر ﷺ که ملالت خاطری پیدا کرده بودند، عرض کردند: ای رسول خدا! چه
 می‌شد، حدیثی برای ما بیان می‌کردی تا زنگار ملالت از دل‌های ما بزداید؟
 در اینجا نخستین آیه از آیات فوق نازل شد و قرآن را به عنوان «احسن الحديث»
 معرفی کرد.^۳

۱. «در المنثور»، طبق نقل «تفسیر المیزان»، ج ۱۷، ص ۲۶۷.

۲. این قول را «روح المعانی» از بعضی نقل کرده است.

۳. این شأن نزول با تعبیرات متفاوتی در «تفسیر کشاف»، ج ۴، ص ۱۲۳، و «تفسیر قرطبی» و «آلوسی» ر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ۚ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ
 لَهُ مِنْ هَادٍ

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ
 آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش کافی نیست؟! اما آنها تو را از غیر او
 می‌ترسانند. و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ هدایت‌کننده‌ای ندارد!
 و هر کس را خدا هدایت کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای نخواهد داشت. آیا خداوند توانا و دارای
 مجازات نیست؟!

شأن نزول:

تهدید بر خشم‌بها

بسیاری از مفسران نقل کرده‌اند: بت پرستان «مکه» پیامبر ﷺ را از خشم و غضب
 بتها بر حذر می‌داشتند، و می‌گفتند: از آنها بدگوئی مکن، و بر خلاف آنها اقدام
 نمما که تو را دیوانه می‌کند و آزار می‌رسانند! (آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ
 گفت).^۱

بعضی نیز نقل کرده‌اند: هنگامی که «خالد» به فرمان پیامبر ﷺ مأمور شکستن
 بت معروف «عُزَّى» شد، مشرکان گفتند: ای «خالد!» بترس که خشم این بت شدید
 است! (و تو را بیچاره می‌کند) «خالد» با تبری که در دست داشت محکم بر بینی آن
 بت کوبید، و آن را در هم شکست و گفت: کُفْرًا لَكَ يَا عُزَّى، لَا سُبْحَانَكَ - سُبْحَانَ مَنْ
 أَهَانَكَ، إِنِّي رَأَيْتُ اللَّهَ قَدْ أَهَانَكَ! «ناسپاسی بر تو باد ای عُزَّى! هرگز منزه نیستی، منزه
 کسی است که تو را موهون ساخته! من دیدم خداوند تو را موهون ساخته است».^۲
 ولی داستان «خالد» که قاعدتاً بعد از فتح «مکه» بوده، نمی‌تواند از قبیل شأن

ط و «ابوالفتوح رازی» و غیر آن ذیل آیات مورد بحث آمده است.

۱. «تفسیر کشاف» و «مجمع البیان» و «ابوالفتوح رازی» و «فی ظلال القرآن» (با تفاوت‌هایی در تعبیر).
 ۲. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث (در «کشاف» و «قرطبی» نیز این روایت به طور مختصرتری آمده
 است).

نزول باشد؛ چرا که تمام سوره «زمر»، «مکی» است، بنابراین ممکن است از قبیل تطبیق بوده باشد.

* * *

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾

بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

شأن نزول:

یأس از رحمت خدا ممنوع

بعضی از مفسران، شأن نزول‌هائی برای آیات فوق ذکر کرده‌اند، که احتمالاً همه از قبیل «تطبیق» است، نه «شأن نزول».

از جمله داستان «وحشی» است که در میدان «أُحُد» بزرگ‌ترین جنایت را مرتکب شد، و عموی پیامبر ﷺ «حمزه»، آن افسر شجاعی که جان خود را همه جا سپرد برای پیامبر ﷺ می‌ساخت، به طرز ناجوانمردانه‌ای شهید کرد، هنگامی که اسلام اوج گرفت، مسلمانان در همه جا پیروز شدند، «وحشی» می‌خواست اسلام بیاورد، اما می‌ترسید اسلامش مورد قبول واقع نشود، که آیه فوق نازل گردید و او اسلام آورد، پیامبر ﷺ از او پرسید: عمویم «حمزه» را چگونه کشتی؟ «وحشی» ماجرا را شرح داد، پیامبر ﷺ سخت گریه کرد، توبه او را پذیرا شد، ولی به او فرمود: **عَيْبُ وَجْهَكَ عَنِّي فَإِنِّي لَا أَصْطَلِيعُ النَّظَرَ إِلَيْكَ فَلَحِقَ بِالشَّامِ فَمَاتَ فِي الْخَمْرِ**: «در برابر چشمان من هرگز ظاهر مشو؛ چرا که نمی‌توانم به تو نگاه کنم، «وحشی» به سوی «شام» رفت، و سرانجام در سرزمین «خمر» از دنیا رفت».

بعضی سؤال کردند: آیا این آیه، تنها درباره او است یا همه مسلمین را شامل

می شود؟ فرمود: همه را شامل می شود.^۱

دیگر داستان مرد «نباش» است (کسی که قبرها را می شکافت و کفن مردگان را باز می کرد و با خود می برد) که فشرده اش چنین است:

«جوانی گریان، خدمت پیامبر ﷺ آمد و سخت ناراحت بود، می گفت: از خشم خدا می ترسم.

فرمود: شرک آورده ای؟! گفت: نه.

فرمود: خون ناحق ریخته ای؟ عرض کرد: نه.

فرمود: خدا گناه تو را می آمرزد هر قدر زیاد باشد.

عرض کرد: گناه من از آسمان و زمین و «عرش» و «کرسی» بزرگ تر است.

فرمود: گناهت از خدا هم بزرگ تر است؟! عرض کرد: نه، خدا از همه چیز بزرگ تر است.

فرمود: برو (توبه کن) که خدای عظیم گناه عظیم را می آمرزد.

بعد فرمود: بگو ببینم گناه تو چیست؟

عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ از روی تو شرم دارم که بازگو کنم.

فرمود: آخر بگو، ببینم چه کرده ای؟! عرض کرد: هفت سال نبش قبر می کردم، و کفن های مردگان را برمی داشتم تا این که: روزی به هنگام نبش قبر، به جسد دختری از «انصار» برخورد کردم، بعد از آن که او را برهنه کردم، دیو نفس در درونم به هیجان در آمد... (سپس ماجرای تجاوز خود را شرح داد).

۱. «سفينة البحار»، ج ۲، ص ۶۳۷، مادة «وحش»؛ «تفسير كبير فخر رازی»، ج ۲۷، ص ۴؛ «نور الثقلين»، ج ۴، ص ۴۹۳.

هنگامی که سخنش به اینجا رسید، پیامبر ﷺ سخت برآشفته و ناراحت شد، فرمود: این فاسق را بیرون کنید، و رو به سوی او کرده اضافه نمود: تو چقدر به دوزخ نزدیکی؟!

جوان بیرون آمد، سخت گریه می کرد، سر به بیابان گذاشت و عرض می کرد: ای خدای محمد ﷺ! اگر توبه مرا می پذیری، پیامبرت را از آن با خبر کن، و اگر نه آتشی از آسمان بفرست و مرا بسوزان و از عذاب آخرت برهان، اینجا بود که پیک وحی خدا بر پیامبر نازل شد و آیه «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرِفُوا...» را بر آن حضرت خواند.^۱

تلاوت این آیه، از سوی «جبرئیل» در اینجا ممکن است به عنوان نخستین بار نباشد، که جنبه شأن نزول پیدا کند، بلکه تکرار آیه ای باشد که قبلاً نازل شده، برای تأکید و توجه بیشتر و اعلام قبول توبه آن مرد گنهکار!

باز تکرار می کنیم: این گونه اشخاص که بار سنگین از گناه را به دوش می کشند، مسئولیت سنگین تری در مقام جبران از طریق اعمال صالح خود دارند.

«فخر رازی» شأن نزول دیگری، برای آیات فوق آورده است، نقل می کند: بعضی گفته اند: این آیات درباره اهل «مکه» نازل شده، آنها می گفتند: محمد ﷺ چنین فکر می کند که هر کس، پرستش «بت» کند، یا دستش به خون انسانی آغشته شود، هرگز بخشوده نخواهد شد، در عین حال، به ما می گوید: اسلام بیاورید، ما چگونه اسلام بیاوریم در حالی که هم «بت» پرستیده ایم و هم خون بی گناهان را ریخته ایم؟! (آیات فوق نازل شد، و درهای توبه را به روی آنان گشود).^۲

* * *

۱. «تفسیر ابوالفتوح رازی»، ج نهم، ص ۴۱۲، ذیل آیات مورد بحث، (با مقداری تلخیص).

۲. «تفسیر کبیر فخر رازی»، ج ۲۷، ص ۴، ذیل آیات مورد بحث.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ

این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند به آن نوید می‌دهد. بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم در خواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (= اهل بیتم)؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزایم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است».

شان نزول:

مودت و محبت بستگان پیامبر ﷺ

در «تفسیر مجمع البیان»، شأن نزولی برای آیات ۲۳ تا ۲۶ این سوره از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است که حاصلش چنین است:

«هنگامی که پیامبر وارد «مدینه» شد و پایه‌های اسلام محکم گردید، انصار گفتند: ما خدمت رسول خدا ﷺ می‌رسیم و عرض می‌کنیم: اگر مشکلات مالی پیدا شده، این اموال ما بدون هیچ گونه قید و شرط، در اختیار تو قرار دارد، هنگامی که این سخن را خدمتش عرض کردند، آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى: «بگو: من مزدی از شما در برابر رسالت، جز محبت نزدیکانم نمی‌طلبم» نازل شد، و پیامبر ﷺ بر آنها تلاوت کرد، سپس فرمود: نزدیکان مرا بعد از من دوست دارید، آنها با خوشحالی و رضا و تسلیم از محضرش بیرون آمدند، اما منافقان گفتند: این سخنی است که او بر خدا افترا بسته، و هدفش این است که ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش، ذلیل کند، آیه بعد نازل شد: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»، و به آنها پاسخ گفت، پیامبر ﷺ به سراغ آنان فرستاد، و آیه را بر آنها تلاوت کرد، گروهی پشیمان شدند و گریه کردند، و سخت ناراحت گشتند، آیه سوم نازل گردید: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَن عِبَادِهِ».

پیامبر به سراغ آنها فرستاد، و آنها را بشارت داد که توبه خالصانه آنان مقبول درگاه خدا است.^۱

* * *

﴿وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾

هرگاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد، در زمین طغیان و ستم می‌کنند؛ از این رو به مقداری که می‌خواهد (و مصلحت می‌داند) نازل می‌کند، که نسبت به بندگانش آگاه و بیناست!

شأن نزول:

رابطه ثروت و طغیان

از «خباب بن ارت» صحابی معروف، نقل شده که این آیه درباره ما نازل شد، و این به خاطر آن بود، که ما به اموال فراوان طوایف «بنی قریظه» و «بنی نظیر» و «بنی قینقاع» از یهود نظر افکندیم، و آرزو داشتیم که ای کاش ما هم چنین اموالی داشتیم، آیه نازل شد و به ما هشدار داد که اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده کند، طغیان خواهند کرد.^۲

در «تفسیر در المنثور» حدیث دیگری نقل شده، و آن این که: این آیه در مورد اصحاب «صفه» نازل گردید، چرا که آنها آرزو داشتند دنیایشان رو به راه شود.^۳ (درباره اصحاب صفه و این که آنها چه کسانی بودند شرحی در پایان این آیات به خواست خدا خواهیم داشت).

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲. «تفسیر کبیر فخر رازی»، ج ۲۷، ص ۱۷۱ و «تفسیر ابوالفتح رازی»، (ذیل آیات مورد بحث)؛ «قرطبی»، ج ۱۶، ص ۲۷.

۳. «در المنثور» این حدیث را از «حاکم» و «بیهقی» و «ابو نعیم» نقل کرده است (ح ۶، ص ۸)؛ «قرطبی»، ج ۱۶، ص ۲۷.

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا
فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ

و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی می‌فرستد و به فرمان او آنچه را بخواهد وحی می‌کند؛ چرا که او بلند مقام و حکیم است!

شان نزول:

چگونگی ارتباط پیامبران با خداوند متعال

بعضی از مفسران، شان نزولی برای این آیه، ذکر کرده‌اند که حاصلش چنین است: جمعی از یهود، خدمت پیامبر ﷺ آمده عرض کردند: چرا تو با خداوند سخن نمی‌گوئی؟ و به او نگاه نمی‌کنی؟ اگر پیامبری، همان گونه که موسی علیهِ السلام با او سخن گفت و به او نگاه کرد، تو نیز چنین کن. ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که همین کار را انجام دهی، پیامبر ﷺ فرمود: موسی هرگز خدا را ندید، اینجا بود که آیه فوق نازل شد (و چگونگی ارتباط پیامبران را با خداوند متعال تشریح کرد).^۱

* * *

۱. «قرطبی»، ج ۱۶، ص ۵۳؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۲۵۲

وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ
وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ
إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ

و هنگامی که دربارهٔ فرزند مریم مثلی زده شد، ناگهان قوم تو به خاطر آن فریاد راه انداختند.

و گفتند: «آیا خدایان ما بهترند یا او؟! (اگر معبودان ما در دوزخند، مسیح نیز در دوزخ است؛ چرا که معبود واقع شده)»! ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال (ولجاج) برای تو نزدند؛ آنها گروهی کینه‌توز و پرخاشگرند.

مسیح فقط بنده‌ای بود که ما نعمت به او بخشیدیم و او را نمونه و الگویی برای بنی اسرائیل قرار دادیم.

شأن نزول:

پاسخ قاطع به ایراد «ابن زبیری»

در «سیرهٔ ابن هشام» چنین آمده است: رسول خدا ﷺ روزی با «ولید بن مغیره» در مسجد نشسته بود «نضر بن حارث» نیز آمد و در کنار آنها نشست، گروهی از سران قریش نیز در مجلس بودند، پیامبر ﷺ با آنها سخن گفت، «نضر» به مقابله برخاست، پیامبر ﷺ با دلائل منطقی (پیرامون بطلان بت‌پرستی) او را محکوم ساخت، سپس این آیه را بر آنها خواند: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ * لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ...: «شما و آنچه غیر خدا می‌پرستید، هیزم جهنم خواهید بود؛ و همگی در آن وارد می‌شوید. * اگر اینها خدایانی بودند، هرگز وارد آن نمی‌شدند! در حالی که همگی در آن جاودانه خواهند بود».^۱

بعد از این ماجرا پیامبر ﷺ از جا برخاست، و رفت، در این هنگام «عبدالله بن زبیری» آمد، و به آن جمع پیوست، «ولید» به «عبدالله» گفت: «نضر بن حارث» در

مقابل «محمد» ﷺ درمانده شد، و پاسخی نداشت بدهد، محمد ﷺ گمان می‌کند ما و همهٔ معبودهایمان هیزم دوزخیم!

«عبدالله» گفت: به خدا سوگند اگر من او را می‌دیدم پاسخش را می‌دادم، از او پرسید آیا درست است که همهٔ معبودان با عبادانشان در دوزخند؟ اگر چنین است، ما فرشتگان را می‌پرستیم، و یهود «عزیر» را و نصاری «عیسی بن مریم» را (چه عیسی دارد که ما با فرشتگان و پیامبرانی چون «عزیر» و «مسیح» باشیم!).

این پاسخ برای «ولید» و کسانی که در مجلس بودند جالب آمد، و معتقد بودند که دلیل دندان‌شکنی است، این سخن را خدمت پیامبر ﷺ گفتند، رسول الله ﷺ فرمود: «آری هر کس دوست داشته باشد که معبود واقع شود او هم با عبادانش در دوزخ خواهد بود، این بت‌پرستان در حقیقت شیاطین را می‌پرستیدند، و هر چیز را که شیطان به آنها دستور می‌داد».

اینجا بود که آیهٔ شریفه: **إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ**: «(اما) کسانی که از قبل، وعده نیک از ما به آنها داده شده [= مؤمنان صالح] از آن دور نگاه داشته می‌شوند» نازل شد^۱ و نیز آیه: **وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ**^۲ (آیه مورد بحث) نازل گردید.^۳

* * *

۱. انبیاء، آیه ۱۰۱.

۲. زخرف، آیه ۵۷.

۳. «سیره ابن هشام»، ج ۱، ص ۳۸۵، با کمی تلخیص؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۴، ص ۱۴۱.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!

شأن نزول:

هوای او خدای او

این سخن را با جمله پرمعنائی که بعضی به صورت شأن نزول نقل کرده‌اند، و گواه زنده‌ای بر مقصود ما است، پایان می‌دهیم، یکی از مفسران می‌گوید: شبی از شب‌ها «ابوجهل» در حالی که «ولید بن مغیره» با او همراه بود، به طواف خانه کعبه پرداخت، و در ضمن طواف درباره پیامبر اسلام ﷺ با هم سخن می‌گفتند، «ابوجهل» گفت: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ: «به خدا سوگند که من می‌دانم او راست می‌گوید»! فوراً «ولید» به او گفت: خاموش باش! تو از کجا این سخن را می‌گویی؟ «ابوجهل» گفت: ای «ولید»! ما او را در کودکی و جوانی «صادق امین» می‌نامیدیم، چگونه بعد از تمام عقل و کمال رشد، او را کذاب و خائن بنامیم؟ باز تکرار می‌کنم: «می‌دانم او راست می‌گوید»!

«ولید» گفت: پس چرا او را تصدیق نمی‌کنی، و ایمان نمی‌آوری؟ گفت: می‌خواهی دختران قریش بنشینند و بگویند: از ترس شکست، تسلیم برادرزاده «ابوالفتح رازی» شدم؟!!

سوگند، به بت‌های «لات» و «عزی» که هرگز از او پیروی نخواهم کرد! اینجا بود که آیه: وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ: «خدا بر گوش و قلب او مهر نهاده» نازل شد.^۱

۱. «تفسیر مراغی»، ج ۲۵، ص ۲۷: «قرطبی»، ج ۱۶، ص ۱۷۰.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُوْنَا اِلَيْهِ وَاِنْ لَّمْ يَهْتَدُوْا
بِهٖ فَسَيَقُوْلُوْنَ هٰذَا اِفْكٌ قَدِيْمٌ

کافران درباره مؤمنان چنین گفتند: «اگر (اسلام) چیز خوبی بود، هرگز آنها (در پذیرش آن) بر ما پیشی نمی گرفتند!» و چون خودشان به وسیله آن هدایت نشدند می گویند: «این یک دروغ قدیمی است!»

شان نزول:

تهیستان یاران اصلی اسلام

مفسران برای آیه مورد بحث، شان نزول های متعددی نقل کرده اند:

۱ - این آیه در مورد «ابوذر غفاری» است که در «مکه» اسلام آورد و قبیله او (بنی غفار) نیز به دنبال او ایمان آوردند، (و از آنجا که قبیله بنی غفار بادیه نشین و فقیر بودند کفار قریش که مردانی ثروتمند و شهرنشین بودند گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود، این بی سرو پاها بر ما سبقت نمی گرفتند!) در اینجا بود که آیه فوق نازل شد، و به آنها پاسخ گفت.^۱

۲ - یک کنیز رومی در «مکه» بود به نام «ذی النیره»^۲ که دعوت پیامبر ﷺ را اجابت کرد، بزرگان قریش گفتند: اگر آنچه را محمد ﷺ آورده، چیز خوبی بود «ذی النیره ها» بر ما مقدم نمی شدند!^۳

۳ - گروهی از قبایل بادیه نشین «مکه» پیش از مردم شهر، به اسلام روی آوردند، اشراف «مکه» گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود، این شترچران ها! بر ما سبقت نمی گرفتند.^۴

۱. «قرطبی»، ج ۱۶، ص ۱۸۹؛ «زاد المسیر»، ج ۷، ص ۱۳۵.

۲. «ذی النیره» از زنانی بود که زود اسلام را پذیرفت، و به همین جهت «ابوجهل» او را شکنجه و آزار می داد.

۳. «قرطبی»، ج ۱۶، ص ۱۸۹؛ «زاد المسیر»، ج ۷، ص ۱۳۵.

۴. «قرطبی»، ج ۱۶، ص ۱۹۰؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۵۴؛ «زاد المسیر»، ج ۷، ص ۱۳۵.

۴ - جمعی از مردان پاکدل، اما فقیر و تهیدست همچون «بلال»، «صهیب» و «عمار»، اسلام را با آغوش باز پذیرفتند، اشراف «مکه» گفتند: مگر ممکن است آئین محمد ﷺ چیز خوبی باشد و اینها بر ما پیشی گیرند؟!^۱

۵ - هنگامی که «عبدالله بن سلام» و بعضی از یارانش، ایمان آوردند جمعی از یهودیان مغرور گفتند: اگر اسلام خوب بود آنها پیش قدم نمی شدند.^۲

* * *

شأن نزول‌های چهارگانه اول را، در یک جمله می‌توان خلاصه کرد و آن این که: اسلام از طرف قشرهای فقیر و بادیه‌نشین و تهیدست، به سرعت مورد استقبال قرار گرفت؛ چرا که هم منافع نامشروعی نداشتند که به خطر بیفتد، و هم مغز آنها از باد غرور انباشته نبود، و هم قلب‌هایی پاک‌تر از قشر مرفه، عیاش و هوسباز داشتند. این استقبال گرم، از ناحیه این گروه که یکی از بزرگ‌ترین نقطه‌های قوت این آئین الهی بود، از سوی مغروران مستکبر، به عنوان یک نقطه ضعف بزرگ شمرده شد، و گفتند: این چه آئینی است که پیروانش انبوهی بادیه‌نشین فقیر و تهیدست و کنیزان و بردگانند؟! اگر مکتب معقولی بود، هرگز نباید افراد سطح پائین و منحط اجتماع، از آن استقبال کنند! اما ما که در سطح بالا قرار داریم و چشم و چراغ جامعه هستیم، عقب بمانیم!

جالب این که: این طرز تفکر انحرافی، امروز هم از رایج‌ترین طرز تفکرها در میان ثروتمندان مغرور، و هوسبازان مرفه در مورد مذهب است که می‌گویند: مذهب، به درد فقرا و پابرنه‌ها می‌خورد، و هر دو برای هم خوبند، و ما در سطحی بالاتر و بالاتر قرار داریم!

* * *

۱. «قرطبی»، ج ۱۶، ص ۱۹۰؛ «زاد المسیر»، ج ۷، ص ۱۳۵.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «قرطبی»، ج ۱۶، ص ۱۹۰؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۵۴؛ «زاد المسیر»، ج ۷، ص ۱۳۵.

قرآن، در آیات مورد بحث، پاسخ کافی به آنها داده که در تفسیر این آیات می‌توانید بخوانید.

اما پنجمین شأن نزولی که در بالا ذکر شد، که منظور «عبدالله بن سلام» و یاران او هستند هر چند به گفته «طبرسی» در «مجمع البیان» و «قرطبی» در تفسیرش، از اکثر مفسران نقل شده، از دو جهت بعید به نظر می‌رسد.

نخست این که: تعبیر به «الَّذِينَ كَفَرُوا» به طور مطلق، معمولاً در مورد مشرکان به کار می‌رود، نه اهل کتاب و یهود و نصاری.

دیگر این که، «عبدالله بن سلام» مرد کم شخصیتی در میان یهود نبود، که درباره او بگویند: اگر اسلام آئین خوبی بود، او و یارانش بر ما پیشی نمی‌گرفتند.

* * *

و إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا

أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ

يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ

يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيَجْزِيَكُمْ مِنْ

عَذَابِ أَلِيمٍ

وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ

أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

(به یاد آور) هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را بشنوند؛

وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند: «خاموش باشید و بشنوید!» و هنگامی که پایان

گرفت، به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را بیم دادند!

گفتند: «ای قوم ما! ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه‌های

کتاب‌های پیش از آن، که به سوی حق و راه راست هدایت می‌کند.

ای قوم ما! دعوت‌کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا گناهانتان را ببخشد و

شما را از عذابی دردناک پناه دهد.

و هر کس به دعوت‌کننده الهی پاسخ نگوید، هرگز نمی‌تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند، و غیر از خدا یار و یآوری برای او نیست؛ چنین کسانی در گمراهی آشکارند!

شأن نزول:

اسلام اجته

در شأن نزول این آیات، روایات مختلفی آمده است، از جمله این که:

رسول خدا ﷺ از «مکه» به سوی «بازار عکاظ» در «طائف» آمد، و «زید بن حارثه» با او بود، به این منظور که مردم را به سوی اسلام دعوت کند، اما احدی به دعوت او پاسخ نگفت، ناچار به سوی «مکه» بازگشت تا به محلی رسید که آنجا را «وادی جن» می‌نامیدند، در دل شب به تلاوت قرآن پرداخت، جمعی از طائفه جن از آنجا می‌گذشتند، هنگامی که قرائت قرآن پیامبر ﷺ را شنیدند، گوش فرا دادند، و به یکدیگر گفتند: ساکت باشید، هنگامی که تلاوت حضرت پایان یافت آنها ایمان آوردند، و به عنوان مبلغانی به سوی قوم خود آمدند، و آنان را به سوی اسلام دعوت کردند، گروهی از آنها ایمان آوردند و با هم به محضر پیامبر ﷺ رسیدند، و پیامبر ﷺ تعلیمات اسلام را به آنها یاد داد، اینجا بود که آیات فوق و آیات سوره «جن» نازل گردید.^۱

بعضی دیگر، شأن نزولی از «ابن عباس» نقل کرده‌اند که با شأن نزول سابق شباهت دارد، با این تفاوت، که «پیامبر ﷺ مشغول نماز صبح بود، و در آن قرآن تلاوت می‌کرد، گروهی از جن که در حال تحقیق و جستجو بودند، و قطع اخبار آسمان آنان را به وحشت افکنده بود، صدای تلاوت قرآن پیامبر ﷺ را شنیده گفتند: علت قطع اخبار آسمان از ما، همین است، اینجا بود که به سوی قوم خود بازگشتند

۱. «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۲، ص ۲۹۹؛ «نور الثقلین»، ج ۵، ص ۱۹، با کمی تلخیص؛ «بحار الانوار»،

ج ۱۸، ص ۸۹، و ج ۶۰، ص ۸۱.

و آنها را به اسلام دعوت کردند.^۱

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان»، شأن نزول سومی در اینجا آورده که مسئله را با داستان سفر پیامبر ﷺ به «طائف» مربوط می‌سازد و خلاصه آن چنین است: «بعد از وفات «ابوطالب» کار بر پیامبر ﷺ سخت شد به سوی «طائف» رفت شاید یارانی پیدا کند، اشراف «طائف» شدیداً از در تکذیب درآمدند، و آنقدر از پشت سر، به پیامبر سنگ زدند که خون از پاهای مبارکش جاری شد، خسته و ناراحت به کنار باغی آمد، و در سایه درخت نخلی نشست، در حالی که خون از پاهای مبارکش می‌ریخت.

باغ، متعلق به «عتبه بن ربیع» و «شیبه بن ربیع» دو نفر از ثروتمندان قریش بود، پیامبر از مشاهده آنها ناراحت شد، چون دشمنی آنها را از قبل می‌دانست. آن دو غلامشان «عداس» را که مردی مسیحی بود، با طبقی از انگور خدمت پیامبر ﷺ فرستادند، پیغمبر به «عداس» فرمود: از کجائی؟ گفت: از «نینوا»! فرمود: از شهر بنده صالح خدا «یونس»؟ «عداس» گفت: شما از کجا «یونس» را می‌شناسید؟

فرمود: من رسول خدایم، خداوند به من خبر داده، «عداس» به حقانیت پیامبر ﷺ پی برد، برای خدا سجده کرد و پای پیامبر ﷺ را بوسه داد. هنگامی که برگشت، «عتبه» و «شیبه» او را سرزنش کردند، که چرا این کار را کردی؟! گفت: این مرد صالحی است که مرا از اسرار ناشناخته مردم این سامان، در مورد پیامبرمان «یونس» خبر داد، آنها خندیدند و گفتند: مبدا تو را نسبت به آئین «نصرانیت» فریب دهد که او مرد فریب‌کاری است!

پیامبر ﷺ به سوی «مکه» بازگشت (در حالی که محصول این سفر تنها یک مرد

۱. این حدیث را که ما به طور خلاصه آوردیم در «صحیح بخاری» و «مسلم» و «مسند احمد» مشروحاً آمده است (مطابق نقل «فی ظلال القرآن»، ج ۷، ص ۴۲۹).

مؤمن بود) تا به نزدیکی نخلی در دل شب رسید، مشغول نماز شد، گروهی از جن از اهل «نصیبین» یا «یمن» از آنجا می‌گذشتند، صدای تلاوت قرآن او را در نماز صبح شنیدند، گوش فرا دادند و ایمان آوردند.^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - این داستان را «ابن هشام» نیز در تاریخ خود «السیرة النبویة» با کمی تفاوت آورده است (ج ۲، ص ۲۸۴).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا

برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم!

شأن نزول:

داستان صلح «حديبيه»

در سال ششم هجرت، ماه «ذی القعدة» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به قصد عمره، به سوی «مکه» حرکت کرد، و همه مسلمانان را تشویق به شرکت در این سفر نمود، گروهی خودداری کردند، ولی جمع کثیری از «مهاجران»، «انصار» و «اعراب بادیه نشین»، در خدمتش عازم «مکه» شدند.

این جمعیت، که در حدود یک هزار و چهارصد نفر بودند، همگی لباس احرام بر تن داشتند، و جز شمشیر، که اسلحه مسافران محسوب می شد، هیچ سلاح جنگی با خود نداشتند.

هنگامی که به «عسفان» در نزدیکی «مکه» رسید، با خبر شد که «قریش» تصمیم گرفته از ورود او به «مکه» جلوگیری نماید، پیامبر صلی الله علیه و آله به «حديبيه» رسید («حديبيه» روستائی است در بیست کیلومتری «مکه»، که به مناسبت چاه، و یا درختی که در آنجا بوده، به این نام، نامیده می شد)، حضرت فرمود: همین جا توقف کنید، عرض کردند: در اینجا آبی وجود ندارد، پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق اعجاز، از چاهی که در آنجا بود، آب برای یارانش فراهم ساخت.

در اینجا سفیرانی میان «قریش» و پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آمد کردند، تا مشکل به نحوی حل شود، سرانجام «عروة ابن مسعود ثقفی» که مرد هوشیاری بود، از سوی «قریش» خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: من به قصد جنگ نیامده ام و تنها هدفم زیارت خانه خدا است، ضمناً «عروه» در این ملاقات، منظره وضو گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله را که اصحاب اجازه نمی دادند، قطره ای از آب وضوی او به روی زمین بیفتد، مشاهده کرد، هنگام بازگشت به «قریش» گفت: من به دربار «کسری» و «قیصر»

و «نجاشی» رفته‌ام، هرگز زمامداری در میان قومش را به عظمت «محمد ﷺ» در میان یارانش ندیدم، اگر تصور کنید که آنها دست از «محمد ﷺ» بردارند، اشتباه بزرگی است، شما با چنین افراد ایثارگری روبرو هستید، تصمیمتان را بگیرید.

پیامبر ﷺ به «عمر» پیشنهاد فرمود به «مکه» رود، و اشراف «قریش» را از هدف این سفر، آگاه سازد، «عمر» گفت: «قریش» با من عداوت شدیدی دارد، من از آنها بیمناکم، بهتر این است: «عثمان» به این کار مبادرت ورزد، «عثمان» به سوی «مکه» رفت، چیزی نگذشت که در میان مسلمانان شایع شد، او را کشته‌اند، در اینجا پیامبر ﷺ تصمیم بر شدت عمل گرفت، و در زیر درختی که در آنجا بود، با یارانش تجدید بیعت کرد، که به نام «بیعت رضوان» معروف شد، با آنان عهد بست که تا آخرین نفس، مقاومت کنند، ولی، چیزی نگذشت که «عثمان» سالم بازگشت، و به دنبال او «قریش»، «سهیل بن عمرو» را برای مصالحه خدمت پیامبر ﷺ فرستادند، و تأکید کردند که امسال، به هیچ وجه ورود او به «مکه» ممکن نیست.

بعد از گفتگوهای زیاد، پیمان صلحی منعقد شد که، یکی از موادش همین بود: مسلمانان آن سال را از عمره چشم‌پوشند، و سال آینده به «مکه» بیایند، مشروط بر این که بیش از سه روز نمانند، و سلاحی جز سلاح مسافر، با خود نیاورند، و مواد متعدد دیگری دایره بر امنیت جانی و مالی مسلمانانی که از «مدینه» وارد «مکه» می‌شوند، همچنین ۱۰ سال متارکه جنگ میان مسلمین و مشرکین، و آزادی مسلمانان «مکه» در انجام فرائض مذهبی، در آن گنجانیده شد.

این پیمان، در حقیقت یک پیمان عدم تعرض همه جانبه بود، که به جنگ‌های مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان موقتاً پایان می‌داد.

«متن پیمان صلح» از این قرار بود که پیامبر ﷺ به «علی (ع)» دستور داد بنویس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

«سهیل بن عمرو» که نماینده مشرکان بود، گفت: من با چنین جمله‌ای آشنا نیستم، بنویس «بِسْمِكَ اللَّهُمَّ!»

پیامبر ﷺ فرمود بنویس: «بِسْمِكَ اللَّهُمَّ».

آن گاه فرمود: بنویس: «این چیزی است که «محمد» رسول الله ﷺ با «سهیل بن عمرو» مصالحه کرده».

«سهیل» گفت: ما اگر تو را «رسول الله» می دانستیم، با تو جنگ نمی کردیم، تنها اسم خودت، و اسم پدرت را بنویس.

پیغمبر ﷺ فرمود مانعی ندارد، بنویس: «این چیزی است که «محمد بن عبد الله» با «سهیل بن عمرو»، صلح کرده، که ده سال متارکه جنگ شود تا مردم امنیت خود را باز یابند».

علاوه بر این: «هر کس از «قریش» بدون اجازه و لیش نزد «محمد» بیاید (و مسلمان شود) او را بازگردانند، و هر کس از آنها که با «محمد» هستند نزد «قریش» بازگردد، بازگرداندن او لازم نیست!»

«همه قبائل آزادند، هر کس می خواهد، در پیمان «محمد» وارد شود، و هر کس می خواهد در پیمان «قریش»».

طرفین متعهدند: نسبت به یکدیگر خیانت نکنند (و جان و مال یکدیگر را محترم بشمارند).

از این گذشته، «محمد» امسال، باز می گردد، وارد «مکه» نمی شود، اما سال آینده قریش به مدت سه روز از «مکه» بیرون می روند تا یارانش به زیارت بیایند، اما بیش از سه روز توقف نکنند (مراسم عمره را انجام دهند و بازگردند)، به شرط این که جز اسلحه مسافر، یعنی شمشیر، آن هم در غلاف، سلاح دیگری به همراه نداشته باشند.

بر این پیمان صلح، گروهی از مسلمانان و مشرکان گواهی داده، و کاتب عهدنامه «علی بن ابیطالب»^۱ بود.

۱. «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۲۸۱، با مقداری تلخیص.

مرحوم «علامه مجلسی» در «بحار الانوار»، بعضی مواد دیگر این صلح‌نامه را نیز نقل کرده، از جمله این که:

«اسلام در «مکه» باید آشکار باشد، و کسی را مجبور در انتخاب مذهب نکنند، و اذیت و آزاری به مسلمانان نرسانند».^۱

این مضمون در تعبیر سابق نیز اجمالاً وجود داشت.

در اینجا پیامبر ﷺ دستور داد، شترهای قربانی را که به همراه آورده بودند، در همان جا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند، و از احرام خارج گردند.

اما این امر، برای جمعی از مسلمانان سخت ناگوار بود؛ چرا که بیرون آمدن از احرام، بدون انجام مناسک عمره، در نظر آنها امکان‌پذیر نبود، ولی، پیغمبر ﷺ شخصاً پیشگام شد، شتران قربانی را، نحر فرمود، و از احرام بیرون آمد، و به مسلمانان تفهیم نمود که این استثنائی است در قانون احرام و قربانی، که از سوی خداوند قرار داده شده است.

مسلمین، هنگامی که چنین دیدند، تسلیم شدند، و دستور پیامبر ﷺ دقیقاً اجرا شد، و از همانجا آهنگ «مدینه» کردند، اما کوهی از غم و اندوه بر قلب آنها سنگینی می‌نمود؛ چرا که در ظاهر قضیه، مجموع این مسافرت، یک ناکامی و شکست بود، ولی خبر نداشتند که در پشت داستان «صلح حدیبیه»، چه پیروزی‌هایی برای مسلمانان و آینده اسلام، نهفته است، و در همین هنگام بود، که سوره «فتح» نازل شد، و بشارت فتح عظیمی را به پیامبر گرامی اسلام ﷺ داد.^۲

* * *

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۳۵۲.

۲. «سیره ابن هشام»، ج ۳، ص ۳۲۱ - ۳۲۴؛ «مجمع البیان»، «فی ظلال القرآن»، «کامل ابن اثیر»، ج ۲، و مدارک دیگر، ذیل آیه مورد بحث (با تلخیص فراوان).



فصل یازدهم

شان نزول آیات سورہ

حجرات، طور، نجم
حدید، مجادلہ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ
بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ
قُلُوبَهُمْ فَلْتَتَّقُوا لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرٌ عَظِيمٌ

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (و پیشی
مگیرید)، و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست!

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او
بلند سخن مگوئید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند
صدا می‌کنند، مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید!

آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند همان کسانی هستند که خداوند
دل‌هایشان را برای تقوا خالص نموده، و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است.

(ولی) کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند، بیشترشان نمی‌فهمند!
اگر آنها صبر می‌کردند تا خود به سراغشان آئی، برای آنان بهتر بود؛ و خداوند آمرزنده
و رحیم است!

شان نزول:

بر فرمان‌های خدا و پیامبر پیشی نگیرید

مفسران، برای آیه نخست، شان نزول‌هایی ذکر کرده‌اند، و برای آیات بعد شان
نزول‌های دیگری.

از جمله شان نزول‌هایی که برای آیه نخست ذکر کرده‌اند، این است: پیامبر ﷺ به
هنگام حرکت به سوی «خیبر» می‌خواست کسی را به جای خود در «مدینه» نصب

کند، اما «عمر» شخص دیگری را پیشنهاد کرد، آیه فوق نازل شد و دستور داد بر خدا و پیامبر، پیشی مگیرید.^۱

بعضی دیگر گفته‌اند: جمعی از مسلمانان گاه گاه می‌گفتند: اگر چنین مطلبی درباره ما نازل می‌شد، بهتر بود، آیه فوق نازل گشت، گفت: بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید.^۲

بعضی دیگر گفته‌اند: آیه، اشاره به اعمال بعضی از مسلمانهاست، که پاره‌ای از مراسم عبادات خود را پیش از موقع، انجام دادند، آیه فوق نازل شد، و آنها را از این گونه کارها نهی کرد.^۳

و اما در مورد آیه دوم، گفته‌اند: گروهی از طایفه «بنی تمیم» و اشراف آنها، وارد «مدینه» شدند، هنگامی که داخل مسجد پیامبر ﷺ گشتند، صدا را بلند کرده، از پشت حجره‌هایی که منزلگاه پیامبر ﷺ بود فریاد زدند: يَا مُحَمَّدُ اُخْرِجْ اِلَيْنَا! «ای محمد! بیرون بیا!» این سر و صداها و تعبیرات نامؤدبانه، پیامبر ﷺ را ناراحت ساخت، هنگامی که بیرون آمد، گفتند: آمده‌ایم با تو مفاخره کنیم! اجازه ده، تا «شاعر» و «خطیب ما» افتخارات قبیله «بنی تمیم» را بازگو کند، پیامبر ﷺ اجازه داد. نخست، خطیب آنها برخاست و از فضائل خیالی طائفه «بنی تمیم» مطالب بسیاری گفت.

پیامبر ﷺ به «ثابت بن قیس»^۴ فرمود پاسخ آنها را بده، او برخاست خطبه بلیغی در جواب آنها ایراد کرد، به طوری که خطبه آنها را از اثر انداخت! سپس «شاعر» آنها برخاست و اشعاری در مدح این قبیله گفت، که «حسان بن ثابت» شاعر معروف مسلمان، پاسخ کافی به او داد.

۱. «قرطبی»، ج ۹، ص ۶۱۲۱ (ج ۱۶، ص ۳۰۱).

۲. «قرطبی»، ج ۹، ص ۶۱۲۱.

۳. همان مدرک.

۴. «ثابت بن قیس» خطیب «انصار» و خطیب پیامبر ﷺ بود، همان گونه که «حسان» شاعر حضرت بود («اسد الغابه»، ج ۱، ص ۲۲۹).

در این هنگام، یکی از اشراف آن قبیله بنام «اقرع» گفت: این مرد خطیبش از خطیب ما تواناتر، و شاعرش از شاعر ما لایق‌تر است، و آهنگ صدای آنها نیز از ما برتر می‌باشد.

در این موقع، پیامبر ﷺ برای جلب قلب آنها، دستور داد: هدایای خوبی به آنها دادند، آنها تحت تأثیر مجموع این مسائل واقع شدند، و به نبوت پیامبر ﷺ اعتراف کردند.

آیات مورد بحث، ناظر به سر و صدای آنها در پشت خانهٔ پیامبر ﷺ است. شأن نزول دیگری ذکر کرده‌اند که، هم مربوط به آیهٔ اول، و هم آیات بعد است، و آن این که: در سال نهم هجرت که «عام الوفود» بود (سالی که هیئت‌های گوناگونی از قبائل، برای عرض اسلام یا عهد و قرارداد، خدمت پیامبر ﷺ آمدند) هنگامی که نمایندگان قبیلهٔ «بنی تمیم» خدمت پیامبر ﷺ رسیدند، «ابوبکر» به پیامبر ﷺ پیشنهاد کرد: «قعقاع» (یکی از اشراف قبیله) امیر آنها گردد، و «عمر» پیشنهاد کرد، «اقرع بن حابس» (فرد دیگری از آن قبیله) امیر شود، در اینجا «ابوبکر» به «عمر» گفت: می‌خواستی با من مخالفت کنی؟

«عمر» گفت: من هرگز قصد مخالفت نداشتم، در این موقع سر و صدای هر دو در محضر پیامبر ﷺ بلند شد، آیات فوق نازل گشت، یعنی نه در کارها بر پیامبر ﷺ پیشی گیرید، و نه در کنار خانهٔ پیامبر ﷺ سر و صدا راه بیندازید.^۱

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ
فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ

۱. «قرطبی»، ج ۹، ص ۶۱۲۱؛ «بحار الانوار»، ج ۳۰، ص ۲۷۸؛ «فی ظلال القرآن»، ج ۷، ص ۵۲۴؛ «سیره ابن هشام»، ج ۴، ص ۲۰۶ به بعد (با تفاوت‌هایی) این داستان را نقل کرده‌اند (این حدیث در «صحیح بخاری» نیز آمده است، «صحیح بخاری»، ج ۵، ص ۱۱۶، و ج ۶، ص ۴۷، در تفسیر سورة «هجرات»).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خودپشیمان شوید.

شأن نزول:

از اقدام بدون تحقیق بر حذر باشید

برای آیه مورد بحث، دو شأن نزول، در تفاسیر آمده است که بعضی مانند «طبرسی» در «مجمع البیان» هر دو را ذکر کرده‌اند، و بعضی مانند «قرطبی» و «نور الثقلین» و «فی ظلال القرآن»، تنها به یکی اکتفاء کرده‌اند.

نخستین شأن نزولی که غالب مفسران آن را ذکر کرده‌اند این است که، آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ جَاءَكُمْ...»، درباره «ولید بن عقبه» نازل شده است، که پیامبر ﷺ او را برای جمع‌آوری زکات از قبیله «بنی‌المصطلق» اعزام داشت، هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند نماینده رسول الله ﷺ می‌آید، با خوشحالی به استقبال او شتافتند، ولی از آنجا که میان «ولید» و آنها در جاهلیت، خصومت شدیدی بود، تصور کرد آنها به قصد کشتنش آمده‌اند.

خدمت پیامبر ﷺ بازگشت (بی‌آنکه تحقیقی در مورد این گمان کرده باشد) و عرض کرد: آنها از پرداخت زکات خودداری کردند! (و می‌دانیم امتناع از پرداخت زکات، یک نوع قیام بر ضد حکومت اسلامی تلقی می‌شد، بنابراین مدعی بود آنها مرتد شده‌اند!).

پیامبر ﷺ سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت با آنها پیکار کند، آیه فوق نازل شد (و به مسلمانان دستور داد: هرگاه فاسقی خبری آورد، درباره آن تحقیق کنید).^۱ بعضی نیز بر آن افزوده‌اند که بعد از اخبار «ولید» درباره ارتداد قبیله «بنی‌المصطلق»، پیامبر ﷺ به «خالد بن ولید بن مغیره» دستور داد: به سراغ قبیله

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

«بنی المصطلق» برود، ولی فرمود: شتابزده کاری انجام مده!

«خالد» شبانه به نزدیکی قبیله رسید، و مأموران اطلاعاتی خود را برای تحقیق فرستاد، آنها خبر آوردند که «بنی المصطلق» به اسلام کاملاً وفادارند، و صدای اذان و نماز آنها را باگوش خود شنیده‌اند، صبحگاهان «خالد» شخصاً به سراغ آنها آمد، و صدق گفتار مخبرین را ملاحظه کرد، به خدمت پیامبر ﷺ بازگشت و ماجرا را به عرض رسانید، در این هنگام، آیه فوق نازل شد، و به دنبال آن پیامبر می‌فرمود: **التَّانِي مِنَ اللَّهِ، وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ!** «درنگ کردن و تحقیق، از سوی خدا است و عجله از شیطان است»^۱

* * *

شأن نزول دیگری که فقط، بعضی از مفسران به آن اشاره کرده‌اند، این است: آیه در مورد «ماریه» همسر پیامبر ﷺ (مادر ابراهیم) نازل شد، زیرا خدمت پیامبر ﷺ عرض کردند: او پسر عمویی دارد که گاه و بی‌گاه به سراغش می‌آید (و روابط نامشروعی در میان است)، پیامبر، علی‌السلام را فرا خواند فرمود: برادرم! این شمشیر را بگیر، اگر او را نزد «ماریه» یافتی به قتل برسان!

امیرمؤمنان علی‌السلام عرض کرد: ای رسول خدا! من مأمورم که مانند «سکه» تفتیده^۲ دستور شما را پیاده کنم، یا این که شخص حاضر چیزی می‌بیند که غائب نمی‌بیند؟ (با تحقیق بیشتر انجام وظیفه کنم).

فرمود: نه! بر اساس این که حاضر چیزی می‌بیند که غائب نمی‌بیند عمل کن! علی‌السلام می‌فرماید: شمشیر را به کمر بستم و به سراغ او آمدم، دیدم نزد «ماریه» است، شمشیر را کشیدم، او فرار کرد و از نخلی بالا رفت، سپس خود را از بالا به زیر

۱. «قرطبی»، ج ۹، ص ۶۱۳.

۲. «سکه» در لغت عرب به معنی وسیله‌ای است که با آن پول‌ها را نقش می‌زنند، و برای این منظور آن را داغ می‌کنند تا نقش خود را دقیقاً بر درهم و دینار منتقل کند، و منظور از این تعبیر این است که: باید دستور بی‌چون و چرا، و بدون بررسی مجدد، اجرا شود.

افکند، در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد اصلاً عضو جنسی ندارد، خدمت پیامبر آدم و ماجرا را شرح دادم، پیامبر ﷺ فرمود: خدا را شکر که بدی و آلودگی و اتهام را از دامان ما دور می‌کند.^۱

* * *

و إِنَّ طَائِفَتَيْنِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا النَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردند؛ و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشه‌گان را دوست می‌دارد.

مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید!

شأن نزول:

اصلاح بین دو گروه مؤمن

در شأن نزول این آیات آمده است: میان دو قبیله «اوس» و «خزرج» (دو قبیله معروف «مدینه») اختلافی افتاد، و همان سبب شد که گروهی از آن دو به جان هم بیفتند و با چوب و کفش یکدیگر را بزنند! (آیه فوق نازل شد و راه برخورد با چنین حوادثی را به مسلمانان آموخت).^۲

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - در «نور الثقلین» نیز این شأن نزول به صورت مشروح‌تری آمده است (ج ۵، ص ۸۱).

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۵۳؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۴، ص ۲۲۶.

بعضی دیگر گفته‌اند: دو نفر از «انصار» با هم خصومت و اختلافی پیدا کرده بودند، یکی از آنها به دیگری گفت: من حقم را به زور از تو خواهم گرفت؛ زیرا جمعیت قبیله من زیاد است! و دیگری گفت: برای داوری نزد رسول الله ﷺ می‌رویم. نفر اول نپذیرفت، و کار اختلاف بالا گرفت، و گروهی از دو قبیله با دست و کفش و حتی شمشیر به یکدیگر حمله کردند، آیات فوق نازل شد (و وظیفه مسلمانان را در برابر این گونه اختلافات روشن ساخت).^۱

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِنَسِ الْأَسْمَاءِ الْمُسَوِّقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند؛ و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند؛ و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید؛ و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند!

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ‌یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است!

۱. «قرطبی»، ج ۹، ص ۶۱۳۶؛ «جامع البیان»، ج ۲۶، ص ۱۶۶؛ «در المنثور»، ج ۶، ص ۹۰.

شأن نزول:

مسخره، سوء ظن، تجسس و غیبت ممنوع

مفسران برای این آیات شأن نزول‌های مختلفی نقل کرده‌اند از جمله این که: جمله «لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ» درباره «ثابت بن قیس» (خطیب پیامبر ﷺ نازل شده است که گوش‌هایش سنگین بود، و هنگامی که وارد مسجد می‌شد، کنار دست پیامبر ﷺ برای او جایی باز می‌کردند، تا سخن حضرت را بشنود، روزی وارد مسجد شد، در حالی که مردم از نماز فراغت پیدا کرده، و جای خود نشسته بودند، او جمعیت را می‌شکافت و می‌گفت: جا بدهید! جا بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید، به او گفت: همینجا بنشین! او پشت سرش نشست، اما خشمگین شد، هنگامی که هوا روشن گشت، «ثابت» به آن مرد گفت: کیستی؟ او نام خود را برد و گفت فلان کس هستم، «ثابت» گفت: فرزند فلان زن؟! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در جاهلیت می‌بردند، یاد کرد، آن مرد شرمگین شد و سر خود را به زیر انداخت، آیه نازل شد و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت نهی کرد.

و گفته‌اند: «وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَائِهِ» درباره «ام سلمه» نازل گردید، که بعضی از همسران پیامبر ﷺ او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، یا به خاطر کوتاهی قدش، مسخره کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل باز داشت.

و نیز گفته‌اند: جمله «وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا» درباره دو نفر از اصحاب رسول الله ﷺ است که رفیقشان «سلمان» را غیبت کردند؛ زیرا او را به خدمت پیامبر ﷺ فرستاده بودند تا غذایی برای آنها بیاورد، پیامبر ﷺ «سلمان» را به سراغ «اسامه بن زید» که مسئول «بیت المال» بود فرستاد، «اسامه» گفت: الان چیزی ندارم، آن دو نفر از «اسامه» غیبت کردند و گفتند: او بخل ورزیده و درباره «سلمان» گفتند: اگر او را به سراغ چاه «سمیحه» (چاه پر آبی بود) بفرستیم، آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد «اسامه» بیایند، و درباره موضوع کار خود، تجسس کنند، پیامبر ﷺ فرمود: من آثار خوردن گوشت در دهان شما می‌بینم، عرض کردند:

ای رسول خدا ﷺ ما امروز مطلقاً گوشت نخورده‌ایم! فرمود: آری، گوشت «سلمان» و «اسامه» را می‌خوردید، آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.^۱

* * *

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده‌ایم». بگو: «شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگوئید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است؛ و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی‌کند، خداوند، آمرزندهٔ مهربان است».

شان نزول:

نگوئید ایمان آورده‌ایم

بسیاری از مفسران، شان نزولی برای آیه ذکر کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است: جمعی از طایفه «بنی‌اسد» در یکی از سال‌های قحطی و خشکسالی وارد «مدینه» شدند، و به امید گرفتن کمکی از پیامبر ﷺ شهادتین بر زبان جاری کرده، به پیامبر ﷺ گفتند: «طوائف عرب بر مرکب‌ها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدم، و دست به جنگ نزدیم»، و از این طریق می‌خواستند بر پیامبر ﷺ منت بگذارند.

آیات فوق، نازل شد (و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است، و ایمان در اعماق قلبشان نیست! به علاوه، اگر هم ایمان آورده‌اند نباید منتی بر پیامبر ﷺ بگذارند، بلکه خدا بر آنها منت دارد که هدایتشان کرده).^۲

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۵۳؛ «قرطبی»، ج ۱۶، ص ۳۲۴ به بعد، ذیل آیات مورد بحث.

۲. «تفسیر المیزان»، ج ۱۸، ص ۳۳۵؛ «روح البیان» و «فی ظلال القرآن» و «مجمع البیان»، ذیل آیه

ولی وجود این شأن نزول - مانند سایر موارد - هرگز مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست.

* * *

قُلْ أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَذَا كُفٌّ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

بگو: «آیا خدا را از ایمان خود با خبر می‌سازید؟! او تمام آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند؛ و خداوند از همه چیز آگاه است!»

آنها بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: «اسلام آوردن خود را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید!»

شأن نزول:

خداوند از تمام اسرار آگاه است

جمعی از مفسران گفته‌اند: بعد از نزول آیات گذشته، گروهی از اعراب خدمت پیامبر ﷺ آمدند و سوگند یاد کردند که در ادعای ایمان صادقند، و ظاهر و باطن آنها یکی است، نخستین آیه مورد بحث نازل شد (و به آنها اخطار کرد که نیازی به سوگند ندارد، خدا درون و برون همه را می‌داند).^۱

* * *

ط مورد بحث؛ «جامع البیان»، ج ۲۶، ص ۱۸۲.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «المیزان»، ج ۱۸، ص ۳۳۰؛ «قرطبی»، ج ۱۶، ص ۳۵۰؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۵۵ و «روح البیان».

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ
 أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ
 قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ
 أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ
 أَمْ يَقُولُونَ نَقُولُ لَهُ بَلٌّ لَا يُؤْمِنُونَ
 فَلْيَاثُوا بِحَدِيثِ مَثَلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ

پس تذکر ده، که به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی!

بلکه آنها می‌گویند: «او شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشیم»!

بگو: «انتظار بکشید که من هم با شما انتظار می‌کشم (شما انتظار مرگ مرا، و من انتظار

نابودی شما را با عذاب الهی)»!

آیا عقلهایشان آنها را به این اعمال دستور می‌دهد یا قومی طغیان‌گرند؟!

یا می‌گویند: «قرآن را به خدا افترا بسته»؟! ولی آنان ایمان ندارند.

اگر راست می‌گویند سخنی همانند آن بیاورند!

شأن نزول:

تو نه کاهنی، نه شاعر و نه مجنون

در روایتی آمده است: «قریش» در «دار الندوة»^۱ اجتماع کردند، تا برای جلوگیری از دعوت پیامبر اسلام ﷺ که خطر بزرگی برای منافع نامشروع آنها محسوب می‌شد، ببندیشند.

یکی از مردان قبیله «بنی عبدالدار» گفت: ما باید منتظر باشیم که او بمیرد؛ زیرا به هر حال او شاعر است و به زودی از دنیا خواهد رفت، همان گونه که «زهیر» و

۱. «دار الندوة» خانه «قصی بن کلاب» جد معروف عرب بود، که برای مشاوری در امور مهم، در آن جمع می‌شدند، و به مشورت می‌پرداختند، این خانه در کنار خانه خدا قرار داشت، و در آن به سوی «کعبه» باز می‌شد، و مرکزیت آن برای مجالس مشاوری، از زمان خود «قصی بن کلاب» بود («سیره ابن هشام»، ج ۱، ص ۱۳۲، و ج دوم، ص ۱۲۴).

«نابغه» و «اعشی» (سه نفر از شعرای جاهلیت) از دنیا رفتند، (و بساطشان بر چیده شد، و بساط محمد ﷺ نیز با مرگش بر چیده خواهد شد) این را گفتند، و پراکنده شدند، آیات فوق نازل گشت و به آنها پاسخ گفت.^۱

* * *

۱. «تفسیر مراغی»، ج ۲۷، ص ۳۱: «تفسیر ابن کثیر»، ج ۴، ص ۲۶۰: «جامع البیان»، ج ۲۷، ص ۴۲.

غالب مفسران برای آیات فوق شأن نزولی نقل کرده‌اند، ولی این شأن نزول‌ها هماهنگ نیست، آنچه بیشتر در میان آنها معروف است دو شأن نزول زیر است:

۱- این آیات ناظر به ماجرای «عثمان» است، او اموال فراوانی داشت و از اموال خود انفاق می‌کرد، یکی از بستگان او به نام «عبدالله بن سعد» گفت: اگر به این وضع

ادامه دهی چیزی برای تو باقی نمی ماند، «عثمان» گفت: من گناہانی دارم که می خواهم به این وسیله رضا و عفو الهی را جلب کنم، «عبداللہ» گفت: اگر شتر سواریت را با جہازش به من دهی، من تمام گناہانت را به گردن می گیرم! «عثمان» چنین کرد، و بر این قرارداد گواہ گرفت، و بعد از آن از انفاق خودداری کرد (آیات فوق نازل شد و این کار را شدیداً نکوهش کرد، و این حقیقت را روشن ساخت که هیچ کس نمی تواند بار گناہ دیگری را بردوش گیرد، و نتیجہ سعی و تلاش هر کس به خود او می رسد).^۱

۲ - آیه درباره «ولید بن مغیرہ» است، او به سوی پیامبر ﷺ آمد و به اسلام نزدیک شد، بعضی از مشرکان او را سرزنش کرده، گفتند: آئین بزرگان ما را رها کردی، آنها را گمراه شمردی، و گمان کردی آنها در آتش دوزخند! او گفت: راستی من از عذاب خدا می ترسم!، شخص سرزنش کننده گفت: اگر چیزی از اموالت را به من دهی و به سوی شرک بازگردی، من عذاب تو را برگردن می گیرم! «ولید بن مغیرہ» این کار را کرد، ولی مالی را کہ بنا بود بپردازد، جز قسمت کمی از آن را نپرداخت! آیه فوق نازل شد و «ولید» را بر روی گرداندن از ایمان نکوهش کرد.^۲



۱. این شأن نزول را «طبرسی» در «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث آورده، و مفسران دیگر مانند «زمخشری» در «کشاف» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» نیز آورده اند، «طبرسی» بعد از نقل آن می افزاید: این شأن نزول از «ابن عباس» و «سدی» و «کلبی» و جماعتی از مفسران نقل شده است. «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۵۸، ج ۲۲، ص ۵۵، و ج ۱۰۸، ص ۱۲۱؛ «قرطبی»، ج ۱۷، ص ۱۱۱.
 ۲. این شأن نزول را نیز «مجمع البیان» و «قرطبی» و «روح البیان» و «روح المعانی» و بعضی دیگر از تفاسیر نقل کرده اند.
- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۱۵۸، و ج ۲۲، ص ۵۵؛ «قرطبی»، ج ۱۷، ص ۱۱۱.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلبهایشان قساوت پیدا کرد؛ و بسیاری از آنها گنهکارند!

شان نزول:

در برابر نام خدا خاشع باشید

برای آیه مورد بحث، شأن نزول‌های متعددی نقل شده از جمله این که: آیه مزبور یک سال بعد از هجرت، درباره منافقان نازل شده است، به خاطر این که روزی از «سلمان فارسی» پرسیدند: از آنچه در «تورات» است برای ما سخن بگو؛ چرا که در «تورات» مسائل شگفت‌انگیزی است (و به این وسیله می‌خواستند نسبت به قرآن، بی‌اعتنائی کنند) در این هنگام، آیات آغاز سورة «یوسف» نازل شد، «سلمان» به آنها گفت: این قرآن «احسن القصص» و بهترین سرگذشتها است، و برای شما از غیر آن نافع‌تر است.

مدتی از تکرار سؤال خودداری کردند، باز به سراغ «سلمان» آمدند و همان خواهش را تکرار کردند، در این هنگام، آیه: اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ... «خداوند بهترین سخن را نازل کرده کتابی که آیاتش (از نظر لطف و زیبایی و معنی) همانند یکدیگر است آیاتی مکرر دارد (اما تکراری شوق‌انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که در برابر پروردگارشان خاشعند می‌افتد...» نازل شد.^۱

باز، مدتی از تکرار این سؤال، خودداری کردند و بار سوم به سراغ «سلمان» آمدند و همان درخواست را تکرار کردند، در این هنگام، آیه مورد بحث نازل شد(و آنها را مؤاخذه کرد که: آیا موقع آن نرسیده است که در برابر نام خدا خشوع کنید و از این سخنان دست بردارید).

در شأن نزول دیگری، آمده است: یاران پیامبر ﷺ در «مکه» در خشکسالی و زندگی سختی به سر می بردند، هنگامی که مهاجرت کردند به فراوانی و نعمت رسیدند وضع آنها دگرگون شد، و قساوت بر قلوب عده ای چیره گشت، در حالی که لازم بود، بر ایمان و یقین و اخلاص آنها، به خاطر مصاحبت با قرآن افزوده شود (آیه فوق نازل شد و به آنها هشدار داد).^۱

پاره ای از شأن نزول های دیگر نیز، در زمینه این آیه، به چشم می خورد که چون حکایت از «مکی» بودن آیه می کند، قابل اعتماد نیست، زیرا مشهور این است که تمام این سوره در «مدینه» نازل شده است.

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ
يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ
اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و به رسولش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید و گناهان شما را ببخشد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «قرطبی»، ج ۱۷، ص ۲۴۹ - در «تفسیر در المنثور» نیز شأن نزول هائی از جمله شأن نزولی شبیه به شأن نزول دوم آمده است (در المنثور، ج ۶، ص ۱۷۵)؛ «بیضاوی» نیز در تفسیر خود (انوار التنزیل) این شأن نزول را آورده.

تا اهل کتاب بدانند که قادر بر چیزی از فضل خدا نیستند، و تمام فضل (و رحمت) به دست اوست، به هر کس بخواهد آن را می‌بخشد؛ و خداوند دارای فضل عظیم است!

شأن نزول:

پاداش اهل ایمان و تقوا

بسیاری از مفسران، برای آیات فوق، شأن نزولی نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است:

رسول خدا ﷺ «جعفر بن ابیطالب» را با هفتاد نفر به سوی «نجاشی» (به حبشه) فرستاد، او بر «نجاشی» وارد شد، وی را دعوت به اسلام کرد، و اجابت نمود و ایمان آورد، به هنگام بازگشت از «حبشه»، چهل تن از اهل آن کشور که ایمان آورده بودند، به «جعفر» گفتند: به ما اجازه ده که خدمت این پیامبر ﷺ برسیم و اسلام خود را بر او عرضه بداریم، همراه «جعفر» به «مدینه» آمدند، هنگامی که فقر مالی مسلمانها را مشاهده کردند، به رسول خدا ﷺ عرض کردند: ما اموال فراوانی در دیار خود داریم، اگر اجازه فرمائید به کشور خود باز گردیم، اموال خود را همراه بیاوریم و با مسلمانان تقسیم کنیم، پیامبر ﷺ اجازه فرمود، رفتند، اموال خود را آوردند، و میان خود و مسلمین تقسیم کردند، در این هنگام آیه «الَّذِينَ آمَنُوا» الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ...^۱ نازل گردید و از آنها تمجید کرد.

افرادی از اهل کتاب که ایمان نیاورده بودند، هنگامی که این جمله را که در ذیل آیات فوق (آیات سورة قصص) است شنیدند: أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرُهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا: «آنها پاداش خود را به خاطر صبر و استقامتشان دوبار دریافت می‌دارند» در برابر مسلمانان ایستاده گفتند: ای مسلمانان کسانی که به کتاب شما و کتاب ما ایمان بیاورند دو پاداش دارند، بنابراین، کسی که تنها به کتاب ما ایمان داشته باشد یک پاداش دارد، همانند پاداش شما! پس به اعتراف خودتان شما فضیلتی بر ما ندارید!

۱. قصص، آیات ۵۲ تا ۵۴.

اینجا بود که آیات فوق (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ) نازل شد، و اعلام داشت که مسلمانان نیز دو پاداش دارند، علاوه بر نور الهی و مغفرت، و سپس افزود: «اهل کتاب بدانند آنها توانائی بر به دست آوردن چیزی از فضل و رحمت الهی ندارند!»^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - همین معنی در «تفسیر ابوالفتح رازی» و «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث، با تفاوت‌هائی نقل شده است.
 «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۵۶؛ «جامع البیان»، ج ۲۷، ص ۳۱۴.

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ
تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُم مِّنْ نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي
وَلَدَنَّهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحَرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ
أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَ تَوْعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ
فَإِطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِيَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ
لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود و به خداوند شکایت
می کرد شنید (و تقاضای او را اجابت کرد)؛ خداوند گفتگوی شما را با هم می شنید؛ و
خداوند شنوا و بیناست.

کسانی که از شما نسبت به همسرانشان «ظهار» می کنند (و می گویند: تو نسبت به من به
منزله مادرم هستی)، آنها هرگز مادرانشان نیستند؛ مادرانشان تنها کسانی اند که آنها را
به دنیا آورده اند. آنها سخنی زشت و باطل می گویند؛ و خداوند بخشنده و آمرزنده است!
کسانی که همسران خود را «ظهار» می کنند، سپس از گفته خود باز می گردند، باید پیش
از آمیزش جنسی با هم، برده ای را آزاد کنند؛ این دستوری است که به آن اندرز داده
می شوید؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است!

و کسی که توانائی (آزاد کردن برده ای) نداشته باشد، دو ماه پیاپی قبل از آمیزش روزه
بگیرد؛ و کسی که این را هم نتواند، شصت مسکین را اطعام کند؛ این برای آن است که به
خدا و رسولش ایمان بیاورید؛ اینها مرزهای الهی است؛ و کسانی که با آن مخالفت کنند،
عذاب دردناکی دارند!

شان نزول:

ظهار، مجازات، و راه حل

غالب مفسران، برای آیات نخستین این سوره، شان نزولی نقل کرده اند که

مضمون همه، اجمالاً یکی است، هر چند در جزئیات با هم متفاوت می‌باشند، اما این تفاوت، تأثیری در بحث تفسیری ندارد.

ماجرا چنین بود: زنی از انصار به نام «خوله» (نام‌های دیگری نیز در روایات دیگر برای او ذکر شده است) از طایفه «خزرج» که همسرش به نام «اوس بن صامت» بود، در یک ماجرا مورد خشم شوهرش قرار گرفت، او که مرد تندخو و سریع‌التأثری بود، تصمیم بر جدائی از او گرفت، گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» (تو نسبت به من، همچون مادر من هستی!) و این، نوعی از طلاق در زمان جاهلیت بود، اما طلاقى که نه قابل رجوع بود و نه زن آزاد می‌شد، که بتواند همسری برای خود برگزیند، بدترین حالتی که برای یک زن شوهردار، ممکن بود رخ دهد.

چیزی نگذشت، مرد پشیمان شد، به همسرش گفت: فکر می‌کنم: برای همیشه بر من حرام شدی! زن گفت: چنین مگو! خدمت رسول خدا ﷺ برو، و حکم این مسأله را از او بپرس، مرد گفت: من خجالت می‌کشم، زن گفت: پس بگذار من بروم، گفت: مانعی ندارد.

زن، خدمت رسول خدا ﷺ آمد، و ماجرا را چنین نقل کرد: ای رسول خدا ﷺ همسر من «اوس بن صامت» زمانی مرا به زوجیت خود برگزید، که جوان بودم، صاحب جمال، مال و ثروت و فامیل، اموال من را مصرف کرد، جوانیم از بین رفت، و فامیلم پراکنده شدند، و سنم زیاد شد، حالا «ظهار» کرده و پشیمان شده، آیا راهی هست که ما به زندگی سابق بازگردیم؟!

پیامبر ﷺ فرمود: تو بر او حرام شده‌ای! عرض کرد: یا رسول الله ﷺ او صیغه طلاق جاری نکرده، او پدر فرزندان من است، و از همه در نظر من محبوب‌تر.

فرمود: تو بر او حرام شده‌ای! و من دستور دیگری در این زمینه ندارم.

زن پی در پی اصرار و الحاح می‌کرد، سرانجام رو به درگاه خدا آورد و عرض کرد: أَشْكُو إِلَى اللَّهِ فَاقْتَبِ وَ حَاجَتِي، وَ شِدَّةَ حَالِي، اللَّهُمَّ فَأَنْزِلْ عَلَيَّ لِسَانَ نَبِيِّكَ: «خداوند! بیچارگی و نیاز و شدت حالم را به تو شکایت می‌کنم، خداوند! فرمانی بر پیامبرت

نازل کن، و این مشکل را بگشا».

و در روایتی آمده است: زن عرضه داشت: اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ حَالِيْ فَارْحَمْنِيْ فَاِنَّ لِيْ صَبِيَّةً صِغَارًا، اِنْ صَمَمْتُهُمْ اِلَيْهِ ضَاعُوا، وَ اِنْ صَمَمْتُهُمْ اِلَيَّ جَاعُوا: «خداوند! تو حال مرا می‌دانی، بر من رحم کن، کودکان خردسالی دارم، اگر در اختیار شوهرم بگذارم ضایع می‌شوند، و اگر خودم آنها را بگیرم گرسنه خواهند ماند»!

در اینجا حال وحی به پیامبر ﷺ دست داد، و آیات آغازین سوره بر او نازل شد که راه حل مشکل «ظهار» را به روشنی نشان می‌دهد.

فرمود: همسرت را صدا کن، آیات مزبور را بر او تلاوت کرد، فرمود: آیا می‌توانی یک برده را به عنوان «کفاره ظهار» آزاد کنی؟ عرض کرد: اگر چنین کنم، چیزی برای من باقی نمی‌ماند.

فرمود: می‌توانی، دو ماه پی در پی روزه بگیری؟ عرض کرد: من اگر نوبت غذایم سه بار تأخیر شود، چشمم از کار می‌افتد و می‌ترسم نابینا شوم.
فرمود: آیا می‌توانی، شصت مسکین را اطعام کنی، عرض کرد: نه، مگر این که شما به من کمک کنید.

فرمود: من به تو کمک می‌کنم و پانزده صاع (۱۵ من که خوراک شصت مسکین می‌باشد، هر یک نفر یک مُدّ یعنی یک چهارم من) به او کمک فرمود، او کفاره را داد، و به زندگی سابق بازگشتند.^۱

چنان که گفتیم، این شأن نزول را بسیاری از مفسران از جمله «قرطبی»، «روح البیان»، «روح المعانی»، «المیزان»، و «فخر رازی»، «فی ظلال القرآن»، «ابوالفتوح رازی»، «کنز العرفان» و بسیاری از کتب تاریخ و حدیث با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند.

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث (با کمی تلخیص): «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۵۷، و ج ۹۰، ص ۷۱؛

«جامع البیان»، ج ۲۸، ص ۶؛ «قرطبی»، ج ۱۷، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءُوكُمْ بِآيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّئَلَّا تُكَذِّبُوا
 بِاللَّهِ وَتَقُولُوا فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ
 يَصْلَوْنَهَا فَبُئْسَ الْمَصِيرُ

آیا ندیدی کسانی را که از نجوا (= سخنان در گوشی) نهی شدند، سپس به کاری که از آن نهی شده بودند باز می‌گردند و برای انجام گناه و تعدی و نافرمانی رسول خدا به نجوا می‌پردازند، و هنگامی که نزد تو می‌آیند تو را تحیتی (و خوشامدی) می‌گویند که خدا به تو نگفته است، و در دل می‌گویند: «چرا خداوند ما را به خاطر گفته‌هایمان عذاب نمی‌کند؟! جهنم برای آنان کافی است، وارد آن می‌شوند، و چه بد فرجامی است!

شأن نزول:

کیفر نجواکنندگان بدجنس

در مورد آیه مورد بحث، دو شأن نزول نقل شده که هر کدام مربوط به یک قسمت از آیه است:

نخست این که: جمعی از یهود و منافقان در میان خودشان، جدا از مؤمنان، نجوا می‌کردند و سخنان در گوشی می‌گفتند، و گاه با چشم‌های خود اشاره‌های ناراحت‌کننده‌ای به مؤمنان داشتند، مؤمنان هنگامی که این منظره را دیدند گفتند: ما فکر می‌کنیم خبر ناراحت‌کننده‌ای از بستگان و عزیزان ما که به جهاد رفته‌اند به آنها رسیده و از آن سخن می‌گویند، و همین باعث غم و اندوه مؤمنان می‌شد، هنگامی که این کار را تکرار کردند مؤمنان به رسول خدا ﷺ شکایت نمودند، پیامبر ﷺ دستور داد: هیچ کس در برابر مسلمانان با دیگری نجوا نکند، اما آنها گوش ندادند، باز هم تکرار کردند، آیه فوق نازل شد (و آنها را سخت بر این کار تهدید کرد).^۱

در صحیح «بخاری» و «مسلم» و بسیاری از کتب تفسیر، نقل شده که گروهی از

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۲۳؛ «قرطبی»، ج ۱۷، ص ۲۹۱.

یهود، خدمت پیامبر ﷺ آمدند و به جای «السَّلامُ عَلَیْکَ» گفتند: «السَّامُ عَلَیْکَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ» (که مفهومش مرگ بر تو یا ملالت و خستگی بر تو) بود، پیامبر ﷺ در جواب آنها فرمود: وَ عَلَیْکُمْ! (همین بر شما باد!) «عایشه» می گوید: من متوجه این مطلب شده گفتم: عَلَیْکُمُ السَّامُ وَ لَعَنکُمُ اللّهُ وَ غَضِبَ عَلَیْکُمْ: «مرگ بر شما، خدا لعنت کند شما را، و بر شما غضب کند»!

پیامبر به من فرمود: مدارا کن و از خشونت و بدگوئی بپرهیز! گفتم: مگر نمی شنوی؟ می گویند: «مرگ بر تو»! فرمود: مگر تو هم نشنیدی که من در جواب «علیکم» گفتم، اینجا بود که خداوند آیه فوق را نازل کرد که هنگامی که این گروه نزد شما می آیند، تحیتی می گویند که خدا چنان تحیتی به شما نگفته است.^۱

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به شما گفته شود: «مجلس را وسعت بخشید (و به تازه واردها جا دهید)»، وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می بخشد؛ و هنگامی که گفته شود: «برخیزید»، برخیزید؛ اگر چنین کنید، خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است!

شان نزول:

احترام کسانی که وارد مجلس می شوند

«طبرسی» در «مجمع البیان» و «آلوسی» در «روح المعانی» و جمعی دیگر از

۱. «تفسیر مراغی»، ج ۲۸، ص ۱۳؛ «مسند احمد»، ج ۳، ص ۳۸۳؛ «صحیح مسلم»، ج ۷، ص ۵؛ «صحیح بخاری»، ج ۷، ص ۸۰.

مفسران، نقل کرده‌اند که: پیامبر ﷺ در یکی از روزهای جمعه در «صفه» (سکوی بزرگی که در کنار مسجد پیامبر ﷺ قرار داشت) نشسته بود، و گروهی نزد آن حضرت حاضر بودند، جا تنگ بود، پیامبر ﷺ عادتش این بود که «مجاهدان بدر» را اعم از مهاجر و انصار احترام فراوان می‌کرد، در این هنگام، گروهی از «بدریون» وارد شدند، در حالی که دیگران قبل از آنها اطراف پیامبر ﷺ را پر کرده بودند، هنگامی که مقابل پیامبر ﷺ رسیدند سلام کردند، پیامبر ﷺ پاسخ فرمود، سپس به حاضران سلام کردند، آنها نیز پاسخ گفتند، آنها روی پای خود ایستاده منتظر بودند، حاضران به آنها جا دهند ولی هیچ کس تکان نخورد! این امر، بر پیامبر ﷺ سخت آمد، رو به بعضی از کسانی که اطراف او نشسته بودند کرد، فرمود: فلان و فلانی برخیزند، چند نفر را از جا بلند کرد تا واردین بنشینند (و این در حقیقت نوعی ادب آموزی و درس احترام گذاردن، به پیش‌کسوتان در ایمان و جهاد بود).

ولی، این مطلب بر آن چند نفر که از جا برخاستند، ناگوار آمد، به طوری که آثارش در چهره آنها نمایان گشت، منافقان (که از هر فرصتی استفاده می‌کردند) گفتند: پیامبر ﷺ رسم عدالت را رعایت نکرد، کسانی را که عاشقانه نزدیک او نشسته بودند، به خاطر افرادی که بعداً وارد مجلس شدند، از جا بلند کرد، در اینجا آیه فوق نازل شد (و قسمتی از آداب نشستن در مجالس را برای آنها شرح داد).^۱

* * *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ
ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ

۱. «تفسیر روح المعانی»، ج ۲۸، ص ۲۵؛ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «در المنثور»، ج ۶، ص ۱۸۴؛ «قرطبی»، ج ۱۷، ص ۲۹۶؛ (مفسران دیگر مانند «فخر رازی» و «فی ظلال القرآن» نیز در ذیل آیه مورد بحث همین مطلب را مختصر تفاوتی نقل کرده‌اند).

عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید (و سخنان درگوشی بگوئید)، قبل از آن صدقه‌ای (در راه خدا) بدهید؛ این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است. و اگر توانائی نداشته باشید، خداوند غفور و رحیم است!

آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از نجوا خودداری کردید؟! اکنون که این کار را نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت، نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت نمائید و (بدانید) خداوند از آنچه انجام می‌دهید با خبر است!

شان نزول:

صدقه، قبل از نجوا

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و جمعی دیگر از مفسران معروف، در شأن نزول این آیات، چنین نقل کرده‌اند: جمعی از اغنیاء، خدمت پیامبر ﷺ می‌آمدند و با او نجوا می‌کردند (این کار، علاوه بر این که وقت گرانبهای پیغمبر ﷺ را می‌گرفت، مایه نگرانی مستضعفین و موجب امتیازی برای اغنیاء بود) در اینجا خداوند نخستین آیات فوق را نازل کرد و به آنها دستور داد: قبل از نجوا کردن با پیامبر ﷺ، صدقه‌ای به مستمندان بپردازند، اغنیاء وقتی چنین دیدند، از نجوا خودداری کردند، آیه دوم نازل شد (و آنها را ملامت کرد و حکم آیه اول را نسخ نمود) و اجازه نجوا به همگان داد (ولی نجوا در مورد کار خیر و اطاعت پروردگار).^۱

بعضی از مفسرین نیز تصریح کرده‌اند: هدف گروهی از نجواکنندگان این بود که از این راه، برتری بر دیگران کسب کنند، پیامبر ﷺ هم روی بزرگواری خاص خود، در عین این که ناراحت بود، از آنها ممانعت نمی‌کرد تا این که قرآن آنها را از این کار نهی نمود.^۲



۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، ص ۲۷۶؛ «در المنثور».

ج ۶، ص ۱۸۵ و بسیاری از تفاسیر دیگر ذیل آیات مورد بحث.

۲. «روح المعانی»، ج ۲۸، ص ۲۷.

فصل دوازدہم

شان نزول آیات سورہ
حشر، ممتحنہ، صف
جمعه، منافقون، تغابن
تحریم، حاقہ، معارج

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا
 ظَنَّتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ
 مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ
 وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ

وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ
 النَّارِ

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ
 مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ
 الْفَاسِقِينَ

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، برای خدا تسبیح می گویند؛ و او عزیز و حکیم
 است!

او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد (با مسلمانان) از خانه هایشان
 بیرون راند. گمان نمی کردید آنان خارج شوند، و خودشان نیز گمان می کردند که دژهای
 محکمشان آنها را از عذاب الهی مانع می شود؛ اما خداوند از آنجا که گمان نمی کردند به
 سراغشان آمد و در دل هایشان ترس و وحشت افکند، به گونه ای که خانه های خود را با
 دست خویش و با دست مؤمنان ویران می کردند؛ پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم!
 و اگر نه این بود که خداوند ترک وطن را بر آنان مقّر داشته بود، آنها را در همین دنیا
 مجازات می کرد؛ و برای آنان در آخرت نیز عذاب آتش است!

این به خاطر آن است که آنها با خدا و رسولش دشمنی کردند؛ و هر کس با خدا دشمنی
 کند (باید بداند که) خدا مجازات شدیدی دارد!

هر درخت با ارزش نخل را قطع کردید یا آن را به حال خود وا گذاشتید، همه به فرمان خدا
 بود؛ و برای این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند!

شأن نزول:

عبرت‌ها

مفسران و محدثان و ارباب تواریخ، در مورد این آیات، شأن نزول مفصلی ذکر کرده‌اند که فشرده آن چنین است:

در سرزمین «مدینه» سه گروه از یهود زندگی می‌کردند: «بنی‌نضیر»، «بنی‌قریظه» و «بنی‌قینقاع» و گفته می‌شود که: آنها اصلاً اهل «حجاز» نبودند ولی، چون در کتب مذهبی خود خوانده بودند که پیامبری از سرزمین «مدینه» ظهور می‌کند، به این سرزمین کوچ کردند، و در انتظار این ظهور بزرگ، بودند.

هنگامی که رسول خدا ﷺ به «مدینه» هجرت فرمود با آنها پیمان عدم تعرض بست، ولی آنها هر زمان فرصتی یافتند از نقض این پیمان، فروگذار نکردند.

از جمله این که: بعد از جنگ «احد» (غزوه احد در سال سوم هجرت واقع شد) «کعب بن اشرف»، با چهل سوار از یهود، به «مکه» آمدند و یکسر به سراغ قریش رفتند و با آنها عهد و پیمان بستند که همگی متحداً بر ضد محمد ﷺ بیکار کنند، سپس «ابو سفیان» با چهل نفر از مکیان، و «کعب بن اشرف» یهودی با چهل نفر از یهود وارد «مسجد الحرام» شدند، و در کنار خانه «کعبه» پیمانها را محکم ساختند، این خبر از طریق وحی به پیامبر ﷺ رسید.

دیگر این که، پیامبر ﷺ روزی با چند نفر از بزرگان و یارانش به سوی قبیله «بنی‌نضیر» که در نزدیکی «مدینه» زندگی می‌کردند آمد، و می‌خواست از آنها کمک یا وامی بگیرد برای پرداختن دیه دو مقتول از طایفه «بنی‌عامر» که به دست «عمرو بن امیه» (یکی از مسلمانان) کشته شده بودند، (و شاید پیامبر ﷺ و یارانش می‌خواستند در زیر این پوشش، وضع «بنی‌نضیر» را از نزدیک بررسی کنند، مبادا مسلمانان غافلگیر شوند).

پیامبر ﷺ در بیرون قلعه یهود بود، و با «کعب بن اشرف» در این زمینه صحبت می‌کرد، در این هنگام در میان یهودیان بذر توطئه‌ای پاشیده شد، و با یکدیگر گفتند:

شما این مرد را در چنین شرایط مناسبی گیر نمی‌آورید، الآن که در کنار دیوار شما نشسته است، یک نفر پشت بام رود و سنگ عظیمی براو بیفکند و ما را از دست او راحت کند! یکی از یهود به نام «عمرو بن جحاش» اعلام آمادگی کرد و به پشت بام رفت، رسول خدا ﷺ از طریق وحی آگاه شد، برخاست و به «مدینه» آمد، بی آن که با یاران خود سخنی بگوید، آنها تصور می‌کردند، پیامبر ﷺ باز بر می‌گردد، اما بعداً آگاه شدند که پیامبر ﷺ در «مدینه» است، آنها نیز به «مدینه» بازگشتند، و اینجا بود که پیمان‌شکنی یهود بر رسول خدا ﷺ مسلم شد، و دستور آماده باش را برای جنگ، به مسلمانان داد.

در بعضی از روایات نیز آمده: یکی از شعرای «بنی‌نضیر» به هجو و بدگوئی پیامبر ﷺ پرداخت و این خود دلیل دیگری بر پیمان‌شکنی آنها بود. پیامبر ﷺ برای این که ضربه کاری قبلاً به آنها بزند، به «محمد بن مسلمه» که با «کعب بن اشرف»، بزرگ یهود، آشنائی داشت دستور داد او را به هر نحو بتواند به قتل برساند و او با مقدماتی این کار را کرد.

کشته شدن «کعب بن اشرف» تزلزلی در یهود ایجاد کرد، به دنبال آن رسول خدا ﷺ دستور داد: مسلمانان برای جنگ با این قوم پیمان‌شکن حرکت کنند، هنگامی که آنها با خبر شدند به قلعه‌های مستحکم و دژهای نیرومند خود پناه بردند، و درها را محکم بستند، پیامبر ﷺ دستور داد: بعضی درختان نخل را که نزدیک قلعه‌ها بود، بکنند یا بسوزانند.

- این کار، شاید به این منظور صورت گرفت که یهودیان را که علاقه شدیدی به اموال خود داشتند از قلعه بیرون کشد و پیکار، رو در رو انجام گیرد، این احتمال نیز داده شده که: این نخلها مزاحم مانور سریع ارتش اسلام در اطراف قلعه‌ها بود، و می‌بایست بریده شود -

به هر حال، این کار فریاد یهود را بلند کرد، گفتند: ای محمد! تو پیوسته از این گونه کارها نهی می‌کردی، پس این چه برنامه‌ای است؟ آیه پنجم این سوره (از آیات

فوق) نازل شد و به آنها پاسخ گفت که: این یک دستور خاص الهی بود. محاصره چند روز طول کشید، و پیامبر ﷺ برای پرهیز از خونریزی به آنها پیشنهاد کرد سرزمین «مدینه» را ترک گویند و از آنجا خارج شوند، آنها نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشته و بقیه را رها کردند، جمعی به سوی «اذرعات شام» و تعداد کمی به سوی «خیبر» و گروهی به «حیره» رفتند، و باقیمانده اموال و اراضی و باغات و خانه‌های آنها، به دست مسلمانان افتاد. هر چند تا آنجا که می‌توانستند، خانه‌های خود را به هنگام کوچ کردن تخریب کردند.

و این ماجرا بعد از غزوه «احد» به فاصله شش ماه، و به عقیده بعضی بعد از غزوه «بدر» به فاصله شش ماه اتفاق افتاد.^۱

* * *

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

و آنچه را خدا از آنان (=از یهود) به رسولش بازگردانده (و بخشیده) چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید)، نه اسبی تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می‌سازد؛ و خدا بر هر چیز تواناست!

آنچه را خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش باز گرداند از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه‌ماندگان است، تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، ج ۲، ص ۳۵۸؛ «قرطبی» و «نور الثقلین» ذیل آیات مورد بحث (با اقتباس و تلخیص).

(واجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری ننمائید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است!

شان نزول:

انفال، ملک حکومت اسلامی

از آنجا که این آیات، تکمیلی است بر آیات گذشته که داستان شکست یهود «بنی نضیر» را بازگو می کرد، شان نزول آن نیز ادامه همان شان نزول است. توضیح این که، بعد از بیرون رفتن یهود «بنی نضیر» از «مدینه»، باغ ها و زمین های کشاورزی و خانه ها و قسمتی از اموال آنها در مدینه باقی ماند، جمعی از سران مسلمین خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند و طبق آنچه از سنت عصر جاهلیت به خاطر داشتند، عرض کردند: برگزیده های این غنیمت، و یک چهارم آن را بگیر، و بقیه را به ما واگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم! آیات فوق نازل شد و با صراحت گفت: چون برای این غنائم، جنگی نشده و مسلمانان زحمتی نکشیده اند تمام آن تعلق به رسول الله (رئیس حکومت اسلامی) دارد (و او هرگونه صلاح بداند تقسیم می کند و چنان که بعداً خواهیم دید، پیامبر ﷺ این اموال را در میان مهاجرین که دست های آنها در سرزمین «مدینه» از مال دنیا تهی بود، و تعداد کمی از انصار، تقسیم کرد).^۱

* * *

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

و برای کسانی که در سرا (= سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند، و در دل خود نیازی به

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۱۶۱؛ «قرطبی»، ج ۱۸، ص ۱۰.

آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده‌اند رستگارانند!

شأن نزول:

محبت خالص

مفسران در شأن نزول این آیه، داستان‌های متعددی نقل کرده‌اند، «ابن عباس» می‌گوید: پیغمبر گرامی اسلام ﷺ روز پیروزی بر یهود «بنی‌نضیر» به انصار فرمود: «اگر مایل هستید اموال و خانه‌هایتان را با مهاجران تقسیم کنید، و در این غنائم با آنها شریک شوید، و اگر می‌خواهید اموال و خانه‌هایتان از آن شما باشد و از این غنائم چیزی به شما داده نشود»؟!۱

انصار گفتند: هم اموال و خانه‌هایمان را با آنها تقسیم می‌کنیم، و هم چشم داشتی به غنائم نداریم، و مهاجران را بر خود مقدم می‌شمیریم، آیه فوق نازل شد و این روحیه عالی آنها را ستود.^۱

در حدیث دیگری می‌خوانیم: کسی خدمت پیامبر ﷺ آمد عرض کرد: گرسنه‌ام، پیغمبر ﷺ دستور داد از منزل غذایی برای او بیاورند، ولی در منزل حضرت غذا نبود، فرمود: چه کسی امشب این مرد را میهمان می‌کند؟ مردی از انصار، اعلام آمادگی کرد، و او را به منزل خویش برد، اما جز مقدار کمی غذا برای کودکان خود چیزی نداشت، سفارش کرد، غذا را برای میهمان بیاورید، و چراغ را خاموش کرد و به همسرش گفت: کودکان را هرگونه ممکن است چاره‌کن تا خواب روند، سپس زن و مرد بر سر سفره نشستند و بی آن که چیزی از غذا در دهان بگذارند دهان خود را تکان می‌دادند، میهمان گمان کرد آنها نیز همراه او غذا می‌خورند، و به مقدار کافی خورد و سیر شد، و آنها شب گرسنه خوابیدند، صبح خدمت پیامبر ﷺ آمدند

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۱۶۲؛ «تفسیر ثعالبی»، ج ۵، ص ۴۱۰.

٢. «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث.

شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ

آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می‌گفتند: «هرگاه شما را (از وطن) بیرون کنند، ما هم با شما خواهیم رفت و هرگز سخن هیچ کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد؛ و اگر با شما پیکار شود، یاریتان خواهیم نمود»؟! و خداوند شهادت می‌دهد که آنها دروغگویانند!

اگر آنها را بیرون کنند با آنان بیرون نمی‌روند، و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد، و اگر یاریشان کنند پشت به میدان کرده فرار می‌کنند؛ سپس کسی آنان را یاری نمی‌کند!

وحشت از شما در دل‌های آنها بیش از ترس از خداست؛ این به خاطر آن است که آنها گروهی نادانند!

آنها هرگز با شما به صورت گروهی نمی‌جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت‌دیوارها. پیکارشان در میان خودشان شدید است، (اما در برابر شما ضعیف!) آنها را متحد می‌پنداری، در حالی که دل‌هایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی هستند که تعقل نمی‌کنند.

شأن نزول:

به عهد و پیمان منافقان اعتماد نکنید

بعضی از مفسران، شأن نزولی برای آیات فوق نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است:

جمعی از منافقان «مدینه»، مانند «عبدالله بن ابی» و یارانش، مخفیانه کسی را به سراغ یهود «بنی‌نضیر» فرستاده گفتند: شما محکم در جای خود بایستید، از خانه‌های خود بیرون نروید، و دژهای خود را محکم سازید، ما دو هزار نفر یاور از قوم خود و دیگران داریم و تا آخرین نفس، با شما هستیم، طایفه «بنی‌قریظه» و سایر هم‌پیمان‌های شما از قبیله «غطفان» نیز با شما همراهی می‌کنند.

همین امر سبب شد که، یهود «بنی‌نضیر» بر مخالفت پیامبر ﷺ تشویق شوند، اما در این هنگام یکی از بزرگان «بنی‌نضیر» به نام «سلام» به «حیی بن اخطب» که

سرپرست برنامه‌های «بنی‌نضیر» بود گفت: اعتنائی به حرف «عبدالله بن ابی» نکن، او می‌خواهد تو را تشویق به جنگ محمد ﷺ کند، خودش در خانه بنشیند، و شما را تسلیم حوادث نماید «حیی» گفت: ما جز دشمنی محمد ﷺ و پیکار با او، چیزی را نمی‌شناسیم، «سلام» در پاسخ او گفت: به خدا سوگند من می‌بینم، سرانجام ما را از این سرزمین بیرون می‌کنند، و اموال و شرف ما بر باد می‌رود، کودکان ما اسیر، و جنگجویان ما کشته می‌شوند.^۱ آیات فوق، سرانجام این ماجرا را بازگو می‌کند.

بعضی معتقدند: این آیات قبل از ماجرای یهود «بنی‌نضیر» نازل شده و حکایت از حوادث آینده این ماجرا می‌کند، و به همین دلیل، آن را از خبرهای غیبی قرآن می‌شمرند.

لحن آیات، که به صورت فعل مضارع ذکر شده، گرچه این نظر را تأیید می‌کند ولی پیوند این آیات با آیات پیشین، که بعد از ماجرای شکست «بنی‌نضیر» و تبعید آنها نازل گردیده، نشان می‌دهد که این آیات نیز بعد از این ماجرا نازل شده، و تعبیر به فعل مضارع به عنوان حکایت حال است (دقت کنید).

* * *

۱. «روح البیان»، ج ۹، ص ۴۳۹ - همین معنی با تفاوت‌هایی در «تفسیر در المنثور»، ج ۶، ص ۱۹۹ آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ
وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ
رَبِّكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم
بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ
سَوَاءَ السَّبِيلِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا لَكُمْ أَعْدَاءَ وَيُبْسِطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ
وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ
لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت
به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر
شده‌اند و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از
شهر و دیارتان بیرون می‌رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت
کرده‌اید؛ (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید.) شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی
برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می‌سازید از همه دانایم. و هر
کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است.
اگر آنها بر شما مسلط شوند، دشمنانتان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی
کردن نسبت به شما می‌گشایند، و دوست دارند شما به کفر باز گردید!
هرگز بستگان و فرزندانانتان روز قیامت سودی به حالتان نخواهند داشت؛ میان شما
جدائی می‌افکند؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

شأن نزول:

ماجرای نامه حاطب بن ابی بلتعہ

غالب مفسران تصریح کرده‌اند: این آیات، (یا آیه اول) درباره «حاطب ابن ابی
بلتعہ»، نازل شده است (البته با تفاوت‌های مختصری)، و ما ذیلاً آنچه را مرحوم
«طبرسی» در «مجمع البیان» آورده است، ذکر می‌کنیم:

جریان چنین بوده: زنی به نام «ساره» که وابسته به یکی از قبائل «مکه» بود، از «مکه» به «مدینه» خدمت رسول خدا ﷺ آمد، پیامبر ﷺ به او فرمود:

آیا مسلمان شده‌ای و به اینجا آمده‌ای؟ عرض کرد: نه، فرمود: به عنوان مهاجرت آمده‌ای؟

گفت: نه.

فرمود: پس چرا آمدی؟

عرض کرد: شما اصل و عشیره ما بودید، سرپرستان من همه رفتند، و من شدیداً محتاج شدم، نزد شما آمده‌ام تا عطائی به من کنید و لباس و مرکبی ببخشید.

فرمود: پس، جوانان «مکه» چه شدند؟ (اشاره به این که: آن زن خواننده بود و برای جوانان خوانندگی می‌کرد).

گفت: بعد از واقعه «بدر»، هیچ کس از من تقاضای خوانندگی نکرد، (و این نشان می‌دهد، ضربه جنگ «بدر» تا چه حد بر مشرکان «مکه» سنگین بود).

حضرت ﷺ به فرزندان «عبد المطلب»، دستور داد: لباس، مرکب و خرج راهی به او دادند، و این در حالی بود که، پیامبر ﷺ آماده فتح «مکه» می‌شد.

در این موقع «حاطب بن ابی بلتعه» (یکی از مسلمانان معروف، که در جنگ «بدر» و «بیعت رضوان» شرکت کرده بود) نزد «ساره» آمد، نامه‌ای نوشت و گفت: آن را به اهل «مکه» بده، و ده دینار و به قولی ده درهم نیز به او داد، و پارچه بردی نیز به او بخشید.

«حاطب» در نامه به اهل «مکه» چنین نوشته بود: رسول خدا ﷺ قصد دارد به سوی شما آید، آماده دفاع از خویش باشید!

«ساره»، نامه را برداشت و از «مدینه» به سوی «مکه» حرکت کرد.

«جبرئیل» این ماجرا را به اطلاع پیامبر ﷺ رسانید، رسول خدا ﷺ، علی (ع)، «عمار»، «عمر»، «زبیر»، «طلحه»، «مقداد» و «ابو مرثد» را دستور داد که: سوار بر مرکب شوند و به سوی «مکه» حرکت کنند و فرمود: در یکی از منزلگاه‌های وسط

راه به زنی می‌رسید که حامل نامه‌ای از «حاطب» به مشرکین «مکه» است، نامه را از او بگیرد.

آنها حرکت کردند و در همان مکان که رسول خدا ﷺ فرموده بود، به او رسیدند، او سوگند یاد کرد که: هیچ نامه‌ای نزد او نیست، اثاث سفر او را تفتیش کردند و چیزی نیافتند، همگی تصمیم بر بازگشت گرفتند.

ولی علی رضی الله عنه فرمود: نه پیامبر ﷺ به ما دروغ گفته، و نه ما دروغ می‌گوئیم، شمشیر را کشید و فرمود: نامه را بیرون بیاور، و الاً به خدا سوگند گردنت را می‌زنم! «ساره» هنگامی که مسأله را جدی یافت، نامه را که در میان گیسوانش پنهان کرده بود بیرون آورد، آنها نامه را خدمت پیامبر ﷺ آوردند.

حضرت رضی الله عنه به سراغ «حاطب» فرستاد فرمود: این نامه را می‌شناسی؟! عرض کرد: بلی.

فرمود: چه چیز موجب شد، به این کار اقدام کنی؟!

عرض کرد: ای رسول خدا! به خدا سوگند از آن روز که اسلام را پذیرفته‌ام لحظه‌ای کافر نشده‌ام، و هرگز به تو خیانت ننموده‌ام، و هیچ‌گاه دعوت مشرکان را از آن زمان که از آنها جدا شدم، اجابت نکرده‌ام، ولی مسأله این است: تمام مهاجران، کسانی در «مکه» دارند که از خانواده آنها در برابر مشرکان حمایت می‌کند، اما من در میان آنها غریبم و خانواده من در چنگال آنها گرفتارند، خواستم از این طریق، حقی به گردن آنها داشته باشم، تا مزاحم خانواده من نشوند، در حالی که می‌دانستم خداوند سرانجام، آنها را گرفتار شکست می‌کند، و نامه من برای آنها سودی ندارد. پیامبر ﷺ عذرش را پذیرفت، ولی «عمر» برخاسته گفت: ای رسول خدا! اجازه بده گردن این منافق را بزنم!

پیامبر ﷺ فرمود: از جنگجویان «بدر» است، و خداوند نظر لطف خاصی به آنها دارد (اینجا بود که آیات فوق نازل شد و درس‌های مهمی در زمینه ترک هرگونه دوستی نسبت به مشرکان و دشمنان خدا به مسلمانان داد).^۱

۱. «مجمع البیان»، ج ۹، ص ۲۶۹ (با کمی تلخیص) این شأن نزول را «بخاری» در صحیح خود (ج ۶، ر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ
بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا مِنْ حِلٍّ لَهُمْ
وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا
آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَسَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَ
لَيْسَ لَكُمْ أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ
أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که زنان با ایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند،
آنها را آزمایش کنید - خداوند به ایمانشان آگاه‌تر است - هرگاه آنان را مؤمن یافتید، آنها
را به سوی کفار بازنگردانید؛ نه آنها برای کفار حلالند و نه کفار برای آنها حلال؛ و آنچه
را همسران آنها (برای ازدواج با این زنان) پرداخته‌اند به آنان بپردازید؛ و گناهی بر شما
نیست که با آنها ازدواج کنید هرگاه مهرشان را به آنان بدهید. و زنان کافر را در همسری
خود نگه ندارید حق دارید مهری را که پرداخته‌اید مطالبه کنید آن گونه که آنها حق دارند
مهر (زنانشان را) مطالبه کنند؛ این حکم خداوند است که در میان شما حکم می‌کند، و
خداوند دانا و حکیم است!

و اگر بعضی از همسران شما به سوی کفار بازگردند و شما در جنگی بر آنان پیروز
شدید و غنائمی گرفتید، به کسانی که همسرانشان رفته‌اند، همانند مهری راکه
پرداخته‌اند بدهید؛ و از (مخالفت) خداوندی که همه به او ایمان دارید بپرهیزید!

شأن نزول:

از مواد صلح‌نامه حدیبیه

جمعی از مفسران، در شأن نزول این آیات چنین آورده‌اند: رسول خدا ﷺ در
«حدیبیه» با مشرکان «مکه» پیمانی امضاء کرد که، یکی از مواد پیمان این بود:

ط ص ۱۸۵ و ۱۸۶) و «فخر رازی» در تفسیر خود، و همچنین در «تفسیر روح المعانی» و «روح البیان» و
«فی ظلال القرآن» و «قرطبی» و «مراغی» و غیر اینها با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند.

هر کس از اهل «مکه» به مسلمانان بیوندد او را بازگردانند، اما اگر کسی از مسلمانان، اسلام را رها کرده به «مکه» بازگردد، می‌توانند او را برنگردانند. در این هنگام، زنی به نام «سبیعه» اسلام را پذیرفت، و در همان سرزمین «حدیبیه» به مسلمانان پیوست، همسرش خدمت پیامبر ﷺ آمده گفت: ای محمد! همسر ما را به من بازگردان؛ چرا که این یکی از مواد پیمان ما است، و هنوز مرکب آن خشک نشده، آیه فوق نازل شد و دستور داد زنان مهاجر را امتحان کنند (ابن عباس می‌گوید: امتحانشان به این بود که باید سوگند یاد کنند، هجرت آنها به خاطر کینه با شوهر، یا علاقه به سرزمین جدید، و یا هدف دنیوی نبوده بلکه تنها به خاطر اسلام بوده است).

آن زن سوگند یاد کرد که چنین است. در اینجا رسول خدا ﷺ مهریه‌ای را که شوهرش پرداخته بود و هزینه‌هایی را که متحمل شده بود به او پرداخت و فرمود: طبق این ماده قرارداد، تنها مردان را باز می‌گردانند، نه زنان را.^۱

* * *

۱. شأن نزول فوق در بسیاری از کتب تفسیر آمده، و ما از «مجمع البیان» با کمی تلخیص و اقتباس آوردیم، «طبرسی» این حدیث را از «ابن عباس» نقل کرده است؛ «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۳۳۷، و ج ۸۰۱، ص ۱۴، باب ۲۷، احکام المهاجرات.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ
كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گوئید که عمل نمی‌کنید؟!

نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگوئید که عمل نمی‌کنید!

خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او پیکار می‌کنند گوئی بنائی آهنین‌اند!

شان نزول:

گفتار بدون عمل

مفسران برای آیه «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»، شأن نزول‌های متعددی ذکر کرده‌اند که، تفاوت زیادی با هم ندارد، از جمله این که:

- ۱ - جمعی از مؤمنان بودند که می‌گفتند: بعد از این، هر وقت با دشمن روبرو شویم، پشت نخواهیم کرد، و فرار نمی‌کنیم، ولی به گفته خود وفا نکردند، و در روز «احد» فرار نمودند، تا آنجا که پیشانی پیامبر ﷺ و دندان مبارک او شکسته شد.
- ۲ - هنگامی که خداوند ثواب شهدای «بدر» را بیان کرد، جمعی از صحابه گفتند: حال که چنین است، ما در جنگ‌های آینده، تمام نیروی خود را به کار خواهیم گرفت، ولی در «احد» فرار کردند، آیه فوق نازل شد و آنها را سرزنش نمود.
- ۳ - جمعی از مؤمنان، پیش از آنکه حکم جهاد نازل شود می‌گفتند: ای کاش! خداوند بهترین اعمال را به ما نشان می‌داد تا عمل کنیم، چیزی نگذشت که خداوند به آنها خبر داد: «افضل اعمال، ایمان خالص و جهاد است»، اما این خبر آنها را خوش نیامد، و تعلل ورزیدند، آیه نازل شد و آنها را ملامت کرد.^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ج ۹، ص ۲۷۸ - سایر مفسران نیز این شأن نزول‌ها را با تفاوت‌هایی ذکر کرده‌اند؛ «بحار

الانوار»، ج ۳۱، ص ۵۸۲.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ
وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا
اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ
مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید! و هنگامی که نماز پایان گرفت (شما آزادید) در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا بطلبید، و خدا را بسیار یاد کنید شاید رستگار شوید!

هنگامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده به حال خود رها می‌کنند؛ بگو: «آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است، و خداوند بهترین روزی‌دهندگان است»!

شأن نزول:

داد و ستد هنگام اقامه نماز جمعه

در شأن نزول این آیات، یا خصوص آیه «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً» روایات مختلفی نقل شده که، همه آنها از این معنی خبر می‌دهد: در یکی از سال‌ها که مردم «مدینه» گرفتار خشکسالی، گرسنگی و افزایش نرخ اجناس شده بودند، «دحیه» با کاروانی از «شام» فرا رسید و با خود مواد غذایی آورده بود، و این در روز «جمعه» بود و پیامبر ﷺ مشغول خطبه «نماز جمعه».

طبق معمول، برای اعلام ورود کاروان طبل زدند و حتی بعضی دیگر آلات موسیقی را نواختند، مردم، با سرعت خود را به بازار رساندند.

مسلمانانی که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند، خطبه را رها کرده و برای تأمین نیازهای خود به سوی بازار شتافتند، تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی

ماندند (آیه نازل شد و آنها را سخت مذمت کرد) پیامبر ﷺ فرمود: اگر این گروه اندک هم می‌رفتند از آسمان سنگ بر آنها می‌بارید.^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث و غالب تفاسیر دیگر؛ «بحار الانوار»، ج ۸۶، ص ۱۹۵ و ۲۰۰، و ج ۲۲، ص ۵۹ و ۷۳.

و إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسُهُمْ وَ رَأَيْنَهُمْ
يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ
خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ

يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ
لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ

هنگامی که به آنان گفته شود: «بیانید تا رسول خدا برای شما استغفار کند!» سرهای خود را (از روی کبر و غرور) تکان می دهند؛ و آنها را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند!

برای آنها تفاوت نمی کند، خواه استغفار برایشان کنی یا نکنی، هرگز خداوند آنان را نمی بخشد؛ زیرا خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند!

آنها کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند» (غافل از این که) خزائن آسمان ها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی فهمند!

آنها می گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند!» در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند!

شأن نزول:

ماجرای عبدالله بن ابی و تهدید مسلمانان

برای آیات فوق، شأن نزول مفصلی در کتب تاریخ و حدیث و تفسیر آمده است، که خلاصه آن چنین است: بعد از غزوه «بنی المصطلق» (جنگی که در سال ششم هجرت در سرزمین «قدید» واقع شد). و پیش از حرکت به سمت مدینه دو نفر از مسلمانان، یکی از طایفه «انصار» و دیگری از «مهاجران» به هنگام برگرفتن آب از

چاه با هم اختلاف پیدا کردند، یکی قبیله «انصار» را به یاری خود طلبید، و دیگری «مهاجران» را، یک نفر از مهاجران به یاری دوستش آمد، و «عبدالله بن اُبی» که از سرکرده‌های معروف منافقان بود، به یاری مرد انصاری شتافت، و مشاجره لفظی شدیدی در میان آن دو درگرفت.

«عبدالله بن اُبی»، سخت خشمگین شد، و در حالی که جمعی از قومش نزد او بودند گفت: «ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم اما کار ما شبیه ضرب المثل معروفی است که می‌گوید: سَمَنْ كَلْبِكَ يَا كَلْبُک! «سگت را فربه کن تا تو را بخورد!» وَاللّٰهُ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ: «به خدا سوگند اگر به «مدینه» بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد» و منظورش از عزیزان، خود و اتباعش بود، و از ذلیلان مهاجران.

سپس، رو به اطرافیانش کرده گفت: این نتیجه کاری است که شما بر سر خودتان آوردید، این گروه را در شهر خود جای دادید، و اموالتان را با آنها قسمت کردید، هرگاه باقیمانده غذای خودتان را به مثل این مرد (اشاره به مرد مهاجری که طرف دعوی بود) نمی‌دادید، برگردن شما سوار نمی‌شدند، از سرزمین شما می‌رفتند، و به قبائل خود ملحق می‌شدند!

در اینجا «زید بن ارقم» که در آن وقت جوانی نوحاسته بود، رو به «عبدالله بن ابی» کرده گفت: به خدا سوگند! ذلیل و قلیل توئی! و محمد ﷺ در عزت الهی و محبت مسلمین است، و به خدا قسم! من بعد از این تو را دوست نمی‌دارم.

«عبدالله» صدا زد: خاموش باش! تو باید بازی کنی ای کودک! «زید بن ارقم» خدمت رسول خدا ﷺ آمد و ماجرا را نقل کرد.

پیامبر ﷺ کسی را به سراغ «عبدالله» فرستاد، فرمود: این چیست که برای من نقل کرده‌اند؟

«عبدالله» گفت: به خدائی که کتاب آسمانی بر تو نازل کرده، من چیزی نگفتم! «زید» گفت: دروغ می‌گوید.

جمعی از انصار که حاضر بودند، عرض کردند: ای رسول خدا ﷺ «عبدالله» بزرگ ما است، سخن کودکی از کودکان را بر ضد او نپذیر، پیامبر عذر آنها را پذیرفت، در اینجا طائفه انصار «زید بن ارقم» را ملامت کردند.

پیامبر ﷺ دستور حرکت از آنجا را داد، یکی از بزرگان «انصار» به نام «اسید» خدمتش آمده عرض کرد: ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی، فرمود: بله، آیا نشیدی رفیقان «عبدالله» چه گفت؟ او گفته است: هرگاه به «مدینه» بازگردد، عزیزان، ذلیلان را خارج خواهند کرد.

«اسید» عرض کرد: تو ای رسول خدا! اگر اراده کنی او را بیرون خواهی راند، والله تو عزیزی و او ذلیل است، سپس عرض کرد: یا رسول الله! با او مدارا کنید. سخنان «عبدالله بن اُبی» به گوش فرزندش رسید، خدمت رسول خدا ﷺ آمده عرض کرد: شنیده‌ام می‌خواهید پدرم را به قتل برسانید، اگر چنین است به خود من دستور دهید، سرش را جدا کرده برای شما می‌آورم! زیرا مردم می‌دانند کسی نسبت به پدر و مادرش از من نیکوکارتر نیست، از این می‌ترسم دیگری او را به قتل برساند، و من نتوانم بعد از آن به قاتل پدرم نگاه کنم، و خدای ناکرده او را به قتل برسانم و مؤمنی را کشته باشم و به دوزخ بروم!

پیغمبر ﷺ فرمود مسأله کشتن پدرت مطرح نیست، مادامی که او با ما است با او مدارا و نیکی کن.

پس از آن پیامبر ﷺ دستور داد: تمام آن روز و تمام شب را لشکریان به راه ادامه دهند، فردا هنگامی که آفتاب بر آمد، دستور توقف داد، لشکریان بسیار خسته شده بودند همین که سر بر زمین گذاشتند به خواب عمیقی فرو رفتند (و هدف پیغمبر این بود که مردم ماجرای دیروز و حرف «عبدالله بن ابی» را فراموش کنند...).

سرانجام پیامبر ﷺ وارد «مدینه» شد، «زید بن ارقم» می‌گوید: من از شدت اندوه و شرم، در خانه ماندم و بیرون نیامدم، در این هنگام سوره «منافقین» نازل شد، «زید» را تصدیق، و «عبدالله» را تکذیب کرد، پیامبر ﷺ گوش زید را گرفت و فرمود:

ای جوان! خداوند سخن تو را تصدیق کرد، همچنین آنچه را به گوش شنیده بودی و در قلب حفظ نموده بودی، خداوند آیاتی از قرآن را درباره آنچه تو گفته بودی نازل کرد.

در این هنگام، «عبدالله ابی» نزدیک «مدینه» رسیده بود، وقتی خواست وارد شهر شود پسرش آمد و راه را بر پدر بست.

گفت: وای بر تو! چه می‌کنی؟

پسرش گفت: به خدا سوگند جز به اجازه رسول خدا ﷺ نمی‌توانی وارد «مدینه» شوی و امروز می‌فهمی عزیز و ذلیل کیست؟!!

«عبدالله» کسی را برای شکایت از پسرش به خدمت رسول خدا فرستاد، پیامبر ﷺ به پسرش پیغام داد: بگذار پدرت داخل شهر شود. فرزندش گفت: حالا که اجازه رسول خدا آمد مانعی ندارد.

«عبدالله» وارد شهر شد، اما چند روزی بیشتر نگذشت که بیمار گشت و از دنیا رفت! (و شاید دق مرگ شد)

هنگامی که این آیات نازل شد، و دروغ «عبدالله» ظاهر گشت، بعضی به او گفتند: آیات شدیدی درباره تو نازل شده خدمت پیامبر ﷺ برو تا برای تو استغفار کند، «عبدالله» سرش را تکان داد گفت: به من گفتید: ایمان بیاور، آوردم، گفتید: زکات بده، دادم، چیزی باقی نمانده که بگوئید برای محمد ﷺ سجده کن! و در اینجا آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا» نازل گردید.^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «کامل ابن اثیر»، ج ۲، ص ۱۹۲؛ «سیره ابن هشام»، ج ۳، ص ۳۰۲ (با کمی تفاوت)؛ «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۲۸۱ به بعد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بعضی از همسران و فرزندان شما دشمنان شما هستند، از آنها بر حذر باشید؛ و اگر عفو کنید و چشم بپوشید و ببخشید، (خدا شما را می‌بخشد)؛ چرا که خداوند بخشنده و مهربان است!

شأن نزول:

نحوه رفتار همسر، با خانواده و فرزندان

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: در مورد این آیه «إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ...» فرمود: منظور این است: وقتی بعضی از مردان می‌خواستند هجرت کنند، پسر و همسرش دامن او را گرفته می‌گفتند: تو را به خدا سوگند هجرت نکن؛ زیرا اگر بروی ما بعد از تو بی‌سرپرست خواهیم شد، لذا بعضی می‌پذیرفتند و می‌ماندند، آیه فوق نازل شد و آنها را از قبول این گونه پیشنهادهای اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه‌ها بر حذر داشت.

اما، بعضی دیگر اعتنا نمی‌کردند و می‌رفتند، ولی به خانواده خود می‌گفتند: به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعداً در (دار الهجرة) «مدینه» نزد ما آئید، ما مطلقاً به شما اعتنا نخواهیم کرد، ولی به آنها دستور داده شد که هر وقت خانواده آنها به آنها پیوستند، گذشته را فراموش کنند و جمله «وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» ناظر به همین معنی است.^۱

* * *

۱. «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، مطابق نقل «نور الثقلین»، ج ۵، ص ۳۴۲، ح ۲۰ - همین معنی به صورت مختصرتری در «تفسیر در المنثور» و تفاسیر دیگر از «ابن عباس» نقل شده است، ولی هیچ کدام به جامعیت روایت فوق نیست؛ «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۸۹.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ
وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ
عَرَفَ بَعْضُهُ وَاعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ
نَبَأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ
وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ
عَسَى رَبُّهُ أَنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مُمِيسَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ
تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا

ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر
خود حرام می‌کنی؟! و خداوند آمرزنده و رحیم است.
خداوند راه گشودن سوگندهایتان را روشن ساخته؛ و خداوند مولای شماست و او دانا و
حکیم است.

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش
گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی
از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود؛ هنگامی که پیامبر همسرش
را از آن خبر داد، گفت: «چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟» فرمود: «خداوند عالم و
آگاه مرا باخبر ساخت!»

اگر از کار خود توبه کنید (به نفع شماست زیرا) دل‌هایتان از حق منحرف گشته؛ و اگر بر
ضد او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست و
همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند.

امید است اگر او شما را طلاق دهد، پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار
دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌کار، عابد، هجرت کننده، زانی غیرباکره و
باکره!

شأن نزول:

توطئه همسران پیامبر ﷺ

در شأن نزول آیات فوق، روایات زیادی در کتب تفسیر، حدیث و تاریخ شیعه و اهل سنت نقل شده است، که ما از میان آنها آنچه مشهورتر و مناسب‌تر به نظر می‌رسد انتخاب کرده‌ایم و آن این که:

پیامبر ﷺ گاه که نزد «زینب بنت جحش» (یکی از همسرانش) می‌رفت «زینب» او را نگاه می‌داشت و از عسلی که تهیه کرده بود خدمت پیامبر ﷺ می‌آورد، این سخن به گوش «عایشه» رسید، بر او گران آمد، می‌گوید: من با «حفصه» (یکی دیگر از همسران پیامبر ﷺ) قرار گذاشتیم هر وقت پیامبر ﷺ نزد یکی از ما آمد، فوراً بگوئیم آیا صمغ «مغافیر» خورده‌ای؟! («مغافیر» صمغی بود که یکی از درختان «حجاز» به نام «عرفط» (بر وزن هرمز) تراوش می‌کرد و بوی نامناسبی داشت) و پیامبر ﷺ مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود، بلکه به عکس، اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد!

به این ترتیب، روزی پیامبر ﷺ نزد «حفصه» آمد، او این سخن را به پیامبر ﷺ گفت، حضرت فرمود: من «مغافیر» نخورده‌ام، بلکه عسلی نزد «زینب بنت جحش» نوشیدم، و من سوگند یاد می‌کنم که دیگر از آن عسل ننوشم (نکند زنبور آن عسل، روی گیاه نامناسبی و احتمالاً «مغافیر» نشسته باشد) ولی، این سخن را به کسی مگو (مبادا به گوش مردم برسد، و بگویند: چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود تحریم کرده؟ و یا از کار پیامبر در این مورد و یا مشابه آن تبعیت کنند، و یا به گوش «زینب» برسد و دل شکسته شود).

اما او سرانجام این راز را افشا کرد، و بعداً معلوم شد، اصل این قضیه توطئه‌ای بوده است، پیامبر ﷺ سخت ناراحت شد، آیات فوق نازل گشت و ماجرا را چنان پایان داد که، دیگر این گونه کارها در درون خانه پیامبر ﷺ تکرار نشود.^۱

۱. اصل این حدیث را «بخاری» در ج ۶، از صحیح خود، ص ۱۹۴ نقل کرده، و توضیحاتی که در پرانتز ر

در بعضی از روایات نیز آمده است: پیامبر ﷺ بعد از این ماجرا یک ماه از همسران خود کناره‌گیری کرد^۱ و حتی شایعه تصمیم آن حضرت ﷺ نسبت به طلاق آنها منتشر شد، به طوری که سخت به وحشت افتادند^۲ و از کار خود پشیمان شدند.

* * *

ط ذکر کردیم از کتب دیگر استفاده می‌شود: «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۲۲۸ .

۱. «تفسیر قرطبی» و تفسیرهای دیگر، ذیل آیات مورد بحث.

۲. «تفسیر فی ظلال القرآن»، ج ۸، ص ۱۶۳.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ

وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ

و گفته شاعری نیست، اما کمتر ایمان می آورید!

و نه گفته کاهنی، هر چند کمتر متذکر می شوید!

شأن نزول:

نه سخن شاعر است و نه کاهن!

بعضی در شأن نزول این آیات، نقل کرده اند: کسی که نسبت شعر و شاعری به پیامبر ﷺ داد، «ابو جهل» بود، و کسی که نسبت کهنات می داد، «عقبه» یا «عتبه» بود، و دیگران هم به دنبال آنها این تهمت ها را تکرار می کردند.^۱

درست است که الفاظ قرآن هماهنگی و نظم زیبایی دارد که گوش را نوازش، و روح را آرامش می بخشد، اما این نه ارتباطی با شعر شاعران دارد و نه با سجع کاهنان.

«شعر» معمولاً زائیده تخیلات، و بیانگر احساسات برافروخته، و هیجانات عاطفی است، و به همین دلیل، فراز و نشیب و افت و خیز فراوان دارد، در حالی که قرآن در عین زیبایی و جذابی کاملاً مستدل و منطقی، و محتوایی عقلانی دارد، و اگر گهگاه پیشگوئی هائی از آینده کرده، این پیشگوئی ها اساس قرآن را تشکیل نمی دهد، تازه بر خلاف خبرهای کاهنان، همه قرین واقعیت بوده.

جمله های «قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ» و «قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» تویخ و سرزنش برای کسانی است که این وحی آسمانی را با نشانه های روشن می بینند، اما گاه شعرش می خوانند، و گاه کهنات، و کمتر ایمان می آورند.

* * *

۱. «بحار الانوار»، ج ۱۸، ص ۱۹۹؛ «قرطبی»، ج ۱۸، ص ۲۷۴.

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ

لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ

تقاضا کننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد!

این عذاب کافران است، و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند.

از سوی خداوند صاحب فضائل و مواهب!

شان نزول:

درخواست عذاب الهی

بسیاری از مفسران و ارباب حدیث، شان نزولی برای این آیات نقل کرده‌اند که، حاصل آن چنین است:

«هنگامی که رسول خدا ﷺ علی را در روز «غدیر خم» به خلافت منصوب فرمود و درباره او گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» «هر کس من مولی و ولی او هستم، علی، مولی و ولی او است»، چیزی نگذشت که این مسأله در بلاد و شهرها منتشر شد. «نعمان بن حارث فهری» خدمت پیامبر ﷺ آمده، عرض کرد:

«تو به ما دستور دادی: شهادت به یگانگی خدا و این که تو فرستاده او هستی دهیم، ما هم شهادت دادیم، آن گاه، دستور به جهاد، حج، روزه، نماز و زکات دادی، ما همه اینها را نیز پذیرفتیم، اما به اینها راضی نشدی تا این که این جوان (اشاره به علی را است) را به جانشینی خود منصوب کردی، و گفتی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ».

آیا این سخنی است از ناحیه خودت، یا از سوی خدا؟!!

پیامبر ﷺ فرمود: «قسم به خدائی که معبودی جز او نیست، این از ناحیه خدا است».

«نعمان» روی بر گرداند، در حالی که می‌گفت: اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ

فَأَمْطِرَ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ: «خداوند! اگر این سخن حق است و از ناحیه تو، سنگی از آسمان بر ما بباران»!

اینجا بود که: سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت، همین جا بود که آیه «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» نازل گشت. آنچه گفتیم، مضمون عبارتی است که در «مجمع البیان» از «ابوالقاسم حَسْكَانِ»، با سلسله سندش از امام صادق (ع) نقل شده است.^۱

همین مضمون را بسیاری از مفسران «اهل سنت»، و روایت حدیث، با مختصری تفاوت نقل کرده‌اند.

مرحوم «علامه امینی» در «الغدیر»، آن را از سی نفر از علمای معروف اهل سنت نقل می‌کند (با ذکر مدرک و نقل عین عبارت) از جمله:

«تفسیر غریب القرآن» «حافظ ابو عبید هروی».

تفسیر «شفاء الصدور» «ابوبکر نقاش موصلی».

تفسیر «الکشف و البیان» «ابو اسحاق ثعالبی».

تفسیر «ابوبکر یحیی القرطبی».

«تذکره» «ابو اسحاق ثعلبی».

کتاب «فرائد السمطین» «حموینی».

کتاب «درر السمطین» «شیخ محمد زرنندی».

تفسیر «سراج المنیر» «شمس الدین شافعی».

کتاب «سیره حلبی».

کتاب «نور الابصار» «سید مؤمن شبلنجی».

و کتاب «شرح جامع الصغیر سیوطی» از «شمس الدین الشافعی».

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۸، ص ۶، ج ۳۵، ص ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳ و ۳۲۴، و ج

۳۷، ص ۱۳۶، ۱۶۲ و ۱۶۷... «نور الثقلین»، ج ۵، ص ۴۱۱؛ «قرطبی»، ج ۱۸، ص ۲۷۸.

و غیر اینها.^۱

در بسیاری از این کتب، تصریح شده که آیات فوق، در همین رابطه نازل شده است، اما درباره این که این شخص «حارث بن نعمان» بوده یا «جابر بن نذر» یا «نعمان بن حارث فهری»؟ اختلاف است، و می دانیم: این امر تأثیری در اصل مطلب ندارد.

البته، بعضی از مفسران یا محدثانی که فضائل علی (علیه السلام) را با ناخشنودی می پذیرند، ایرادهای مختلفی بر این شأن نزول گرفته اند، که در بحث تفسیر به آن اشاره شده است.

* * *

۱. «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۳۹ تا ۲۴۶.



فصل سیزدهم

شان نزول آیات سورہ

جن، مدثر، انسان
عبس، مطوفین
فجر، لیل

قُلْ أُوْحِي إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا
 هُدِيَ إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا
 وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا
 وَأَنَّهُ كَانَ يَفْقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا
 وَأَنَا ظَنَنَّا أَن لَّنْ تَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
 وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا

بگو: به من وحی شده است که جمعی از جنّ به سخنانم گوش فراداده‌اند، سپس گفته‌اند:
 «ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم».

که به راه راست هدایت می‌کند، پس ما به آن ایمان آورده‌ایم و هرگز کسی را شریک
 پروردگارمان قرار نمی‌دهیم!

و این که بلند است مقام با عظمت پروردگار ما، و همسر و فرزندی نگرفته است!

و این که سغیه ما (ابلیس) درباره‌ی خداوند سخنان ناروا می‌گفت!

و این که ما گمان می‌کردیم که انس و جن هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندند!

و این که مردانی از بشر به مردانی از جنّ پناه می‌بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی و
 طغیانشان می‌شدند!

شان نزول:

ایمان آوردن جنیان

در تفسیر آیات ۲۹ تا ۳۲ سوره «احقاف» شأن نزول‌هائی آمده بود که با مطالب
 سوره مورد بحث (سوره جنّ) کاملاً هماهنگ است، و نشان می‌دهد: هر دو مربوط
 به یک حادثه است، شأن نزول‌ها به طور فشرده چنین است:

۱ - پیامبر ﷺ از «مکه» به سوی بازار «عکاظ» در «طائف» می‌رفت، تا مردم را در
 آن مرکز اجتماع بزرگ به سوی اسلام دعوت کند، اما کسی به دعوت او پاسخ مثبت
 نگفت، در بازگشت به محلی رسید که آن را وادی «جنّ» می‌گفتند، شب در آنجا
 ماند و آیات قرآن را تلاوت می‌فرمود، گروهی از جنّ شنیدند و ایمان آوردند، و

برای تبلیغ به سوی قوم خود بازگشتند.^۱

۲- «ابن عباس» می‌گوید: «پیامبر ﷺ مشغول نماز صبح بود، و در آن تلاوت قرآن می‌کرد، گروهی از جنّ که در صدد تحقیق از علت قطع اخبار آسمان‌ها از خود بودند، صدای تلاوت قرآن محمد ﷺ را شنیده، گفتند: علت قطع اخبار آسمان از ما، همین است، به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را به سوی اسلام دعوت کردند.»^۲

۳- بعد از وفات «ابو طالب»، کار بر رسول خدا ﷺ سخت شد، به سوی «طائف» عزیمت فرمود: تا یارانی پیدا کند، اشراف «طائف» شدیداً او را تکذیب کردند، و آن قدر از پشت سر سنگ به او زدند که خون از پاهای مبارکش جاری شد، خسته و ناراحت به کنار باغی آمد، و سرانجام غلام صاحبان آن باغ، که نامش «عداس» بود، به حضرت ایمان آورد.

پیامبر ﷺ به سوی «مکه» باز می‌گشت، شبانه به نزدیکی نخلی رسید، مشغول نماز شد، و در اینجا بود که گروهی از «جنّ» از اهل «نصیبین» یا «یمن» از آنجا می‌گذشتند، صدای تلاوت قرآن حضرت را در نماز صبح شنیدند و ایمان آوردند.^۳ نظیر همین شأن نزول‌ها را جمعی از مفسران در آغاز سورة «جنّ» نیز آورده‌اند. ولی، شأن نزول دیگری در اینجا آمده که با آنها متفاوت است و آن این که: از «عبدالله بن مسعود» پرسیدند: آیا کسی از شما یاران پیامبر ﷺ، در حوادث شب جنّ خدمت پیامبر ﷺ بود؟

گفت: احدی از ما نبود، ما شبی در «مکه» پیامبر ﷺ را نیافتیم، هر چه جستجو کردیم اثری از او ندیدیم، از این ترسیدیم که پیامبر ﷺ را کشته باشند، به جستجوی حضرت در دره‌های «مکه» رفتیم، ناگهان دیدیم از سوی کوه «حرا» می‌آید.

۱. «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، طبق نقل «نور الثقلین»، ج ۵، ص ۱۹ (با تلخیص).

۲. «صحيح بخاری» و «مسلم» و «مسند احمد» مطابق نقل «فی ظلال القرآن»، ج ۷، ص ۴۲۹ (با تلخیص).

۳. «مجمع البیان»، ج ۹، ص ۹۲ و «سيرة ابن هشام»، ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳ (با تلخیص).

عرض کردیم: کجا بودی ای رسول خدا؟ ما سخت نگران شدیم، و دیشب بدترین شب زندگی ما بود، فرمود: دعوت کننده‌ای از سوی «جنّ» به سراغ من آمد، رفتم قرآن برای آنها بخوانم.^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ج ۱۰، ص ۲۶۸.

نَزَنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً
 وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً
 وَ بَنِينَ شُهُوداً
 وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَفْهِيماً
 ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ
 كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً
 سَأُزْهِقُهُ صَعُوداً

مرا با کسی که او را خود به تنهایی آفریده‌ام واگذار!
 همان کس که برای او مال گسترده‌ای قرار دادم.
 و فرزندانی که همواره نزد او (و در خدمت او) هستند.
 و وسائل زندگی را برایش فراهم ساختم!
 باز طمع دارد که بیفزایم!
 هرگز! چرا که او به آیات ما دشمنی می‌ورزد!
 و به زودی او را مجبور می‌کنم که از قلّه زندگی بالا رود!

شأن نزول:

خدا ولید را بکشد!

برای این آیات دو شأن نزول ذکر شده است:

۱- قریش در «دار الندوة» (مرکزی در نزدیکی مسجد الحرام که برای مشورت در مسائل مهم، در آن جمع می‌شدند) اجتماع کردند، «ولید» (مرد معروف و سرشناس مکه که مشرکان، به عقل و درایت او معتقد بودند و در مسائل مهم با او به مشورت می‌پرداختند) رو به آنها کرده گفت: شما مردمی هستید دارای نسب والا، و عقل و خرد، و عرب از هر سو به سراغ شما می‌آیند (برای زیارت خانه کعبه و غیر آن) درباره ادعای پیامبری محمد ﷺ از شما می‌پرسند و پاسخ‌های مختلفی از شما می‌شنوند حرف خود را یکی کنید.

پس از آن رو به آنها کرده گفت: شما درباره این مرد (اشاره به پیغمبر اکرم ﷺ) چه می گوئید؟

گفتند: می گوئیم «شاعر» است!

ولید چهره درهم کشیده، گفت: ما شعر بسیار شنیده ایم، اما سخن او شباهتی به شعر ندارد.

گفتند: می گوئیم «کاهن» است.

گفت: هنگامی که نزد او می روید سخنانی را که کاهنان (به شکل اخبار غیبی) می گویند در او نمی یابید.

گفتند: می گوئیم «دیوانه» است.

گفت: وقتی به سراغ او می روید هیچ اثری از جنون در او نخواهید یافت.

گفتند: می گوئیم «ساحر» است.

گفت: ساحر، به چه معنی؟

گفتند: کسی که میان دشمنان و میان دوستان ایجاد دشمنی می کند.

گفت: بلی او «ساحر» است و چنین می کند! (زیرا بعضی از آنها مسلمان می شوند و راه خود را از دیگران جدا می سازند).

سپس از «دار الندوه» خارج شدند، در حالی که هر کدام پیغمبر اکرم ﷺ را ملاقات می کرد، می گفت: ای ساحر! ای ساحر!

این مطلب بر پیامبران آمد، خداوند آیات آغاز این سوره و آیات فوق را (تا آیه ۲۵) نازل فرمود (و پیامبرش را دلداری داد).

۲ - بعضی نیز گفته اند: هنگامی که آیات سوره «الم سجده» (سوره غافر) نازل شد، پیامبر ﷺ در مسجد الحرام (به نماز) ایستاده بود، «ولید بن مغیره» نزدیک حضرت بود و تلاوت او را می شنید، هنگامی که پیامبر ﷺ متوجه این معنی شد، تلاوت این آیات را تکرار کرد.

«ولید» به مجلس قومش - طائفه بنی مخزوم - آمده، گفت: به خدا سوگند هم

اکنون از محمد ﷺ کلامی شنیدم که نه شبیه سخن انسان هاست، و نه سخن جن، وَ إِنَّ لَهُ لِحَلَاوَةً وَ إِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةً وَ إِنَّ أَعْلَاهُ لَمُنْمِرٌ، وَ إِنَّ أَسْفَلَهُ لَمُعْدِقٌ، وَ إِنَّهُ لَيَعْلُو وَ مَا يُعْلَى! گفتار او شیرینی خاصی دارد، و زیبایی و طراوت مخصوصی، شاخه‌هایش پرمیوه، و ریشه‌هایش قوی و نیرومند، سخنی است که از هر سخن دیگر برتر می‌رود و هیچ سخنی بر آن برتری نمی‌یابد!.

این را گفت و به منزلش بازگشت، قریش به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند او دلباخته آئین محمد ﷺ شده، و از آئین ما بیرون رفته، و تمام قریش را منحرف خواهد کرد، زیرا به ولید «ریحانه قریش» (گل سرسبد قبیله قریش) می‌گفتند. «ابو جهل» گفت: من چاره این کار را می‌کنم، حرکت کرده، آمد و با چهره‌ای غمگین کنار «ولید» نشست.

«ولید» گفت: فرزند برادر چرا غمگینی؟! گفت: قریش بر تو با این سن و سال عیب می‌نهند، و گمان می‌کنند تو سخن محمد را زینت بخشیدی.

او برخاست و همراه ابو جهل به مجلس قوم در آمد. گفت: شما گمان می‌کنید محمد دیوانه است؟ آیا هرگز آثار جنون بر او دیده‌اید؟ گفتند: نه.

گفت: فکر می‌کنید او کاهن است؟ آیا هرگز آثار کهنات بر او دیده‌اید؟ گفتند: نه.

گفت: تصور می‌کنید او شاعر است؟ آیا هرگز دیده‌اید لب به شعر بگشاید؟ گفتند: نه.

گفت: پس فکر می‌کنید او دروغگو است؟ آیا هرگز سابقه دروغی درباره او دارید؟

گفتند: نه، او نزد ما همیشه به عنوان «صادق امین» قبل از ادعای نبوتش شناخته شده.

در اینجا قریش به «ولید» گفتند: پس به عقیده تو درباره او چه بگوئیم؟
 «ولید» فکر کرد و نگاهی نمود، و چهره درهم کشیده، گفت: او فقط مرد ساحری
 است، مگر ندیده‌اید میان مرد و خانواده و فرزندان و دوستانش جدائی می‌اندازد؟
 (گروهی به او ایمان می‌آوردند و از خانواده خود جدا می‌شوند).
 بنابراین او ساحر است و آنچه می‌گوید، سحری است جالب!^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ج ۱۰، ص ۳۸۶ - این شأن نزول را بسیاری از مفسران مانند «قرطبی»، «مراغی» و «فخر رازی» و «فی ظلال القرآن» و «المیزان» و غیر آنها (با تفاوت‌هایی) نقل کرده‌اند.

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا
 عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا
 يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا
 وَيُطْعَمُونَ السَّعْيَاءَ عَلَى حَبِّهِ مَسْكِينًا وَتَيْمًا وَأَسِيرًا
 إِنَّمَا نُنْطَعِمُكُمْ لَوْجُهُ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا
 إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا
 فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا

به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است.

از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند!

آنها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است می‌ترسند.

و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌دهند!

(و می‌گویند): ما شما را به خاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم!

ما از پروردگارمان خائیم در آن روزی که عیوس و سخت است!

(به خاطر این عقیده و عمل) خداوند آنان را از شرّ آن روز نکه می‌دارد و آنها را می‌پذیرد.

در حالی که غرق شادی و سرورند.

شأن نزول:

سندی بزرگ بر فضیلت اہل بیت پیامبر ﷺ

«ابن عباس» می‌گوید: حسن و حسین علیهم‌السلام بیمار شدند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند، و به علی علیه‌السلام گفتند: ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می‌کردی، علی علیه‌السلام و فاطمه علیه‌السلام و فضه که خادمه آنها بود، نذر کردند: اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و

حسین علیه السلام نیز گفتند: ما هم نذر می‌کنیم روزه بگیریم).

چیزی نگذشت هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی دست خالی بودند علی علیه السلام سه من جو قرض نمود، فاطمه علیه السلام یک سوم آن را آرد کرد، و نان پخت، هنگام افطار، سائلی بر در خانه آمده، گفت: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ!»: «سلام بر شما ای خاندان محمد! مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند، آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند، و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند. روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار، وقتی که غذا را آماده کرده بودند (همان نان جوین) یتیمی بر در خانه آمد آن روز نیز، اיתار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند).

در سومین روز، اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد، باز هر کدام سهم غذای خود را به او دادند هنگامی که صبح شد، علی علیه السلام دست حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را گرفته بود و خدمت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند، هنگامی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می‌لرزند! فرمود! این حالی را که در شما می‌بینم برای من بسیارگران است، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد، هنگامی که وارد خانه فاطمه علیه السلام شد، دید در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده، و چشم‌هایش به گودی نشسته، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ناراحت شد.

در همین هنگام جبرئیل نازل گشت و گفت: ای محمد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید، سپس سوره «هل أتى» را بر او خواند (بعضی گفته‌اند: از آیه «إِنَّ الْأَبْرَارَ» تا آیه «كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» که مجموعاً هیجده آیه است در این موقع نازل گشت).

آنچه را در بالا آوردیم، نص حدیثی است که با کمی اختصار، در «الغدیر» به عنوان «قدر مشترک» میان روایات زیادی که در این باره نقل شده، آمده است، و در

همان کتاب از ۳۴ نفر از علمای معروف اهل سنت، نام می‌برد که این حدیث را در کتاب‌های خود آورده‌اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن).

به این ترتیب، روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است.^۱

و اما علمای شیعه، همه اتفاق نظر دارند که: این هیجده آیه یا مجموع این سوره، در ماجرای فوق نازل شده است، و همگی بدون استثناء، در کتب تفسیر یا حدیث، روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضائل مهم علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیهما السلام) و فرزندانشان آورده‌اند.

حتی چنان که در تفسیر آغاز سوره آمده، این مطلب به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شعرا، و حتی در شعر معروف «امام شافعی» آمده است.

در اینجا بهانه‌جویانی که هر وقت به فضائل علی (علیه السلام) می‌رسند، حساسیت فوق العاده‌ای نشان می‌دهند، منتهای دقت را در اشکال‌تراشی به عمل آورده و خرده‌گیری‌هایی بر این شأن نزول دارند از جمله:

۱- این سوره «مکی» است در حالی که داستان شأن نزول مربوط به بعد از تولد امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) است که قطعاً در «مدینه» واقع شده! ولی چنان که در آغاز این سوره (در تفسیر آیات)، مشروحاً بیان شده، دلائل روشنی در دست داریم که نشان می‌دهد: تمام سوره «هل أتى» و یا لا اقل «هیجده آیه» در «مدینه» نازل شده است.

۲- لفظ آیه عام است چگونه می‌توان آن را تخصیص به افراد معینی داد. ولی ناگفته پیداست که عام بودن مفهوم آیه، منافاتی با نزول آن در مورد خاصی ندارد، بسیاری از آیات قرآن مفهوم عام و گسترده‌ای دارد، ولی شأن نزول که مصداق آن و اعلا‌ی آن است مورد خاصی می‌باشد، و این عجیب است که

۱. «الغدیر»، ج ۳، ص ۱۰۷ تا ۱۱۱ و در کتاب «احقاق الحق» در ج ۳، ص ۱۵۷ تا ۱۷۱، حدیث فوق از ۳۶ نفر از دانشمندان و علمای اهل سنت با ذکر مأخذ نقل شده است.

عمومیت مفهوم آیه‌ای را کسی دلیل بر نفی شأن نزول آن بگیرد.

۳ - بعضی، شأن نزول‌های دیگری نقل کرده‌اند که با شأن نزول فوق سازگار نیست، از جمله این که «سیوطی» در «در المنثور» نقل کرده که مرد سیاه پوستی خدمت پیامبر ﷺ آمد و از «تسبیح» و «تهلیل» سؤال کرد.

عمر گفت: بس است، زیاد از رسول خدا سؤال کردی، پیامبر ﷺ فرمود: عمر! خاموش باش، و در این هنگام سورة «هل أتى» بر پیامبر ﷺ نازل شد!^۱

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است که مردی از «حبشه» خدمت رسول خدا ﷺ آمد، می‌خواست از او سؤال کند، پیامبر ﷺ فرمود: سؤال کن و فراگیر.

عرض کرد: ای رسول خدا! گروه شما از نظر رنگ و صورت و نبوت بر ما برتری دارد، اگر من به آنچه تو ایمان آورده‌ای ایمان بیاورم، و همانند آنچه عمل می‌کنی، عمل کنم، من با تو در بهشت خواهیم بود؟

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است سفیدی سیاه‌پوستان در بهشت از هزار سال راه دیده می‌شود، پس از آن پیامبر ﷺ ثواب‌های مهمی برای گفتن لا اله الا الله و سبحان الله و بحمده، بیان فرمود، در این هنگام سورة «هل أتى» نازل شد!^۲

ولی با توجه به این که این روایات تقریباً هیچ گونه تناسبی با مضمون آیات سورة «هل أتى» ندارد، به نظر می‌رسد برای پایمال کردن شأن نزول سابق، از سوی عمّال «بنی‌امیه» یا مانند آنان جعل شده باشد.

۴ - بهانه دیگر که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که: چگونه انسان می‌تواند، سه روز گرسنه بماند و تنها با آب افطار کند؟!

اما این ایراد عجیبی است برای این که: خود ما افراد متعددی را دیده‌ایم که برای بعضی از معالجات طبی سه روز که سهل است امساک معروف «چهل روز» را انجام

۱. «در المنثور»، ج ۶، ص ۲۹۷.

۲. همان مدرک.

داده‌اند، یعنی چهل روز تمام، تنها آب نوشیده‌اند! و مطلقاً غذائی نخورده‌اند! و همین امر باعث درمان بسیاری از بیماری‌های آنها شده، حتی یکی از اطبای معروف غیر مسلمان به نام «الکسی سوفورین» کتابی در زمینه آثار درمانی مهم چنین امساک، با ذکر برنامه دقیق آن نوشته است.^۱

حتی اگر تعجب نکنید بعضی از همکاران در تفسیر نمونه، این امساک را تا ۲۲ روز عملاً انجام داده‌اند.

۵- بعضی دیگر، برای این که به سادگی از کنار این فضیلت بگذرند، از طریق دیگری وارد شده‌اند، مثلاً «آلوسی» می‌گوید: اگر بگوئیم این سوره درباره علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) نازل نشده، چیزی از قدر آنها نمی‌کاهد؛ زیرا داخل بودن آنها در عنوان «ابرار» مطلب آشکاری است که هر کس می‌داند، سپس، به بیان بعضی از فضائل آنها پرداخته، می‌گوید: انسان چه درباره این دو بزرگوار می‌تواند بگوید: جز این که علی (علیه السلام) مولای مؤمنان و وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و فاطمه (علیها السلام) پاره تن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و جزء وجود محمدی (صلی الله علیه و آله) و حسنین (علیهما السلام) روح و ریحان، و آقایان جوانان بهشتند، اما مفهوم این سخن ترک دیگران نیست، بلکه هر کس غیر این راه را بیوید گمراه است.^۲ ولی ما می‌گوئیم: اگر بنا شود فضیلتی را با این شهرت نادیده بگیریم، بقیه فضائل نیز تدریجاً به چنین سرنوشتی دچار می‌شوند، و روزی فرا خواهد رسید که بعضی، اصل فضیلت علی و بانوی اسلام و حسنین (علیهما السلام) را نیز انکار کنند!

قابل توجه این که: در بعضی از روایات از خود علی (علیه السلام) نقل شده که در موارد متعدد، به نزول این آیات در مورد خود و فرزندانش در مقابل مخالفان استدلال کرده است.^۳

این نکته نیز قابل توجه است که: «اسیر» معمولاً در «مدینه» وجود داشت، و در

۱. این کتاب به نام کتاب «روزه روش نوین برای درمان بیماری‌ها» به فارسی ترجمه و نشر شده است.

۲. «روح المعانی»، ج ۲۹، ص ۱۵۸.

۳. «احتجاج طبرسی» و «خصال صدوق» (طبق نقل «المیزان»، ج ۲۰، ص ۲۲۴).

«مگه» به حکم آن که هنوز غزوات اسلامی شروع نشده بود کمتر اسیر دیده می شد، و این گواه دیگری بر مدنی بودن این سوره است.

آخرین نکته ای را که در اینجا لازم به یاد آوری می دانیم این است که: به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله «آلوسی» مفسر معروف اهل سنت، بسیاری از نعمت های بهشتی در این سوره بر شمرده شده است ولی از «حور العین» که غالباً در قرآن مجید در عداد نعمت های بهشتی آمده، مطلقاً سخنی مطرح نیست، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره درباره فاطمه زهرا (علیها السلام) و همسر و فرزندانها باشد، که به احترام بانوی اسلام (علیها السلام) ذکری از «حور» به میان نیامده!^۱

گر چه بحث ما در زمینه این شأن نزول طولانی شد، ولی در برابر اشکال تراشی های بهانه جویان، چاره ای جز این نبود.

* * *

۱. «روح المعانی»، ج ۲۹، ص ۱۵۸.

عَبَسَ وَتَوَلَّى
 أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى
 وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي
 أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى
 أَمَّا مَنْ اسْتَعْصَى
 فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى
 وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّي
 وَمَا مَنَّ جَاءَكَ يَسْعَى
 وَهُوَ يَخْشَى
 فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى

چهره در هم کشید و روی بر تافت.

از این که نابینائی به سراغ او آمد!

تو چه می دانی شاید او تقوا پیشه کند.

یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد!

اما آن کس که توانگر است.

به او روی می آوری.

در حالی که اگر پاک نگردد چیزی بر تو نیست.

و ما کسی که به سراغ تو می آید و کوشش می کند.

و از خدا ترسان است.

تواز او غافل می شوی!

شأن نزول:

چرا با دیدن یک مرد نابینا چهره در هم می کشی؟!

این آیات، اجمالاً نشان می دهد: خداوند کسی را در آنها مورد عتاب قرار داده به خاطر این که: فرد یا افراد غنی و ثروتمندی را بر نابینای حق طلبی مقدم داشته

است، اما این شخص مورد عتاب کیست؟ در آن اختلاف نظر است:
مشهور در میان مفسران عامه و خاصه این است که:

عده‌ای از سران قریش مانند «عتبة بن ربیعہ»، «ابوجهل»، «عباس بن عبد المطلب»، و جمعی دیگر، خدمت پیامبر ﷺ بودند، و پیامبر مشغول تبلیغ و دعوت آنها به سوی اسلام بود، و امید داشت این سخنان در دل آنها مؤثر شود (و مسلماً اگر این گونه افراد اسلام را می‌پذیرفتند، گروه دیگری را به اسلام می‌کشاندند و هم کارشکنی‌های آنها از میان می‌رفت و از هر دو جهت به نفع اسلام بود) در این میان «عبدالله بن ام مکتوم» که مرد نابینا و ظاهراً فقیری بود وارد مجلس شد، و از پیغمبر ﷺ تقاضا کرد آیاتی از قرآن را برای او بخواند و به او تعلیم دهد، و پیوسته سخن خود را تکرار می‌کرد و آرام نمی‌گرفت؛ زیرا دقیقاً متوجه نبود که پیامبر ﷺ با چه کسانی مشغول صحبت است.

او آن قدر کلام پیغمبر ﷺ را قطع کرد که حضرت ﷺ ناراحت شد، و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: این سران عرب پیش خود می‌گویند: پیروان محمد ﷺ نابینایان و بردگانند، و لذا از «عبدالله» روی برگرداند، و به سخنانش با آن گروه ادامه داد.

در این هنگام، آیات فوق نازل شد (و در این باره پیامبر ﷺ را مورد عتاب قرار داد) رسول خدا ﷺ بعد از این ماجرا «عبدالله» را پیوسته گرامی می‌داشت، و هنگامی که او را می‌دید می‌فرمود: *مَرْحَبًا بِمَنْ عَاتَبَنِي فِيهِ رَبِّي*: «مرحبا به کسی که پروردگارم به خاطر او مرا مورد عتاب قرار داد» و سپس به او می‌فرمود: «آیا حاجتی داری آن را انجام دهم؟»

و پیامبر ﷺ دو بار او را در غزوات اسلامی در «مدینه» جانشین خویش قرار داد.^۱

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۷۶؛ «جامع البیان»، ج ۳۰، ص ۶۵؛ ر

شأن نزول دومی که برای آیات فوق نقل شده، این است: این آیات، درباره مردی از «بنی امیه» نازل شده که نزد پیامبر نشستہ بود، در همان حال «عبداللہ بن ام مکتوم» وارد شد، هنگامی که چشمش به «عبداللہ» افتاد خود را جمع کرد، مثل این که می ترسید آلوده شود، قیافه در هم کشیده و صورت خود را برگردانید، خداوند در آیات فوق عمل او را نقل کرده، و مورد ملامت و سرزنش قرار داده است، این شأن نزول در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است.^۱

محقق بزرگ شیعه مرحوم «سید مرتضی» این شأن نزول را پذیرفته است. البته، در آیه، چیزی که صریحاً دلالت کند منظور شخص پیامبر (صلی اللہ علیہ وسلم) است، وجود ندارد، تنها چیزی که می تواند قرینه ای بر این معنی باشد، خطاب هائی است که از آیات ۸ تا ۱۰ این سوره آمده که می گوید: «کسی که پیوسته (برای شنیدن آیات خدا) به سرعت سراغ تو می آید، و از خدا می ترسد، تو از او غافل می شوی!» این چیزی است که بهتر از هر کس در مورد پیامبر (صلی اللہ علیہ وسلم) می تواند صادق باشد. ولی، به گفته مرحوم «سید مرتضی» قرائنی نیز در این آیات وجود دارد که نشان می دهد: منظور شخص پیامبر (صلی اللہ علیہ وسلم) نیست از جمله:

«عبوس بودن» از صفات پیامبران مخصوصاً پیغمبر اسلام نیست، او حتی نسبت به دشمنان خود با چهره گشاده سخن می گفت، چه رسد به مؤمنان حقیقت جو. دیگر پرداختن به اغنیا و غافل شدن از فقرای حق طلب، با اخلاق آن حضرت که در آیه ۴ سوره «قلم» به آن اشاره شده: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ: «تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری» هرگز نمی سازد، (به خصوص این که معروف است سوره «قلم» قبل از سوره «عبس» نازل شده است).^۲

ولی، به فرض که شأن نزول اول واقعیت داشته باشد، این مطلب در حد ترک

ط «قرطبی»، ج ۱۹، ص ۲۱۱.

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۷۷.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

اولائی بیش نیست: و کاری که منافات با مقام عصمت داشته باشد در آن مشاهده نمی شود.

زیرا «اولاً» پیامبر ﷺ هدفی جز نفوذ در سران قریش، و گسترش دعوت اسلام از این طریق، و درهم شکستن مقاومت آنها، نداشت.

«ثانیاً» چهره در هم کشیدن در برابر یک مرد نابینا مشکلی ایجاد نمی کند؛ چرا که او نمی بیند، به علاوه «عبدالله بن ام مکتوم» نیز رعایت آداب مجلس را نکرده بود؛ زیرا هنگامی که می شنود پیامبر ﷺ با گروهی مشغول صحبت است نباید سخن او را قطع کند.

ولی، از آنجا که خداوند اهمیت فوق العاده ای به محبت و ملاطفت کردن با مؤمنان مستضعف حقیقت طلب می دهد، همین مقدار بی اعتنائی را در برابر این مرد مؤمن برای پیامبرش نمی پسندد، و او را مورد عتاب قرار می دهد، اینها همه از یک سو.

از سوی دیگر، اگر به این آیات، از زاویه حقانیت و عظمت پیامبر ﷺ نگاه کنیم، می بینیم در سر حدّ یک معجزه است؛ چرا که رهبر بزرگ اسلام در کتاب آسمانی خود آن چنان مسئولیت برای خود ذکر می کند که حتی کوچک ترین ترک اولی، یعنی بی اعتنائی مختصری نسبت به یک مرد نابینای حق طلب، را مورد عتاب خداوند می بیند، این دلیل زنده ای است بر این که این کتاب آسمانی از سوی خدا است و او پیامبر صادق است، مسلماً اگر این کتاب از سوی خداوند نبود، چنین محتوایی نداشت.

و عجب تر این که: پیامبر ﷺ طبق روایتی که در بالا آوردیم، هر وقت «عبدالله بن ام مکتوم» را می دید، به یاد این ماجرا می افتاد و او را بسیار احترام می کرد.

و از سوی سوم، این آیات می تواند بیانگر فرهنگ اسلام در بر خورد با مستضعفان و مستکبران باشد، که چگونه مرد فقیر نابینای مؤمنی را بر آن همه اغیا، و سران قدرتمند مشرک عرب مقدم می شمرد، این به خوبی نشان می دهد: اسلام

حامی مستضعفان و دشمن مستکبران است.

در پایان، این سخن را بار دیگر تکرار می‌کنیم: مشهور در میان مفسران گر چه شأن نزول اول است، ولی باید اعتراف کرد که: در خود آیه چیزی که صریحاً دلیل بر این معنی باشد که منظور پیامبر ﷺ است، وجود ندارد و شأن نزول دوم از جهاتی ترجیح دارد.

* * *

وَ يَلِ الْمُطَفِّينَ
 الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ
 وَ إِذَا كَالُواهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ
 أَ لَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ
 لِيَوْمٍ عَظِيمٍ
 يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
 وای بر کم فروشان!

آنان که وقتی برای خود پیمانه می کنند، حق خود را به طور کامل می گیرند.
 اما هنگامی که می خواهند برای دیگران پیمانه یا وزن کنند، کم می گذارند.
 آیا آنها گمان نمی کنند که برانگیخته می شوند.
 در روزی بزرگ؟!

روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند.

شان نزول:

وای بر کم فروشان!

«ابن عباس» می گوید: هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد «مدینه» شد بسیاری از مردم سخت آلوده کم فروشی بودند، خداوند این آیات را نازل کرد و آنها پذیرفتند: و بعد از آن کم فروشی را ترک کردند.^۱

در حدیث دیگری آمده است: بسیاری از اهل «مدینه» تاجر بودند و در کار خود کم فروشی می کردند، و بسیاری از معاملات آنها معاملات حرام بود، این آیات نازل شد، و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را برای اهل «مدینه» تلاوت فرمود، سپس افزود: خَمْسٌ بِخَمْسٍ: «پنج چیز در برابر پنج چیز است!»

عرض کردند: ای رسول خدا: کدام پنج در مقابل کدام پنج است؟!

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۶۶، ص ۱۱۶؛ «قرطبی»، ج ۱۹، ص ۲۵۰.

فرمود:

مَا نَقَصَ قَوْمَ الْعَهْدِ إِلَّا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ! وَمَا حَكَمُوا بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَّا فَشَا فِيهِمُ
الْفَقْرُ! وَمَا ظَهَرَتْ فِيهِمُ الْفَاحِشَةُ إِلَّا فَشَا فِيهِمُ الْمَوْتُ! وَلَا طَفَّفُوا الْكِيلَ إِلَّا مُنِعُوا النَّبَاتَ وَ
أُخِذُوا بِالسِّنِينَ! وَلَا مَنَعُوا الزَّكَّاتَ إِلَّا حُبَسَ عَنْهُمْ الْمَطَرُ!

«هیچ قومی عهدشکنی نکردند، مگر این که خداوند دشمنانشان را بر آنها مسلط ساخت.

هیچ جمعیتی به غیر حکم الهی حکم نکردند، مگر این که فقر در میان آنها زیاد شد.

در میان هیچ ملتی فحشاء ظاهر نشد، مگر این که مرگ و میر در میان آنها فراوان گشت!

هیچ گروهی کم‌فروشی نکردند، مگر این که زراعت آنها از بین رفت و قحطی آنها را فرو گرفت!

و هیچ قومی زکات را منع نکردند، مگر این که باران از آنها قطع شد!^۱
مرحوم «طبرسی» نیز در «مجمع البیان» در شأن نزول این آیات نقل کرده است:
مردی در «مدینه» بود به نام «ابو جهینه» که دو پیمانه کوچک و بزرگ داشت، به
هنگام خریدن از پیمانه بزرگ استفاده می‌کرد و به هنگام فروش از پیمانه کوچک
(این سوره نازل شد و به او و امثالش هشدار داد).^۲

* * *

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ﴾
﴿وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ﴾

۱. «تفسیر کبیر فخر رازی»، ج ۳۱، ص ۸۸ - همین مضمون را «ابوالفتوح رازی» و «مراغی» در تفسیرشان آورده‌اند؛ «بحار الانوار»، ج ۷۰، ص ۳۷۰؛ «قرطبی»، ج ۱۹، ص ۲۵۳.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ۶۶، ص ۱۱۶؛ «قرطبی»، ج ۱۹، ص ۲۵۰.

وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ
 وَ إِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ
 وَ مَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ
 فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ
 عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ
 هَلْ تُؤِيبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

بدکاران (در دنیا) پیوسته به مؤمنان می‌خندیدند.

و هنگامی که از کنارشان می‌گذشتند آنان را با اشاره مسخره می‌کردند.

و چون به سوی خانواده خود باز می‌گشتند مسرور و خندان بودند.

و هنگامی که آنها را می‌دیدند می‌گفتند: «اینها گمراهانند!»

در حالی که هرگز مأمور مراقبت و متکفل آنان (مؤمنان) نبودند.

ولی امروز مؤمنان به کفار می‌خندند.

در حالی که بر تخت‌های آراسته بهشتی نشسته و (به سرنوشت شوم آنها) می‌نگرند!

آیا (با این حال) کافران پاداش اعمال خود را گرفتند؟!

شان نزول:

فردا نوبت ما است

مفسران برای این آیات، دو شان نزول نقل کرده‌اند:

نخست این که: روزی علی علیه السلام و جمعی از مؤمنان از کنار جمعی از کفار «مکه» گذشتند، آنها به علی علیه السلام و مؤمنان خندیدند و استهزاء کردند، آیات فوق نازل شد و سرنوشت این گروه کافر استهزاء کننده را در قیامت روشن ساخت.

«حاکم ابوالقاسم حسکانی» در «شواهد التنزیل» از «ابن عباس» چنین نقل می‌کند: «منظور از «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا» منافقان قریش و منظور از «الَّذِينَ آمَنُوا» علی بن ابیطالب علیه السلام و یاران او است».^۱

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - نزول این آیات درباره علی علیه السلام و مشرکان «مکه» در بسیاری از

دیگر این که: آیات فوق دربارهٔ افرادی همچون «عَمَّار»، «صُهَیْب»، «خَبَّاب»، «بلال»، و سایر فقرای مؤمنین که مورد استهزاء مشرکان قریش همچون «ابوجهل»، «ولید بن مغیره»، و «عاص بن وائل»، واقع می‌شدند، نازل شده.^۱

جمع میان این دو شأن نزول نیز کاملاً ممکن است.

* * *

ط کتب تفسیر مانند: «قرطبی»، ج ۱۹، ص ۲۶۸، «روح المعانی»، «کشاف»، «تفسیر کبیر فخر رازی» و غیر آن آمده است.

«شواهد التنزیل» حاکم حسانی، ج ۲، ص ۴۲۷ (مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی).

۱. «روح المعانی»، ج ۳، ص ۷۶: «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ
 ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً
 فَادْخُلِي فِي عِبَادِي
 وَادْخُلِي جَنَّاتِي

تو ای روح آرام یافته!

به سوی پروردگارت بازگرد در حالی هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.

پس در سلک بندگانم در آی.
و در بهشتم وارد شو!

شان نزول:

ای روح آرام و مطمئن!

در بعضی از تفاسیر آمده است: این آیات در مورد «حمزه سید الشهداء» نازل شده، ولی با توجه به این که این سوره «مکی» است، این در حقیقت نوعی تطبیق است نه شأن نزول، همان گونه که درباره «امام حسین علیه السلام» نیز در آغاز سوره خواندیم.^۱

جالب این که: در روایتی که «کافی» از امام صادق علیه السلام نقل کرده می خوانیم: «یکی از یارانش پرسید: آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد؟! فرمود: نه به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می آید، اظهار ناراحتی می کند، فرشته مرگ می گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش! سوگند به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرده، من بر تو از پدر مهربان ترم، درست چشم هایت را بگشا و ببین، او نگاه می کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان علیه السلام، فاطمه علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و امامان از ذریه او علیهم السلام را می بیند، فرشته به او

۱. «تفسیر ابن کثیر»، ج ۴، ص ۵۴۵؛ «تفسیر جلالین»، ص ۸۲۰، پاورقی؛ «لباب النقول» سیوطی، ص ۲۱۰.

می‌گوید: نگاه کن این رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم‌السلام دوستان تواند.

او چشمانش را باز می‌کند و نگاه می‌کند، ناگهان گوینده‌ای از سوی پروردگار بزرگ ندا می‌دهد: **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ: «ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی!»** به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو، به ولایت آنها راضی هستی، و او با ثوابش از تو خشنود است، داخل در میان بندگانم یعنی محمد و اهل بیتش علیهم‌السلام شو، در بهشتم وارد شو، در این هنگام چیزی برای انسان محبوب‌تر از آن نیست که هر چه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادی پیوندد!^۱

* * *

۱. «کافی»، ج ۳، ص ۱۲۷، ح ۲، باب «ان المؤمن لا يكره على قبض روحه».

چچچچچچچچچچچچ و اللَّیْلِ إِذَا يَغْشَى
 چچچچچچچچچچچچ و النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى
 چچچچچچچچچچچچ و مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى
 چچچچچچچچچچچچ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى
 چچچچچچچچچچچچ فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَى
 چچچچچچچچچچچچ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى
 چچچچچچچچچچچچ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى
 چچچچچچچچچچچچ وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى
 چچچچچچچچچچچچ وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى
 چچچچچچچچچچچچ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى
 چچچچچچچچچچچچ وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى

قسم به شب در آن هنگام که (جهان را) بپوشاند.

و به روز هنگامی که تجلی کند.

و به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید.

که سعی و تلاش شما مختلف است:

اما آن کس که انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد.

و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند.

ما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم!

اما کسی که بخل ورزد و بی نیازی طلبد.

و پاداش نیک را انکار کند.

به زودی او را در مسیر دشواری قرار می‌دهیم.

و در آن هنگام که سقوط می‌کند، اموالش به حال او سودی نخواهد داشت!

شأن نزول:

بخیل را بنگرید!

مفسران برای کلّ این سوره، شأن نزولی از «ابن عباس» نقل کرده‌اند که ما مطابق

آنچه مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» آورده است، می‌آوریم:

«مردی در میان مسلمانان بود که شاخه‌ی یکی از درختان خرماى او بالای خانه‌ی مرد فقیر عیالمندی قرار گرفته بود، صاحب نخل، هنگامی که بالای درخت می‌رفت تا خرماها را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه‌ی مرد فقیر می‌افتاد، و کودکان آنها را برمی‌داشتند، آن مرد از نخل فرود می‌آمد و خرما را از دستشان می‌گرفت (آن قدر بخیل و سنگدل بود که) اگر خرما را در دهان یکی از آنها می‌دید، انگشتش را در داخل دهان او می‌کرد تا خرما را بیرون آورد! مرد فقیر به پیامبر ﷺ شکایت آورد، پیغمبر ﷺ فرمود: برو تا به کارت رسیدگی کنم. سپس، صاحب نخل را ملاقات کرده، فرمود: این درختی که شاخه‌هایش بالای خانه‌ی فلان کس آمده است، به من می‌دهی تا در مقابل آن نخلی در بهشت از آن تو باشد؟ مرد گفت: من درختان نخل بسیاری دارم، و خرماى هیچ کدام به خوبی این درخت نیست (و حاضر به چنین معامله‌ای نیستم).

کسی از یاران پیامبر ﷺ این سخن را شنید، عرض کرد: ای رسول خدا! اگر من بروم و این درخت را از آن مرد خریداری و واگذار کنم، شما همان چیزی را که به او می‌دادید به من عطا خواهی کرد؟ فرمود: آری.

آن مرد رفته، صاحب نخل را دید، با او گفتگو کرد، صاحب نخل گفت:

آیا می‌دانی محمد ﷺ حاضر شد درخت نخلی در بهشت در مقابل این، به من بدهد (و من نپذیرفتم) و گفتم: من از خرماى این بسیار لذت می‌برم و نخل فراوان دارم و هیچ کدام خرمایش به این خوبی نیست؟

خریدار گفت: آیا می‌خواهی آن را بفروشی یا نه؟

گفت: نمی‌فروشم، مگر آن که مبلغی را که گمان نمی‌کنم کسی بدهد، به من بدهی!

گفت: چه مبلغ؟ گفت: چهل نخل.

خریدار تعجب کرده، گفت: عجب بهای سنگینی برای نخلی که کج شده مطالبه

می‌کنی، چهل نخل؟!۱

سپس، بعد از کمی سکوت گفت: بسیار خوب، چهل نخل به تو می‌دهم.
فروشنده (طمعکار) گفت: اگر راست می‌گوئی، چند نفر را به عنوان شهود
بطلب!

اتفاقاً گروهی از آنجا می‌گذشتند، آنها را صدا زد، و بر این معامله شاهد گرفت.
آن گاه، خدمت پیامبر ﷺ آمده، عرض کرد: ای رسول خدا! نخل به ملک من در
آمد و تقدیم (محضر مبارکتان) می‌کنم!
رسول خدا ﷺ به سراغ خانواده فقیر رفت و به صاحب خانه گفت: این نخل از
آن تو و فرزندان تو است.
اینجا بود که سورة «و اللیل» نازل شد (و گفتنی‌ها را درباره بخیلان و
سخاوتمندان گفت).

در بعضی از روایات آمده: نام شخص خریدار «ابو الدّحداح» بود.^۱

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۶۰: «در المنثور»، ج ۶، ص ۳۵۷.

فصل چہار دہم

شان نزول آیات سورہ

ضحیٰ، علق، قدر، ادیات
تکاثیر، ہمزہ، فیل، ماعون
کوثر، کافرون، مسد
اخلاص، فلق

در حدیث دیگری آمده است: جماعتی از یهود خدمت رسول الله ﷺ رسیدند، و از داستان «ذی القرنین» و «اصحاب کهف» و آفرینش «روح» سؤال کردند،

پیامبر ﷺ فرمود: فردا به شما خبر خواهم داد، و ان شاء الله نگفت، و همین سبب شد که وحی الهی ایامی از او قطع شود و زبان دشمنان به شماتت باز گشت، از این جهت، پیامبر ﷺ غمگین شد، این سوره نازل شد تا مایه تسلی خاطر پیامبر ﷺ گردد (ولی این شأن نزول بعید به نظر می‌رسد؛ چرا که تماس یهود با پیغمبر اکرم ﷺ و این گونه سؤالات، معمولاً در «مدینه» بود، نه در «مکه»).

در بعضی از روایات نیز آمده است: جمعی از مسلمانان عرض کردند: ای رسول خدا! چرا وحی بر شما نازل نمی‌شود؟ فرمود: وَ كَيْفَ يَنْزِلُ عَلَى الْوَحْيِ وَ أَنْتُمْ لَا تُنْقُونَ بَرَايَكُمْ وَ لَا تَقْلِمُونَ أَظْفَارَكُمْ:

«چگونه وحی بر من نازل شود، در حالی که شما مفاصل انگشتان خود را پاکیزه نمی‌کنید، و ناخن‌های خود را نمی‌گیرید؟!»^۱

در این که: مدت انقطاع وحی چقدر بود؟ روایات، مختلف است: دوازده روز، پانزده، نوزده، بیست و پنج، و حتی بعضی چهل روز نقل کرده‌اند. و در روایتی نیز، فقط دو سه شبانه روز.

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث (با کمی تلخیص و اقتباس): «بحار الانوار»، ج ۱۶، ص ۱۳۶؛ «قرطبی»، ج ۲۰، ص ۹۲ به بعد.

اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ

اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

بخوان به نام پروردگارت که آفرید.

انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد!

بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است.

همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود.

و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد.

شان نزول:

نزول نخستین آیات قرآن

به اعتقاد اکثر مفسران، این سوره، نخستین سوره‌ای است که بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

نازل شده است، بلکه به گفته بعضی: پنج آیه فوق، به اتفاق همه مفسران در آغاز

وحی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، مضمون آن نیز مؤید این معنی است.

در روایات آمده است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به کوه «حرا» رفته بود، «جبرئیل» آمده،

گفت: ای محمد! بخوان! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من قرائت کننده نیستم.

«جبرئیل» او را در آغوش گرفت و فشرد، و بار دیگر گفت: بخوان!

پیامبر صلی الله علیه و آله همان جواب را تکرار کرد، بار دوم نیز «جبرئیل» این کار را کرد، و همان

جواب را شنید، و در سومین بار گفت: «اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ...» (تا آخر آیات

پنجگانه).

این سخن را گفت، و از دیده پیامبر صلی الله علیه و آله پنهان شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که با دریافت نخستین اشعه وحی، سخت خسته شده بود، به

سراغ (خانه) «خدیجه» آمده، فرمود: زَمِّلُونِي وَ دَثِّرُونِي: «مرا بپوشانید و جامه‌ای بر

من بیفکنید تا استراحت کنم».^۱

«طبرسی» در «مجمع البیان» نیز نقل می‌کند: «رسول خدا ﷺ به «خدیجه» فرمود: هنگامی که تنها می‌شوم، ندائی می‌شنوم (و نگرانم!).
«خدیجه» عرض کرد: خداوند جز خیر، درباره تو کاری نخواهد کرد؛ چرا که به خدا سوگند، تو امانت را ادا می‌کنی، صلّه رحم به جا می‌آوری، در سخن گفتن راستگو هستی.

«خدیجه» می‌گوید: بعد از این ماجرا به سراغ «ورقه بن نوفل» رفتیم، (او از آگاهان عرب و عموزاده «خدیجه» بود) رسول الله ﷺ آنچه را دیده بود برای «ورقه» بیان کرد.

«ورقه» گفت: هنگامی که آن منادی به سراغ تو می‌آید، دقت کن، ببین چه می‌شنوی؟ سپس برای من نقل کن.

پیامبر ﷺ در خلوتگاه خود این را شنید که می‌گوید: ای محمد! بگو: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - تا - وَلَا الضَّالِّينَ، و بگو: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، آن گاه حضرت به سراغ «ورقه» رفت و مطلب را برای او بازگو کرد.

«ورقه» گفت: بشارت بر تو! باز هم بشارت بر تو! من گواهی می‌دهم تو همان هستی که «عیسی بن مریم» علیها السلام بشارت داده است! و تو شریعتی همچون «موسی» علیها السلام داری، تو پیامبر مرسلی، و به زودی بعد از این روز، مأمور به جهاد می‌شوی و اگر من آن روز را درک کنم، در کنار تو جهاد خواهم کرد»!

هنگامی که «ورقه» از دنیا رفت، رسول خدا ﷺ فرمود: «من این روحانی را در بهشت (بهشت برزخی) دیدم، در حالی که لباس حریر بر تن داشت، زیرا او به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد».^۲

۱. «ابوالفتوح رازی»، ج ۱۲، ص ۹۶ (با کمی تلخیص): «قرطبی»، ج ۲۰، ص ۱۱۸ - همین معنی را بسیاری از مفسران عامه و خاصه با شاخ و برگ‌های بیشتری که بعضی قابل قبول نیست نقل کرده‌اند.

۲. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

البته، در بعضی از کلمات مفسرین، یا کتب تاریخ، مطالب ناموزونی دربارهٔ این فصل از زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به چشم می‌خورد، که مسلماً از احادیث مجعول و اسرائیلیات است، مثل این که: پیغمبر بعد از ماجرای نخستین نزول وحی، بسیار ناراحت شد و از این ترسید که القائنات شیطانی باشد! یا چند بار تصمیم گرفت خود را از کوه به زیر پرتاب کند! و امثال این لاطائلات که نه با مقام شامخ نبوت سازگار است و نه با آنچه در تاریخ از عقل و درایت فوق العادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله، مدیریت، شکیبائی، تسلط بر نفس و اعتماد او ثبت شده است.^۱

به نظر می‌رسد: این گونه روایات ضعیف و رکیک، ساخته و پرداختهٔ دشمنان اسلام است و خواسته‌اند: هم اسلام را زیر سؤال برند و هم شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را، با توجه به آنچه گفته شد، به سراغ تفسیر آیات می‌رویم.

* * *

۱. از دیدگاه بعضی، حتی آنچه در مورد دیدار «خدیجه» و رسول خدا صلی الله علیه و آله با «ورقه» نقل شده نیز نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا با توجه به مسائلی که از زمان کودکی برای آن حضرت پیش آمده بود، و آنچه در ایام جوانی برای آن حضرت رخ می‌داد که «خدیجه» نیز از همین نکات به شخصیت عظیم او پی برد و شخصاً او را به همسری خویش برگزید، مراقبت و حفاظت ویژه‌ای که «عبدالمطلب» و «ابوطالب» از او می‌کردند، و آنچه امیرمؤمنان علیه السلام در خطبهٔ «قاصعه» فرموده که خداوند فرشتهٔ عظیم خود را مأمور تربیت او کرد، همه بازگو کنندهٔ آن است که آن حضرت از رسالت خویش خبر داشت و نیاز به تأیید «ورقه» نداشت.

بِحَبَابِ الْمَلَائِكَةِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ
 وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ
 لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ
 تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ
 سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ

ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم!

و تو چه می دانی شب قدر چیست؟!

شب قدر بهتر از هزار ماه است!

فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کاری نازل می شوند.

شبی است سرشار از سلامت (و برکت و رحمت) تا طلوع سپیده!

شأن نزول:

یک شب برابر هزار ماه

در روایتی آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید «بنی امیه» از منبر او بالا رفته اند، این امر بر پیامبران آمد و ناراحت شد، سوره «قدر» نازل گردید و پیامبر را تسلی دارد (لذا بعضی «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» را ناظر به مدت حکومت «بنی امیه» که حدود یک هزار ماه بود می دانند) و می دانیم: مسجد و منبر در «مدینه» تشکیل شد، نه در «مکه»^۱.

اما، معروف - چنان که گفتیم: «مکی» بودن است، و این روایت ممکن است از قبیل تطبیق باشد، نه شأن نزول.

* * *

۱. «روح المعانی»، ج ۳۰، ص ۱۸۸ و «در المنثور»، ج ۶، ص ۳۷۱: «بحار الانوار»، ج ۱۸، ص ۱۲۸، و ج ۴۴،

ص ۵۸؛ «قرطبی»، ج ۲۰، ص ۱۳۳.

چچچچچچچچچچ وَّ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا
 چچچچچچچچچچ فَأَلْمُورِيَّاتِ قَدْحًا
 چچچچچچچچچچ فَأَلْمُغِيرَاتِ صُبْحًا
 چچچچچچچچچچ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا
 چچچچچچچچچچ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا
 چچچچچچچچچچ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ
 چچچچچچچچچچ وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ
 چچچچچچچچچچ وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ
 چچچچچچچچچچ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ
 چچچچچچچچچچ وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ
 چچچچچچچچچچ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ

سوگند به اسبان دونده (مجاهدان) در حالی که نفس زنان به پیش می‌رفتند.

و به افروزندگان جرقه آتش.

و به هجوم آوران سپیده دم.

که گرد و غبار به هر سو پراکندند.

و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند.

که انسان در برابر نعمت‌های پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است.

و او خود (نیز) بر این معنی گواه است!

و او علاقه شدیدی به مال دارد!

آیا نمی‌داند: در آن روز که تمام کسانی که در قبرها هستند برانگیخته می‌شوند.

و آنچه در درون سینه‌هاست آشکار می‌گردد.

در آن روز پروردگارشان از آنها کاملاً با خبر است؟!

شان نزول:

سوگند به اسب‌های میدان نبرد

در حدیثی آمده است که، این سوره بعد از جنگ «ذات السلاسل» نازل شد و

ماجرا چنین بود:

در سال هشتم هجرت، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر دادند: دوازده هزار سوار در سرزمین «یابس» جمع شده، با یکدیگر عهد کرده‌اند: تا پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به قتل نرسانند و جماعت مسلمین را متلاشی نکنند، از پای ننشینند!

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جمع کثیری از یاران خود را به سرکردگی بعضی از صحابه، به سراغ آنها فرستاد، ولی بعد از گفتگوهای بدون نتیجه، بازگشتند، سرانجام، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را با گروه کثیری از مهاجر و انصار به نبرد آنها اعزام داشت.

آنها به سرعت به سوی منطقه دشمن حرکت کردند، به دشمن خبر رسید که علی بن ابیطالب علیه السلام وارد منطقه شده، آنها برای مقابله حاضر شدند، امام علیه السلام نخست، اسلام را بر آنها عرضه داشت، ولی نپذیرفتند، و اظهار داشتند جز جنگ و کشتار به عمل دیگری راضی نخواهیم شد، وعده نبرد فردا.

امام علیه السلام پذیرفت، و دستور داد نیروها اسب‌های خود را علف دهند، زین بر آنها نهند و آماده کارزار باشند، و صبحگاهان که هنوز هوا تاریک بود، دشمن را در حلقه محاصره گرفته، به آنها حمله کردند و آنان را درهم شکستند، عده‌ای را کشتند، زنان و فرزندان‌شان را اسیر، و اموال فراوانی را به غنیمت گرفتند.

سوره «و العادیات» نازل شد، در حالی که هنوز سربازان اسلام به «مدینه» باز نگشته بودند، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آن روز برای نماز صبح آمد، و این سوره را در نماز، تلاوت فرمود، بعد از پایان نماز، اصحاب عرض کردند: این سوره‌ای است که ما تا به حال نشنیده بودیم!

فرمود: آری، علی علیه السلام بر دشمنان پیروز شد، و «جبرئیل» دیشب با آوردن این سوره، به من بشارت داد.

چند روز بعد، علی علیه السلام با غنائم و اسیران به «مدینه» وارد شد.^۱

بعضی معتقدند: این یکی از مصادیق روشن آیه است، نه شأن نزول.

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۶۸ به بعد؛ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث و بعضی تواریخ دیگر.

اَلْهٰكُمُ التَّكٰثُرُ
 حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ
 كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ
 ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ
 كَلَّا لَوْ تَعْلَمُوْنَ عِلْمَ الْیَقِیْنِ
 لَتَرَوُنَّ الْجَحِیْمَ
 ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عِیْنَ الْیَقِیْنِ
 ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیْمِ

افزون طلبی شما را به خود مشغول داشته است.

تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید (و به آن قبور افتخار کردید).

چنین نیست (آری) به زودی خواهید دانست!

باز چنان نیست؛ به زودی خواهید دانست.

قطعاً چنان نیست؛ اگر شما علم الیقین (به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی‌کرد)!

قطعاً شما جهنم را خواهید دید!

سپس (با ورود در آن) آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد.

سپس در آن روز (همه شما) از نعمت‌هایی که داشته‌اید بازپرسی خواهید شد!

شأن نزول:

تفاخر و زیادت‌طلبی نا به جا، از بی‌خردی است

مفسران معتقدند: این سوره درباره قبائلی نازل شد که بر یکدیگر تفاخر می‌کردند، و با کثرت نفرات و جمعیت، یا اموال و ثروت خود، بر یکدیگر مباحثات می‌نمودند، تا آنجا که برای بالا بردن آمار نفرات قبیله، به گورستان می‌رفتند و قبرهای مردگان هر قبیله را می‌شمردند!

ولی، بعضی آن را ناظر به دو قبیله از قبائل «قریش» در «مکه» می‌دانند، و بعضی

دو قبیله از قبائل انصار پیامبر ﷺ در «مدینه» و بعضی تفاخر «یهود» را بر دیگران.^۱
 هر چند «مکی» بودن آن صحیح‌تر به نظر می‌رسد.
 اما، مسلم است که این شأن نزول‌ها هر چه باشد، هرگز مفهوم آیه را محدود
 نمی‌کند.

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «المیزان»، ج ۲۰، ص ۳۵۳؛ «قرطبی»، ج ۲۰، ص ۱۶۸.

چچچچچچچچ وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ
 چچچچچچچچ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ
 چچچچچچچچ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ
 چچچچچچچچ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ
 چچچچچچچچ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ
 چچچچچچچچ نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ
 چچچچچچچچ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ
 چچچچچچچچ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّاةٌ
 چچچچچچچچ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ

وای بر هر عیبجوی مسخره کننده‌ای!

همان کس که مال فراوانی جمع آوری و شماره کرده (بی هیچ قید و شرطی)!

او گمان می‌کند که اموالش او را جاودانه می‌سازد.

چنین نیست (که می‌پندارد)؛ به زودی در «حطمه» (آتشی خردکننده) پرتاب می‌شود.

و تو چه می‌دانی «حطمه» چیست؟!

آتش برافروخته الهی است.

آتشی که از دل‌ها سر می‌زند!

این آتش بر آنها فرو بسته شده.

در ستون‌های کشیده و طولانی!

شان نزول:

وای بر عیبجویان و طعنه‌زنان

جمعی از مفسران چنین گفته‌اند: آیات این سوره، درباره «ولید بن مغیره» نازل

شده است، که در پشت سر پیغمبر اکرم ﷺ غیبت می‌کرد، و در پیش رو طعن و

استهزاء می‌نمود.

بعضی دیگر، آن را درباره افراد دیگری از سران شرک و دشمنان کینه‌توز و

سرشناس اسلام مانند: «اخنس بن شریق»، «امیه بن خلف» و «عاص بن وائل» دانسته‌اند.^۱

ولی، چنانچه این شأن نزول‌ها را بپذیریم، باز عمومیت مفهوم آیات شکسته نمی‌شود، بلکه شامل تمام کسانی است که دارای این صفاتند.

* * *

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «المیزان»، ج ۲۰، ص ۳۶۰؛ «قرطبی»، ج ۲۰، ص ۱۸۳.

اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفِيلِ

اَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ

وَاَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا اَبَابِيلَ

تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ

فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ

آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران (لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟!

آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟!

و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد.

که با سنگهای کوچکی آنان را هدف قرار می دادند.

سرانجام آنها را همچون کاه خورده شده (و متلاشی) قرار داد!

شان نزول:

مگر داستان اصحاب فیل را نشنیده ای؟!

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم: «ابوطالب همواره با شمشیرش از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دفاع می کرد تا آنجا که می فرماید: (روزی) «ابوطالب» عرض کرد: فرزند برادر! آیا تو مبعوث به همه مردم شده ای، یا تنها به قوم خودت؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، مبعوث به جمیع انسان ها شده ام، از سفید و سیاه، عربی و عجمی، سوگند به کسی که جانم در دست او است، که من همه انسان های سفید پوست و سیاه پوست را به این آئین دعوت می کنم، و تمام کسانی را که بر قلّه کوه ها و دریاها هستند به این آئین فرا می خوانم، و من تمام کسانی که به زبان های فارسی و رومی سخن می گویند را به سوی هدایت دعوت می کنم.

هنگامی که این سخن به گوش قریش رسید، در حیرت فرو رفتند و گفتند: آیا گوش به سخنان فرزند برادرت نمی دهی که چه می گوید؟

به خدا سوگند اگر مردم فارس و روم این سخنان را بشنوند، ما را از سرزمینمان

می‌ریابند! و سنگ‌های خانه کعبه را قطعه قطعه جدا می‌کنند! اینجا بود که خداوند آیه شریفه وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ تَخْطِفُ مِنْ أَزْوَاجِنَا أَوْ لَمْ تُنْكِنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ: «آنها گفتند: اگر ما هدایت را با تو بپذیریم (و از تو تبعیت کنیم) ما را از سرزمینمان می‌ریابند! آیا ما آنها را در حرم امنی که ثمرات هر چیز را به سوی آن می‌آورند جای ندادیم؟»^۱

و درباره این سخن آنها که خانه کعبه را متلاشی می‌کنند، سوره «فیل» را نازل کرد» (و به آنها گوشزد نمود: هیچ کس قادر بر چنین کاری نیست).^۲

* * *

داستان اصحاب الفیل

مفسران و مورخان این داستان را به صورت‌های مختلفی نقل کرده‌اند، و در سال وقوع آن نیز گفتگو دارند، اما اصل داستان آن چنان مشهور است که در ردیف اخبار متواتر قرار گرفته، و ما آن را طبق روایات معروف که از «سیره ابن هشام»، «بلوغ الارب»، «بحار الانوار» و «مجمع البیان» خلاصه کرده‌ایم، می‌آوریم:

«ذونواس» پادشاه «یمن»، مسیحیان «نجران» را که در نزدیکی آن سرزمین می‌زیستند، تحت شکنجه شدید قرار داد، تا از آئین مسیحیت بازگردند، (قرآن این ماجرا را به عنوان «اصحاب الاخدود» در سوره «بروج» آورده، و ما آن را در تفسیر همان سوره مشروحاً بیان کردیم).

بعد از این جنایت بزرگ، مردی به نام «دوس» از میان آنها جان سالم به در برد، و خود را به «قیصر روم» که بر آئین مسیح بود رسانید، و ماجرا را برای او شرح داد. از آنجا که فاصله میان «روم» و «یمن» زیاد بود، «قیصر» نامه‌ای به «نجاشی» سلطان «حبشه» نوشت، تا انتقام نصارای «نجران» را از «ذونواس» بگیرد، و نامه را با همان شخص برای «نجاشی» فرستاد.

۱. قصص، آیه ۵۷.

۲. «نور الثقلین»، ج ۴، ص ۱۳۵، و ج ۵، ص ۶۶۹، ح ۸: «روضة الواعظین» الفتال نیشابوری، ص ۵۴.

«نجاشی» سپاهی عظیم بالغ بر هفتاد هزار نفر به فرماندهی شخصی به نام «اریاط» روانه «یمن» کرد، «ابرهه» نیز یکی از فرماندهان این سپاه بود.

«ذونواس» شکست خورد، و «اریاط» حکمران «یمن» شد، بعد از مدتی، «ابرهه» بر ضد او قیام کرد، او را از بین برد و بر جای او نشست.

خبر این ماجرا به «نجاشی» رسید، تصمیم گرفت «ابرهه» را سرکوب کند، «ابرهه» برای نجات خود، موهای سر را تراشید، و با مقداری از خاک «یمن» به نشانه تسلیم کامل نزد «نجاشی» فرستاده، و بدین وسیله اعلام وفاداری کرد.

«نجاشی» چون چنین دید، او را بخشید و در پست خود ابقا نمود.

در این هنگام، «ابرهه» برای اثبات خوش خدمتی، کلیسای بسیار زیبا و مهمی بنا کرد که مانند آن در آن زمان در کره زمین وجود نداشت، و به دنبال آن تصمیم گرفت مردم «جزیره عربستان» را به جای «کعبه» به سوی آن فرا خواند، و تصمیم گرفت: آنجا را کانون حج عرب سازد، و مرکزیت مهم «مکه» را به آنجا منتقل کند.

برای همین منظور، مبلغان بسیاری به اطراف، و در میان قبائل عرب و سرزمین «حجاز» فرستاد، اعراب که سخت به «مکه» و «کعبه» علاقه داشتند و آن را از آثار بزرگ «ابراهیم» خلیل می دانستند، احساس خطر کردند.

طبق بعضی از روایات، گروهی آمدند و مخفیانه «کلیسا» را آتش زدند، و طبق نقل دیگری، بعضی آن را مخفیانه آلوده و ملوث ساختند، و به این ترتیب در برابر این دعوت بزرگ، عکس العمل شدید نشان دادند و معبد «ابرهه» را بی اعتبار کردند.

«ابرهه» سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت خانه «کعبه» را به کلی ویران سازد، تا هم انتقام گرفته باشد، و هم عرب را متوجه معبد جدید کند، با لشکر عظیمی که بعضی از سوارانش از «فیل» استفاده می کردند عازم «مکه» شد.

هنگامی که نزدیک «مکه» رسید کسانی را فرستاد تا شتران و اموال اهل «مکه» را به غارت آورند، و در این میان، دویست شتر از «عبدالمطلب» غارت شد.

«ابرهه» کسی را به داخل «مکه» فرستاد و به او گفت: بزرگ «مکه» را پیدا کند، و به او بگوید: «ابرهه» پادشاه «یمن» می‌گوید: من برای جنگ نیامده‌ام، تنها برای این آمده‌ام که این خانه کعبه را ویران کنم، اگر شما دست به جنگ نبرید، نیازی به ریختن خونتان ندارم!

فرستاده «ابرهه» وارد «مکه» شد و از رئیس و شریف «مکه» جستجو کرد، همه، «عبدالطلب» را به او نشان دادند، ماجر را نزد «عبدالطلب» بازگو کرد، «عبدالطلب» نیز گفت: ما توانائی جنگ با شما را نداریم، و اما خانه کعبه را، خداوند خودش حفظ می‌کند.

فرستاده «ابرهه» به «عبدالطلب» گفت: باید با من نزد او بیائی، هنگامی که «عبدالطلب» وارد بر «ابرهه» شد، او سخت تحت تأثیر قامت بلند و قیافه جذاب و ابهت فوق العاده «عبدالطلب» قرار گرفت، تا آنجا که «ابرهه» برای احترام او از جا برخاست، روی زمین نشست، و «عبدالطلب» را در کنار دست خود جای داد؛ زیرا نمی‌خواست او را روی تخت در کنار خود بنشاند، سپس به مترجمش گفت: از او بپرس حاجت تو چیست؟!

به مترجم گفت: حاجتم این است که دویست شتر را از من به غارت برده‌اند، دستور دهید اموال را بازگردانند.

«ابرهه» سخت از این تقاضا در عجب شد، و به مترجمش گفت: به او بگو: هنگامی که تو را دیدم عظمتی از تو در دلم جای گرفت، اما این سخن را که گفتی در نظرم کوچک شدی، تو درباره دویست شتر سخن می‌گوئی، اما درباره «کعبه» که دین تو و اجداد تو است و من برای ویرانیش آمده‌ام، مطلقاً سخنی نمی‌گوئی؟! «عبدالطلب» گفت: اَنَا رَبُّ الْإِبِلِ، وَإِنَّ لِلْبَيْتِ رَبًّا سَيَمْنَعُهُ! «من صاحب شترانم، و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می‌کند» (این سخن، «ابرهه» را تکان داد و در فکر فرو رفت).

«عبدالطلب» به «مکه» آمد، و به مردم اطلاع داد: به کوه‌های اطراف پناهنده

شوند، و خودش با جمعی کنار خانه کعبه آمد تا دعا کند و یاری طلبد، دست در حلقه در خانه کعبه کرد و اشعار معروفش را خواند:

لَا هُمْ إِنْ الْمَرْءَ يَمْنَعُ رَحْلَهُ فَاَمْنَعُ رِحَالِكَ

لَا يَغْلِبُنَّ صَلِيبُهُمْ وَ مِحَالُهُمْ أَبَدًا مِخَالِكَ!

جُرُّوا جَمِيعَ بِلَادِهِمْ وَ الْفَيْلَ كَيْ يَسْبُوا عِيَالِكَ

لَا هُمْ إِنْ الْمَرْءَ يَمْنَعُ رَحْلَهُ فَاَمْنَعُ عِيَالِكَ

وَ أَنْصُرَ عَلَى آلِ الصَّلِيبِ وَ غَابِذِيهِ الْيَوْمَ الْكَ:

«خداوند! هر کس از خانه خود دفاع می کند، تو خانه ات را حفظ کن!»

«هرگز مباد روزی که صلیب آنها و قدرتشان بر نیروهای تو غلبه کنند».

«آنها تمام نیروهای بلاد خویش و فیل را با خود آورده اند تا ساکنان حرم تو را

اسیر کنند».

«خداوند! هر کس از خانواده خویش دفاع می کند، تو نیز از ساکنان حرم امت

دفاع کن».

«و امروز ساکنان این حرم را بر آل صلیب و عبادت کنندگانش یاری فرما».

سپس «عبدالمطلب» به یکی از دره های اطراف «مکه» آمد و در آنجا با جمعی از

«قریش» پناه گرفت، و به یکی از فرزندان دستور داد: بالای کوه «ابو قبیس» برو،

ببیند چه خبر می شود.

فرزندش به سرعت نزد پدر آمده، گفت: پدر! ابری سیاه از ناحیه دریا (دریای

احمر) به چشم می خورد که به سوی سرزمین ما می آید، «عبدالمطلب» خرسند

شد، صدا زد: یا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! ادْخُلُوا مَنَازِلَكُمْ فَقَدْ أَتَاكُمُ اللَّهُ بِالنَّصْرِ مِنْ عِنْدِهِ: «ای

جمعیت قریش! به منزل های خود بازگردید که نصرت الهی به سراغ شما آمد» این از

یکسو.

۱. مورخان و مفسران، اشعار فوق را مختلف آورده اند، آنچه در بالا آمد خلاصه ای است از ترکیبی از

نقل های مختلف.

از سوی دیگر، «ابرهه» سوار بر «فیل» معروفش که «محمود» نام داشت با لشکر انبوهش برای درهم کوبیدن کعبه از کوه‌های اطراف سرازیر «مکه» شد، ولی هر چه بر «فیل» خود فشار می‌آورد پیش نمی‌رفت، اما هنگامی که سر او را به سوی «یمن» باز می‌گرداند، به سرعت حرکت می‌کرد، «ابرهه» از این ماجرا سخت متعجب شد و در حیرت فرو رفت.

در این هنگام، پرندگان از سوی دریا فرا رسیدند، همانند پرستوها و هر یک از آنها سه عدد سنگریزه با خود همراه داشت، یکی به متقار و دو تا در پنجه‌ها، تقریباً به اندازه نخود، این سنگریزه‌ها را بر سر لشکریان «ابرهه» فرو ریختند، به هر کدام از آنها اصابت می‌کرد هلاک می‌شد، و بعضی گفته‌اند: سنگریزه‌ها به هر جای بدن آنها می‌خورد، سوراخ می‌کرد و از طرف مقابل خارج می‌شد.

وحشت عجیبی بر تمام لشکر «ابرهه» سایه افکند، آنها که زنده مانده بودند پا به فرار گذاشتند، و راه «یمن» را سؤال می‌کردند که بازگردند، ولی پیوسته در وسط جاده مانند برگ خزان به زمین می‌ریختند.

خود «ابرهه» نیز مورد اصابت سنگی واقع شد و مجروح گشت، و او را به «صنعاء» (پایتخت یمن) بازگرداندند و در آنجا چشم از دنیا پوشید.

بعضی گفته‌اند: اولین بار که بیماری «حصبه» و «آبله» در سرزمین عرب دیده شد، آن سال بود.

تعداد فیل‌هایی را که «ابرهه» با خود آورده بود، بعضی همان فیل «محمود» و بعضی هشت فیل و بعضی ده، و بعضی دوازده نوشته‌اند.

و در همین سال، مطابق مشهور، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تولد یافت، و جهان به نور وجودش روشن شد، لذا جمعی معتقدند: میان این دو، رابطه‌ای وجود داشته.

به هر حال، اهمیت این حادثه بزرگ به قدری بود که، آن سال را «عام الفیل» (سال فیل) نامیدند و مبدأ تاریخ عرب شناخته شد.^۱

۱. «سیره ابن هشام»، ج ۱، ص ۳۸ تا ۶۲، «بلوغ الارب»، ج ۱، ص ۲۵۰ تا ۲۶۳، «بحار الانوار»، ج ۱۵، ص ۱۳۰ به بعد و «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

١. «مجمع البيان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «بحار الانوار»، ج ١٨، ص ١٧٥؛ «قرطبي»، ج ٢٠، ص ٢١٠.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم!

پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن!

(و بدان) دشمن تو قطعاً بریده نسل و بی عقب است!

شأن نزول:

به تو کوثر دادیم!

در شأن نزول این سوره، می‌خوانیم: «عاص بن وائل» که از سران مشرکان بود، پیغمبر اکرم ﷺ را به هنگام خارج شدن از مسجد الحرام ملاقات کرد، و مدتی با حضرت گفتگو نمود، گروهی از سران «قریش» در مسجد نشسته بودند، این منظره را از دور مشاهده کردند.

هنگامی که «عاص بن وائل» وارد مسجد شد، به او گفتند: با که صحبت می‌کردی؟ گفت: با این مرد «ابتر»!

این تعبیر را به خاطر این انتخاب کرد، که «عبدالله» پسر پیغمبر اکرم ﷺ از دنیا رفته بود، و عرب کسی را که پسر نداشت «ابتر» (یعنی بلا عقب) می‌نامید، و لذا «قریش» این نام را بعد از فوت پسر پیغمبر برای حضرت انتخاب کرده بود (سوره فوق نازل شد و پیغمبر اکرم ﷺ را به نعمت‌های بسیار و کوثر بشارت داد، و دشمنان او را ابتر خواند).^۱

توضیح این که: پیغمبر اکرم ﷺ دو فرزند پسر از بانوی اسلام «خدیجه» داشت: یکی «قاسم» و دیگری «طاهر» که او را «عبدالله» نیز می‌نامیدند، و هر دو در «مکه» از دنیا رفتند، و پیغمبر اکرم ﷺ فاقد فرزند پسر شد، این موضوع زبان بدخواهان

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۷، ص ۲۰۳.

«قریش» را گشود، و کلمه «ابتر» را برای حضرتش انتخاب کردند.^۱
 آنها طبق سنت خود، برای فرزند پسر اهمیت فوق العاده‌ای قائل بودند، او را
 تداوم بخش برنامه‌های پدر می‌شمردند، بعد از این ماجرا، آنها فکر می‌کردند با
 رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برنامه‌های او به خاطر نداشتن فرزند ذکور، تعطیل خواهد
 شد و خوشحال بودند.

قرآن مجید نازل شد و به طرز اعجاز آمیزی در این سوره، به آنها پاسخ گفت، و
 خبر داد: دشمنان او ابتر خواهند بود، و برنامه اسلام و قرآن هرگز قطع نخواهد شد،
 بشارتی که در این سوره داده شده از یکسو، ضربه‌ای بود بر امیدهای دشمنان
 اسلام، و از سوی دیگر، تسلی خاطری بود به رسول الله صلی الله علیه و آله که بعد از شنیدن این
 لقب زشت و توطئه دشمنان، قلب پاکش غمگین و مکدر شده بود.



۱. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صاحب فرزند ذکور دیگری به نام «ابراهیم» از «ماریه قبطیه» در «مدینه» در سال
 هشتم هجرت شد، ولی اتفاقاً او نیز قبل از آن که به دو سالگی برسد چشم از دنیا پوشید و وفات او قلب
 پیامبر صلی الله علیه و آله را آزد.

چچچچچچچچ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ
 چچچچچچچچ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ
 چچچچچچچچ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ
 چچچچچچچچ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ
 چچچچچچچچ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ
 چچچچچچچچ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ
 بگو: ای کافران!

آنچه را شما می‌پرستید من نمی‌پرستم!
 و نه شما آنچه را من می‌پرستم می‌پرستید.
 و نه من آنچه را شما پرستش کرده‌اید می‌پرستم.
 و نه شما آنچه را که من می‌پرستم پرستش می‌کنید.
 آئین شما برای خودتان، و آئین من برای خودم!

شأن نزول:

هرگز معبودان شما را نمی‌پرستم

در روایات آمده است: «این سوره درباره گروهی از سران مشرکان «قریش» نازل شده، مانند «ولید بن مغیره»، «عاص بن وائل»، «حارث بن قیس»، «امیه بن خلف» و... گفتند: ای محمد! تو بیا از آئین ما پیروی کن، ما نیز از آئین تو پیروی می‌کنیم، و تو را در تمام امتیازات خود شریک می‌سازیم، یک سال تو خدایان ما را عبادت کن! و سال دیگر ما خدای تو را عبادت می‌کنیم، اگر آئین تو بهتر باشد، ما در آن با تو شریک شده‌ایم، و بهره خود را گرفته‌ایم، و اگر آئین ما بهتر باشد تو در آئین ما شریک شده و بهره‌ات را از آن گرفته‌ای!

پیغمبر ﷺ فرمود: پناه بر خدا که من چیزی را همتای او قرار دهم!
 گفتند: لا اقل بعضی از خدایان ما را لمس کن و از آنها تبرک بجوی، ما تصدیق تو می‌کنیم و خدای تو را می‌پرستیم!

پیامبر ﷺ فرمود: من منتظر فرمان پروردگارم هستم.

در این هنگام، سورة «قل یا ایها الکافرون» نازل شد، رسول الله به مسجد الحرام آمد، در حالی که جمعی از سران «قریش» در آنجا جمع بودند، بالای سر آنها ایستاد، و این سوره را تا آخر بر آنها خواند، آنها وقتی پیام این سوره را شنیدند کاملاً مأیوس شدند، و حضرت و یارانش را آزار دادند.^۱

* * *

۱. این شأن نزول را بسیاری از مفسران، با مختصر اختلافی در عبارات، در تفاسیر خود آورده‌اند، از جمله: «طبرسی» در «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث و «قرطبی» در تفسیرش در ج ۲۰، ص ۲۲۵ و «ابوالفتوح رازی» در تفسیر خود و «سیوطی» در «در المنثور».

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ
 مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ
 سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ
 وَ امْرَأَتُهُ خَمَّالَةَ الْخَطَبِ
 فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

بریده باد هر دو دست «ابولهب» (و مرگ بر او باد)!

هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید!

و به زودی وارد آتشی شعله‌ور و پر لهیب می‌شود.

و (نیز) همسرش، در حالی که هیزم‌کش (دوزخ) است.

و طنابی در گردنش از لیف خرما است!

شأن نزول:

مرگ بر ابولهب!

از «ابن عباس» نقل شده: هنگامی که آیه «وَ اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ» نازل شد و پیغمبر مأموریت یافت فامیل نزدیک خود را انداز کند و به اسلام دعوت نماید (دعوت خود را علنی سازد) پیغمبر اکرم ﷺ بر فراز کوه «صفا» آمده، فریاد زد: «یا صَبَاحَاهُ!» (این جمله را عرب زمانی می‌گفت که مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می‌گرفت، برای این که همه را با خبر سازند و به مقابله برخیزند، کسی صدا می‌زد: «یا صَبَاحَاهُ!» انتخاب کلمه «صبح» به خاطر این بود که، هجوم‌های غافلگیرانه غالباً در اوّل صبح واقع می‌شد).

هنگامی که مردم «مکه» این صدا را شنیدند، گفتند: کیست که فریاد می‌کشد؟ گفته شد: «محمّد» است، جمعیت به سراغ حضرتش رفتند، او قبائل عرب را با نام صدا زد، و با صدای او جمع شدند، فرمود: به من بگوئید: اگر به شما خبر دهم که سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله‌ور می‌شوند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟

در پاسخ گفتند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده‌ایم.
فرمود: إِنِّي نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيِّ عَذَابٍ شَدِيدٍ: «من شما را در برابر عذاب شدید الهی انذار می‌کنم» (شما را به توحید و ترک بت‌ها دعوت می‌نمایم).
هنگامی که «ابولهب» این سخن را شنید گفت: تَبَّ لَكَ! أَمَا جَمَعْتَنَا إِلَّا لِهَذَا؟! «زیان و مرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی؟!»
در این هنگام بود که، این سوره نازل شده: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ: «زیان و هلاکت بر دستان ابولهب باد که زیانکار و هلاک شده است».

بعضی در اینجا افزوده‌اند: هنگامی که همسر «ابولهب» (نامش «ام جمیل» بود) با خبر شد که این سوره درباره او و همسرش نازل شده، به سراغ پیغمبر اکرم ﷺ آمد، در حالی که آن حضرت را نمی‌دید، سنگی در دست داشت و گفت: من شنیده‌ام «محمّد» مرا هجو کرده، به خدا سوگند اگر او را بیابم با همین سنگ بر دهانش می‌زنم! من خودم نیز شاعرم! سپس به اصطلاح، اشعاری در مذمت پیغمبر و اسلام بیان کرد.^۱

خطر «ابولهب» و همسرش برای اسلام و عداوت آنها منحصر به این نبود، و اگر می‌بینیم قرآن لبّه تیز حمله را متوجه آنها کرده و با صراحت از آنها نکوهش می‌کند، دلائلی بیش از این دارد که بعداً به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد.



۱. «قرطبی»، ج ۱۰، ص ۷۳۲۴ (با کمی تلخیص)، همین مضمون را با تفاوتی «طبرسی» در «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث و «ابن اثیر» در «الکامل»، ج ۲، ص ۶۰ و «در المنثور» و «ابوالفتوح رازی» و «فخر رازی» و «فی ظلال القرآن» در تفسیر این سوره نقل کرده‌اند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ الصَّمَدُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

بگو: خداوند، یکتا و یگانه است.

خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند.

(هرگز) نژاد، و زاده نشد.

و برای او هیچ گاه شبیه و مانندی نبوده است!

شأن نزول:

توصیف کامل از خدا

در شأن نزول این سوره، از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده: «یهود از رسول الله صلی الله علیه و آله تقاضا کردند، خداوند را برای آنها توصیف کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله سه روز سکوت کرد و پاسخی نگفت، تا این سوره نازل شد و پاسخ آنها را بیان کرد». در بعضی از روایات آمده: این سؤال کننده «عبدالله بن صوری» یکی از سران معروف یهود بود، و در روایت دیگری آمده: «عبدالله بن سلام» چنین سؤالی را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در «مکه» کرد، سپس ایمان آورد، و ایمان خود را همچنان مکتوم می‌داشت.

در روایات دیگری آمده است: مشرکان «مکه» چنین سؤالی را کرده‌اند.

در بعضی از روایات نیز آمده: سؤال کنندگان، گروهی از مسیحیان «نجران» بودند.^۱ در میان این روایات، تضادی وجود ندارد؛ زیرا ممکن است این سؤال از ناحیه همه آنها مطرح شده باشد، و این خود دلیلی است بر عظمت فوق العاده این سوره، که پاسخگوی سؤالات افراد و اقوام مختلف است.

۱. «المیزان»، ج ۲۰، ص ۵۴۶: «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «قرطبی»، ج ۲۰، ص ۲۴۶.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده صبح.

از شرّ تمام آنچه آفریده است.

و از شرّ موجود شرور هنگامی که شبانه وارد می‌شود.

و از شرّ آنها که با افسون در گره‌ها می‌دمند (و هر تصمیمی را سست می‌کنند).

و از شرّ هر حسودی هنگامی که حسد می‌ورزد!

شان نزول:

پناه به شکافنده افق تاریک!

درباره شأن نزول این سوره، روایاتی در غالب کتب تفسیر نقل شده، که مطابق آنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به وسیله بعضی از یهود مورد سحر قرار گرفته، بیمار شده بود، «جبرئیل» نازل شد و محل ابزار سحر را که در چاهی پنهان کرده بودند نشان داد، آن را بیرون آوردند، سپس این سوره را خواندند، و حال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بهبود یافت.^۱ ولی، مرحوم «طبرسی» و بعضی دیگر از محققان، این گونه روایات را که سند آن فقط به دو نفر «ابن عباس» و «عایشه» منتهی می‌شود، زیر سؤال قرار داده‌اند؛ زیرا: اولاً - سوره، طبق مشهور «مکّی» است و لحن آن نیز لحن سوره‌های «مکّی» را دارد، در حالی که درگیری پیامبر صلی الله علیه و آله با یهود در «مدینه» بوده است و این خود دلیلی است بر عدم اصالت این گونه روایات.

از سوی دیگر، اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به این آسانی مورد سحر ساحران قرار گیرد، تا

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث؛ «قرطبی»، ج ۲۰، ص ۲۵۳.

آنجا که بیمار شود و در بستر بیفتد، به آسانی ممکن است او را از مقاصد بزرگش بازدارند، مسلماً خداوندی که او را برای چنان مأموریت و رسالت عظیمی فرستاده، از نفوذ سحر ساحران حفظ خواهد کرد، تا مقام والای نبوت بازیچه دست آنها نشود.

از سوی سوم، اگر بنا شود سحر در جسم پیغمبر ﷺ اثر بگذارد، ممکن است این توهّم در مردم پیدا شود که سحر در روح او نیز مؤثر است، و ممکن است افکارش دستخوش سحر ساحران گردد، و این معنی اصل اعتماد به پیامبر ﷺ را در افکار عمومی متزلزل می‌سازد.

لذا قرآن مجید این معنی را نفی می‌کند که پیغمبر «مسحور» شده باشد، می‌فرماید: **وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا * أَنْظَرُ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا**: «ظالمان گفتند: شما از یک انسان سحره شده‌ای پیروی می‌کنید * ببین چگونه برای تو مثل‌ها زدند و گمراه شدند؟ آن چنان که نمی‌توانند راه را پیدا کنند»^۱

«مسحور» در اینجا خواه به معنی کسی باشد که از نظر عقلی سحر شده یا در جسمش، در هر صورت گواه بر مقصود ما است.

به هر حال، با چنین روایات مشکوکی، نمی‌توان قداست مقام نبوت را زیر سؤال برد، و در فهم آیات بر آنها تکیه کرد.

* * *